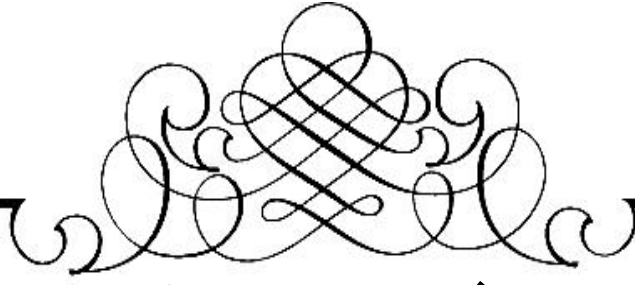


اللَّهُ
الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

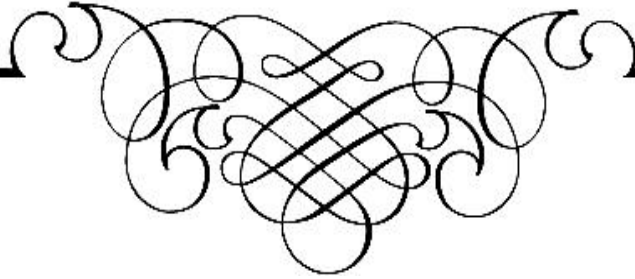


تفسیر عماد

(جلد سوم)

سورہ احزاب

سید احمد میر عمادی



فهرست مطالب

۱۹	مقدمه
۲۰	وجه نامگذاری سوره احزاب
۲۳	ویژگی های سوره احزاب
۲۳	فضیلت قرائت سوره
۲۴	محتوای سوره
۲۴	آیه های مشهور در سوره احزاب
آیه ۱		
۲۷	دستور به تقوا و پرهیزگاری
۳۲	نفی اطاعت از کافران و منافقان
۳۳	علیم و حکیم بودن خدا
آیه ۲		
۳۴	ضرورت تبعیت از وحی
۳۶	خبیر و آگاه بودن خداوند بر اعمال
آیه ۳		
۳۷	ضرورت توکل بر خدا
۳۸	کافی بودن خداوند در وکالت
۳۹	حقیقت توکل بر خدا
آیه ۴		
۴۰	نفی دو عشق و دو محبت در یک دل
۴۲	عشق به یک معبود

مسئله ظاهر.....	۴۳
فرزندخواندگی	۴۴
یکم: داستان فرزندخواندگی زید بن حارثه از سوی پیامبر	۴۴
دوم: احکام فرزندخواندگی	۴۵
سوم: راه‌های محرم شدن فرزند خوانده‌ها.....	۴۶
فرزندخواندگی یک لفظ ادعائی.....	۴۸
سخن حق در ندانستن فرزندخوانده به عنوان فرزند واقعی.....	۴۹
راهنمایی خدا در موارد شبهه	۴۹

آیه ۵

ضرورت انتساب فرزندخواندگان به پدرانشان	۵۰
رفتار برادرانه با فرزندخوانده‌ها	۵۲
بخششِ خطا در انتساب فرزند خواندگان	۵۲
مجازات خطای عمدی در انتساب فرزندخواندگان.....	۵۳
غفور و رحیم بودن خداوند	۵۳

آیه ۶

ولایت پیامبر ﷺ بر مؤمنان	۵۵
معنای ولایت	۵۵
جایگاه ولایت در اسلام	۵۷
مراتب ولایت.....	۵۸
۱. ولایت الله.....	۵۸
۲. ولایت پیامبر	۵۹
۳. ولایت ائمه معصومین	۵۹
۴. ولایت فقیه	۶۰
همسران پیامبر ﷺ به منزله مادران مؤمنان	۶۲
اولویت خویشاوندان در مورد ارث.....	۶۵
بهره مند کردن افراد مورد علاقه از اموال خود در ارث	۶۷
ثبت احکام ارث در کتاب	۶۷

آیه ۷

- ۶۸..... گرفتن میثاق عمومی از همه پیامبران
۶۹..... عالم دَر.....
۷۲..... تاکید برگرفتن میثاق غلیظ از پیامبران اولوالعزم
۷۴..... دلیل گرفتن میثاق غلیظ از پیامبران اولوالعزم

آیه ۸

- ۷۵..... صدق صادقین و پرسش از آنان
۷۸..... عذاب دردناک برای کافران

آیه ۹

- ۸۰..... به یاد آوردن نعمت‌های خدا
۸۱..... یورش آوردن لشگریان کفر در جنگ احزاب
۸۲..... امدادِ غیبی «باد و طوفان در جنگ احزاب»
۸۴..... جنودِ نامرئی در جنگ احزاب
۸۵..... بصیر و بینا بودن خداوند

آیه ۱۰

- ۸۶..... هجوم همه جانبه سپاه احزاب
۸۷..... وحشت مؤمنان با مشاهده سپاه احزاب
۸۹..... گمان بد بردن به خدا از سوی برخی مؤمنان

آیه ۱۱

- ۹۱..... امتحان و آزمایش مؤمنان در جنگ احزاب
۹۴..... لرزش و وحشت شدید مؤمنان

آیه ۱۲

- ۹۵..... وضعیت کلی منافقان و بیماردلان در جنگ احزاب
۹۶..... الف: دروغ پنداشتن وعده‌های خدا و پیامبر ﷺ
۹۸..... اقدامات منافقین در جنگ احزاب

آیه ۱۳

- ۹۹..... ب: تحریک به ترک جنگ
۱۰۰..... ج: اجازه خواستن از پیامبر ﷺ برای ترک جنگ

- بهبانہ تراشی برای شرکت نکردن در جنگ ۱۰۱
- پاسخ خداوند به بهبانہ تراشی منافقین ۱۰۲
- ہذا داشتن نقش منفعلانہ و مخرب در جنگ ۱۰۳

آیہ ۱۴

- و: آمادگی برای تغییر در عقیدہ ۱۰۴
- ز: پذیرش فوری پیشنہاد مشرکان ۱۰۶

آیہ ۱۵

- ح: پیمان شکنی منافقان ۱۰۷
- مسئول بودن انسان در برابر عہد الہی ۱۰۹

آیہ ۱۶

- عاقبت فرار از جنگ و مرگ ۱۱۱
- بہرہ اندک از زندگی برای فراریان ۱۱۳

آیہ ۱۷

- خیر و شرتابع ارادہ خدا ۱۱۴
- ناتوانی ہمہ ارادہ ہا در برابر ارادہ خدا ۱۱۵
- خداوند، تنہا سرپرست و یاور انسان ۱۱۶

آیہ ۱۸

- معرفی معوقین (بازدارندگان از جہاد) ۱۱۸
- معرفی دعوت کنندگان بر ترک جہاد ۱۱۹
- معرفی مدعیان جیبہ و جہاد ۱۲۰

آیہ ۱۹

- بخیل بودن منافقان ۱۲۲
- حالت منافقان در ہنگام غلبہ خوف و ترس بر آنان ۱۲۳
- زبان های تند و طلبکارانہ منافقان پس از ترس ۱۲۴
- حرص شدید منافقان بر مال ۱۲۵
- ریشہ ترس و حرص منافقان (بی ایمانی) ۱۲۵
- حبط اعمال منافقان ۱۲۶

آیه ۲۰

- ۱۲۸..... ترس و وحشت منافقان از لشکر احزاب
۱۲۹..... آرزوی منافقان برای زندگی در میان بادیه نشینان
۱۳۰..... پیکار اندک منافقان همراه مسلمانان

آیه ۲۱

- ۱۳۱..... اسوه بودن پیامبر ﷺ
۱۳۴..... بهره مندی مردان الهی از اسوه بودن پیامبر ﷺ
۱۳۸..... اثبات عصمت پیامبر ﷺ از اطلاق اسوه بودن

آیه ۲۲

- ۱۳۹..... صلابت و استواری مؤمنان
۱۴۰..... تصدیق به وعده خدا و رسول خدا از سوی مؤمنان
۱۴۲..... اعتراف به راستی سخن خدا و رسول او
۱۴۳..... افزایش ایمان و تسلیم مؤمنان

آیه ۲۳

- ۱۴۶..... عهد صادقانه مؤمنان با خدا
۱۴۷..... به آخر رساندن پیمان مؤمنان با شهادت
۱۴۷..... منتظران شهادت و استواری در عهد و پیمان

آیه ۲۴

- ۱۴۹..... پاداش صدق صادقان
۱۵۰..... عذاب منافقان به اراده خدا
۱۵۰..... آمرزنده و مهربان بودن خدا

آیه ۲۵

- ۱۵۱..... بازگرداندن خشمگینانه سپاه کفر (احزاب)
۱۵۳..... نرسیدن کفار (احزاب) به پیروزی
۱۵۴..... برداشتن زحمت جنگ از دوش مؤمنان از سوی خدای متعال
۱۵۵..... توانا و شکست ناپذیری خداوند متعال

آیه ۲۶

- ۱۵۷..... پایین کشیدن یهودیان بنی قریظه از قلعه های شان

۱۶۱..... رعب افکندن در قلب های یهودیان بنی قریظه

۱۶۳..... کشتن و اسیر گرفتن یهودیان بنی قریظه

آیه ۲۷

۱۶۴..... در اختیار گرفتن خانه و اموال بنی قریظه

۱۶۵..... در اختیار گذاشتن سرزمین خیبر

۱۶۶..... تکیه بر توانا بودن خداوند بر هر چیز

آیه ۲۸

۱۶۷..... شأن نزول آیه

۱۶۸..... منزّه بودن بیت نبوت از زرق و برق دنیا

۱۶۹..... مخیر نمودن همسران پیامبر ﷺ در باقی ماندن یا جدا شدن با شیوه نیکو

آیه ۲۹

۱۷۳..... همسران پیامبر ﷺ و اراده ایمان خواهی

۱۷۴..... پاداش عظیم ایمان طلبی همسران پیامبر ﷺ

آیه ۳۰

۱۷۶..... بر حذر داشتن همسران پیامبر ﷺ از ارتکاب گناه آشکار

۱۷۷..... عذاب دو چندان برای همسران خطاکار پیامبر ﷺ

۱۷۸..... آسان بودن عذاب کردن برای خدا

آیه ۳۱

۱۷۹..... سفارش به خضوع همسران پیامبر ﷺ برای خدا و رسول خدا ﷺ

۱۸۰..... توصیه به انجام دادن عمل صالح از سوی همسران پیامبر ﷺ

۱۸۰..... پاداش دو برابر برای همسران پیامبر ﷺ

۱۸۰..... آماده کردن رزق کریم برای همسران پیامبر ﷺ

آیه ۳۲

۱۸۲..... موقعیت و جایگاه مهم همسران پیامبر ﷺ

۱۸۳..... نهی از سخن گفتن هوس انگیز

۱۸۴..... شایسته سخن گفتن

۱۸۴..... رعایت عفت عمومی و سلامت روحی و روانی جامعه

آیه ۳۳

- دستور به وقار و قرار زنان در خانه‌ها..... ۱۸۷
- نهی از خودنمایی و خودآرایی زنان ۱۸۷
- برپا داشتن نماز از سوی زنان ۱۸۹
- پرداختن زکات از سوی زنان..... ۱۸۹
- اطاعت زنان از خدا و رسول (ولایتمداری و ولایت پذیری زنان) ۱۹۰
- دور کردن پلیدی از اهل بیت علیهم‌السلام ۱۹۱
- تطهیر کردن کامل اهل بیت علیهم‌السلام ۱۹۶

آیه ۳۴

- ضرورت یاد کردن آیات الهی و حکمت از سوی زنان ۱۹۷
- لطیف و خبیر بودن خداوند ۱۹۹

آیه ۳۵

- برابری مردان و زنان در اسلام و ایمان ۲۰۴
- برابری مردان و زنان در اطاعت پروردگار ۲۰۶
- برابری مردان و زنان در صداقت و راستی ۲۰۷
- برابری مردان و زنان در صبر و مقاومت ۲۰۸
- برابری مردان و زنان در خشوع و خضوع ۲۰۹
- برابری مردان و زنان در انفاق و ایثار ۲۱۰
- برابری مردان و زنان در روزه داری ۲۱۱
- برابری مردان و زنان در پاکدامنی و عفاف و حجاب ۲۱۲
- برابری مردان و زنان در ذکر و یاد خدا ۲۱۳
- برابری مردان و زنان در پاداش (آمزش و پاداش عظیم) ۲۱۵

آیه ۳۶

- نداشتن اختیار در برابر فرمان خدا و رسول خدا (ولایت پذیری) ۲۱۷
- عاقبت نافرمانی از خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (گمراهی آشکار) ۲۱۹

آیه ۳۷

- نعمت‌های خدا و رسول به زیدبن حارثه ۲۲۲
- توصیه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به زید برای ادامه همسری ۲۲۳

- ۲۲۳ خوف پیامبر ﷺ در ازدواج با همسر فرزندخوانده
- ۲۲۶ ماجرای ازدواج پیامبر ﷺ با زینب
- ۲۲۷ ضرورت شکستن آداب و رسوم غلط اجتماعی

آیه ۳۸

- ۲۳۰ در حرج نبودن پیامبر ﷺ در انجام فرائض
- ۲۳۱ سنت الهی در شکستن عادت‌های غلط اجتماعی
- ۲۳۲ سنجیده و با برنامه بودن فرمان خدا

آیه ۳۹

- ۲۳۴ معرفی مبلغان راستین رسالات الهی
- ۲۳۴ اهمیت و ضرورت تبلیغ
- ۲۳۶ خشیت مبلغان دین از خدا و نترسیدن از غیر او
- ۲۳۷ ویژگی‌های مبلغان دینی
- ۲۳۸ حسابگری خداوند

آیه ۴۰

- ۲۳۹ نفی پدری پیامبر ﷺ نسبت به همه مردم
- ۲۴۰ رسالت و خاتمیت پیامبر ﷺ
- ۲۴۲ دلایل خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ
- ۲۴۴ فلسفه خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ
- ۲۴۵ دانایی خدا نسبت به همه چیز

آیه ۴۱

- ۲۴۶ اهمیت و آثار ذکر
- ۲۴۹ مفهوم ذکر کثیر

آیه ۴۲

- ۲۵۰ تسبیح گفتن برای خداوند متعال در صبح و شام

آیه ۴۳

- ۲۵۳ صلوات خدا و ملائکه بر مؤمنان
- ۲۵۵ خروج از ظلمات به سوی نور به سبب ذکر و تسبیح

۲۵۶ مهربان بودن خداوند به مؤمنان

آیه ۴۴

۲۵۷ تحیت مؤمنان در روز ملاقات با خدا

۲۵۹ پاداش کریمانه ملاقات کنندگان با خدا

آیه ۴۵

۲۶۰ شاهد بودن رسول خدا ﷺ

۲۶۱ مبشر بودن رسول خدا ﷺ

۲۶۲ نذیر بودن رسول خدا ﷺ

آیه ۴۶

۲۶۴ داعی بودن رسول خدا ﷺ

۲۶۶ چراغ روشنی بخش بودن رسول خدا ﷺ

آیه ۴۷

۲۶۸ بشارت دادن به مؤمنان به فضل بزرگ الهی

آیه ۴۸

۲۶۹ اطاعت نکردن از کافران و منافقان

۲۷۰ اعتنا نکردن به آزار منافقان و کافران

۲۷۱ توکل بر خدا و کافی بودن خدا در حمایت از پیامبر ﷺ

آیه ۴۹

۲۷۳ تکیه بر ایمان در امر ازدواج

۲۷۳ عدم لزوم نگاه داشتن عده در صورت عدم دخول

۲۷۴ حکم عده زنان

۲۷۶ پرداختن هدیه مناسب به زن

۲۷۷ ضرورت جدایی محبت آمیز زن و مرد

آیه ۵۰

۲۷۹ حلال بودن زنان بر پیامبر ﷺ با پرداخت مهریه

۲۸۰ حلال بودن کنیزان بر پیامبر ﷺ

۲۸۱ حلال بودن دختران عمو، عمه، دایی و خاله‌های مهاجران بر پیامبر ﷺ

- ۲۸۱..... حلال بودن زن مؤمنه بر پیامبر ﷺ با هبه نفس
- ۲۸۳..... انحصار ازدواج غیر مهریه‌ای برای پیامبر ﷺ
- ۲۸۴..... مصلحت مردان مؤمن در نوع ازدواج
- ۲۸۵..... برداشتن عُسَر و حرج از پیامبر ﷺ در ازدواج
- ۲۸۵..... آمرزنده و مهربان بودن خداوند
- ۲۸۵..... چهار نکته درباره ازدواج‌های پیامبر ﷺ

آیه ۵۱

- ۲۹۲..... اختیار پیامبر ﷺ در تقسیم اوقات هم خوابگی همسران
- ۲۹۳..... اختیار پیامبر ﷺ در قبول یا رد نکاح بدون مهریه
- ۲۹۴..... فلسفه مجاز بودن پیامبر ﷺ در تقسیم اوقات هم خوابگی همسران
- ۲۹۵..... دانا بودن خداوند بر قلب‌ها

آیه ۵۲

- ۲۹۷..... محدودیت پیامبر ﷺ در ازدواج مجدد و تعدد همسر
- ۲۹۷..... حرمت تبدیل و جایگزین کردن همسران
- ۲۹۹..... جواز ازدواج با کنیزان
- ۳۰۰..... مراقبت خداوند بر هر چیز

آیه ۵۳

- ۳۰۲..... آداب ورود به منزل پیامبر ﷺ
- ۳۰۳..... نهی از ورود به خانه پیامبر ﷺ مگر با دعوت به طعام
- ۳۰۴..... الف: آداب مهمانی (ورود به موقع در مهمانی)
- ۳۰۴..... ب: پذیرفتن دعوت
- ۳۰۵..... ج: پراکنده شدن پس از صرف غذا
- ۳۰۵..... د: دوری از تشکیل مجلس انس و گفت‌وگو
- ۳۰۶..... پرهیز از آزار و اذیت روحی پیامبر ﷺ
- ۳۰۶..... شرم و حیای پیامبر ﷺ از بیرون کردن میهمانان
- ۳۰۷..... رعایت ادب و حجاب در مواجهه با همسران پیامبر ﷺ
- ۳۰۸..... فلسفه گفت‌وگو با زنان از ورای حجاب

دوری از آزار رساندن به پیامبر ﷺ ۳۰۹

حرمت ازدواج با همسران پیامبر ﷺ ۳۰۹

آیه ۵۴

آگاهی خدا بر نیت‌های شوم منافقان و بیمار دلان ۳۱۰

آیه ۵۵

موارد استثناء حجاب برای محارم ۳۱۲

توصیه به تقوا به زنان پیامبر ﷺ ۳۱۴

آیه ۵۶

صلوات فرستادن خدا و فرشتگان به نبی اکرم ﷺ ۳۱۵

امر به مؤمنان برای صلوات بر پیامبر ﷺ ۳۱۶

امر به تسلیم بودن مسلمانان در برابر پیامبر ﷺ ۳۱۹

آیه ۵۷

لعنت خدا بر آزار دهندگان خدا و رسول خدا ﷺ ۳۲۱

عذاب خوارکننده برای آزار دهندگان رسول خدا ﷺ ۳۲۴

برخورد پیامبر اکرم ﷺ با آزار دهندگان ۳۲۵

دعا ۱. ۳۲۵

عفو و بخشش ۲. ۳۲۶

آیه ۵۸

حرمت اذیت و آزار مردان و زنان مؤمن ۳۲۸

گناه بهتان به مردان و زنان مؤمن ۳۳۰

آیه ۵۹

فرمان به زنان برای پوشاندن خود با جلباب ۳۳۳

فلسفه حجاب ۳۳۴

آمرزنده و رحیم بودن خداوند ۳۳۶

آیه ۶۰

تهدید نسبت به گروه نفاق افکن و آشوب‌گر و شایعه‌پراکنان ۳۳۸

دستور خداوند به قیام پیامبر ﷺ علیه اخلاص گران امنیت ۳۳۹

تهدید به اخراج اخلاص گران امنیت از شهر..... ۳۴۱

آیه ۶۱

طرد شدن فتنه انگیزان از رحمت الهی..... ۳۴۳

ضرورت تعقیب و دستگیری فتنه گران ۳۴۳

قتل و اعدام آشوبگران و اخلاص گران امنیت..... ۳۴۴

آیه ۶۲

سنت های ثابت الهی در اقوام گذشته..... ۳۴۵

تغییر ناپذیری سنت الهی ۳۴۶

آیه ۶۳

سؤال از زمان قیامت ۳۴۷

آگاهی خداوند، به زمان فرا رسیدن قیامت ۳۴۸

نزدیک بودن قیامت ۳۵۰

آیه ۶۴

لعنت فرستادن خداوند بر کافران ۳۵۱

تهدید و مجازات کافران ۳۵۲

آیه ۶۵

خلود ابدی کافران در جهنم ۳۵۳

خلود و عدل الهی ۳۵۶

بی سرپرستی و بی یآوری کافران ۳۵۶

آیه ۶۶

دگرگونی صورت کافران در آتش..... ۳۵۸

پشیمانی و حسرت خوردن کافران ۳۵۸

آیه ۶۷

توجیه کافران در گمراهی خود ۳۶۰

گمراهی، نتیجه پیروی کورکورانه ۳۶۳

آیه ۶۸

تقاضای عذاب مضاعف برای رهبران کفر..... ۳۶۴

تقاضای لعنت کبیر برای رهبران کفر..... ۳۶۶

آیه ۶۹

- ۳۶۷ پرهیز از اذیت و نسبت‌های ناروا به موسی علیه السلام
- ۳۶۹ تبرئه کردن موسی علیه السلام از جانب خدا
- ۳۷۰ آبرومند بودن موسی علیه السلام نزد خدا

آیه ۷۰

- ۳۷۲ رعایت تقوای الهی
- ۳۷۳ گفتن سخن حق محکم و استوار (قول سدید)
- ۳۷۳ انواع اقوال در قرآن
- ۳۷۳ (الف) قول حسن و أحسن:
- ۳۷۴ (ب) قول معروف:
- ۳۷۴ (ج) قول کریم
- ۳۷۴ (د) قول سدید

آیه ۷۱

- ۳۷۷ تقوا و قول سدید، عامل اصلاح اعمال
- ۳۷۸ تقوا و قول سدید، عامل بخشش گناهان
- ۳۷۸ فوز عظیم، نتیجه اطاعت از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

آیه ۷۲

- ۳۸۰ عرضه امانت بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها
- ۳۸۳ نحوه عرضه امانت
- ۳۸۴ نپذیرفتن امانت الهی از سوی آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها
- ۳۸۵ تحمل امانت از سوی انسان
- ۳۸۵ ظلوم و جهول بودن انسان

آیه ۷۳

- ۳۸۷ عذاب کردن مردان و زنان منافق و مشرک
- ۳۸۹ بازگشت رحمت خدا بر مردان و زنان مؤمن
- ۳۹۰ آمرزنده و مهربان بودن خداوند
- ۳۹۳ کتاب‌نامه

مقدمه

چشمه زلال و گوارای قرآن، دائماً در حال جوشیدن است و هر کس به اندازه وسع و توان و فهم خود از آن، می‌نوشد. این چشمه در همیشه تاریخ و از آغاز نزول، برپهن دشت قلب‌ها و ذهن‌های آدمیان تشنه، جاری شده و آنان را سیراب ساخته است. رویش تمدن اسلامی و پرورش انسان‌های فهیم از رهگذر همین جوشش بوده است.

روشن است که این کلام جوشان و چشمه جاری، به «تفسیر» نیاز دارد؛ یعنی تفسیر بعضی از آیات به بعضی دیگر و نیز تفسیر و توضیح واژه‌ها و بیان شرح نزول و زمینه تاریخی و بهره‌گیری از کلام معصومان علیهم‌السلام به عنوان بهترین و شایسته‌ترین مفسران قرآن و یافتن پیام‌ها و نکته‌ها از آیات یک ضرورت است. مفسران در طول تاریخ روش‌های گوناگونی برای تفسیر قرآن اتخاذ نموده‌اند لیکن روش ما در تفسیر بر این است که با تدبیر در یک آیه و تقطیع آن به قسمت‌هایی که در آن هست، جوانب مختلف آن را با استفاده از منابع کهن در عرصه لغت، حدیث، کلام و آموزه‌های اهل بیت علیهم‌السلام روشن کنیم و پیام و نکته‌هایی از آیات را ارائه نماییم. به لطف خدا تا کنون دو جلد از این مجموعه با همین روش منتشر شده (جلد اول: سوره حدید و جلد دوم: سوره زمر) و اینک جلد سوم آن در تفسیر سوره احزاب، تقدیم علاقه‌مندان می‌شود.



وجه نامگذاری سوره احزاب

وجه تسمیه این سوره آن است که احزاب و گروه‌های مختلفی از کافران و مشرکان و حزب‌ها و گروه‌های وابسته به آنان به مدینه هجوم آوردند و قصد نابودی اسلام را داشتند که آیاتی از این سوره در همین رابطه نازل شد و این سوره به همین نام «احزاب» خوانده شده و هفده آیه آن، وقایع مهم این نبرد و چگونگی ورود کافران و مشرکان به سوی مدینه و همدستی منافقان و یهودیان با آنان را شرح می‌دهد و امدادهای غیبی الهی را به تصویر می‌کشد.

واقعیت این است، پس از جنگ احد که با شکست تلخ مسلمانان خاتمه یافت، بدخواهان، احساس کردند که مسلمانان ضعیف شده‌اند و می‌توان با یک حمله و هجوم سنگین آنان را برانداخت، لذا سه گروه مشرکان مکه و منافقان پنهان در میان مسلمانان و یهودیان مدینه (مثلث شوم) متحد شدند تا به هدف خود نایل آیند.

آیات هفده گانه مربوط به جنگ احزاب، در خصوص همین سه گروه است و خداوند متعال به رسول خود سفارش می‌کند که از هیچ کدام اطاعت مکن و بر خدا توکل کن.

تطبیق مصداق آن را در دنیای امروز نیز شاهدیم که چگونه سال‌هاست احزاب گوناگونی از کافران و منافقان و یهودیان به شجره طیبه نظام اسلامی، حمله‌ور شده‌اند تا بتوانند از رشد و بالندگی آن جلوگیری کنند. اما هوشیاری و درایت و نحوه مدیریت، و هدایت «ولی فقیه» و همبستگی و اتحاد مردم و امدادهای غیبی الهی توانسته است بر توان و قدرت مؤمنان بیفزاید و آنان بر کفر و استکبار جهانی غلبه پیدا کنند.

انتخاب سوره احزاب برای شرح و تفسیر و درس آموزی، در واقع یادآوری تکرار تاریخ و مواظبت و مراقبت از توطئه دشمنان و بدخواهانی است که در دیروز و امروز کوشش می‌کردند و می‌کنند تا از اسلام و مسلمانی، نام و نشانی نباشد.

اثرپیش رو، جلد سوم تفسیر عماد است که به شرح و بسط سوره احزاب پرداخته است. این تفسیر در ماه مبارک رمضان سال ۱۴۴۰ قمری (۱۳۹۸ شمسی) و در جمع علاقه مندان و دوستداران قرآن صورت گرفته و از صدا و سیما هم پخش شد و سپس به صورت کنونی به نوشتار درآمد.

امید که آشنایی با این سوره ما را با مکر و حیل‌های احزاب کفر و نفاق، آشنا سازد و از همین رهگذر در تحکیم پایه‌های نظام اسلامی بکوشیم و پیرو واقعی قرآن کریم باشیم.

سید احمد میرعمادی

آبان ۱۳۹۸

ویژگی‌های سوره احزاب

سوره احزاب از سوره‌های مدنی و سی و سومین سوره قرآن است که در جزء ۲۱ و ۲۲ قرار دارد. علت نام گذاری آن این است که هفده آیه آن، یکسره به جنگ احزاب پرداخته است. لفظ «احزاب» سه بار در دو آیه این سوره به کار رفته است (آیات ۲۰ و ۲۲).

این سوره، ۷۳ آیه دارد و از سوره‌های «مثنایی» می باشد؛ یعنی سوره‌هایی که بعد از سوره‌هایی که آیات دویست گانه دارند یا کمتر از صد آیه داشته باشند، آمده‌اند.

فضیلت قرائت سوره

در امان ماندن از عذاب قبر، یکی از فضائلی است که برای تلاوت این سوره، برشمرده اند. رسول خدا ﷺ فرمود:

«وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْأَحْزَابِ وَعَلَّمَهَا أَهْلَهُ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ أُعْطِيَ الْأَمَانَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»^۱

کسی که سوره احزاب را تلاوت کند و آن را به خانواده اش تعلیم دهد از عذاب قبر در امان خواهد بود.

از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است: «کسانی که این سوره را زیاد می خوانند در قیامت، همراه پیامبر و همسران او خواهند بود.»^۲

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۱۵.

۲. شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۱۱۰.



محتوای سوره

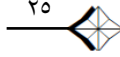
سوره احزاب به مطالب گوناگون سیاسی، اجتماعی، فقهی، نظامی، اقتصادی و خانوادگی پرداخته است که می‌توان آن‌ها را در چندین موضوع به شرح زیر دسته بندی کرد:

۱. اطاعت از خدا و پیروی نکردن از کافران و طرد برخی از آداب و رسوم غلط اجتماعی.
۲. بیان بعضی مسائل فقهی مثل احکام ظهار و فرزند خواندگی.
۳. مسائل مربوط به جنگ احزاب و نبرد بنی قریظه و چگونگی شکست کافران در اثر امدادهای غیبی.
۴. بیان ولایت پیامبر ﷺ بر مؤمنان.
۵. احکام حجاب و پوشش اسلامی.
۶. احکام ویژه همسران پیامبر ﷺ و حرمت ازدواج با آنان.
۷. خاتمیت پیامبر ﷺ
۸. مصونیت خاندان پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام از رجس و پلیدی (عصمت اهل بیت علیهم السلام).
۹. معرفی منافقان و نشانه‌های آنان.
۱۰. آداب مهمانی.
۱۱. مسائل مربوط به معاد و رستخیز.
۱۲. عظمت انسان و عرضه امانت به او.

آیه‌های مشهور در سوره احزاب

سوره احزاب، از سوره‌هایی است که چند آیه مشهور در آن وجود دارد و مسلمانان - به ویژه شیعیان - هرروزه بعضی از آن‌ها را تلاوت و استناد می‌کنند؛ آیات مشهور این سوره عبارتند از:

- آیه صلوات: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ»



وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا».

- آیه تأسی: « لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ».
- آیه تطهیر: « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا »
- آیه خاتمیت: « مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ

النَّبِيِّينَ »

- آیه حجاب: « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا »
- آیه امانت: « إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا »
- آیه اولوالارحام: « وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ ».

- آیه ولایت پیامبر ﷺ بر مؤمنان: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ.

برای بسیاری از این آیات شأن نزول خاصی ذکر شده است که در جای خود به آن‌ها اشاره خواهد شد.

آیه ۱

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا »:

ای پیامبر! تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن که خداوند عالم و حکیم است.

در این آیه شریفه، سه نکته اساسی مطرح است:

- دستور به تقوا و پرهیزگاری؛
- نفی اطاعت کافران و منافقان؛
- علیم و حکیم بودن خدا.

دستور به تقوا و پرهیزگاری

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ »: ای پیامبر، تقوای الهی پیشه کن.

در این سوره احزاب، پنج بار خطاب «یا ایها النبى» به کار رفته که گاهی به دنبال مسائل مهم سیاسی یا نظامی و گاهی هم موضوعات خانوادگی و گاهی هم به مسائل مهم اقتصادی پرداخته است و این بیانگر آن است که محتوای بسیاری از آیات به احوال نبی مکرم اسلام ﷺ اشاره دارد و در راستای انجام رسالت نبوی خود باید آن‌ها را دنبال نماید. لذا به دلیل فراوانی کاربرد واژه «نبی» در این سوره لازم است اندکی به شرح واژگانی و نیز فلسفه خطاب رسول خدا ﷺ با وصف «نبی» بپردازیم.

الف. واژه «نبی»: «نبی» از ریشه «نبا» به معنای «خبر» است. اما به گفته‌ی راغب



در «مفردات» به هر خبری «نبأ» گفته نمی‌شود؛ مگر این که خبر مهم و پرفایده‌ای باشد که از آن، یقین و یا گمان غالب، حاصل گردد.^۱

واژه «نبوت» به معنای رفعت مقام می‌باشد و پیامبر را از جهت علو شأن و مقامش بر سایر مردم، «نبی» گفته اند.

راغب می‌نویسد: «نبی» (بدون همزه) رساتراز «نبی» (با همزه) است، چون هر خبر دهنده‌ای دارای عظمت شأن و رتبه نیست، لذا پیامبر ﷺ به کسی که وی را مخاطب قرار داد و گفت: یا «نبی الله» فرمود: «لَسْتُ نَبِيَّ ءِ اللَّهِ وَلَكِنْ نَبِيُّ اللَّهِ». چون پیامبر فهمید که این شخص از روی کینه و پایین آوردن مقام رسول خدا، این گونه سخن می‌گوید.^۲

ب. تفاوت نبی و رسول: در قرآن، گاهی برای پیامبران وصف «نبی» آمده و گاهی هم «رسول»، در پاره‌ای موارد هم، برای یک پیامبر، لفظ رسول و نبی در کنار هم آمده است مثل: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا».^۳

اکنون سؤال این است که: تفاوت میان «نبی» و «رسول» چیست؟ واژه رسول به معنای «پیام آور» و واژه «نبی» هم چنان که آوردیم از ماده «نبأ» به معنای «صاحب خبر مهم» است و اگر از ماده «نبو» باشد به معنای دارنده مقام والا و «برجسته» می‌باشد.

برخی درباره تفاوت این دو گفته اند: «رسول کسی است که هم مبعوث به رسالت است و هم مامور به تبلیغ رسالت. اما «نبی» کسی است که فقط مبعوث به رسالت باشد؛ چه مامور به تبلیغ باشد چه نباشد.

اما علامه طباطبائی با ردّ این نظریه می‌نویسد:

این فرق مورد تایید کلام خداوند متعال نیست، زیرا در مثل آیه:

۱. مفردات راغب، ذیل «نبأ».

۲. همان، واژه ی «نبی».

۳. مریم، آیه ۵۱.

«وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا»^۱ در مقام مدح و تعظیم است.

خداوند در این آیه در مقام مدح و تعظیم حضرت موسی، او را هم رسول و هم نبی خوانده است. در مقام مدح مناسب نیست کلام را حمل بر ترقی از خاص به عام کنیم و معمولاً مترادف بین عقلاء در کلام فصیح این است که اگر بخواهند کسی را مدح کنند از عام به خاص می‌روند نه از خاص به عام.^۲

همچنان که در آیه دیگر «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ»^۳ میان رسول و نبی را جمع کرده و درباره هر دو تعبیر به «أرسلنا» کرده و هر دو را «مُرْسَل» خوانده است. پس بهتر است بگوییم همه پیامبران دارای مقام نبوت هستند، ولی رسول کسی است که حامل رسالت خاصی است نظیر پیامبران اولوالعزم، از این رو همه پیامبران در ابلاغ دین و احکام الهی یکسانند اما رسول یک رسالت خاصی بر عهده دارد.

برخی هم گفته اند: نبی صاحب کتاب آسمانی و شریعت نیست تنها مبلغ شریعت رسول است ولی رسول صاحب کتاب آسمانی است.

ج: خطاب با نام محمد ﷺ: نکته دیگر این است که در قرآن هرگز پیامبر ﷺ به اسم «محمد»، مورد خطاب قرار نگرفته، بلکه معمولاً با وصف «یا ایها النبی» و «یا ایها الرسول»^۴ آمده، در حالی که پیامبران دیگر با نامشان مورد خطاب قرار گرفته اند؛ مثلاً می‌فرماید: یا موسی، یا یحیی، یا نوح و ... و این، دلیل بر مقام خاص پیامبر ﷺ در نزد خداست.

د: روش قرآن این است که پیش از بیان مطلب، مخاطب خود را ندا می‌دهد و

۱. همان.

۲. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۴۰ (کلام فی النبوة).

۳. حج، آیه ۵۲.

۴. در مورد خطاب «یا ایها»: در قرآن باید دانست که: «یا»، حرف ندا و «ای» وصلیه مبنی بر ضمّ و در محل نصب و منادا، «ها» حرف تنبیه می‌باشد.



با عنوان متناسبی که موضوع آیه است از او نام می‌برد. در علوم تربیتی بحث شده که وقتی متکلم، نام مخاطب را به صورت خطاب و ندا بیان کند، توجه مخاطب را بیشتر جلب می‌کند و برای اولذت بخش و شورانگیز است. امام صادق علیه السلام فرمود: «لذتی که در ندای الهی است خستگی و رنج عبادت را برطرف می‌کند.»^۱ این شیوه خطاب و ندا، به مخاطب، شخصیت می‌دهد و از آنان، انسان‌هایی متعهد و مسئول می‌سازد.

عده‌ای از مفسران عقیده دارند: خطاب «یا ایها» مخصوص مواردی است که هدف، جلب توجه عموم به مطلب است؛ هر چند مخاطب، یک نفر باشد؛ به خلاف خطاب به «یا» که معمولاً در مواردی گفته می‌شود که منظور، شخص مخاطب است.^۲ مثل: یا موسی، یا نوح و... .

اولین دستور در این آیه شریفه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تقوا و پرهیزگاری است. قطعاً فرمان رعایت تقوای الهی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم غیر از فرمان به افراد عادی است، زیرا آن بزرگوار معصوم است و از مرتبه عالیّه برخوردار می‌باشد، از همین رو مفسران در تفسیر این جمله توجیهاات گوناگونی آورده اند:

بعضی گفته اند: امر به تقوا، دلالت بر رعایت مرحله عالیّه تقوا و ادامه دادن است؛ یعنی همان مرحله عالیّه تقوا را ادامه بده، سفارش به تقوا به حسب حال و مقام افراد فرق می‌کند.

عده‌ای گفته اند: دستور تقوا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در حقیقت دستور به پیروان و امت است.

این دستور اشاره به نکته‌ای روان شناختی در مسائل تربیتی و آموزشی دارد؛ یعنی گاهی تعالیم قرآنی به گونه‌ای است که به در می‌گوید تا دیوار بشنود، هم چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. آیت الله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۲، ص ۳۵۶.

۲. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۲۵، ص ۱۹۰.

« إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ نَبِيَّهُ بِآيَاتِكَ أَغْنِي وَاسْمِعِي يَا جَارَةَ »؛

خداوند، پیامبرش را به روش «به در می گویم، دیوار بشنود» مبعوث کرد.^۱

اما این که پیامبر را به رعایت تقوای الهی، فرمان داده از باب «ثابت ماندن در تقواست»؛ یعنی هم چنان که قبلا در مسیر تقوا بودی، اکنون نیز همچنان در این راه، پابرجا و محکم باش.^۲ ولی معنای اصلی آن سفارش به امت می باشد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این باره فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ الْقُرْآنَ عَلَى سَبْعَةِ أَقْسَامٍ... وَمِنْهُ مُحَاطَبَةٌ
لِلنَّبِيِّ صلوات الله وسلاماته وَمَعْنَاهُ وَقَعَ عَلَى أُمَّتِهِ؛^۳

خداوند متعال، قرآن را به هفت قسم نازل فرمود... یک قسمش این است که پیامبر را مخاطب قرار می دهد و به این معناست که مقصود در این خطاب، امت پیامبر می باشد.

لیکن با توجه به شأن نزول آیه شریفه و دستورهای بعد از تقوا که در این آیه و آیات بعد آمده می توان گفت مقصود از سفارش به تقوا، توجه دادن به مسئولیت سنگین پیش روست، پیشنهادهای سازش کارانه کافران و منافقان، جنگ های تحمیلی، تشکیل حکومت اسلامی و تاسیس پایگاه های دینی و تقویت آنها و... همه این امور کارهایی است که به انگیزه قوی، روحیه بالا و احساس مسئولیت سنگین نیاز دارد و این تنها در سایه تقوا امکان پذیر است و تقوا زمینه ساز هر برنامه سازنده و مهم است.

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۱

۲. رک: مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۲۷.

۳. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۸۹.



نفی اطاعت از کافران و منافقان

«وَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ»؛ از کافران و منافقان، اطاعت مکن.

این جمله یک دستور مهم سیاسی و حکومتی است برای این که: دو دسته‌ای که قرآن دائماً درباره آن‌ها به پیامبر ﷺ و مؤمنان، هشدار داده، کافران و منافقان هستند. این دو گروه، کارشکنی‌های فراوانی علیه اسلام و برنامه‌های آن کردند و همواره در کمین بودند تا اسلام و پیامبر ﷺ را تضعیف کنند.

سیوطی در شأن نزول این آیه می‌نویسد:

«سه تن از سران کفر به نام‌های: «ابی سفیان بن حرب، ابی الاعور سلمی و عکرمه بن ابی جهل پس از پایان جنگ احد از پیامبر ﷺ امان گرفتند و وارد مدینه شدند و بر «عبدالله بن اُبی» (سرکرده منافقان) وارد شدند و آن گاه به وسیله میزبان خود از رسول خدا ﷺ رخصت خواستند تا با آن حضرت گفت‌وگو کنند. پیامبر ﷺ اجازه داد.

در این مذاکرات آنان به رسول خدا ﷺ گفتند: تودست از خدایان ما بردار، ما نیز دست از پروردگار تو برمی‌داریم!

این سخن سران کفر بر پیامبر، بسیار گران آمد و دستور داد تا از مدینه، بیرونشان کنند. در این هنگام، آیه «وَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ» نازل شد.^۱

معمولاً دشمنان همیشه در صدد آن هستند که بر سر راه رهبران الهی خطوط انحرافی ایجاد کنند تا آن‌ها را از مسیر اصلی بیرون ببرند، اعتماد نکردن به کفار و منافقین و تحت تاثیر سخنان چرب و شیرین و لبخندهای ملیح آنان قرار نگرفتن رمز موفقیت و سربلندی است. قطعاً پیروی از کافران و منافقان نشانه بی‌تقوایی و سرافکنندگی است و علت اطاعت نکردن از کفار و منافقین نداشتن صداقت و راستی در آنان است.

۱. سیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۰، شیخ طبرسی در مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۳۵ همین شان نزول را درباره ی این آیه آورده است.

نکته دیگر این که: در این آیه، کافران و منافقان در کنار هم قرار داده شده اند، علتش آن است که هر دو گروه، منطقی یکسانی داشتند. هر دو در یک خط قرار دارند به تعبیر دیگر، کفار و منافقین دو لبه یک قیچی هستند، هدف آنان از بین بردن اسلام است.

باید توجه داشت اطاعت کردن پیامبر ﷺ از کافران و منافقان، به معنای - نعوذ بالله - هم گروه شدن با آنان نیست؛ هرگز به معنای رها کردن توحید و یکتاپرستی نمی باشد، بلکه به این معناست که پیشنهاد خاص آنان در مورد زشت نشمردن پرستش بت ها یا تعطیلی موقت تبلیغ توحید یا کار نداشتن به بت پرستی آنان یا شعار هر کس به دین خود و...تورا از هدف عالی باز ندارد.

در این سوره، دو بار، جمله « وَلَا تُطِيعِ الْكٰفِرِيْنَ وَالْمُنٰفِقِيْنَ » آمده است: یکی در همین آیه اول و دیگری در آیه ۴۸ که نشانه اهمیت و حساسیت این دستور است.

علیم و حکیم بودن خدا

« إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا »؛ همانا خداوند دانا و حکیم است.

فرمان های خداوند متعال، عالمانه و حکیمانه و سبب رشد و تکامل است. رسول خدا ﷺ نیز بر همه صفات الهی و از جمله، صفت علیم و حکیم بودن خداوند، آگاه بوده، اما قرآن در این آیه، پس از فرمان قاطع بردوری از کافران و منافقان، بر حکیمانه و عالمانه بودن خداوند با این دستور، تاکید می ورزد که اگر فرمان ترک پیروی از کفار و منافقین به شما داده شده روی علم و حکمت بی پایان الهی است. اوست که به روشنی می داند در این تبعیت و سازشکاری چه مصائب دردناک و مفسد بی شماری نهفته است. اوست که می داند از چه کسی باید پیروی کرد و از چه کسانی نباید اطاعت نمود.

در حقیقت، جمله « إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا » دلیل بر عدم پذیرش پیشنهاد کافر و منافق است، چون خدا بر همه چیز عالم است و هر دستوری که می دهد



حکیمانه است پس نفی اطاعت کافران و منافقان براساس علم و آگاهی و حکمت و مصلحت است.

آیه ۲

«وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»؛

و از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی می شود پیروی کن که خداوند به آنچه انجام می دهد آگاه است.

این آیه شریفه، دو آموزه اساسی دارد:

- ضرورت تبعیت از وحی؛
- خبیر و آگاه بودن خداوند بر اعمال.

ضرورت تبعیت از وحی

«وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ»؛ و از آن چه از سوی پروردگارت به تو وحی می شود

پیروی کن.

درباره چگونگی تبعیت پیامبر ﷺ از وحی باید گفت:

رسول خدا ﷺ، تابع ترین افراد در برابر وحی الهی بود. سیره گفتاری و رفتاری آن بزرگوار، نشان می دهد که ایشان تا چه حد، التزام به وحی داشتند. گواهی قرآن، موید این مطلب است؛ تا جایی که می فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ آیه دیگر از زبان پیامبر ﷺ می فرماید: «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ».^۲

وحی الهی، در همه وجود پیامبر ﷺ هویدا بود. فرمان های الهی از طریق فرشته

۱. نجم، آیه ۳.

۲. انعام، آیه ۵۰؛ یونس، آیه ۱۵ و احقاف، آیه ۹.

وحی یعنی جبرئیل، از همه وجود رسول خدا ﷺ می‌گذشت و بر رفتار و گفتار او جاری می‌شد و خاضع‌ترین و تابع‌ترین فرد در عمل به دستورهای خداوند متعال بود.

این قسمت از آیه شریفه در صدد بیان این است که از باب تاکید به رسول خدا ﷺ یاد آور می‌شود که پیشنهاد کافران و منافقان را نپذیر و تنها مطابق آنچه به تو وحی می‌شود عمل کن.

این تبعیت از وحی، برای هر انسانی شاخص مهم در فعالیت‌های فردی و اجتماعی است که سبب می‌شود آدمی به سعادت واقعی و رشد و کمال برسد. تبعیت از وحی، چراغی است که بر تاریکی‌های نور می‌تاباند و راه را از بیراهه نشان می‌دهد.

همه مسلمانان برای رسیدن به کمال باید از وحی پیروی کنند، تبعیت از وحی، تبعیت از صاحب وحی هم هست، زیرا محتوای وحی، دستورهایی است که ما را به تبعیت از خدا، رسول، امام و نایب امام می‌کشاند. در مقابل، کافران و منافقان، پیشنهادها و مسیرهایی را نشان می‌دهند که سرانجامی جز، بدبختی و فلاکت ندارد، تبعیت از وحی شاخص است؛ یعنی صحت و سقم اعتقادات، حرکات، رفتار و اعمال ما را با آن می‌سنجند. تبعیت از وحی موجب سلامت و سعادت و راه دستیابی به سعادت واقعی و حقیقی است.

علاوه بر این هدف کافران و منافقان از فشار بر رسول خدا ﷺ بازداشتن او از رسالت پروردگارش بود، از این رو قرآن پس از آن که پیامبر را از اطاعت آن‌ها نهی می‌کند، او را به التزام وحی فرمان می‌دهد: «وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ».

رهبری دینی، پیرو فرمان خداست و رسالت او در همه حال بر آن جاده حرکت می‌کند. معمولاً فشاری که رهبری امت از عوامل داخلی می‌بیند، بسی شدیدتر از فشار خارجی است، زیرا انهدام و تخریب جبهه داخلی، که رهبری بر آن هشدار می‌دهد، از هر چیز دیگر، شکننده‌تر است.



خبیر و آگاه بودن خداوند بر اعمال

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»؛ به راستی، خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

«خبیر»، به معنای «دانا» یکی از صفات خداوند متعال است. این واژه به معنای فاعل و از ماده «خبیر» است که دلالت بر علم دارد. ابن اثیر می‌نویسد: «خبیر به معنای کسی است که به آنچه بوده و خواهد بود داناست و به حقیقتِ اشیاء آگاه است. صفت «خبیر» در قرآن کریم، ۴۷ بار به کار رفته است. همراه با صفت «لطیف»، پنج بار، چهار بار با صفت «علیم» و با صفت «حکیم» نیز چهار مرتبه و ۲۷ بار به تنهایی.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«أَمَّا الْخَبِيرُ فَالَّذِي لَا يَعْرُبُ عَنْهُ شَيْءٌ وَلَا يَفُوتُهُ...»؛

اما خبیر بودن خداوند، بدین معناست که چیزی بر او پوشیده و از نظرش پنهان نمی‌ماند.

از آن جایی که تبعیت از وحی مربوط به عمل و رفتار هست و اعمال انسان ممکن است انگیزه‌های مختلف داشته باشد لذا به دنبال دستور به تبعیت از وحی فرمود خداوند به آن چه انجام می‌دهید داناست. البته آگاه بودن خدا ناشی از آزمودن و تجربه کسب کردن نیست، زیرا آزمودن و تجربه کردن و تحصیل، راه علم آموزش بشر است و اگر این دو نبود، علم و دانشی وجود نداشت، زیرا کسی که چنین باشد علم و دانش او از طریق تجربه و کسب به دست آید قطعاً قبلاً جاهل بوده اما آگاهی خدا چون از این دو طریق به دست نمی‌آید، همیشه آگاه بوده است.

آیه ۳

« وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا »:

- و بر خدا توکل کن، و همین بس که خداوند حافظ و مدافع (انسان) باشد!
 «توکل»، جوهره اصلی این آیه شریفه است و دو پیام دارد:
- ضرورت توکل بر خدا؛
 - کافی بودن خداوند در وکالت.

ضرورت توکل بر خدا

« وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ »؛ بر خدا توکل کن.

یکی از دل گرم کننده ترین آیات قرآن، آیه هایی است که فرمان به «توکل» می دهد. این فرمان، چه به پیامبر ﷺ باشد و چه به امت، واقعا شورانگیز و امیدوار کننده است. این آیه، بسیار کوتاه است، اما نور امید و استقامت را تا اعماق وجود آدمی می تاباند. در مشکلات گوناگون و در پیچ و تاب های زندگی، تنها عامل آرام بخش و نیرو دهنده، توکل بر قدرت لایتناهی است که از همه چیز آگاه و بر همه کاری تواناست. اساساً هر انسانی، در سختی ها، نیاز دارد تا بر نیروی مسلط و قاهری، تکیه کند و از او مدد بخواهد از همین روست که «توکل» فطری است.

توکل از ماده «وکالت» به معنای انتخاب وکیل است. توکل، عبارت است از اعتماد و اطمینان قلبی بنده در جمیع امور خود به خدا و حواله کردن همه کارهای خود را به او و تکیه بر حول و قوه الهی نمودن^۱.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: از جبرئیل پرسیدم: توکل چیست؟ پاسخ داد: آگاهی به این واقعیت که مخلوق، نه زیان می رساند و نه عطا و منعی دارد و این که چشم از دست و سرمایه مردم برداری؛ هنگامی که بنده ای چنین شد و جز برای خدا کار

۱. مفردات راغب، ذیل «وکل».



نمی‌کند و به غیر او امیدی ندارد، این‌ها همگی، حقیقت و مرز توکل اند.^۱ درباره توکل و آثار آن در جلد دوم تفسیر عماد، ذیل آیه ۳۸ سوره زمر، به تفصیل بحث کرده ایم. اما در این جا، دستور به توکل بر خدا، به دنبال نهی از اطاعت کافران و منافقان و امر به تبعیت از وحی به انسان می‌فهماند که موضوع مهمی مطرح است و آن این که اگر انسان بخواهد مطابق میل و پیشنهاد کفار و منافقین عمل کند به درد سر می‌افتد و مشکلاتی پیش می‌آید و اگر مطابق خواسته آنان عمل نکند، آن‌ها توطئه می‌کنند و انسان دچار وحشت و دلواپسی می‌گردد. باید در این گونه موارد از وحی تبعیت کند و مطابق خواسته خدا عمل نماید و با توکل بر خدا ترس و وحشت به خود راه ندهد، زیرا خداوند یگانه سببی است که هیچ سبب مخالفی بر او غلبه نمی‌کند. علاوه بر این، توکل واگذار کردن کار به خداست و هیچ کاری در عالم تحقق پیدا نمی‌کند مگر مشیت و اراده خدا به دنبال آن تعلق بگیرد و احدی نمی‌تواند در مقابل اراده الهی عرض اندام کند چون خداوند مسبب الاسباب است.

کافی بودن خداوند در وکالت

« وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا »؛ و همین بس که خداوند، حافظ و مدافع (انسان) باشد.

این جمله علت توکل بر خداوند است. چون همه امور به دست اوست، او بر همه مصالح و مفاسد آگاهی دارد و عاقبت امر به دست اوست و او حافظ و مدافع انسان است پس بهترین وکیل است و باید به او اعتماد و تکیه کرد. کلمه «وکیل» بر وزن فعیل و به معنای مفعول است؛ یعنی کسی که مورد وکالت قرار گرفته است.^۲ این واژه ۲۴ بار در قرآن به کار رفته است که در همگی آن‌ها تاکید

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۰.

۲. مفردات راغب، ذیل «وکیل».

بر آن است که فقط و فقط، خداوند، وکیلِ حقیقی انسان است و نباید غیر او را وکیل بگیرد.^۱

حقیقت توکل بر خدا

برخی از «توکل» برداشت اشتباهی دارند و می‌پندارند که معنای توکل این است که خود فرد، هیچ تلاش و فعالیتی نکند و صرفاً با گفتنِ لفظِ توکل، همه چیز را از خدا توقع داشته باشد. استاد مطهری می‌نویسد:

«توکل با توجه به باب تفاعل به معنای «قبول وکالت» است نه واگذاری وکالت. وقتی با حرف «علی» متعدی می‌شود دو معنا را با هم تلفیق می‌کند: یکی قبول و عهده دار شدن کار و دیگری اعتماد و تکیه کردن بر غیر. بدین ترتیب معنای «التوکل علی الله» این است که شخص، انجام کار را بر عهده بگیرد اما با اعتماد بر خدا. در جامعه امروز، گاه «توکل» به معنای واگذار کردن کار به خدا و خود را کنار کشیدن قلمداد شده، که این معنا، نه با بحث لغوی آن سازگار است و نه با تعبیر قرآنی مربوط، بلکه توکل یعنی کار را علی‌رغم همه سختی‌ها و ضررهای ظاهری بر عهده گرفتن و در این مسیر به حمایت و امید خدا اعتماد کردن. بهترین شاهد بر این مدعا، آیه «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (آل عمران، آیه ۱۵۹) است که هم بر «عزم» تاکید کرده و هم بر توکل.^۲

۱. «ب» در «بالله» حرفِ جرّزاید است. «الله» لفظاً مجرور می‌باشد، ولی محلاً مرفوع و فاعل «کفی» است و «وکیلاً»، تمیز برای آن می‌باشد. بعضی از نحویون، «حال» دانستن آن را هم بلاشکال دانسته‌اند. (اعراب القرآن و بیانه، ج ۷، ص ۵۹۵).

۲. استاد مطهری، گفتارهایی در اخلاق اسلامی، ص ۱۴.

آیه ۴

« مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي نُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ »؛

خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافریده؛ و هرگز همسرانتان را که مورد «ظهار» قرار می‌دهید مادران شما قرار نداده؛ و (نیز) فرزندخوانده‌های شما را فرزند حقیقی شما قرار نداده است؛ این سخن شماس است که به دهان خود می‌گویید (سخنی باطل و بی پایه)؛ اما خداوند حق را می‌گوید و او به راه راست هدایت می‌کند.

این آیه شریفه، حاوی سه مطلب مهم و اساسی است:

- نفی دو عشق و دو محبت در یک دل؛
- مسئله ظهار؛
- فرزند خواندگی.

نفی دو عشق و دو محبت در یک دل

« مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ »؛ خداوند برای هیچ کس دو قلب در درونش نیافریده.

خداوند متعال در ابتدای آیه، پیامبر ﷺ را از اطاعت کافران و منافقان، نهی فرمود، در این فراز از آیه، علت این نهی را بازگویی کند و می‌فرماید: اطاعت خدا با اطاعت کافران، تنافی دارد، نور و ظلمت، شرک و توحید یک جا جمع نمی‌شوند. دو اعتقاد متناقض در یک قلب، جمع نمی‌شود؛ مثلاً یک نفر نمی‌تواند هم اعتقاد به خدا داشته باشد و هم نداشته باشد. هم به کسی علاقه بورزد و هم در همان زمان از او متنفر باشد. این دو، عشق و تنفر نسبت به کسی یا چیزی، همزمان

در وجود آدمی، جمع نمی‌شوند؛ چون مستلزم داشتن دو قلب در یک وجود است و چنین چیزی محال است.

بعضی از مفسران، محال بودن و نفی جمع بین دو متنافی را مربوط به دو موضوع «ظهار» و «فرزند خواندگی» که بلافاصله می‌آید می‌دانند و گفته‌اند: مسئله ظهار مثل جمع کردن همسری و مادری و «فرزند خواندگی» نیز همانند فرزند دیگران را فرزند خود، خواندن، دو مقوله متنافی اند.^۱

بسیاری از مفسران، از جمله مرحوم علامه طباطبائی، نظراول را پسندیده‌اند و منظور آیه را از این که یک انسان نمی‌تواند دو قلب داشته باشد کنایه از این دانسته‌اند که اطاعت از خدا با اطاعت از کافران و منافقان، دو امر متنافی اند که با هم جمع نمی‌شوند.^۲ کفر و ایمان دو طریق جداگانه‌اند، دارای دو هدف متفاوت، دوروش گوناگون، و دو مکتب مستقل هستند و یک جا جمع نمی‌شوند.

نکته دیگر این که: منافقان، هنگام ملاقات با اصحاب پیامبر ﷺ، به اسلام و مسلمانان، اظهار علاقه می‌کردند و وقتی که به مشرکان و کافران می‌رسیدند با آنان نیز ادعای دوستی و رفاقت داشته‌اند! توجیه شان نیز این بود که انسان می‌تواند دو قلب داشته باشد و دو علاقه متضاد را یک جا جمع کند!

این فراز از آیه شریفه، این ادعای نادرست منافقان را مردود دانسته و می‌فرماید: «خداوند در درون هیچ کس دو دل قرار نداده».

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

« لَا يَجْتَمِعُ حُبُّنَا وَ حُبُّ عَدُوِّنَا فِي جَوْفِ إِنْسَانٍ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ، فَيُحِبُّ بِهَذَا وَيُبْغِضُ بِهَذَا»؛^۳

۱. زمخشری، الکشاف عن حقایق التنزیل، ج ۳، ص ۵۲۰.

۲. رک: المیزان، ج ۱۶، ص ۴۱۰.

۳. نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۳۴.



محبت ما و محبت دشمن ما در یک قلب جمع نمی‌شود، زیرا خداوند برای یک انسان، دو قلب قرار نداده است که با یکی دوست بدارد و با دیگری دشمن.

عشق به یک معبود

انسان، یک قلب و یک شخصیت مستقل بیش تر ندارد و در این قلب جز عشق به یک معبود بیش تر نمی‌گنجد، شخصیت انسان یک شخصیت واحد و دارای خط فکری واحد است، از این رو باید در ظاهر و باطن، در تنهایی و اجتماع، در فکر و عمل و در درون و برون یکی باشد و نفاق و دوگانگی نداشته باشد. بر اساس آموزه‌های دینی نمی‌شود بین ولایت الله و ولایت شیطان را جمع کرد. انسان یک قلب دارد و یک معبود، هرگز اسلام با کفر و ایمان با نفاق در یک دل جمع نمی‌شود. نمی‌توان هم اهل غدیر بود و هم اهل سقیفه هم با امام حسین علیه السلام بود و هم با یزید.

چند نکته در این آیه شریفه وجود دارد که باید توضیح داده شود، اول این که: کلمه «رجل» اشاره به انسان است نه مرد در مقابل زن، آوردن «رجل» به جای انسان یا از باب تغلیب (غلبه دادن) است یا اشاره به شأن نزول آیه درباره شخصی است به نام «جمیل بن معمر» که ادعای داشتن دو قلب را می‌کرد و می‌گفت من ذوقلبین هستم.

دوم این که: مقصود از «جعل» جعل فطری و ذاتی است؛ یعنی خداوند به صورت فطری و ذاتی در دل هر انسانی یک قلب قرار داده و از نظر خلقت و آفرینش برای هیچ کس دو قلب در درون او قرار نداده است.

سوم این که: مقصود از «قلب» مرکز احساسات و ادراکات، مرکز عواطف، گرایش‌ها و تمایلات و مکان عشق، محبت و علاقه است.

مسئله ظهار

«وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ»؛ و هرگز خداوند همسرانتان را که

مورد «ظهار» قرار می‌دهید مادران شما قرار نداده.

«ظهار»، یکی از انواع جدا شدن زن و مرد از یکدیگر است. واژه «ظهار» از ماده «ظهر» به معنای «پشت» می‌باشد.^۱ در زمان جاهلیت اگر مردی به همسرش می‌گفت: «ظَهْرِكِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي عَلَيَّ»؛ یا می‌گفتند: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي»؛ نسبت تو نسبت به من همانند نسبت مادرم به من است. (یعنی همانطور که آمیزش با مادرم بر من حرام است، انجام این عمل با تو نیز بر من حرام است)، با گفتن همین عبارت، زن برای همیشه بر همسرش حرام می‌شد.

اما اسلام برای این نوع طلاق، شرایطی گذاشته و همچنین راه بازگشتی را نشان داد. شرایط اش این است که: دو نفر مسلمان عادل، شاهد این طلاق باشند؛ زن در حال «ظهر» باشد، مرد در حال عصبانیت، ظهار نکرده باشد، ظهار کننده، عاقل و بالغ باشد و با قصد، این نوع طلاق را جاری کند.^۲ و راه بازگشت آن، پرداخت کفاره است. همان‌گونه که اشاره شد، اسلام نه تنها این برنامه را امضا نکرد بلکه از آن نهی نمود و برایش مجازات در نظر گرفت.

اما با وجود شرایطش، تحقق می‌یابد ولی حرمت ابدی نمی‌آورد و مرد با پرداخت کفاره می‌تواند به زندگی زناشویی بازگردد.^۳ به هر جهت، ظهار کردن احکام و شرایطی دارد که در کتب فقهی آمده است.^۴

نکته مهم در این آیه آن است که می‌فرماید: هرگز با ظهار، همسر حکم مادر پیدا نمی‌کند، مسئله تعیین محارم به دست خداست، خدا محارم نسبی و سببی قرار

۱. مفردات راغب، ماده ی «ظهر».

۲. محقق حلی، المختصر النافع، ص ۲۰۵.

۳. علامه حلی، تبصرة المتعلمین، ص ۱۹۴.

۴. رک: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۵۴ به بعد (احکام ظهار).



داده، هرگز شما نمی توانید از پیش خود با یک لفظی محرمیت را ایجاد کنید، محرمیت نیاز به جعل و اعتبار شارع مقدس دارد.

فرزندخواندگی

« وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ »؛ و خداوند فرزند خوانده های شما را فرزندِ حقیقی تان قرار نداده است.

«أدعیاء»، جمع «دعی» به معنای فرزند خوانده است. یکی از موضوعات اجتماعی و خانوادگی، فرزندخواندگی یا فرزند پذیری است که سابقه تاریخی دارد؛ حتی قبل از اسلام از روزگاران کهن، در زمان جاهلیت و حتی امروزه نیز مرسوم است. فرزندخواندگی بدین معناست که کسانی که فرزند نداشتند یا می خواستند فرزندان بیشتری داشته باشند یا از روی محبت و مهربانی، سرپرستی کودکی را به عهده می گرفتند؛ چنین کودکانی را نیز همانند فرزندان صُلبی خود می دانستند و در مسئله «محرمیت» و «ارث»، مثل فرزندان واقعی خود با آنان رفتار می کردند. این فراز از آیه شریفه، چنین روابطی را رد کرده و اعلام نمود که فرزند خوانده، در مناسبات حقوقی مثل ارث و نیز محرمیت، همانند فرزند نیست. فرزندخواندگی بیش تر ناشی از مسئله «ناباروری» زوجین بوده، کسانی که صاحب فرزند نبودند خواهان پذیرش فرزند دیگری می شدند و او را فرزند خود می دانستند. قرآن این تفکر را که فرزند خوانده حکم فرزند واقعی دارد به شدت رد می کند و می فرماید: خداوند هرگز چنین چیزی را قرار نداده است. در توضیح این فراز از آیه باید به چند مطلب در خصوص فرزندخواندگی اشاره کرد:

یکم: داستان فرزندخواندگی زید بن حارثه از سوی پیامبر

اسلام، مناسبات غیر منطقی فرزندخواندگی زمان جاهلیت را رد کرد و پیامبر اسلام ﷺ برای عینیت بخشیدن به حکم صحیح آن، با همسر قبلی فرزند خوانده

خود- زید بن حارثه- ازدواج کرد. داستان از این قرار بود:
 وقتی زید به دنیا آمد، پدرش فوت کرد، لذا تحت سرپرستی جدش قرار گرفت.
 زید در یکی از جنگ‌ها اسیر شد و «حکم بن حزام» او را خرید و به خدیجه همسر
 پیامبر ﷺ هدیه داد. خدیجه هم او را به پیامبر ﷺ بخشید پیامبر او را آزاد کرد و
 مخیر ساخت که پیش او بماند و یا پیش بستگانش برگردد، او پیش پیامبر ﷺ
 باقی ماند و رسول خدا، او را به عنوان «پسرخوانده» خود برگزید.
 زید بزرگ شد و پیامبر ﷺ زینب دختر عمه خود را برای او خواستگاری کرد،
 زینب ابتدا تمایلی نداشت اما وقتی پیامبر ﷺ درخواست کرد، اجابت نمود و با
 زید ازدواج کرد.
 اما بعد از مدتی با زید اختلاف پیدا کردند و زید او را طلاق داد، بعد از طلاق،
 پیامبر با زینب ازدواج کرد.
 پیامبر ﷺ با این اقدام عملاً نشان داد که فرزند خوانده حکم فرزند را ندارد و با
 این سنت جاهلی مبارزه کرد.
 ازدواج پیامبر ﷺ با زینب- همسر مطلقه زید- جنجال بزرگی در میان دشمنان
 اسلام برپا کرد و دستاویزی برای تبلیغات سوء آن‌ها علیه پیامبر ﷺ شد، اما ایشان
 چون تابع وحی الهی بود به این سم پراکنی‌ها توجه‌ای نکرد و احکام فرزندخواندگی
 را در عمل، تبیین فرمود.

دوم: احکام فرزندخواندگی

هر چند احکام فرزندخواندگی به تفصیل در فقه آمده است، اما در این جا
 احکام آن را به اجمال می‌توان این گونه توضیح داد:

۱. حکم رابطه نسبی فرزندخوانده و گرفتن شناسنامه برای او؛
۲. حکم محرمیت فرزند خوانده با «پدر و مادر خوانده» خود و راه‌های محرم
 شدن فرزند خوانده؛
۳. حکم ارث فرزند خوانده.



اما درباره موضوع اول، قرآن کریم این تفکرکه فرزند خوانده حکم فرزند واقعی دارد به شدت رد می‌کند، عنوان «فرزندی» یک امر قراردادی نیست، بلکه فرزند کسی است که از نطفه و همسرانسان به وجود آمده باشد لذا هیچ‌گاه فرزند خوانده، فرزند نسبی نیست، از این رو کسی حق ندارد فرزند خوانده را انتساب به خود بدهد و به اسم خود برای او شناسنامه بگیرد.

از نظر شرعی الحاق فرزند خوانده به نسب خود باطل و حرام است و صدور شناسنامه به عنوان فرزند خود از نظر شرعی جایز نیست.^۱

باید واقعیت را آن‌طور که بر روح و روان کودک اثر نگذارد برای او بازگومود و شخصی که سرپرستی وی را بر عهده گرفته نباید اسمش را در شناسنامه او ثبت کند. اگر چنانچه به جهت حرج یا ضرر نتواند، باید حقیقت امر ثبت شود و بر آن شاهد بگیرد.

بنابراین فرزند خوانده یک لفظ اعتباری و ادعایی است نه یک امر واقعی و حقیقی.

فرزند خوانده حکم فرزند را ندارد لذا هیچ‌گونه محرمیتی پیدا نمی‌کند، فرزند خوانده وقتی به سن تکلیف رسید اگر دختر باشد به مرد خانواده (پدرخوانده) و اگر پسر باشد به زن خانواده (مادرخوانده) نامحرم است.

سوم: راه‌های محرم شدن فرزند خوانده‌ها

در این جا این سؤال مطرح می‌شود آیا راهی برای محرم شدن وجود دارد یا نه؟

در اسلام، سه عامل، سبب محرمیت است:

یکی نسب (همان راه ولادت) دوم: سبب (همان راه ازدواج) سوم: رضاع (همان

شیردادن).

تردیدی نیست که محرمیت فرزند خوانده از راه نسب منتفی است، چون این

۱. امام خمینی، استفتائات، ج ۳ (فرزندخوانده)، ص ۲۴۰ و نیز رجوع کنید: سایت جامع احکام.

بچه از این مرد و زن به دنیا نیامده است. تنها راه محرم شدن رضاع (شیر دادن با مراعات شرایط آن) یا ازدواج با اذن حاکم شرع و رعایت مصلحت بچه است. که بعضی از فقها راه ازدواج را به مصلحت فرزندخوانده نمی دانند، لذا آن را جایز ندانسته اند.^۱

اگر فرزندخوانده، پسر باشد برای محرمیت با «مادرخوانده» چند راه دارد:

۱. اگر این «مادرخوانده» شیر دارد به این بچه با رعایت شرایط شیر بدهد، در این صورت مادر رضاعی است و محرم می باشد.
 ۲. اگر مادر «مادرخوانده» شیر دارد و به این بچه بدهد در این صورت برادر رضاعی می شود.
 ۳. اگر خواهر یا خواهرزاده یا نوه خواهر این «مادرخوانده» شیر دارند به این بچه شیر دهند در این صورت مادرخوانده «خاله رضاعی» این پسر می شود. تمام راه های شیر دادن برای محرمیت در صورتی است که دوران شیرخوارگی بچه تمام نشده باشد، اما اگر دو سال او تمام شده هیچ راهی از طریق رضاع برای محرمیت وجود ندارد.
- اگر فرزندخوانده دختر باشد، بعد از ورود به سن تکلیف برای محرم شدن با پدرخوانده چند راه وجود دارد:
۱. همسرش یا همان مادرخوانده به این بچه شیر دهد، در این صورت پدرخوانده، پدر رضاعی و محرم است.
 ۲. مادر پدرخوانده به این نوزاد شیر دهد که خواهر رضاعی او می شود.
 ۳. خواهر یا خواهرزاده پدر خوانده به این دختر شیر دهند، که در این صورت دای رضاعی این دختر می شود.
 ۴. همسر برادر یا یکی از برادرزاده هایش شیر دهند که در این صورت عمو رضاعی می شود.

۱. همان.



تمام این راه‌های شیردادن در صورتی است که دوران شیرخوارگی دختر بچه تمام نشده باشد، اما اگر دو سال او تمام شده باشد تنها راه این است که آن دختر را به عقد موقت پدر پدرخوانده درآورند تا آن دختر زن بابای پدر خوانده شود. در چنین عقدی باید شرایط زیر رعایت شود:

۱. عقد به مصلحت دختر بچه باشد - بعضی از فقها می‌گویند به مصلحت دختر نیست.

۲. با اجازه حاکم شرع صورت گیرد.

۳. زمان عقد کمتر از زمان لازم برای بهره‌گیری جنسی نباشد (مثلاً نگوید یک دقیقه) البته دخول، شرط نیست.^۱

به هر حال رابطه پدر و مادر با فرزند خود یک رابطه حقیقی و طبیعی است نه تشریفاتی و قراردادی، اما رابطه بین فرزند خواه و فرزند خوانده یک رابطه صوری و قراردادی است و در معاشرت آنان باید احکام و آداب شرعی رعایت شود.

فرزندخواندگی یک لفظ ادعائی

« ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ »؛ این سخن شماست که با دهان خود می‌گویید.

این کلمه «ذلکم» اشاره به این است که ظاهر و فرزندخواندگی سخنی است که از زبان شمار جاری می‌شود نه سخن واقعی و حقیقی یا کلام خدا، لذا هیچ اثری ندارد. خودتان هم از ته دل باور ندارید و قبول نمی‌کنید. تردیدی نیست که گواهی دل، بهترین شهادت‌هاست، خداوند متعال می‌فرماید: اگر به دل‌هایتان مراجعه کنید و از فطرت‌های خود پرسید، مسلماً آن را نمی‌پذیرید. امکان ندارد که دل آدمی گواهی دهد که فرزندخوانده، واقعاً فرزند است؛ اگرچه هزاران بار به زبان بیاورد و یا همسرانسان با یک لفظ حکم مادر پیدا کند.

۱. همان.

سخن حق در ندانستن فرزندخوانده به عنوان فرزند واقعی

« وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ »؛ اما خداوند، حق را می‌گوید.

خداوند، در همه موارد، سخن حق را بیان می‌کند و «حق» آن است که مطابق با فطرت سالم و صحیح آدمی باشد. خداوند، هم سخنش حق است: « وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ »، هم نحوه آفرینش او حق است: « خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ »^۱ و هم نظام تشریحی او بر پایه حق است: « إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ »^۲. اساساً هرچه از او سرزند حق می‌باشد: « الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ »^۳.

پس این سخن او که فرزندخوانده را فرزند واقعی ندانید، سخن حقی است. وقتی خداوند از چیزی خبر بدهد آن خبر مطابق با واقع خواهد بود و اگر حکمی را انشاء کند، آن حکم دارای مصلحت واقعی خواهد بود.

راهنمایی خدا در موارد شبیهه

« وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ »؛ و او به راه راست هدایت می‌کند.

این فراز از آیه، به یکی از راهنمایی‌های خداوند و هدایت‌های او، اشاره دارد. «السبیل» با الف و لام آمده و بدین معناست که خداوند راه مستقیم را می‌نمایاند؛ راهی که سعادت و نیکبختی انسان در آن است. آری، هدایت‌های خداوند متعال چه در عرصه‌های تکوینی و چه تشریحی، همگی حق و باعث رشد و تکامل است. یکی از موارد هدایت الهی در مواقع شبیهه و انحراف انسان‌ها است.

۱. تغابن، آیه ۳.

۲. زمر، آیه ۲.

۳. بقره، آیه ۱۴۷.

آیه ۵

«ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ
وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ
اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»؛

آنها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه‌تر است؛ و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، آنها برادران دینی و موالی شما هستند؛ اما گناهی بر شما نیست در خطاهایی که از شما سر می‌زند (و بی‌توجه آنها را به نام دیگران صدا می‌زنید)، ولی آنچه را از روی عمد می‌گویید (مورد حساب قرار خواهد داد)؛ و خداوند آمرزنده و رحیم است.

این آیه در ادامه فراز پایانی آیه چهارم، دربارهٔ فرزند خوانده است و چهارم مطلب را بازگویی کند:

- ضرورت انتساب فرزند خواندگان به پدرانشان؛
- رفتار برادرانه با فرزندخواندگان (در صورت ندانستن پدرانشان)؛
- بخششِ خطا در انتساب فرزند خواندگان؛
- مجازاتِ خطای عمدی در انتساب فرزندخواندگان.

ضرورت انتساب فرزندخواندگان به پدرانشان

«ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ»؛ آن‌ها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه‌تر است.

حرف «لام» در «لآبَائِهِمْ» لام اختصاص است، در ادبیات عرب، چند نوع لام وجود دارد: لام تعلیل، لام امر، لام استحقاق، لام ملکیت و... یکی هم «لام اختصاص» است که اسم و ضمیر را جرمی دهد و معنای اختصاص را می‌رساند.

در این جا این «لام» به این معناست که وقتی می خواهید نشانی انتساب فرزند خوانده را معلوم کنید آن ها را اختصاصاً به پدرانشان نسبت دهید و به شما انتساب نداشته باشند. ممکن است لام انتساب یا لام استحقاق باشد بهر حال مقصود از خواندن (ادعوه) نسبت دادن و ترتب آثار پدر و فرزندی است که خداوند آن را در رابطه با فرزند خواندگی نفی می کند.

روشن است که علت این تاکید آن است که مشکل تداخل انساب به وجود نیاید و موضوع محرمیت و ارث، حدّ و مرز خود را داشته باشند.

از این آیه استفاده می شود که فرزند خوانده ها دو قسم هستند، برخی از فرزند خوانده ها، پدر و مادرشان معلوم است، در این جا باید رابطه نسبی افراد با پدران واقعی آن ها حفظ شود. قسم دوم فرزند خوانده هایی که پدر و مادرشان معلوم نیست یا شناخته شده نیستند این جا باید با آن ها محترمانه و با عاطفه و برادرانه برخورد کنیم، لذا خداوند می فرماید:

«هو اقسط عند الله»، این که شما فرزند خواندگان را با نام پدرانشان صدا بزنید نزد خدا به قسط و عدالت، نزدیک تراست و در حق کسی ظلم نمی شود. «اقسط»، افعال تفضیل است و ریشه آن از «قسط» می باشد.

قسط به معنای عدل در همه امور است. معمولاً قسط و عدل را به جای یکدیگر و به عنوان مترادف به کار می برند و تفاوتی بین آن دو نمی گذارند، اما از دیدگاه لغت شناسان این دو واژه با هم تفاوت دارند: عدل به معنای «مساوات» است و مقابل آن، ظلم می باشد، اما قسط در موردی به کار می رود که باید حق کسی را به طور شایسته و بایسته، منظور داشت.

به بیان دیگر، عدل، مفهومی عمومی و گسترده است و همه جوانب زندگی فردی و نیز همه حوادث و پدیده های هستی را شامل می شود، اما «قسط»، عدالت در رفتار و مناسبات اجتماعی است.^۱

۱. رک: ابی هلال عسکری، معجم الفروق اللغویه، ص ۴۲۸.



رفتار برادرانه با فرزندخوانده‌ها

« فَإِنْ لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ »؛ و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید آن‌ها برادران دینی و یاران شما هستند.

بسیار اتفاق می‌افتد افرادی که فرزندی را برای سرپرستی می‌پذیرند، پدر و مادرشان را نمی‌شناسند.

در این بخش از آیه، خداوند می‌فرماید، اگر چنین شد آنان را برادران دینی یا «موالی» خود بدانید. «موالی» کسانی هستند که به عشیره یا خاندانی انتساب می‌یابند، و خود، عشیره‌ای ندارند. اینان با برده فرق دارند، برده آزاد شده بودند و پس از آزادی، رابطه خود را با مالک خویش، حفظ می‌کردند. این رابطه را در فقه «ولاء عتق» می‌گویند؛ اما در این جا پیوند بر اساس برادری و اخوت است. آیه می‌فرماید: اگر پدرانشان را نمی‌شناسید آنان را به غیر پدرانشان انتساب ندهید بلکه آن‌ها را به عنوان برادر دینی و موالی خود بخوانید.

در این بخش، منظور از «اخوان» (برادران)، برادران نسبی یا سببی نیست بلکه منظور اخوت دینی است، زیرا آن‌ها (فرزند خوانده‌ها) هستند و ارث نمی‌برند.

بخششِ خطا در انتساب فرزند خواندگان

« وَلَا يَسْ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ »؛ گناهی بر شما نیست در خطاهایی که (در

نامیدن فرزند خواندگان به اسم خود) از شما سر می‌زند.

آدمی گاهی اشتباه و خطا می‌کند و گاه نیز دچار فراموشی می‌شود، این فراز می‌فرماید: اگر از روی اشتباه یا نسیان، فرزند خواندگان را به غیر پدرانشان نسبت دهید، بر شما گناهی نیست و مواخذه نمی‌شوید (کلمه جناح به معنای گناه است) یا اگر در زمان جاهلیت این کار را مرتکب شده اید، باز هم جرمی نکرده اید، زیرا خطاهای قبل از اسلام، به کلی بخشیده می‌شود.

مجازات خطای عمدی در انتساب فرزندخواندگان

« وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ »؛ ولیکن آن چه را عمداً مرتکب می‌شوید مواخذه می‌کند.

اگر از روی عمد، با اراده قلبی و از روی علم و آگاهی، فرزندخواندگان را به غیر پدرانشان نسبت دهید قطعاً مواخذه می‌شوید.

خطاهای عمدی و آگاهانه نشانه مخالفت آشکار و علنی با دستورهای خداوند متعال است، لذا مورد مواخذه قرار می‌گیرد. گناه و خطا، آن گاه بخشیده می‌شود که غیر عمدی باشد. وقتی خداوند متعال، احکام فرزندخوانده را به روشنی بیان کرده اگر عمداً و از روی علم و آگاهی، خلاف آن رفتار شود، مستوجب عقوبت است.

اساساً در اسلام، توبه از گناهان - هر چه که باشد - اگر از روی جهل و ندانستن حکم آن باشد بخشیده می‌شود، قرآن می‌فرماید:

« إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا »؛^۱

پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می‌دهند و سپس به زودی توبه می‌کنند. خداوند، توبه چنین اشخاصی را می‌پذیرد و خدا، دانا و حکیم است.

اما گناهی که عمدی باشد و با علم و آگاهی صورت بگیرد مجازات و عقاب دارد؛ مگر این که شخص توبه کند و لطف و فضل الهی شامل او شود.

غفور و رحیم بودن خداوند

« وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا »؛ و خداوند، آمرزنده و مهربان است.

این قسمت از آیه بشارت و امید است و می‌فرماید: اگر نسبت دادن

۱. نساء، آیه ۱۷.



فرزندخواندگان به خود از روی خطای باشد، باید بدانید که خداوند متعال، آمرزنده و مهربان است و سهو و نسیان یا توبه در صورت عمد و یا گذشته‌ها را مورد عفو قرار می‌دهد، در غیر این صورت، مجازات می‌شوید.

«غفور» و «رحیم» دو صفت باری تعالی است، که در قرآن، فراوان به کار رفته است. صفت مشببه هستند به معنای «آمرزنده» و «مهربان». در همین سوره احزاب، پنج بار، آمده است که در هر مورد به تناسب توضیح داده شد.

آیه ۶

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»؛

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است؛ و همسران او مادران آنها (مؤمنان) محسوب می‌شوند؛ و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانتان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود را به آنها بدهید)؛ این حکم در کتاب (الهی) نوشته شده است.

آیه فوق، چند تعلیم اساسی را در خود دارد:

- ولایت پیامبر، بر مؤمنان؛
- همسران پیامبر، به منزله مادران مؤمنان؛
- اولویت و طبقه بندی خویشاوندان در مورد ارث؛
- بهره مند کردن افراد مورد علاقه از اموال خود در ارث.

ولایت پیامبر ﷺ بر مؤمنان
« النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ »؛ پیامبر، نسبت به مؤمنان از خود شان اولی و سزاوارتر است.

این فراز از آیه شریفه ساختار احکام سیاسی اسلام را تبیین می‌کند؛ که بر اساس ولایت است؛ یعنی زندگی در این نظام سیاسی، ولایی است. برای روشن شدن این آیه شریفه لازم است مقداری درباره ولایت در اسلام بحث کنیم. نوع حکومت و نظام سیاسی دنیا مختلف است: بعضی فردی و استبدادی، تعدادی پادشاهی، برخی مردمی و جمهوری و ... هستند و هر کدام از این شکل‌ها و زوایای گوناگونی دارند، اما از نظر اسلام، حکومت‌ها بر حسب جهانبینی، به دو نوع. حکومت الهی (ولایت الله) و حکومت طاغوتی (ولایت شیطان و طاغوت) تقسیم می‌شوند، که محور اصلی ولایت است.

معنای ولایت

ولایت در لغت چهار معنا دارد: قرب و نزدیکی؛ نصرت و یاری کردن، محبت و دوستی، تصدی و سرپرستی.
 راغب در مفردات می‌نویسد:

«الولاء والتوالی، جمع شدن دو چیز یا بیش تر با هم به گونه‌ای که بین آن دو، فاصله نباشد. این واژه برای قرب مکانی و نزدیک بودن از حیث نسبت و آیین و دوستی و یاری و اعتقاد، استعاره گرفته شده است.»^۱
 همو آورده است:

«ولایت (به کسر اول) به معنای نصرت و یاری کردن و ولایت (به فتح اول) به معنای اختیار داشتن و سرپرستی است.»^۲

۱. مفردات الفاظ القرآن، ذیل واژه ی «ولی».

۲. همان.



واژه «ولایت» در اصل به معنای فرمانروایی، سرپرستی و صاحب اختیاری است و در برخی از کاربردهای آن به مفهوم محبت و دوستی است.

ولایت در نظام سیاسی به معنای سلطه، تصدی و سرپرستی است؛ منتهی سرپرستی که یک نوع پیوند، ارتباط و اتصال بین مردم و ولی برقرار است. وقتی گفته می‌شود رابطه ولایی یعنی نوعی ارتباط و اتصالی که غیرقابل انفکاک است و اجزای این جامعه با یکدیگر متصل‌اند و از هم جدا نیستند و بین آن‌ها پیوند اعتقادی و معنوی برقرار است.

اسلام، حکومت را با تعبیر «ولایت» بیان می‌کند و شخصی را که در راس حکومت قرار دارد «والی» و «ولی» و «مولا» معرفی می‌نماید.

حکومت ولایی دارای ویژگی‌ها و شاخص‌هایی است که مهمترین آن، حرکت در مسیر وحی و داشتن صبغه الهی است.

در این آیه شریفه کلمه «اولی» به معنای اولویت آمده، معنای اولویت این است که هر جا امر دایر بر حفظ منافع پیامبر ﷺ و حفظ منافع مؤمنین باشد، حفظ منافع مد نظر پیامبر ﷺ مقدم است؛ به عبارت دیگر، رجحان نظر پیامبر ﷺ بر نظر مؤمنان است.

آیه شریفه اطلاق دارد یعنی پیامبر ﷺ در تمام امور دین و دنیا در کلیه اختیاراتی که انسان نسبت به خویشتن دارد ولایت دارد. هم در مسائل فردی و خصوصی، هم در مسائل اجتماعی، هم در مسائل سیاسی و حکومتی و هم در مسائل قضایی و داوری، اراده پیامبر ﷺ بر اراده فرد برتری دارد.

از نظر عقلی، دلیل برتری و اولویت پیامبر ﷺ را می‌توان این گونه برشمرد:

- پیامبر معصوم است و اشتباه نمی‌کند؛
- پیامبر جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی‌گیرد؛
- هرگز تابع هوا و هوس نیست: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ...»؛
- هیچ‌گاه منافع خود را بر دیگران مقدم نمی‌شمارد؛

- اراده پیامبر ﷺ اراده خداست.
در مورد شان نزول این آیه آمده است: هنگامی که پیامبر ﷺ فرمان حرکت برای جنگ تبوک را صادر کردند، بعضی گفتند ما باید از پد و مادر خود اجازه بگیریم. این آیه نازل شد که: پیامبر ﷺ بر تمام مؤمنان ولایت کامل دارد.
اساساً لازمه ایمان به خداوند، پذیرش ولایت رسول خدا ﷺ است، زیرا خداوند، فرمان‌های خود را از طریق رسولش اعلام می‌کند و خود، فرمان داده است که رضایت من، در اطاعت از رسول است.

جایگاه ولایت در اسلام

در منظومه معارف اسلامی، ولایت، ارج و منزلت بسیار والایی دارد؛ به طوری که همه اصول و فروع، در پرتو آن، معنای واقعی خود را می‌یابند. درآموزه‌هایی که از ائمه معصومین علیهم‌السلام به دست رسیده این موضوع به شکل واضحی بیان شده است؛ برای نمونه به یک مورد اشاره می‌کنیم.

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

« بُيِّئَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا تُودَى بِالْوَلَايَةِ »^۱

اسلام بر پنج پایه، بنیان نهاده شده: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و برای هیچ کدام از این‌ها به اندازه ولایت سفارش نشده است.

در حدیث دیگری، علت این اهمیت و برتری، توضیح داده شده:

زراره از امام باقر علیه‌السلام سؤال کرد: کدام یک از این ارکان پنج گانه برتر است؟ امام

فرمود:

« الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْنَ »^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۸.

۲. همان.



ولایت برتر است، زیرا کلید آن هاست و پیشوای صالح، مردم را به روش انجام دادن آن‌ها راهنمایی می‌کند.

ممکن است کسی بپرسد: مگر بنیان و اساس اسلام بر شهادت بر توحید و رسالت حضرت محمد ﷺ نیست، پس چرا در این احادیث، بنیان اسلام بر پنج چیز- به ویژه ولایت- معرفی شده است؟ پاسخ این است که: با این پنج چیز، اسلام تحقق خارجی و بیرونی پیدا کند.

ما در کتاب «نگاهی به ولایت مطلقه فقیه» آیات و روایات متعددی راجع به جایگاه ولایت ذکر نمودیم مثل آیه ولایت، آیه اولوالامر، حدیث مقبوله عمر بن حنظله، حدیث مشهوره ابی خدیجه، حدیث توقیع ناحیه مقدسه امام زمان ﷺ و ... بدان مراجعه گردد.

مراتب ولایت

کسی که اندکی اطلاع از معارف دینی داشته باشد به روشنی درمی‌یابد که ولایت، مراتبی دارد، از خداوند متعال آغاز می‌شود و سپس به پیامبر ﷺ و ائمه معصومین ﷺ و آن گاه در عصر غیبت به «ولی فقیه جامع الشرائط» می‌رسد. در این باره، اندکی توضیح می‌دهیم:

۱. ولایت الله: خداوند متعال، خالق و مالک همه هستی است: «خالق کل شیء»^۱، به همین سبب، ولایت دارد، زیرا ولایت داشتن از فروع مالکیت و خالقیت است؛ یعنی کسی حق دارد به غیر خود امر و نهی کند که آن‌ها مخلوق و مملوک او باشند. از همین رو، در آیات قرآن آمده، حکومت و ولایت مخصوص خداست: «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ»^۲، «إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ»^۳.

۱. زمر، آیه ۶.

۲. انعام، آیه ۶۲.

۳. همان، آیه ۵۷.

۲. ولایت پیامبر ﷺ: مرتبه بعدی، ولایت رسول خدا ﷺ است، ولایت ایشان از آن جا نشئت می‌گیرد که خداوند، چنین اراده کرده است؛ یعنی چون پرورگار متعال، اجازه داده، ولایت دارد؛ به عبارت دیگر، ولایت همه انبیا- از جمله پیامبر ﷺ- به إذن خداوند و در طول ولایت اوست نه در عرض آن.

پس ولایت رسول اکرم ﷺ بنا به اجازه و اراده حق تعالی است، قرآن می‌فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛^۱

جزاین نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می‌خوانند و در حال رکوع، انفاق می‌کنند.

۳. ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام: دین خدا، همیشگی و جاودانه است و منحصر به زمان خاص نیست لذا اسلام برای هدایت مردم به وسیله یک ولی صالح برای همه زمان‌ها دستورهای روشنی دارد؛ به طوری که پس از پیامبر ﷺ ولایت به علی علیهما السلام و فرزندان او منتقل شد و آنان اولی بر مؤمنان هستند در این باره، علاوه بر آیه ولایت احادیث فراوانی هست؛ یکی از آن‌ها را برای نمونه نقل می‌کنیم:

« سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ إِنِّي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتُشْهِدَ فَابْنِي الْحَسَنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنِ أَوْلَى ... »؛^۲

از رسول خدا شنیدم که فرمود: من از مؤمنان بر خودشان اولی هستم، سپس برادرم علی، اولی به مؤمنان از خودشان است و آن گاه که شهید شود، حسن علیهما السلام اولی به مؤمنان از خودشان است. سپس فرزندم حسین اولی به مؤمنان از خودشان است و چون شهید شود فرزندش علی، اولی به مؤمنان از خودشان خواهد بود. (همین طور دوازده امام را کامل کرد).

۱. مائده، آیه ۵۵.

۲. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۳۱.



باید توجه داشت که شمول «النبی اولی بالمؤمنین» نسبت به ائمه علیهم السلام از باب این است که آنان وصی و جانشین آن حضرت در ساختار نظام سیاسی اسلام هستند؛ نه از باب سببیت یا نَسَب، لذا برخورداری از ولایت از باب وصایت است. ۴. ولایت فقیه: یکی دیگر از مراتب ولایت، ولایت فقیه جامع الشرایط است بر این نوع از ولایت، دلایل عقلی و نقلی بسیار روشنی وجود دارد که ما در کتاب «نگاهی به ولایت مطلقه فقیه»، مفصل به این موضوع پرداختیم. در این جا در خصوص دلیل عقلی به اجمال باید گفت:

عقل حکم می‌کند که هر جامعه‌ای به خاطر ایجاد نظم و امنیت به زمامدار و حاکم نیاز دارد، اگر نباشد هرج و مرج ایجاد می‌شود و از آن جا که اسلام، دین همیشگی و جاودانه و همه جانبه و دارای حکومت و نظام سیاسی است، عقل حکم می‌کند که در چنین نظام و حکومتی کسی حاکم و سرپرست مدیر و مدبّر جامعه باشد که مسلط بر قوانین اسلام باشد و قدرت و توانایی اجرای احکام را داشته باشد، چنین شخصی همان مجتهد جامع الشرایط عادل است یعنی همان حاکم عالم و عادل و توانا که در جامعه اسلامی زمام امور را به دست دارد.

دلایل نقلی ولایت فقیه نیز از روایات معتبری که از معصومین علیهم السلام رسیده ثابت می‌شود؛ یکی از آن‌ها مقبوله عمر بن حنظله است که وی از امام صادق علیه السلام در مورد رجوع دو نفر از شیعیان که در خصوص قرض یا میراثی نزاع دارند، نزد سلطان یا قاضی وقت بروند، سؤال کرد. امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَ
عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ
بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ
عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكَ بِاللَّهِ»^۱

(شیعیان) باید نگاه کنند به شخصی از خودِ شما که حدیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما نظر افکنده و احکام ما را می‌فهمد، به حکمیت او راضی شوند، همانا من او را حاکم شما قرار دادم. اگر طبق دستور ما حکم داد و یکی از آن‌ها نپذیرفت، حکم خدا را سبک شمرده و ما را ردّ کرده است و آن کسی که ما را ردّ کند، خدا را ردّ کرده است و این، در حدّ شرک به خداست.

در این حدیث مقصود از عبارت «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى» با این قیود به کار رفته، جزیر مجتهدان و فقیهان، قابل انطباق نیست، همچنین تعبیر به «قد جعلته علیکم حاکما» دلالت دارد که ولایت شخص فقیه از سوی امام معصوم علیه السلام است. برای تحقیق بیش تر به کتاب «نگاهی به ولایت مطلقه فقیه» مراجعه گردد. در پایان این بحث باز به خود آیه برمی گردیم که فرمود: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ». در این آیه چند نکته در خور تأمل وجود دارد:

۱. در همین سوره احزاب، چندبار از پیامبر صلی الله علیه و آله با وصف «نبی» یاد شده، مثل «یا ایها النبی اتق الله» یا «النبی اولى بالمؤمنین»، همان گونه که قبلا اشاره شد این نوع تعبیر، ناظر به این است که مسائل مطرح شده مربوط به مقام نبوت است؛ یعنی ولایت از شئون نبوت است. ۲. در این آیه شریفه، ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله بر مؤمنان ذکر شده (النبی اولى بالمؤمنین)، این جمله، دلالت بر نفی ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به غیر مؤمنان نمی‌کند، چون وقتی پیامبر بر مؤمنان ولایت داشته باشد قطعاً نسبت به غیر مؤمنان به طریق اولی، ولایت خواهد داشت. ۳. در بعضی از روایات، سؤال شده آیا ولایت در آیه «النبی اولى بالمؤمنین» شامل ائمه هم می‌شود یا نه؟ فرمود: بلی.



همسران پیامبر ﷺ به منزله مادران مؤمنان

«وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»؛ و همسران او، مادران شما هستند.

برخی از افراد پلید به پیامبر ﷺ اهانت می کردند و می گفتند: اگر پیامبر ﷺ از دنیا برود ما با همسرانش ازدواج می کنیم. خداوند متعال با نزول این آیه، این کار را ممنوع کرد تا هم احترام همسران پیامبر ﷺ حفظ شود و هم احترام پیامبر ﷺ و هم حرمت مسائل خانوادگی آن حضرت.

وقتی آیه فرمود: زنان پیامبر ﷺ مادران مؤمنان هستند در آیه دیگر فرمود: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتِكُمْ»^۱ نکاح و ازدواج با مادران حرام است، این حرمت، نشانه تعظیم و احترام گذاری بر آن هاست.

گفتنی است جمله «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» تنها درباره حرمت نکاح و ازدواج با زنان پیامبر ﷺ است و شامل محرمیت و جواز نظرو نگاه به آنان نمی شود، چون هر چند این آیه شریفه اطلاق دارد لیکن در همین سوره و سوره های دیگر، این آیه را مقید نموده است. در همین سوره احزاب فرمود: «وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا»^۲ هرگز حق ندارید با همسران پیامبر ازدواج کنید. باز فرمود:

«وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»^۳

هر گاه از زنان رسول متاعی می طلبید (و کاری دارید) از پس پرده طلب کنید.

معلوم می شود اطلاق مادر بر همسران پیامبر ﷺ موجب محرمیت و نگاه کردن یا سایر محرمات نسبی و سببی نمی شود، بلکه تنها دلالت بر حرمت ازدواج با زنان پیامبر ﷺ و حفظ حرمت آن ها دارد.

مطلب دیگر این که خداوند در آیه چهارم همین سوره احزاب درباره ظاهر فرمود:

۱. نساء، آیه ۲۳.

۲. احزاب، آیه ۵۳.

۳. همان.

« وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ »^۱؛
 خداوند زنان را که اظهار می‌کنید مادرتان قرار نداده یعنی هرگز زنان و
 همسران، مادر نمی‌شوند.

در این آیه محل بحث فرمود: همسران پیامبر ﷺ مادرتان هستند. و در آیه دیگر
 فرمود:

« إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ »^۲؛

بلکه مادرانشان کسانی هستند که آنان را به دنیا آورده‌اند (زاییده‌اند).
 سؤالی که پیش می‌آید این است که: آیا این آیات با هم تنافی دارند یا نه؟ پاسخ
 آنکه: این آیات با یکدیگر تنافی ندارند، خداوند می‌فرماید: از نظر تکوینی، مادر
 کسی است که شما را به دنیا آورده، اما از نظر تشریحی خداوند، همسران پیامبر را
 مادر شما قرار داد و ازدواج با آن‌ها حرام است. از سوی دیگر خداوند از نظر تشریحی
 «ظهار» را سبب تبدیل شدن همسر به مادر قرار نداده است.

مرحوم علامه طباطبایی (ره) می‌فرماید: جمله «و ازواجه امهاتهم» جعل تشریحی
 است؛ یعنی زنان پیامبر ﷺ به منزله مادران شما هستند در وجوب تعظیم و
 حرمت نکاح با آن‌ها بعد از پیامبر ﷺ.^۳

همانگونه که اشاره شد، فلسفه حرمت ازدواج با زنان پیامبر ﷺ برای احترام به
 رسول خدا ﷺ و جلوگیری از سوء استفاده‌های احتمالی برخی از نام و اعتبار
 پیامبر به جهت قرابت با آن بزرگوار بود، لذا جمله « وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ » تنها دلالت بر
 حفظ احترام و حرمت ازدواج با زنان پیامبر ﷺ دارد اما نسبت به مسائل دیگر
 کمترین اثری ندارد. از این رو کسی نمی‌تواند از این موضوع برای خود امتیازی
 کسب کند؛ مثلاً اگر «ام حبیبه» همسر پیامبر اکرم ﷺ است معاویه نمی‌تواند خود

۱. همان.

۲. مجادله، آیه ۲.

۳. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۷۷.



را «خال المؤمنین» بدانند از باب این که معاویه برادر «ام حبیبه» است. و یا این که همسران پیامبر ﷺ بگویند چون ما «ام المؤمنین» هستیم پس هر کاری کردیم صحیح است و یا دیدگاهمان در مسائل گوناگون بر نظر دیگران ترجیح دارد.

هرگز این آیه دلالت بر چنین موضوعاتی ندارد، بلکه بر همسران پیامبر ﷺ لازم است حرمت بیت نبوی را حفظ کنند و اگر خطا یا اشتباه نمایند نه تنها مجازات می‌شوند. بلکه دو کیفر دارند: یکی به خاطر آن عمل خطا و اشتباه و دیگری به سبب از بین بردن حرمت بیت نبوی؛ مثل حضور «عائشه» در جنگ جمل که بزرگ‌ترین اشتباه بود. پس این عنوان «ام المؤمنین» یک شرافت ذاتی نیست، بلکه یک حکم فقهی است.^۱

البته احترام همسران پیامبر ﷺ لازم است و هیچ کس حق اهانت به همسران ایشان ﷺ را ندارد؛ همچنان که هیچ کس حق ازدواج با آنان را ندارد. در جریان جنگ جمل امیرالمؤمنین ﷺ حرمت عائشه را بسیار مراعات کرد؛ با این که او به جنگ علی ﷺ آمده بود.

نکته دیگر این که: انسان دارای دو نوع پدر و مادر است: یکی پدر و مادر جسمانی که انسان از او به دنیا آمده است و که برایشان حق حیات مادی دارند و دیگری پدر و مادر روحانی و معنوی که حق حیات معنوی دارند؛ نظیر پیامبر ﷺ، ائمه علیهم السلام، علماء، معلمان و ... همچنان که پیامبر ﷺ فرمود: «أنا و علیّ أبوا هذه الامة»^۲ و من علی پدران این امت هستیم. یا درباره حضرت ابراهیم ﷺ آمده: «ملة ابيکم ابراهیم»^۳ این تعابیر به منظور احترام گذاشتن و رعایت حقوق آنان است.

۱. درس تفسیر استاد آیت الله جوادی آملی، سوره احزاب.

۲. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۵.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۰.

همسران پیامبر ﷺ نیز به سبب پاسداشت حریم آنان، مادران معنوی این امت شمرده شده اند.

اولویت خویشاوندان در مورد ارث

« وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ »؛ و خویشاوندان، نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند.

در این که مقصود این قسمت از آیه شریفه چیست؟ مفسران چند احتمال داده اند:

برخی گفته اند: این جمله نسخ قانون ارث بر اساس هجرت و مواخات و تثبیت خویشاوندی در ارث است، زیرا در آغاز اسلام مسلمانان بر اثر هجرت یا پیوند اخوت و برادری که با یکدیگر بسته بودند و با این پیوند از یکدیگر ارث می بردند؛ یعنی مهاجرین از یکدیگر یا انصار با مهاجرینی که پیوند برادری بسته بودند از یکدیگر ارث می بردند. این یک حکم موقتی بود که به وسیله این آیه شریفه نسخ شد و ملاک ارث بردن را خویشاوندان قرار داد نه هجرت و نه ایمان؛ هم چنان که حضرت زهرا علیها السلام برای اثبات ارث خود به این آیه استدلال کرد.^۱

عده ای گفته اند: این جمله در مقام بیان اولویت طبقات سه گانه ارث نسبت به یکدیگر است و معیار ارث خویشاوندی است و هر قدر درجه خویشاوندی بالا برود حق تقدم با او خواهد بود و با این آیه، طبقات سه گانه ارث مشخص شد.^۲ گروهی گفته اند: مقصود از این جمله با توجه به جمله «النبی اولی بالمؤمنین انفسهم» ارث معنوی است نه ارث مادی و مالی.

هم چنان که از امام صادق علیه السلام راجع به تفسیر آیه «و اولوالارحام بعضهم...» سؤال

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۰.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۲۵.



شد حضرت پاسخ داد:

« عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ قَالَ نَزَلَتْ فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ نَزَلَتْ فِي الْفَرَايِضِ قَالَ لَا قُلْتُ فِي الْمَوَارِيثِ فَقَالَ لَا قَالَ نَزَلَتْ فِي الْإِمْرَةِ »؛

این آیه درباره فرزندان امام حسین عليه السلام نازل شده است. راوی سؤال کرد: فدایت شوم آیا این آیه درباره فرایض و واجبات نازل شده است؟ فرمود خیر. پرسیدم: آیا در مورد میراث نازل شده است؟ امام فرمود: نه، درباره حکومت و ولایت است.

ارث مفهوم وسیع دارد هم شامل ارث اموال است و هم شامل ارث خلافت و ولایت است؛ به همین جهت در زیارت وارث، امام حسین عليه السلام وارث آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی معرفی شده و این ارث جنبه اعتقادی، اخلاقی و معنوی و ... دارد.

بدیهی است این تفسیر تنها از عهده اهل بیت عليهم السلام برمی آید و آن‌ها آگاه به تأویل و باطن قرآن هستند و به خوبی مصادیق و تأویل آیات را بازگویی کنند. با توجه به قرائنی که در آیه شریفه وجود دارد به نظر می‌رسد مقصود از «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» تعیین خویشاوندی به عنوان ملاک ارث و بیان اولویت خویشاوندان در ارث در برابر دیگران است. از آن جایی که در صدر اسلام همه اعضای یک خانواده مسلمان نبودند، لذا بر اساس ملاک ایمان (پیوند ایمانی) و هجرت و پیوند برادری از یکدیگر ارث می‌بردند، اما وقتی با هجرت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه، اسلام گسترش یافت این آیه نازل شد و ملاک ارث را خویشاوندی تعیین نمود.

کلمه «ارحام» جمع رحم است؛ همان عضوی که نطفه و جنین در آن جا پرورش

پیدا می‌کند و فرزند به دنیا می‌آید. بدین مناسبت به خویشاوندان نسبی «رَحِم» گفته می‌شود و دارندگان این نسبت را «ذی رحم» یا «اولوالارحام» می‌گویند و صله رحم نیز از همین باب است. و مقصود از «اولویت» اولویت تعیینی و الزامی است. یعنی با بودن آنان دیگران (طبقات دیگر) ارث نمی‌برند و این حکم در کتاب خدا (فی کتاب الله) ثابت شده است.

بهره مند کردن افراد مورد علاقه از اموال خود در ارث

«إِنَّ أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَاءِكُمْ مَعْرُوفًا»؛ مگر این که بخواهید نسبت به دوستان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود را به آنان بدهید).

جمله «إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا...» استثناء از حکم ارث است؛ خواه استثناء متصل باشد یا منقطع، فرقی نمی‌کند.

یعنی درست است که ملاک در ارث خویشاوندی است، لیکن شما می‌توانید مقداری از اموالتان را به افراد مورد علاقه‌تان که خارج از طبقات ارث هستند به عنوان یک عمل معروف از طریق هبه و بخشش یا وصیت کردن به اندازه ثلث اموال، اختصاص دهید و آنان را نیز بهره‌مند سازید. یعنی خداوند می‌فرماید تعیین طبقات ارث و قوانین ارث مانع رسیدگی به وضعیت دوستان و افراد مورد علاقه و انجام معروف نمی‌شود.

ثبت احکام ارث در کتاب

«كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»؛ این حکم در کتاب الهی نوشته شده است.

در پایان این آیه، خداوند متعال یادآور می‌شود که تعیین طبقات ارث از خویشاوندان و بخشیدن چیزی از اموال وارث به نزدیکان و دوستان خود در «کتاب» آمده است. در این فراز پایانی دو نکته وجود دارد: یکی این که: «ذَلِك» اشاره به قید آخر آیه شریفه و تنها اشاره به حکم بخشش بعضی از اموال به



اولیاء است اما بیش تر مفسران گفته اند اشاره به تعیین طبقات ارث و بخشش بعضی از اموال است»^۱.

نکته دوم این که: منظور از کتاب، لوح محفوظ یا قرآن کریم و یا همین سوره احزاب است»^۲.

آیه ۷

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا»

(به خاطر آور) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و (همچنین) از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و ما از همه آنان پیمان محکمی گرفتیم (که در ادای مسؤولیت تبلیغ و رسالت کوتاهی نکنند)!

این آیه در بردارنده سه نکته اساسی است:

- گرفتن میثاق عمومی از همه پیامبران؛
- تأکید بر گرفتن میثاق غلیظ از انبیاء اولوالعزم؛
- دلیل غلظت میثاق از پیامبران اولوالعزم.

گرفتن میثاق عمومی از همه پیامبران

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ»؛ (به خاطر آور) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم.

فراز آغازین این آیه مطرح می کند که از همه انبیا الهی پیمان گرفتیم؛ اکنون سؤال این است که چه پیمانی از آن ها گرفته شد.

میثاق برون «مفعال» به معنای «عهد» می باشد. این واژه از ریشه «وثق» است،

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۴۱۵.

۲. همان.

در اصل «موثاق» بوده که «واو» به سبب کسره ماقبل آن، تبدیل به «یاء» شده است. جمع آن «موثیق» است. راغب می‌نویسد: «میثاق، یعنی پیمان مستحکم با پشتوانه قَسَم و عهد.»^۱

عهد و پیمان و میثاق الهی، به سه شکل در جهان هستی خود را نشان داده است و قرآن از آن‌ها حکایت می‌کند:

۱. میثاق و پیمان، میان خدا و بندگان در عالم ذر: برجسته‌ترین پیمانی که خدا برقرار ساخت میان خود و بندگانش در عالم ذر بود که آدمیان گواهی دادند که جز «الله» پروردگاری نیست:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...﴾^۲

و (به‌خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از صلب فرزندان آدم ذریه آن‌ها میثاق برگرفت.

آیه دیگر می‌فرماید:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...﴾^۳

ای فرزندان آدم، ای با شما عهد نکردم که شیطان را نپرستید که او برای شما دشمن آشکاری است.

عالم ذر

به جهانی که خداوند متعال از انسان پیمان گرفت و با فطرت و استعداد خدایابی او را آفرید، «عالم ذر» گفته‌اند، این که به «عالم ذر»، «روز الست» هم می‌گویند، باز به دلیل این است که در همان آیه، عبارت «الست بربکم» به کار رفته. پس روز الست یعنی همان روزی که خداوند در کار آفرینش بود.

۱. مفردات، ذیل «وثق».

۲. اعراف، آیات ۱۷۲-۱۷۴.

۳. یس، آیه ۶۰.



در باره عالم ذر دیدگاه‌های مختلفی طرح شده: دیدگاه اول: عالم ذر، جهانی مستقل و پیش از خلقت آدم بوده است؛ یعنی جهانی که موجودات ریز و کوچک جسمانی از صلب آدم به وجود آمده اند. اما این عالم، جسمانی نیست، بلکه عالم ملکوت است.^۱ دیدگاه دوم: منظور از عالم ذر، همان فطرت و استعدادهای آدمی است که همزمان با خلقت آدم به وجود آمده است.^۲ یعنی جهانی قبل از این جهان نیست، بلکه همزمان با آفرینش آدمی است.

استاد آیت الله جوادی آملی می‌نویسد:

میثاقِ عالمِ ذر به وسیلهٔ عقل (که حجت درونی است) و وحی (که حجت بیرونی است) گرفته شده است؛ به عبارت دیگر، اقرار عقل به ربوبیت خداوند از یک سو و بیانات وحی در مورد ربوبیت خداوند از سوی دیگر، جهان ذر به شمار می‌آید.^۳

میثاقی که خداوند در عالم ذر از انسان گرفت، بی تردید در خصوص ربوبیت او، دوری از شیطان، ایمان به نبوت پیامبران، به ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام بود. امام صادق علیه السلام فرمود:

«كَانَ الْمِيثَاقُ مَا خُذَ عَلَيْهِمْ لَلَّهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِرَسُولِهِ بِالنُّبُوَّةِ...»؛^۴

پیمانی که از آن‌ها گرفته شد برای ربوبیت خدا و نبوت فرستادهٔ او و امامت امیرمؤمنان و ائمه علیهم السلام بود. پس به آن‌ها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و محمد، پیامبر شما و علی و ائمه علیهم السلام امامان شما نیستند؟ گفتند: آری.

۱. تفسیرالمیزان، ج ۸، ص ۳۲۱، ذیل آیه ۱۷۲ سوره ی اعراف.

۲. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۶-۷ و تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۱۲۹.

۳. آیت الله جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص ۱۲۲.

۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۷.

۲- میثاق دوم، پیمان میان بندگان با بندگان: دومین پیمان، میان بندگان با یکدیگر است، مثل میثاق اخوت و برادری، میثاق ازدواج و پیمان زناشویی، پیمان میان دولت‌ها، بیعت و پیمان امت با امام و...

۳- میثاق سوم، میثاق خداوند از انبیای الهی: یعنی عهد و پیمانی که خداوند متعال از انبیاء خود گرفته است.

فراز نخستین همین آیه (هفتم سوره احزاب) اشاره دارد که: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ»، به خاطر آور هنگامی که از پیامبران، پیمان گرفتیم. در این جا، به موضوع عهد و پیمانی که خداوند از انبیاء گرفته، اشاره ای نشده، اما در آیه ۸۱، سوره آل عمران، این عهد و پیمان را در حوزه «نبوت» تعریف می‌کند و می‌فرماید:

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا!»

و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند، از پیامبران (و پیروان آن‌ها)، پیمان مؤکد گرفت، که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید! سپس (خداوند) به آنها گفت: «آیا به این موضوع، اقرار دارید؟ و بر آن، پیمان مؤکد بستید؟» گفتند: «آری» اقرار داریم!» (خداوند به آنها) گفت: «پس گواه باشید! و من نیز با شما از گواهانم.»

بر اساس آیات قرآن موارد پیمان خدا با پیامبران الهی عبارت بود از:

- دعوت به توحید و بندگی خدا
- دوری از شیطان



- اداء کردن مسئولیت تبلیغ و رسالت
- رهبری و هدایت مردم
- تصدیق پیامبران گذشته و تایید پیامبران بعدی
- اتمام حجت بر مردم
- سپرده امانات به اهلش
- وحدت کلمه در دین و عدم اختلاف.

تاکید بر گرفتن میثاق غلیظ از پیامبران اولوالعزم

« وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ »؛ از تو و از نوح و ابراهیم و موسی

و عیسی بن مریم، پیمان محکم گرفتیم.

خداوند متعال از همه انبیای الهی، پیمان گرفت، اما بلافاصله نام پنج تن از آن بزرگواران را که به «پیامبران اولوالعزم» مشهورند می آورد و از میان آن‌ها، نام شریف نبی مکرم اسلام را جلوتر از همه ذکر می کند. در این باره نکته‌هایی وجود دارد که به آن‌ها می پردازیم:

۱. پیامبران اولوالعزم پنج نفرند که در این آیه و آیات دیگری از آن‌ها نام برده شده است. در قرآن، برتری این پیامبران بر انبیای دیگر به صراحت آمده است:

« وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ »؛^۱

بی گمان ما برخی پیامبران را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم.

یا آیه دیگری فرماید:

« تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ »؛^۲

بعضی از آن رسولان را بر برخی دیگر، برتری دادیم.

۲. این که در این آیه نام پنج نفر را به خصوص از میان پیامبران ذکر نموده

۱. اسراء، آیه ۵۵.

۲. بقره، آیه ۲۵۳.

به خاطر شأن و مقام رفیع آنان در میان پیامبران است و اشاره به اولوالعزم و صاحب شریعت و کتاب بودن آنها است و اما از میان پنج تن اولوالعزم نام پیامبر اکرم ﷺ را جلوتر از انبیای دیگر ذکر می‌کند، با این که ایشان از نظر زمانی، پس از آن بزرگواران بوده است، به خاطر شرافت، عظمت و جلالت آن حضرت و تقدم رتبی پیامبر اسلام است علاوه بر این که پیامبر اسلام برای همه مردم مبعوث شدند، در حالی که پیامبران پیشین به سوی ملتی خاص فرستاده شده اند:

« وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ »^۱

تو را به سوی همه مردم فرستادیم تا مژده دهنده و بیم دهنده باشی، ولی بیش تر آنان نمی‌دانند.

دلیل دیگر این که: پیامبر اکرم ﷺ خاتم النبیین و رسالت او آخرین رسالت و دین او، دین کامل و جامعی بوده است.

« مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ »^۲

پیامبر، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.

۳- نکته دیگر این که: پیامبران اولوالعزم، دارای «عزم» و «اراده‌های بسیار قوی و عجیبی بودند و بیش از انبیای دیگر، با ناملایمات زندگی و کج رفتاری‌های مردم زمانه خود، درگیر بودند و از میان این پنج تن، حضرت محمد ﷺ، بیش تر از همه به مبارزه و پایداری پرداخت، از همین رو، خداوند متعال او را بیش از انبیای اولوالعزم ستایش کرده و نامش را مقدم نموده است.

۴- در بین اسامی پیامبران تنها از حضرت مریم به عنوان مادر حضرت عیسی نام برده شد (عیسی بن مریم) و این به سبب موقعیت ویژه حضرت مریم در میان

۱. سبأ، آیه ۲۸.

۲. احزاب، آیه ۴۰.



مادران پیامبران اولوالعزم است که در آیات متعدد به عظمت حضرت مریم اشاره شده است. ممکن است جهت دیگر این باشد که معلوم شود حضرت عیسی فرزند، پدری نبوده بلکه تنها فرزند، مادری بوده است. اصرار قرآن کریم در ذکر نام عیسی با تعبیر عیسی بن مریم به این جهت است که او پدری نداشته است.

دلیل گرفتن میثاق غلیظ از پیامبران اولوالعزم

« وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا »؛ از آنان پیمان محکمی گرفتیم.

خداوند متعال از انبیای الهی - به ویژه پیامبران اولوالعزم - پیمان محکم گرفت تا در تبلیغ توحید و یکتاپرستی و ابلاغ رسالت الهی خود، استوار و پایرجا بایستند. میثاق، درجاتی دارد: برخی، محکم است و بعضی محکم تر و برخی هم غلیظ. میثاق غلیظ، میثاقی است که به هیچ رو، قابل نقض نیست. پیمان میان مردم با هم، قابل شکستن است، اما پیمان میان خدا و بندگان پاک و برگزیده اش، به ویژه صاحبان شریعت اصلاً شکستنی نیست، چون پیامبران، چنان عاشق و شیفته خداوند متعال شده اند که جدایی آنان از حضرت حق، قابل تصور نیست. دلیل غلظت میثاق از انبیاء اولوالعزم به خاطر مسئولیت سنگین آنها است، در حقیقت دلیل اصلی اداء مسئولیت سنگین و اظهار صدق و راستی شان است که در آیه بعد به آن اشاره است.

آیه ۸

« لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا »؛

به این منظور که خدا راستگویان را از صدقشان (در ایمان و عمل صالح)

سؤال کند و برای کافران، عذابی دردناک آماده ساخته است.

این آیه دو پیام مهم دارد:

- صدق صادقین و پرسش از آنان؛
- عذاب دردناک برای کافران.

صدق صادقین و پرسش از آنان

«لَيْسَ أَلِ الصَّادِقِينَ عَنِ صِدْقِهِمْ»؛ تا خدا، راست گویان را از صدقشان سؤال کند.

این جمله در حقیقت علت برای گرفتن میثاق غلیظ از پیامبران است، خداوند متعال می‌فرماید: ما از پیامبران میثاق غلیظ گرفتیم تا بزرگ بشماریم پاداش کسانی که به عهد خدا پایبند بودند و نقض میثاق نکردند؛ در مقابل کسانی که نقض عهد کردند و کافران عهدشکن را عذاب کنیم و با سؤال از صدق صادقان آنان را به عنوان الگو و سرمشق معرفی نماییم و شما از آنان پیروی نمایید.

در این جا لازم است اشاره‌ای به معنا و مصداق صادقین در قرآن داشته باشیم.

صادقین، جمع «صادق» از ریشه «صدق» است و صدق به گفته‌ی راغب، مطابقت داشتن گفته‌های بیان شده با آن چه در دل دارد و هرگاه یکی از این دو پایه (حرف و اعتقاد باطن) با هم مطابقت نداشته باشد آن کلام، کلام صادق به تمام معنا نخواهد بود. مانند قول کافر که بگوید: «محمد رسول الله» این سخن او از این جهت راست است که مطابق با واقع است، اما از این جهت از او پذیرفته نیست که مطابق با اعتقاد قلبی گوینده نیست.^۱

صادقین، کسانی هستند که درستی ادعاهای خود را نه فقط در مرحله گفتار، بلکه مهم‌تر از همه در عمل، نشان داده‌اند.

قرآن، در آیات متعددی، «صادقین» را ستوده است و همگان را دستور داده که همراه و پیرو آنان باشند: «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ».^۲

در آیات دیگر، صادقین را معرفی کرده و نشانه‌های آنان را این گونه برشمرده

۱. مفردات راغب، ذیل واژه ی «صدق».

۲. توبه، آیه ۱۱۹.



است:

« إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ »^۱

مؤمنان، تنها کسانی هستند که ایمان به خدا و پیامبرش آوردند، سپس شک و تردیدی به خود راه نداده‌اند و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کردند، اینان به حقیقت راستگو هستند.

در آیه دیگر چهره صادقین را این چنین معرفی می‌کند:

« لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ »^۲

این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند؛ در حالی که فضل الهی و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند و آن‌ها راست‌گویانند.

اما در این که مقصود از صادقین در این آیه شریفه چیست؟ برخی گفته‌اند: مقصود از «صادقین»، انبیاء الهی می‌باشند.^۳ و معنای آیه این است که در روز قیامت از پیامبران سؤال می‌کنند که امت‌شان چه کار کردند تا آنان را پاداش و کافران آن‌ها را عذاب دردناک نمایند.

بعضی هم عقیده دارند: منظور، از صادقین مطلق راست‌گویان است نه فقط انبیا.^۴ یعنی هر راستگویی از صدق و راستی‌اش در مورد توحید، عدل، احکام الهی سؤال می‌شود، هر کسی که صدق در گفتار و صدق در عمل و رفتار داشته باشد در قیامت از مطابقت اعمال با اقوالشان پرسیده می‌شود و پاداش داده می‌شود.

۱. حجرات، آیه ۱۵.

۲. حشر، آیه ۸.

۳. روح المعانی، ج ۲۱، ص ۱۵۵.

۴. همان.

اما در حدیثی امام رضا علیه السلام فرمود:

«الصَّادِقُونَ هُمُ الْأَمَّةُ وَالصِّدِّيقُونَ بِطَاعَتِهِمْ»^۱

صادقان همان امامان و باور دارندگان اطاعت ایشان هستند.

علامه طباطبائی می نویسد:

«هیچ یک از احتمالات دل چسب نیست، آن چه با دقت در مفاد آیه به نظر می رسد این است که: مراد از سؤال از صدقِ صادقان این است که صدق باطنی خود را اظهار کنند و در مرحله گفتار و کردار، آن را نمایش دهند و آن این است که در دنیا عمل صالح کنند، چون عمل صالح، مساوی است با تطابق گفتار و کردار با صدق باطنی.

پس مراد از سؤال از صدقِ صادقان اظهار و به نمایش گزاردن عمل صالح است؛ یعنی تکلیف های دینی طوری متوجه ایشان شود که با مقتضای «میثاق» سازگار باشد تا در نتیجه آن صدق، که در بطون دل ها نهفته، در گفتار و کردار ظهور و جلوه کند و این در عالم دنیا است نه در عالم آخرت»^۲

ایشان در همین جا، موضوع را با «عالم ذر» و «میثاق اولیه» پیوند زده و

می نویسد:

«روشن است که جای این ظهور، همین دنیاست نه آخرت و معلوم می شود که اخذ میثاق قبل از دنیا بوده، هم چنان که آیات «ذر» نیز بر آن دلالت دارد ... گویا آیه فرموده: ما از انبیاء (در عالم ذر)، میثاقی غلیظ گرفتیم مبنی بر این که بر دین واحد، متفق الکلمه باشند تا در نتیجه، خدای تعالی با تکلیف و هدایت خود از صادقان بخواهد که عمل و گفتارشان نمایانگر آن میثاق باشد و از ایشان صدق در اعتقاد و عمل را

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲. میزان، ج ۱۶، ص ۴۱۸.



مطالبه کند.^۱

بنابراین به قرینه مقابله با کافران در مقابل صادقان می‌توان گفت: مراد از صادقین، هر کسی که صدق در گفتار و رفتار داشته باشد در نتیجه معنای آیه شریفه این است که خداوند از پیامبران میثاق گرفت تا دین او را تبلیغ کند و مردم را هدایت نمایند تا خداوند از صادقین مطالبه تکلیف کند و آنان با اظهار صدقشان در اعتقاد و عمل پاداش ببینند و کافران هم به دلیل عمل نکردن به تکلیف عذاب دردناک ببینند.

عذاب دردناک برای کافران

«وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا»؛ و برای کافران عذابی دردناک آماده است.

در قرآن برای عذاب‌های الهی، صفات گوناگونی آمده که تناسب با نوع گناه دارد: عذاب عظیم، عذاب الیم، عذاب مهین و ...

«عذاب»، اسم مصدر بوزن «نکال» به معنای کیفر است و «الیم» به معنای آزار دهنده و دردناک، صفت مشبیه است که برای توصیف ذاتی کیفر و کنایه از دوام آن به کار رفته است، چون اجرای کیفر بر اهل جهنم نشانه قهر آفریدگار است و کمال قهر، به دوام و سختی آن است لذا تعبیر به عذاب الیم نموده است یا «الیم» صیغه مبالغه باشد و بخواهد مبالغه در عذاب را برساند. لفظ «الیم» هشتاد بار در قرآن به کار رفته است که در تمام موارد به معنای عذاب دردآور و عذاب دردناک است.^۲

خداوند در این جمله می‌فرماید: برای کافران که میثاق الهی را شکستند و رفتارهایی خلاف فطرت یکتاپرستی و خداجویانه خود، انجام دادند، عذابی دردناک آماده شده است. کافر با پشت پا زدن به «فطرت» خود، مستحق عذاب

۱. همان.

۲. مفردات راغب، واژه ی «الیم».

است و این، وعده تخلف ناپذیر الهی است.

آیه ۹

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آنها را درهم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید بینا بوده است.

از آیه نهم این سوره تا آخر آیه ۲۵ یعنی در ضمن هفده آیه گزارشی از رویداد مهم جنگ احزاب یا جنگ خندق است. این نبرد در سال پنجم هجرت به وقوع پیوست. علت این که آن را جنگ احزاب نامیدند این است که گروه‌ها و احزاب مختلفی از کافران و مشرکان دست به دست هم دادند و به طرف مدینه آمدند تا با مسلمانان بجنگند.

سبب نام گذاری این نبرد هم به «جنگ خندق» از آن روست که پیامبر ﷺ بنا به پیشنهاد سلمان فارسی، به مسلمانان دستور داد تا اطراف مدینه را خندقی حفر کنند تا سپاه کافران نتوانند به مدینه حمله کنند و در پشت خندق زمین گیر شوند.^۱

این آیه شریفه، سرآغاز حکایت جنگ احزاب است و در همین آیه نخستین، چکیده آن نبرد را بازگویی فرماید و حامل چند پیام است:

- به یاد آوردن نعمت‌های خدا؛

۱. البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۱۰۶ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۶۴.



- یورش آوردن لشکریان کفر در جنگ احزاب؛
- کمک خداوند به وسیله باد و جنود نامرئی در جنگ احزاب؛
- بصیر و بینا بودن خداوند به رفتار همگان.

به یاد آوردن نعمت های خدا

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ »؛ ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خود به یاد آورید.

سیاق این آیات، آشکارا نشان می دهد که پس از جنگ احزاب نازل شده است؛ از جمله این نشانه ها، واژه «اذکروا» است، که خداوند، مسلمانان را خطاب می کند که آنچه را در گذشته به شما رفت، یادآور شوید.

یکی از روش های تربیتی قرآن کریم، توصیه به یادآوری نعمت هاست. این روش تربیتی مؤثر و کارآمد را مربیان بزرگ بشر یعنی انبیای الهی دائماً مورد استفاده قرار داده اند، زیرا انسان، دچار غفلت و فراموشی می شود، لذا یادآوری ها او را از خواب غفلت بیدار می سازد. این روش بیدارسازی، شور تازه ای در انسان برای عمل کردن به دستورهای مربی، فراهم می سازد. در قرآن، به آیات متعددی برمی خوریم که یا «مؤمنان» را مورد خطاب قرار داده یا «ناس» را و از آنان خواسته است که نعمت های الهی را به یاد خود آورند و در پرتو این یادآوری، به اطاعت و عبودیت ادامه دهند و در تنگناها مقاومت کنند. در سوره های فاطر آیه ۳، بقره آیه ۲۳۱، آل عمران آیه ۱۰۳، اعراف آیه های ۶۹ تا ۷۴، این خطاب ها را برای یادآوری نعمت ها می بینیم. اساساً یکی از فلسفه های بعثت انبیاء، همین بوده است که نعمت های الهی را به بشر یادآور شوند، امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

« فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ

مَنْبِيَّ نِعْمَتِهِ »؛

خداوند متعال، پی در پی رسولان خود را به سوی مردم فرستاد تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه کنند و نعمتهای فراموش شده را به یاد آنها آورند.

روشن است که نعمت‌های الهی، متعدد و فراوان و غیرقابل شمارش است:
«وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا»؛^۱

اگر بخواهید نعمت‌های خدا را شمارش کنید نمی‌توانید.

اما هرکس به اندازه وسع و توان فکری خود می‌تواند به نعمت‌هایی که در گذشته و حال نصیب او شده، بیندیشد و با این یادآوری‌ها خداوند را «شکر» نماید و با همین شکر، بر نعمت‌های خود بیفزاید: **«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^۲**.
 در این فراز از آیه شریفه، که پس از جنگ احزاب، نازل شده، خداوند از مؤمنان می‌خواهد تا در سختی‌ها و مشکلات آن جنگ، اندیشه کنند و نعمت‌هایی را که خداوند، نصیب آنان ساخت و امدادهای غیبی را که بر آنان فرود آورد و بر لشکر فراوان دشمن پیروزشان کرد یادآور شوند و در پرتو این یادآوری، محکم‌تر و باثبات‌تر باشند.

یورش آوردن لشگریان کفر در جنگ احزاب

«إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ»؛ آن گاه که لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند.

خداوند متعال از مؤمنان می‌خواهد تا آمدن سپاهیان فراوان کافران و مشرکان را در ذهن و ضمیر خود یادآور شوند. «جنود»، جمع «جند» به معنای لشگریان است و اشاره دارد به این که در آن نبرد، فقط از یک قبیله و طایفه در برابر شما صف آرایی نکردند، بلکه از احزاب گوناگون بودند.

بزرگان یهود از «بنی نضیر» به مکه آمدند و نزد قریش رفتند و آنان را به جنگ با

۱. ابراهیم، آیه ۳۴.

۲. همان، آیه ۷.



رسول خدا دعوت کردند و به قریش گفتند: ما با شما همکاری خواهیم کرد تا پیامبر و اصحابش را از میان برداریم. آنان از این پیشنهاد استقبال کردند و خود را برای جنگ با رسول خدا آماده نمودند.

قریش با لشکری عظیم از احزاب و طوایف مختلف، که در مجموع ده هزار نفر بودند به سوی مدینه، سرازیر شدند. در مدینه هم قبایل متعددی مانند: قبیلۀ غطفان، قبیلۀ بنی اسد، قبیلۀ بنی سلیم و ... به آن‌ها پیوستند و هدف آن‌ها در هم کوبیدن مسلمین و خاموش کردن چراغ اسلام بود. پیامبر ﷺ با مسلمانان که سه هزار نفر بودند، بیرون آمدند و «خندق» - که به پیشنهاد سلمان فارسی حفر شده بود - میان آنان حائل بود.^۱ این فراز از آیه شریفه اشاره به لشکرده هزار نفری کفار است.

امدادِ غیبی «باد و طوفان در جنگ احزاب»

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا»؛ ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم.

خداوند متعال به مؤمنان یادآور می‌شود که از جمله نعمت‌هایی که در جنگ احزاب نصیبشان شد، برخورداری از امدادهای غیبی باد و طوفان بود. امدادهای غیبی به معنای کمک‌های ویژه‌ای است که در زندگی بشر وجود دارد و به شرایط خاص و زمینه‌های مساعد نیازمند است.^۲ امدادهای غیبی از سنت‌های قطعی خداوند متعال نسبت به مؤمنان است، چنان که قرآن می‌فرماید:

«إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»^۳

در حقیقت، ما فرستادگان خود و مؤمنان را در زندگی دنیا و روزی که

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۰۰.

۲. استاد مطهری، امدادهای غیبی در زندگی بشر، ص ۲۲.

۳. غافر، آیه ۵۱.



گواهان برپا می‌ایستند قطعاً یاری می‌کنیم.

امدادهای الهی دو نوع است: عام و خاص.

امدادهای عام الهی: به این معناست که خداوند، امکانات رشد و تعالی را برای همه انسان‌ها از هر نژاد و گروهی که باشند فراهم کرده است و هریک را در راه رسیدن به اهدافشان یاری می‌کند.

استاد آیت الله جوادی آملی می‌نویسد:

«یکی از مصادیق امداد عام، هدایت تکوینی و هدایت تشریحی است که

برای همه انسان‌ها قرار داده شده است. خداوند به همه انسان‌ها نعمت

عقل عطا نموده و پیامبران را هم برای هدایت آن‌ها فرستاده است. دلیل

امداد عام بودن این دو هم این است که نیاز به شرایطی ندارد.»^۱

اما امدادهای خاص الهی با استفاده صحیح از نعمت‌های الهی در سایه

ایمان، تلاش، اعتماد و توکل بر خدا در شرایط خاص نصیب مؤمنان می‌شود. و با

همین نوع کمک‌ها، بن‌بست‌ها شکسته می‌شود و فتح و ظفر، نصیب می‌گردد.

نمونه‌هایی از این امدادها فرستادن باد و طوفان و جنود نامرئی در جنگ احزاب

است.

در این فراز از آیه، امداد غیبی «باد و طوفان» را به مؤمنان گوشزد می‌فرماید که

چگونه بساط کافران و مشرکان را در هم ریخت. سپاه عظیم کفر، خیمه‌های خود را

در اطراف شهر برافراشتند و تدارکات و امکانات خود را مستقر نمودند و برای پخت

غذای این همه نفرات جنگی، آشپزخانه بزرگی برپا کردند. اما ناگهان «باد» وزیدن

گرفت و هر لحظه بر شدت آن افزوده می‌شد و در ساعت‌ها و روزهای متوالی،

کافران را کلافه کرده بود. شدت طوفان و باد به حدی بود که خیمه‌های مشرکان را

واژگون و آشپزخانه و مقرهای سپاهیان را تخریب می‌کرد، ریزگردها، چشم و گوش

۱. آیت الله جوادی آملی، هدایت در قرآن، ص ۳۱.



آنان را به شدت می‌آزرد و توان ایستادن را از آنان می‌گرفت.^۱

«حذیفه» از طرف رسول خدا ﷺ مامور شد تا مخفیانه به سپاه دشمن نفوذ کند و گزارشی از وضع آنان ارائه دهد. او رفت و در قسمتی از گزارش خود می‌گوید:

«طوفان در اردوی مشرکان می‌وزید؛ به طوری که صدای سنگ ریزه‌ها را دربار و بنهٔ آنان می‌شنیدم. نزدیکی‌های صبح می‌شنیدم که سران لشکر، هراسان و ترسان بودند و هر کس سراغ دیگری را می‌گرفت. وقتی ابوسفیان این وضع را دید با عجله، دستور داد که بار و بُنه را جمع کنند. ابوسفیان را دیدم که بر شتر دست بسته اش سوار شد، آن را نهیب می‌زد، اما حیوان نمی‌توانست برخیزد تا این که دستش را باز کردند.^۲

جنود نامرئی در جنگ احزاب

« وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا »؛ و لشکرانی که آن‌ها را نمی‌دیدید.

امداد غیبی دیگر که در این جنگ، به کمک مسلمانان آمد لشکریانی بود که دیده نمی‌شدند. این جنود نامرئی،^۳ فرشتگانی بودند که در دل‌های کافران و مشرکان، رعب و وحشت می‌افکندند و از سوی دیگر، قلوب مؤمنان را به مقاومت و پیروزی، امیدوار می‌ساختند.^۴

آری، جنود الهی در هنگام امدادهای غیبی، فراوانند و مهم‌ترین شان همان فرشتگانی هستند که از طریق «قلب»ها، کارسازی می‌کنند. در جنگ بدر نیز خداوند با همین جنود نامرئی، مسلمانان را کمک کرد و آنان توانستند با تعداد

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۳۵.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۸۴.

۳. در این آیه دو بار کلمه «جنود» به کار رفته است، مقصود از جنود اول سپاهیان احزاب و مقصود از جنود دوم فرشتگان الهی است.

۴. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۲۴.

اندک اما با ایمان و اعتقاد، بر تعداد فراوان لشکر کفر، پیروز شوند. قرآن می فرماید:

«إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ»^۱

از آیه بعدی، آشکارا برمی آید که نزول فرشتگان به منظور کشتن کافران نبوده بلکه به جهت ابلاغ بشارت الهی و نیز تقویت اطمینان مؤمنان بوده است:

«وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ»^۲

ولی خداوند این کار (فرستادن فرشتگان) را تنها برای بشارت و اطمینان قلب شما قرار داد.

همچنان که در چند آیه دیگر، به افکندن «رعب» و ترس در دل های کافران اشاره می کند و می فرماید: «سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ»^۳ به زودی در دل های کافران رعب می افکنیم.

بصیر و بینا بودن خداوند

«وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا»؛ و خداوند، همیشه به آنچه انجام می دهید بیناست.

وقتی خداوند متعال، اراده مؤمنان را در یاری کردن اسلام، و صبر و مقاومت آنان در مقابل احزاب همچین تحمل مشقت و سختی ها در کندن خندق را ملاحظه کرد با این جمله به مؤمنان دلگرمی و اطمینان می دهد که خداوند به آن چه انجام می دهید بیناست. در حقیقت در این فراز از آیه یادآور می شود: شما هر چه در توان داشتید انجام دادید، خندق را در چهل روز، پی در پی حفر کردید و در گرما و سرما و با وجود کمبود آذوقه و تحمل گرسنگی، جان فشانی و فداکاری

۱. انفال، آیه ۹.

۲. همان، آیه ۱۰.

۳. انفال، آیه ۸. همچنین در سوره های آل عمران، آیه ۱۵۱، احزاب، آیه ۲۶ و حشر، آیه ۲، این مطلب آمده است.



کردید، خدا همه این‌ها را دید و نیت‌های صادق شما را مشاهده کرد سپس شما را با امدادهای غیبی خود، بر لشکر احزاب، غلبه داد. و قطعاً عمل مجاهدانه و ایثارگرانه را پاداش خواهد داد. این جمله از آیه این پیام را دارد که اگر خدا ببیند که ما به وظیفه خود عمل می‌کنیم ما را یاری می‌کند و بردشمن پیروز می‌گرداند.

آیه ۱۰

«إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا»؛

(به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می‌بردید

در این آیه شریفه، نحوه ورود لشکریان شرک و کفر به سوی مدینه و نیز شدت وحشت مسلمانان از دیدن انبوه این لشکر جزّار، به زیبایی به تصویر کشیده شده و دارای چند نکته اساسی است:

- آمدن سپاه کفر از بالا و پایین شهر (هجوم همه جانبه)؛
- وحشت مؤمنان با مشاهده سپاه احزاب؛
- گمان بد بردن به خدا از سوی برخی مؤمنان.

هجوم همه جانبه سپاه احزاب

«إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ»؛ (به خاطر آورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما هجوم آوردند.

سپاهیان شرک و کفر از بالا و پایین مدینه، وارد شدند و شهر را محاصره کردند.

یهود بنی قریظه و بنی نضیر و غطفان از بالا (ناحیه شام) و قریش و اعراب از پایین (از سوی مغرب) یعنی ناحیه مکه، هجوم آوردند. با توجه به این که مکه در سمت جنوب مدینه واقع است، مشرکان قاعدتا باید از سمت شمال به مدینه حمله می کردند، ولی به منظور غافل گیر کردن مسلمانان، چنین نکردند و مسیرشان را تغییر دادند و از سمت شرق و غرب مدینه وارد شدند.

عبارت «مَنْ فَوْقَكُمْ وَمِنْ أَسْفَلٍ مِنْكُمْ» کنایه از هجوم همه جانبه و غافل گیرانه را می رساند. لیکن بعضی از مفسران گفته اند مقصود از «فوق» شرق مدینه و اشاره به حرکت قبیله غطفان از نجد است و مقصود از «اسفل» یعنی غرب مدینه و اشاره به لشکر قریش از مکه است.

عده ای از مفسران به عکس این گفته اند، برای تحقیق این مسئله باید از نظر جغرافیایی بررسی کرد که مکه ارتفاعش از دریا بالاتر از مدینه است یا پایین تر.

وحشت مؤمنان با مشاهده سپاه احزاب

«وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ»؛ و زمانی را که چشم‌ها از شدت وحشت خیره

شده و دل‌ها به گلوگاه رسیده بود.

شدت وحشت مؤمنان از انبوهی سپاه کفر و فراوانی ساز و برگ نظامی آنان به گونه ای بود که چشم‌های شان خیره و دل‌هایشان به گلوگاه رسیده بود. لشکر قریش و همپیمان‌های آن‌ها به رهبری ابوسفیان که فرماندهانی چون خالد بن ولید، عکرمه، صفوان بن امیه و عمرو بن عبدود در آن شرکت داشتند مجموعاً ۴۷۰۰ نفر بود که بیش از ۳۰۰ اسب و ۱۵۰۰ شتر به همراه داشتند. این نیروها پس از نزدیک شدن به مدینه در محلی به نام «رومه» مستقر شدند.

لشکر هم پیمان آنان هم «غطفان» و سپاه‌یانی از قبایل نجد بودند که جمعاً به استعداد ۱۸۰۰ نفر در نزدیکی «احد» اردو زدند و تعداد ۳۰۰ اسب، همراه این لشکر



بود.^۱ یهودیان بنی نضیر و بنی قریظه هم با شکستن پیمان، متحد این احزاب بودند. اکثر مورخان، تعداد نفرات سپاه احزاب را بیش از ده هزار نفر نوشته اند.^۲ چنین صف آراییی گسترده و سنگینی تا آن روزگار، بی سابقه بود. از همین رو بسیاری از مسلمانان به وحشت افتادند. قرآن کریم در یک توصیف بسیار زیبا از این ترس و وحشت آن را این گونه توصیف می کند که: چشم هایشان تیره شد و قلب هایشان به حنجره های آنان رسیده بود.

«زاغت» از ریشه «زیغ» به معنای تمایل به یک سواست و اشاره به حالتی است که انسان به هنگام ترس و وحشت، چشمان او به یک سمت منحرف می شود و روی نقطه معینی ثابت و خیره می شود.

راغب می نویسد: «زاغ البصر» یعنی چشم از دیدن فروماند. سپس آیه «وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ» را شاهد می آورد و می گوید: صحیح است که بگوییم اشاره به خوفی است که بر آنان وارد می شود که حتی چشمان قدرت دیدن ندارد.^۳

«حناجر» جمع «حنجره» می باشد به معنای گلو.^۴

منظور از رسیدن دل ها به گلوگاه ها، اضطراب فراوان می باشد. «جان به لب رسیدن»، اصطلاحی است که در زبان فارسی، معادل همان عبارت قرآنی می باشد.

این دو صفت یعنی خیره شدن چشم و رسیدن جان به گلو، کنایه از تسلط و چیرگی ترس بر انسان است، مسلمانان آن روز آن قدر ترسیده بودند که به حال جان دادن افتاده بودند به طوری که چشم ها تعادل خود را از دست داده بود و جان هم به گلو رسید و جنگ، نفس گیر شده بود.

۱. واقدی، مغازی، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲. همان.

۳. مفردات راغب، ذیل «زیغ».

۴. همان، ذیل «حنجر».



گمان بد بردن به خدا از سوی برخی مؤمنان

« وَتَتَّظُنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنُونَا »؛ وگمان‌های مختلف بدی به خدا می‌بردید.

با مشاهده فراوانی نفرات و ساز و برگ نظامی دشمن، افراد ضعیف‌الایمان از سپاه اسلام به وحشت افتادند و همراه با این حالت، گمان‌های بدی به خدا بردند و می‌گفتند: پس، پیروزی که رسول خدا ﷺ همواره در هنگام حفر خندق می‌داد و ما را دلگرم می‌ساخت، کجاست؟ ما چگونه می‌توانیم در برابر این لشکر عظیم، مقاومت کنیم و به پیروزی برسیم؟ عده‌ای می‌گفتند کفار به زودی غلبه پیدا می‌کنند و ما شکست می‌خوریم و آنان بر مدینه مسلط می‌شوند، بعضی می‌گفتند دیگر از اسلام خبری نخواهد بود و اثری باقی نمی‌ماند، هریک از این افرادی که ایمانشان ضعیف بود یک جور فکری می‌کردند و گمان بد به خدا پیدا کرده بودند. اما تعدادی از مؤمنان محکم و با اراده‌ای قوی از این صف آرای کفر نهراسیدند و در میدان جنگ ایستادگی کردند و خداوند متعال به سبب تلاش و توکل آنان، امدادهای غیبی خود را فرو فرستاد.

همین جا باید گفت که مؤمن باید به خداوند، خوش‌گمان باشد و از بدگمانی پرهیزد، خوش‌گمانی به خدا یعنی امیدوار به رحمت او بودن و بدگمانی نسبت به خدا یعنی ناامیدی از رحمت او. امام رضا علیه السلام فرمود:

«نسبت به خداوند، گمان نیک ببر، زیرا خدای عزوجل می‌فرماید: من نزد گمان بنده مؤمن خویشم، اگر گمان او به من نیک باشد، مطابق آن گمان با او رفتار کنم و اگر بد باشد نیز مطابق همان گمان بد با او عمل کنم.»^۱

در تعالیم پیشوایان معصوم علیهم السلام، بدگمانی به خدا، ریشه همه رذائل معرفی شده است؛ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

« فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ »؛^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۷۲.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.



همانا بخل ورزی و بُزدلی و حرص، اخلاقیات گوناگونی است که در بدگمانی به خدا جمع شده است.

رسول خدا ﷺ بزرگترین گناه را بدگمانی به خدا می‌داند:

«أَكْبَرُ الْكِبَائِرِ سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ»؛

بزرگ‌ترین گناه، سوء ظن به باری تعالی است.

اساساً بدگمانی، پایه‌های دین و ایمان را ویران می‌کند:

علی عليه السلام می‌فرماید:

«لا دين لمساء الظن»؛

شخصی که به خدا گمان بد ببرد، دین ندارد.

بدگمانی و بدبینی، گاهی نسبت به دیگران است و گاهی نسبت به خدا. کسی که به خداوند، خوش گمان باشد به دیگران نیز گمان نیک می‌برد و برعکس، از این رونوع تعامل انسان با دیگران یا با خدا به بدگمانی یا خوش گمانی او بستگی دارد.

دو نکته در مورد جنگ احزاب قابل توجه است: یکی این که جنگ احزاب جنگ نابرابر و جنگ اراده‌ها بود، جنگی که جمعیت کفر بیش از ده هزار نفر بود و جمعیت مسلمانان سه هزار نفر، سلاح نظامی، تدارکات و تجهیزات سپاه احزاب بیشتر، ولی تدارکات، تجهیزات و سلاح مسلمانان اندک، عِدَّة و عُدَّة سپاه کفر زیاد اما عِدَّة و عُدَّة مسلمانان کم، نقشه نظامی آنان به ظاهر دقیق، و نقشه نظامی مسلمانان ضعیف بود، به همین دلیل عده‌ای از مسلمانان دچار تردید و ترس و ناامیدی شدند. نکته دوم این که: هجوم همه جانبه دشمن و نفس گیر شدن جنگ سبب بدگمانی نسبت به خدا و یأس و ناامیدی مسلمانان گردید، که در آیات بعد بیش‌تر توضیح می‌دهد.

۱. کنز العمال، ح ۵۸۴۹.

۲. غرر الحکم، ح ۱۰۵۱۱.

آیه ۱۱

« هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زُلْزَالًا شَدِيدًا »؛

آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند!

آیه فوق، دو پیام دارد:

- امتحان و آزمایش مؤمنان در جنگ احزاب؛
- لرزش و وحشت شدید مؤمنان در عین ثبات قدم.

امتحان و آزمایش مؤمنان در جنگ احزاب

« هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ »؛ آن جا بود که مؤمنان آزمایش شدند.

کلمه «هنالک»، اسم اشاره به دور است. «ابتلی» فعل مضارع از ریشه «بلاء» می باشد.

«ابتلاء» از جمله مسائل بسیار مهمی است که در آیات قرآنی در معنایی مترادف، با واژه‌هایی چون «بلاء»، «فتنه»، «تمحیص» و «امتحان» آورده شده است.

علت استفاده از ضمیر «هنالک»، که برای اشاره به دور است، برای ادامه مطلب قبل که نزدیک است، از آن روست که اشاره به حالت درونی انسان می کند؛ بدین معنا که اکنون که داستان جنگ احزاب را برای شما یادآوری می کنیم آن تزلزل‌ها به پایان رسیده و شما آن حادثه را دور می بینید.

نکته‌ای که در این آیه به آن اشاره شد مسئله امتحان و آزمایش مؤمنان در جنگ احزاب است. جنگ احزاب میدان آزمایش مؤمنان بود، خداوند مؤمنان را در این جنگ ابتدا با شرایط بحرانی و سخت جنگ، کثرت سپاه دشمن، کمی لشگریان اسلام، کمبود تجهیزات و امکانات جنگی و ... امتحان کرد؛ به طوری که



امید به پیروزی اصلاً نبود، بلکه مؤمنان شکست را می‌دیدند، اما سرانجام با امدادهای غیبی و فداکاری امیرالمؤمنین علی علیه السلام مسلمانان پیروز شدند. به هر حال یکی از سنت‌های الهی امتحان است، امتحان الهی گاهی در شرایط عادی و معمولی است و گاهی در شرایط سخت و جنگی است، هدف اصلی از امتحان، آشکارنمودن درون افراد و تشخیص خوب و بد و جدا کردن خالصی‌ها از ناخالصی‌ها است.

خوش بود گرمحک تجربه آید به میان

تا سیه رو شود آن که در او غش باشد

فلسفه دیگر امتحان الهی، پرورش استعدادهای نهفته در درون انسان و آبدیده کردن افراد در کوران حوادث و ابتلائات است تا زمینه رشد و کمال فراهم گردد. قرآن می‌فرماید:

«وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^۱

و این‌ها برای این است که خداوند، آن چه در سینه‌هایتان پنهان دارید، بیازماید و آنچه را در دل‌های شماست خالص گرداند و خداوند از آن چه در درون سینه‌هاست آگاه است.

در واقع، آزمایش الهی، همیشه برای این است که ما را به رشد و تکامل برساند و از مس وجودی آدمی، طلا بسازد و بروزین معنوی و شرح صدر و توان روحی ما اضافه کند. گسترش سعۀ وجودی و تقویت اراده، مهم‌ترین دست‌آوردی است که انسان‌های مؤمن و هوشیار، می‌توانند از آزمایش‌های الهی بگیرند. آزمایش انسان‌ها، در همه دوران‌ها جاری بوده و هست. هیچ کس از امتحان الهی به دور نیست آیات و روایات متعددی بر این مسئله گواهی دارد. برای نمونه،

۱. آل عمران، آیه ۱۵۴.



قرآن می فرماید:

« أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ »^۱

آیا مردم می پندارند همین که بگویند: ایمان آوردیم، به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟! ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم تا کسانی را که راست می گویند و کسانی را که دروغ می گویند مشخص سازد.

دو آیه فوق، به وضوح، بیانگر این است که امتحان و آزمایش الهی، برای عموم مردم در گذشته و حال و آینده، جریان دارد.

آزمایش خداوند نه برای افزودن به علم خود است، بلکه به این دلیل است که: نیت ها و مقاصد ما را آشکار کند، زیرا بدون آشکار شدن نیت ها، پاداش و عذاب، معنایی ندارد.

علاوه بر نیت، عمل فرد نیز آشکار شود تا در قیامت، کسی از خدا طلب کار نباشد. اگر خداوند به نیت بدون عمل، اکتفا کند هر کس در قیامت می تواند ادعا نماید که نیت من، خیر بود، ولی در این جا عمل است که صفات درونی آدمیان را آشکار می کند. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

« أَلَا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ كَشَفَ الْخُلُقَ كَشْفَةَ لَا أَنَّهُ جَهْلٌ مَا أَخْفَوُهُ مِنْ مَصُونٍ أَسْرَارِهِمْ وَ مَكْنُونٍ صَمَائِرِهِمْ وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَهُمْ أَيْبُهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فَيَكُونَ الثَّوَابُ جَزَاءً وَ الْعِقَابُ بَوَاءً »^۲

آگاه باشید خداوند (با آزمایش های خود) پرده از اسرار درون بندگان برداشت، نه به این علت که او از آن چه انسان ها در درون، پنهان کرده اند و از اسراری که فاش نکرده اند بی خبر باشد، بلکه برای این که آنان را در معرض امتحان آورد تا کدام یک، عمل نیکوتر انجام می دهند

۱. عنکبوت، آیات ۲-۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴.



تا پاداش و کیفر، مفهوم صحیح داشته باشد (چون تا کسی صفات درونی را در قالب عمل آشکار نکند، نه مستحق پاداش است نه مستوجب مجازات).

لرزش و وحشت شدید مؤمنان

«وَزَلْزَلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا»؛ و تکان سختی خوردند.

در جنگ احزاب، بیشتر مؤمنان با دیدن فراوانی سپاه دشمن و وجود پهلوانانی مشهور و شمشیرزن، همچون «عمرو بن عبدود» به وحشت افتادند و در ایستادگی در میدان جنگ برای رسیدن به پیروزی در این نبرد، متزلزل شدند و به اضطراب سختی، گرفتار آمدند. عده‌ای هم ترسیدند فرار یا عقب نشینی کردند، بعضی هم به خدا سوءظن پیدا کردند، گروهی هم دست و پایشان را گم کردند، نمی دانستند چه کار کنند، البته بعضی با ایمان قوی و روحیه بالا ایستادند و مقاومت کردند. تردیدی نیست که ضعف ایمان، وابستگی مادی و وحشت از مرگ، علت این ترس‌ها و اضطراب‌ها و لغزش‌ها بود. کسانی مثل امیرمؤمنان علی علیه السلام که چنین عوامل ترس آفرینی در وجودشان نبود، محکم و استوار ایستاده بودند و نه تنها نمی ترسیدند، بلکه به گواهی قرآن برایمانشان افزوده می شد.

تعبیر به «زَلْزَلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا» اشاره به از دست دادن شدید روحیه و تزلزل روحی و ایمانی است؛ یعنی از شدت سختی جنگ دچار اضطراب و ترس درونی و شک و تردید اعتقادی شدند.

آیه ۱۲

« وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا »؛

و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که منافقان و بیماردلان می‌گفتند: «خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند!»

از این جا تا آخر آیه بیستم این سوره، حالات منافقان، بیماردلان و سست عنصران جنگ احزاب را به زیبایی ترسیم می‌کند و در این آیه به دو نکته کلیدی اشاره می‌کند:

- وضعیت منافقان و بیماردلان در جنگ احزاب؛
- دروغ پنداشتن وعده‌های خدا و پیامبر از سوی منافقان.

وضعیت کلی منافقان و بیماردلان در جنگ احزاب

« وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ »؛ (و نیز به خاطر آورید) زمانی را که منافقان و بیماردلان می‌گفتند.

در این فراز از آیه، خداوند متعال به گروهی اشاره می‌کند که در جنگ احزاب با تردید افکنی برای مؤمنان مشکل ایجاد می‌کردند و روحیه مسلمانان را تضعیف می‌نمودند، اینان «منافقان» و نیز «بیماردلان» بودند.

در این که «منافقان» و «بیماردلان»، دو گروهند یا این که «وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ»، همان منافقان هستند؟ در این جا مفسران، دو دسته‌اند: برخی - از جمله مفسران تفسیر نمونه - می‌گویند: «وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ»، همان منافقان هستند و ذکر این جمله، در واقع توضیحی است برای کلمه



«منافقون»، که قبل از آن آمده است.^۱

این دسته، شاهد سخن خود را آیه دهم سوره بقره می دانند که در توصیف منافقین می فرماید:

« فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا »؛

در دل های آن ها یک نوع بیماری است و خدا بر بیماری آن ها می افزاید.^۲ اما نظر مرحوم علامه طباطبائی این است که این ها دو گروه هستند و می فرماید: «در این آیه شریفه، منظور از آن هایی که در دل هایشان مرض دارند افراد ضعیف الایمان از مؤمنین هستند و این دسته، غیر از منافقین می باشند که اظهار اسلام نموده و کفر باطنی خود را پنهان می دارند.»^۳ بدیهی است، هم «منافقان» و هم «بیماردلان» قلب بیمار و ناسالمی داشتند؛ یعنی درون آنان مالا مال از عقده های روانی بود که خود را در قالب حسد، کینه، دنیاپرستی، ناامیدی و ترس نشان می داد.

به هر جهت، ظاهر آیه این است که «منافقان» و «بیماردلان» دو گروه هستند و آیات بعدی در وصف آنان است که به دلیل ضعف ایمان و داشتن نفاق، در میان مسلمانان شک و تردید ایجاد می کردند و آنان را از مقابله با لشکر احزاب، بیم می دادند؛ یعنی افراد ضعیف الایمان، که وابستگی به دنیا داشتند و ترس و حسادت و کینه، هنوز در قلب های بیمار آنان بود و نیز «منافقین» با دوچهره گی و باطن کفرآلود خود، عملکرد یکسانی داشتند. برخی از حالات آنان عبارتند از:

الف: دروغ پنداشتن وعده های خدا و پیامبر ﷺ

« مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا »؛ خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما

نداده اند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۴۶.

۲. همان.

۳. تفسیرالمیزان، ج ۱۶، ص ۴۲۸.

واژه «غرور» به گفتهٔ راغب، هر چیزی است که انسان را بفریبید و شیفتهٔ خود کند.^۱ منافقان و بیماردلان می گفتند: خدا و رسولش به ما جز وعدهٔ فریبنده و دروغین نداده‌اند. اما وعده‌های فریبنده‌ای که منافقان می گفتند چه بود؟

رسول خدا ﷺ در جریان جنگ احزاب، خودش همراه مؤمنان، برای حفر خندق، تلاش می کرد. روزی پیامبر ﷺ با سلمان فارسی درون خندق رفت و کلنگ را از دست سلمان گرفت و ضربه‌ای بر سنگی فرود آورد و آن را چنان شکافت که از میان شکافش، برقی همچون چراغی در میان خانه‌ای تاریک درخشید و پیامبر ﷺ تکبیر گفت، این کار تا سه بار تکرار شد. سلمان پرسید: این برق‌ها چیست؟ فرمود: برق اول، نشانهٔ فتح یمن است که خداوند، نصیب ما خواهد نمود. برق دوم، نشانهٔ فتح شام و مغرب است و اما برق سوم، علامت فتح مشرق و عجم است (ایران و روم). مؤمنین خوشحال شدند و تکبیر گفتند. اما منافقان، تمسخر می کردند^۲ و به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: چه سخنان عجیبی و چه حرف باطل و بی اساسی، مدینه کجا و ایران کجا و مدائن کسری کجا، خبر از این فتح و پیروزی چیزی جز دروغ و فریفتن ما نیست.

امام صادق علیه السلام فرمود:

« هنگامی که پیامبر ﷺ و مجاهدان، خندق را حفر کردند، مسلمانان به مانعی برخوردند. رسول خدا ﷺ کلنگ را از دست امیرمؤمنان یا سلمان گرفت و ضربه‌ای بر سنگ فرود آورد که سه تکه شد، سپس فرمود: خداوند با این ضربهٔ من، گنج‌های کسرا و قیصر را برایم گشود. یکی از منافقان با تمسخر به فرد همراهش گفت: وعدهٔ گنج‌های کسرا و قیصر را

۱. مفردات راغب، ذیل «غرور».

۲. مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۴۰ (چاپ کتابفروشی اسلامیة، تهران).



به ما می دهد، در حالی که ما از بیم دشمن نمی توانیم برای قضای حاجت از جای خود، تکان بخوریم.^۱

اقدامات منافقین در جنگ احزاب

شایسته است در این جا برخی از اقدامات منافقین در جنگ احزاب را فهرست وار بیان کنیم:

۱. ایجاد ترس و وحشت در دل مسلمانان: آنان می گفتند به خانه هایتان بازگردید، از معرکه بیرون بروید، خودتان را به هلاکت نیندازید و زن و بچه هایتان را اسیر نکنید. از این طریق می خواستند لشکر مسلمانان را جدا کنند (تبلیغات و جنگ روانی)

۲. بهانه جویی و عذرتراشی: مثل این که می گفتند خانه ما در و پیکر ندارد، دیوار و حفاظ ندارد ... هدف آنان ترک میدان و صحنه جنگ بود. مثل طایفه بنی حارثه این بهانه را آوردند که خانه ما بدون حفاظ است.

۳. شایعه پراکنی برای تضعیف روحیه: آنان می گفتند جای شما این جا نیست، دشمن از غرب حمله کرده، یا از شرق حمله کرده، تعداد دشمن زیاد است.

۴. رواج فرهنگ جاهلی و فرهنگ طاغوتی: مثلاً برای شهر مدینه نام «یثرب» را به کار می بردند و با این که پیامبر ﷺ فرمود: این شهر را یثرب ننامید. علت این که منافقین از نام یثرب استفاده می کردند یک نوع مبارزه سیاسی بود و اعلام کنند که اسلام را به رسمیت نمی شناسند و به دنبال ترویج فرهنگ جاهلی بودند.

۵. به هم زدن آرامش و امنیت فکری و اجتماعی مسلمانان.

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۱۶ (چاپ اسلامیة تهران ۱۴۰۷): «لَمَّا حَفَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْخَنْدَقَ مَرُّوا بِكُدَيْيَةَ، فَتَنَّاوَلُوا...».

۶. استفاده از مذهب علیه مذهب، به بهانه حفظ ناموس دست از جنگ می‌کشیدند.

آیه ۱۳

«وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا»؛

و (نیز) به خاطر آوردید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه) ! اینجا جای توقف شما نیست؛ به خانه‌های خود بازگردید!» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: «خانه‌های ما بی حفاظ است!»، در حالی که بی حفاظ نبود؛ آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند.

این آیه، موارد تردید افکنی منافقان و بیماردلان را بیان می‌کند و سخن آنان را در جهت ایجاد تزلزل و تردید در قلوب مؤمنان، نقل می‌نماید و حاوی چهار مطلب مهم است:

- تحریک به ترک جنگ از سوی منافقین؛
- اجازه خواستن منافقین از پیامبر ﷺ برای ترک جنگ؛
- بهانه تراشی منافقین در جنگ احزاب؛
- پاسخ خداوند به بهانه تراشی منافقین.

ب: تحریک به ترک جنگ

«وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا»؛ زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب، این جا جای توقف شما نیست، به خانه‌های خود برگردید.»



در قرآن، فقط یک بار، کلمه «یثرب» (نام قدیمی مدینه) آمده است، که در همین سوره احزاب است. نام قبلی شهر مدینه، یثرب بود، هنگامی که پیامبر ﷺ به این شهر هجرت کرد، آن را «مدینه الرسول» نامیدند، سپس به اختصار، «مدینه» گفته شد. چون «یثرب» برگرفته از «ثرب» به معنای فساد یا از تشریب یعنی «مواخذه به علت گناه» است؛ لذا این نام را دوست نداشتند و آن را تغییر دادند.^۱

مسلمانان نام «مدینه» را دوست داشتند، اما منافقان با اصرار و لجاجت این شهر را، همان «یثرب» می گفتند. لذا در این آیه با همان ادبیات یهودیان یعنی «یثرب» آمده است.

کلمه «مقام» به معنای مکان و جای اقامت است. منظورشان از «لامقام لکم» نماندن و مقاومت نکردن در برابر سپاه کفر در اطراف مدینه بود.

به هر جهت، آیه می فرماید که طایفه و گروهی از منافقان و بیمار دلان، خطاب به مؤمنان و مجاهدان، آنان را از فراوانی لشکر کفر و نزدیکی شان به شهر مدینه می ترسانند و می خواستند که مؤمنان، دست از مقاومت و پایداری بردارند، لذا فریاد برمی آورند که: این جا، جای ماندن نیست، به خانه های خود برگردید و خودتان را به هلاکت و زن و بچه هایتان را به دست اسارت نسپارید.

ج: اجازه خواستن از پیامبر ﷺ برای ترک جنگ

«وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ النَّبِيَّ»؛ آنان از پیامبر اجازه می خواستند.

گروهی از همین افراد ضعیف الایمان در جنگ احزاب در اثر، وسوسه ها دچار ترس و هراس شده بودند و به فکر خانه و زندگی خود بودند در واقع، دنیا طلبی و وابستگی شان به متاع دنیا، باعث شد فرمان رسول خدا ﷺ را در جهت مقاومت و پایداری در برابر دشمن، نادیده بگیرند، لذا به حضور آن حضرت می رسیدند و از

۱. سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۸.

ایشان برای خروج از میدان جنگ اجازه می‌خواستند. در روایت آمده است که طایفه بنی حارث کسی را خدمت پیامبر فرستادند و گفتند: خانه‌های ما بدون حفاظ است و هیچ‌یک از خانه‌های انصار، مثل خانه‌های ما نیست و میان ما و طایفه ی «غطفان» که از شرق مدینه هجوم آورده‌اند، حایل و مانعی وجود ندارد، اجازه فرما به خانه‌های خود بازگردیم و از زنان و فرزندانمان دفاع کنیم. پیامبر به آن‌ها اجازه داد.

این موضوع به گوش «سعد معاذ» - بزرگ انصار - رسید، به پیامبر ﷺ عرض کرد: به آن‌ها اجازه نفرما، به خدا سوگند تاکنون هر مشکلی برای ما پیش آمده، این گروه همین بهانه را پیش کشیده‌اند، این‌ها دروغ می‌گویند. پیامبر ﷺ دستور داد بازگردند.^۱

بهانه تراشی برای شرکت نکردن در جنگ

« يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ »؛ (منافقان می‌گفتند: خانه‌های ما بی‌حفاظ است).

بهانه منافقان و افراد ضعیف‌الایمان که به حضور پیامبر ﷺ می‌رسیدند و از ایشان برای ترک میدان جنگ، اجازه می‌خواستند این بود که: خانه‌های ما بی‌حفاظ است.

کلمه «عوره» به معنای شکاف دیوار و غیر آن است؛ یعنی جایی که دزدان می‌توانند از آن جا وارد خانه شوند. همچنین به نقاط آسیب‌پذیر مرزها و آنچه انسان از آن بیم و وحشت دارد؛ نیز «عوره» گفته می‌شود. برخی از منافقان، خانه‌هایشان اطراف مدینه بود؛ یعنی در مرکز شهر نبودند، لذا بهانه می‌آوردند که منازل ما رخنه‌گاه‌هایی دارد که از آن جا بیم و هراس داریم.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۴۷.



پاسخ خداوند به بهانه تراشی منافقین

« وَ مَا هِيَ بَعُورَةٌ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا »؛ در حالی که خانه‌های آن‌ها بی حفاظ نبوده آن‌ها فقط می‌خواستند فرار کنند.

خداوند که از نیت‌های آنان آگاه بود و اسرار ضمیرشان را می‌دانست، فرمود: «و ما هی بعوره»؛ خانه‌هایتان بی حفاظ نیست. در حقیقت اینان در ادعای خود، صادق نبودند و خانه و زندگی را بهانه‌ای برای فرار از جنگ، کرده بودند. امام صادق علیه السلام فرمود:

« وَ مَا هِيَ بَعُورَةٌ بَلْ هِيَ زَفِيعَةُ السَّمَكِ، حَصِيْنَةٌ »^۱

خانه‌های آنان بی حفاظ نبود، بلکه آن خانه‌ها بلند و محکم بود.

تردیدی نیست که بهانه تراشی‌های منافقان و افراد ضعیف‌الایمان این نبود که برای خود یا مسلمانان از سر دلسوزی و برادری، چاره اندیشی کنند، بلکه می‌خواستند جان خود را بردارند و از معرکه فرار کنند و در صف مستحکم مؤمنان رخنه ایجاد نمایند. انگیزه‌های فرار از جنگ، یا ترس از کشته شدن و خسارت دیدن است یا خالی کردن جبهه به منظور شکست سپاه حق می‌باشد، در جنگ احزاب، این انگیزه‌ها آشکارا دیده می‌شد.

اسلام، فرار از جنگ را به شدت نکوهیده است و عاقبت آن را خشم الهی و سرنگونی و دردوزخ می‌داند؛ قرآن می‌فرماید:

« وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ »^۲

هر کس در روز جنگ، پشت به دشمن کند و بگریزد، به سوی خشم خدا روی آورده، جایگاهش در دوزخ خواهد بود، که بدترین منزل است؛ مگر آن که هدفش از

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۹۲.

۲. انفال، آیه ۱۶.

کناره گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«وَأَيُّمُ اللَّهِ لَئِن فَرَزْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ لَا تَسْلَمُونَ مِنْ سَيْفِ الْآخِرَةِ»؛^۱

قسم به خدا، اگر از شمشیر دنیا فرار کنید (و از جبهه جنگ بگریزید) از شمشیر آخرت (و عذاب الهی) سالم نمی مانید.

در حقیقت، خداوند در این آیه، به نقش منفعلانه و مخرب منافقین در جنگ احزاب اشاره می کند.

ه: داشتن نقش منفعلانه و مخرب در جنگ

در جنگ احزاب شرک و کفر، قبایل مختلف یهودیان و منافقین در برابر اسلام صف کشی کردند و قدرت خود را به رخ پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان کشیدند. محاصره مدینه از سوی لشکر احزاب، قطع شدن راه های ارتباطی، قطعی و کمبود مواد غذایی، زمین گیر شدن لشکر احزاب در پشت خندق در مدت طولانی (قریب به یک ماه) عبور پنج نفر از جمله عمرو بن عبدود از خندق و مبارزه طلبی آنان و... سبب شد تا منافقین نقش منفعلانه و مخربی در جنگ احزاب داشته باشند.

نفاق یکی از بدترین خصلت هایی است که بستر ساز بسیاری از معضلات فردی و اجتماعی است، در قرآن در آیات متعدد به نقش مخرب نفاق اشاره شده و به شدت آن را مذمت نموده است. برخی از آثار مخرب نفاق عبارتند از: دروغ گفتن و قسم دروغ، تمسخر و طعنه زدن به مسلمانان، بهانه جویی و عذر تراشی، شایعه سازی و انتشار آن، تضعیف روحیه با بزرگ نمایی دشمن و کوچک جلوه دادن

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴.



خودی، ایجاد یاس و ناامیدی، همکاری یا ائتلاف با دشمنان، همه این‌ها در جنگ احزاب از سوی منافقین عملی شد.

آیه ۱۴

« وَلَوْ دَخَلْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا »؛

آنها چنان بودند که اگر دشمنان از اطراف مدینه بر آنان وارد می‌شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرك به آنان می‌کردند می‌پذیرفتند، و جز مدت کمی (برای انتخاب این راه) درنگ نمی‌کردند!

این آیه، ویژگی دیگر منافقان و افراد ضعیف الایمان را و این فرض و احتمال را مطرح می‌کند که اگر مشرکان پیشنهاد تغییر عقیده دهند فوراً می‌پذیرند، و دو پیام را در خود دارد:

- آمادگی منافقین برای تغییر عقیده (سستی در ایمان)؛
- پذیرش فوری پیشنهاد مشرکان از سوی منافقین.

و: آمادگی برای تغییر در عقیده

« وَلَوْ دَخَلْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا »؛ و اگر دشمنان از اطراف مدینه

بر آنان وارد می‌شدند و پیشنهاد بازگشت به شرك را به آنان می‌دادند، می‌پذیرفتند.

واژه «أقطار» جمع «قطر» است و به معنای «کنار، ناحیه و جانب» می‌باشد.^۱

این کلمه، دو بار در قرآن به کار رفته است: یکی در سوره الرحمن، آیه ۳۳ و

دیگری در همین سوره احزاب.

۱. مفردات راغب، ذیل «قطر».

کلمه «فتنه» نیز بارها در قرآن به کار رفته است. راغب می نویسد: «الفتن» در اصل، گداختن طلا در آتش است تا خالصی های آن از ناخالصی ها جدا گردد.^۱ این واژه در قرآن به پنج معنا آمده است: آزمایش، عذاب و یا اسباب عذاب، ایجاد فساد و نفاق، بلا و همچنین «شُرک».

در این آیه منظور از «فتنه»، شرک و کفر است؛ چنان که از ابن عباس نقل است که: «والمراد بالفتنة الشرك»^۲؛ یعنی منظور از فتنه، شرک ورزیدن است. کلمه «لأتوها» دو جور قرائت شده: یکی به نحو «لأتوها» یعنی هر آینه انجام می دهند به طرف فتنه می روند (فعل لازم)، قرائت دوم «لأتوها» یعنی هر آینه دین و ایمان خود را عطا می کنند (فعل متعدی).

مفهوم این فراز از آیه این است که منافقان و افراد ضعیف الایمان، نمی توانند در فتنه ها و بلاها و سختی ها دوام بیاورند و نه تنها زندگی خود را می بازند، بلکه «اعتقاد» خود را هم از دست می دهند و از «توحید» به «شُرک» می گرایند و این نشانه سستی و ضعف در ایمان است.

منافقین به دلیل گرایش ارتدادی درونی و ضعف ایمان به دنبال بهانه هستند تا در جنگ شرکت نکنند یا از جنگ فرار کنند لذا اگر دشمن از اطراف و جوانب مدینه وارد شهر شود، آن ها نه تنها مقابله و دفاع نمی کنند، بلکه اگر به آن ها پیشنهاد بازگشت به کفر و شرک بدهند، به سرعت می پذیرند، حتی در پذیرش این پیشنهاد درنگ نمی کنند، از اسلام دست می کشند و پیشنهاد دشمن را می پذیرند.

برخی از مفسران گفته اند: مقصود از «فتنه» همان جنگ یا آشوب و اغتشاش است؛ یعنی وقتی مشرکان از منافقین بخواهند که در جنگ یا آشوب و اغتشاش شرکت کنند، آنان فوراً می پذیرند و به طرف فتنه می روند.

۱. همان، ذیل «فتن».

۲. تفسیر بحرالعرفان، ج ۱۳، ص ۱۰۲.



ز: پذیرش فوری پیشنهاد مشرکان

« وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا »؛ و جز مدت کمی (برای انتخاب این راه) درنگ نمی‌کردند.

«تَلَبَّثَ» از ریشه «لَبَث» به معنای توقف و درنگ کردن است. منظور این فرازان است که منافقان و بیمار دلان، اعتقاد سستی دارند و ایمانشان بر پایه محکم، استوار نیست و اگر افراد نابابی با آنان همنشین شوند یا حکومت غیر حقی بر آنان حاکم گردد، رنگِ همان‌ها را خواهند گرفت.

قرآن، هشدار می‌دهد که انسان باید در ایمان و عقیده خود استوار باشد و در سختی‌ها و بلاها و در میدان‌های دشوار زندگی، عقیده اش را از دست ندهد. اساساً میزان پای بندی انسان بر عقیده و فکر، در جریان آزمایش و سختی‌ها بروز می‌یابد. امام حسین علیه السلام فرمود:

« إِنَّ النَّاسَ عَيْبُ الدُّنْيَا وَالدِّينِ لَعُقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحِصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ »؛^۱

به راستی که مردم، بنده دنیا هستند و دین، لقلقه زبان آن‌هاست؛ تا جایی که دین وسیله زندگی آن‌هاست، دین دار هستند و چون در معرض امتحان قرار گیرند، دین داران کم می‌شوند.

در معنای « وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا » مفسران چند احتمال داده اند: یکی این که مقصود از درنگ نکردن از حیث زمان برای فکر کردن پیشنهاد است؛ یعنی به محض این که کفار پیشنهاد دادند فوراً جز اندک زمانی درنگ نمی‌کنند مگر همان مقدار که پیشنهاد کفار طول کشیده است. به محض پیشنهاد بدون درنگ می‌پذیرند. دیگر این که مقصود از درنگ نکردن از حیث «مدت باقیماندن بر پیشنهاد» است؛ یعنی وقتی پیشنهاد فتنه (برگشت به شرک و کفر یا شرکت در جنگ یا همکاری با کافران) به آن‌ها داده شد، آنان می‌پذیرند. منتهی بر آن پیشنهاد باقی نمی‌مانند و درنگ نمی‌کنند مگر مدت کمی که به سزای اعمال

۱. تحف العقول، ص ۲۶۵.

خودشان می‌رسند، این طور نیست که اجابت درخواست کفار باعث نجات آنان شود. در حقیقت این جمله یک نوع تهدید از سوی خدا به منافقین است.

آیه ۱۵

« وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا »؛

(در حالی که) آنان قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند؛ قطعاً در برابر عهد الهی مورد سؤال قرار خواهند گرفت (و مسئولند!)

منافقان و بیماردلان، با خدا و رسول ﷺ، پیمان بسته بودند که بر سر پیمان خود بایستند و در سختی‌ها مقاومت کنند، اما خلاف عهد خود، رفتار کردند و با بهانه جویی‌های مختلف از صحنه نبرد فرار کردند. این آیه با دو مطلب، در مورد عهد و پیمان بستن آنان، سخن می‌گوید:

- عهد بستن منافقان با خدا و پیمان شکنی آنان؛
- مسئول بودن انسان در برابر عهد الهی.

ح: پیمان شکنی منافقان

« وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ »؛ آنان قبل از این با خدا عهد کرده بودند که به دشمن پشت نکنند.

منافقان و افراد ضعیف‌الاراده، قبلاً با خدا و رسول ﷺ عهد و پیمان بسته بودند که از جنگ فرار نکنند و پشت به دشمن ننمایند: « لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ ». این جمله بیان آن عهدی است که قبلاً با خدا بسته بودند، در این جا مقصود از این عهد کدام عهد است، برخی از مفسران مثل مرحوم علامه طباطبایی، می‌فرمایند:



مقصود همان عهدی است که در موقع ایمان به خدا و رسول خدا ﷺ بسته بودند که به تمام مقررات و احکام دینی پایبند باشند و آن‌ها را اجرا کنند، یکی از آن احکام مسئله جهاد در راه خدا و ایستادگی در مقابل دشمن و فرار نکردن از جنگ است.

عده ای گفته اند: مقصود از عهد قبلی همان عهدی بوده که قبیله بنی حارثه و بنی ثعلبه در جنگ احد با پیامبر ﷺ بستند که در صحنه نبرد پشت به دشمن نکنند، آن جا عهدشکنی کرده بودند، بعد پشیمان شده بودند، در جنگ احزاب هم دوباره پیمان شکنی نمودند؛ معلوم شد یکی از صفات منافقین پیمان شکنی است.

گروهی هم گفته اند: اشاره به عهدی است که در جنگ احد یا پیمان عقبه قبل از هجرت با پیامبر ﷺ بستند تا از اسلام و دین خدا دفاع کنند و در میدان نبرد پا به فرار نگذارند.

به هر صورت فرار از جنگ و پشت کردن به دشمن حتی در جاهلیت امری مذموم و زشت بوده است و در اسلام، حرام است، قرآن به صراحت می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْاُدْبَارَ»؛^۱

ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه (در میدان جنگ) به کافران برخورد کردید که (به سوی شما) روی می آورند به آنان پشت مکنید.

عبارت «فَلَا تُولُوهُمُ الْاُدْبَارَ» در آیه فوق و نیز عبارت «لَا يُولُونَ الْاُدْبَارَ» در همین سوره احزاب، نشان از حرمت پشت کردن به دشمن و فرار از میدان جنگ است.

امام رضا علیه السلام فرمود:

« حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى الْفِرَارَ مِنَ الرَّحْفِ لِمَا فِيهِ مِنَ الْوَهْنِ فِي الدِّينِ وَالِاسْتِخْفَافِ بِالرُّسُلِ وَالْاِئِمَّةِ الْعَادِلَةِ وَتَرَكَ نُصْرَتَهُمْ عَلَى الْأَعْدَاءِ »؛^۲

۱. انفال، آیه ۱۵.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۲.

خداوند متعال، فرار از جنگ را حرام کرد به علت این که موجب سستی دین و سبک شمردن پیامبران و امامان عادل و ترک یاری آنان علیه دشمنان است.

مسئول بودن انسان در برابر عهد الهی

« وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا »؛ و عهد الهی، مورد سؤال قرار خواهد گرفت.

منافقان و بیماردلان، عهد و پیمان بسته بودند که به خدا و رسول و دین اسلام، وفادار باشند و در سختی‌ها و ناملازمات پاپس نکشند و هنگام کارزار، از میدان نبرد نگریزند. اما آنان به این عهد الهی، پایدار نماندند، از همین رو، خداوند در این فراز از آیه، مسئله «عهد» را در میان می‌آورد و آنان را به این اصل اخلاقی بسیار مهم که حتی پیش از اسلام و در همیشه عصرها و دوره‌ها در میان مردم رایج بوده یادآور می‌شود.

آری، وفای به عهد و پیمان، از اصول اولیه در جوامع انسانی است و شکستن آن، ردیلت اخلاقی به شمار می‌رود. قرآن همیشه مؤمنان را به التزام بر عهد و پیمان سفارش می‌کند و می‌فرماید:

« وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ »؛^۱

به عهد الهی وفا کنید، این چیزی است که خداوند شما را به آن، سفارش کرده تا متذکر شوید.

در آیه دیگر می‌فرماید:

« وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا »؛^۲

به پیمان‌های خود، وفادار باشید، زیرا از پیمان‌ها سؤال خواهد شد.

۱. انعام، آیه ۱۵۲.

۲. اسراء، آیه ۳۴.



کسانی که پیمان شکنی می کنند، افزون بر این که ارزش و اعتبار دنیوی خود را از دست می دهند، در آخرت نیز به عذاب دچار خواهند شد، امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«إِنَّ فِي النَّارِ لَمَدِينَةً يُقَالُ الْحَصِينَةُ أَوْ لَا تَسْأَلُونِي مَا فِيهَا فَفَقِيلَ لَهُ وَمَا فِيهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ فِيهَا بَعْضُ أَيْدِي النَّاكِثِينَ»^۱

همانا در جهنم شهری است که به آن «حصینه» می گویند، آیا از من نمی پرسید که در آن شهر چیست؟ گفتند: ای امیرمؤمنان در آن شهر چیست؟ فرمود: دست های پیمان شکنان.

خداوند متعال از میان صفات گوناگون منافقین بر عهد شکنی و پای بند نبودن به پیمان تکیه نموده است تا ثابت کند عهد و پیمان شکنی از نشانه نفاق و پای بندی به عهد و پیمان از نشانه های ایمان است؛ چنان که در آیه ۲۳ می فرماید:

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ».

در حقیقت این آیات به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می دهد که چهره منافقین را به مردم معرفی کند از جهت سستی در ایمان، کمک کردن به دشمن، بی هویتی و بی غیرتی، آماده تسلیم بودن و سرانجام به خاطر عهد و پیمانی که بسته بودند و پیمان شکنی نمودند، آنان را محاکمه و بازخواست نماید «و کان عهد الله مسئولا».

آیه ۱۶

«قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا»؛

بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید سودی به حال شما نخواهد

داشت و در آن هنگام، جز بهره ی کمی از زندگانی نخواهید گرفت.
 فرار از جنگ، هیچ سودی برای کسانی که می گریزند ندارد، چون بالاخره مرگ
 به صورت طبیعی یا غیرطبیعی به سراغ آدمی می آید. آیه فوق با همین محوریت دو
 مطلب را یادآور می شود:
 - عاقبت فرار از جنگ و مرگ؛
 - بهره اندک از زندگی برای فراریان از جنگ.

عاقبت فرار از جنگ و مرگ

« قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ »؛ اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید
 سودی به حال شما نخواهد داشت.

قبیله بنی حارثه و بنی سلمه از جنگ احزاب فرار کردند، خداوند پاسخ آن ها را
 می دهد که این فرار کردن برای شما سودی نمی بخشد، چون اگر فرار کنید از دو
 حال خارج نیست:

۱. یا اجلتان سرآمده و مرگ شما حتمی شده است در این صورت هر جا باشید
 مرگ گریبان گیر شما می شود:

« قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ »؛^۱

بگو: آن مرگی که از آن می گریزید شما را در خواهد یافت.

« وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ »؛^۲

برای هر امتی اجلی هست، چون اجلشان فرا رسد یک ساعت پس و پیش
 نشوند.

علاوه بر این، با فرار از جنگ به مرگ طبیعی می میرید و از فیض شهادت محروم
 می شوید.

۱. جمعه، آیه ۸.

۲. اعراف، آیه ۳۴.



۲. اگر اجل شما فرا نرسیده باشد، اولاً: اگر در جنگ هم باشید کشته نمی شوید. ثانیاً: اگر فرار کنید ممکن است حادثه ای برای شما به وجود بیاید و سبب شود یک عمر بدبختی و ذلت برای شما باشد. ثالثاً: ممکن است دشمن بر شما و خانه های شما مسلط شود شما را اسیر کند یا زندگی توام با ذلت و خفت داشته باشید.

پس فرار شما از جنگ سودی به حال شما ندارد و تاخیری در اجلتان به وجود نمی آورد و جز زندگی ذلت بار در دنیا و در آخرت هم به عذاب الهی گرفتار می شوید.

علاوه بر این، مرگ، سرنوشت محتوم هر انسانی است و هیچ کس نمی تواند از آن فرار کند و ذائقه هر کسی آن را می چشد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۱. این مرگ به خاطر فرار رسیدن اجل بر اثر بیماری یا کهن سالی و یا به سبب کشته شدن در حوادث نا بهنگام روزگار است. هیچ راهی برای گریز از آن نیست. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ امْرِئٍ لَاقٍ فِي فِرَارِهِ مَا مِنْهُ يَفِرُّوْا الْأَجَلَ مَسَاقُ النَّفْسِ إِلَيْهِ وَ الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَفَّاتُهُ»^۲

ای مردم، تمام افراد بشر در زندگی خود با چیزی که از آن فرار می کنند، برخورد می نمایند، که همان مرگ است و اجل و مدت زمانی است که نفس او را به مرگ سوق می دهد و رهبری می کند و فرار از آن، عین برخورد و رسیدن به آن است.

پس این که منافقان به خاطر فرار از مرگ، از میدان جنگ می گریختند و از پیامبر اجازه می خواستند تا به خانه هایشان بازگردند تا بلکه چند روز دیگری زنده

۱. عنکبوت، آیه ۵۷..

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

باشند، سودی به حال آنان نخواهد داشت.

بهره اندک از زندگی برای فراریان

«وَإِذَا لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ و در آن هنگام، جز بهره کمی از زندگی نخواهید گرفت.

هدف آنان از فرار، این بود که زنده باشند و از لذت‌های زندگانی، بهره‌های بیشتری بگیرند. قرآن می‌فرماید: فرضاً اگر پشت کردن به دشمن و گریز از جنگ، باعث زنده ماندن شما شود، در این صورت هم، خیلی عمری نخواهید کرد و «أجل»، گریبان شما را می‌گیرد، چون سرنوشت تردید ناپذیر هر جنبنده‌ای، مرگ است و هرگاه زمان آن فرا برسد، هیچ پس و پیشی ندارد. پس بر فرض شرکت نکردن در جنگ بهره شما اندک خواهد بود یا این که زمان اندکی باقی می‌ماند، ولی سرانجام اجل شما خواهد رسید.

خداوند متعال، خطاب به رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ»؛^۱

بگو: برای شما وعده روزی خواهد رسید که نمی‌توانید ساعتی را تاخیر

اندازید و نه آن که ساعتی به جلو بیفتد.

این بهره قلیل و اندک، قابل مقایسه با خشنودی خداوند و به دست آوردن

سعادت ابدی و بهشت جاویدان نیست.

آیه ۱۷

«قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»؛

بگو: «چه کسی می‌تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند اگر او بدی یا



رحمتی را برای شما اراده کند؟! و آنها جز خدا هیچ سرپرست و یآوری
برای خود نخواهند یافت.

این آیه سه پیام دارد:

- خیر و شرتابع اراده الهی؛
- ناتوانی همه اراده‌ها در برابر اراده خدا؛
- انحصار ولی و نصیر در خدا.

خیر و شرتابع اراده خدا

مهم ترین پیام این آیه شریفه این است که خیر و شرتابع اراده خدا است، کارها
همه به دست اوست و این یک مطلب کلی سرنوشت ساز است، باید بدانید
تمام سرنوشت شما به دست خداست. هرگز نمی توانید از حوزه قدرت و
مشیت خدا فرار کنید:

«ولا یمكن الفرار من حکومتک»^۱

(پروردگارا،) فرار از سیطره و حکومت تو ممکن نیست.

نگهدارنده انسان خداست. آیات متعدد دلالت می کند که همه چیز تابع اراده
خداست؛ از جمله:

«وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ»^۲

هنگامی که خدا برای قومی بدی (و عذاب) بخواهد هیچ چیز مانع آن
نخواهد شد.

«مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ
مِنْ بَعْدِهِ»^۳

۱. مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

۲. رعد، آیه ۱۱.

۳. فاطر، آیه ۲.

هر رحمتی را که خدا به روی مردم بگشاید کسی بازدارنده ی آن نیست و هرچه او را بازدارد، کسی بعد از او قادر به فرستادن آن نیست.

گر نگهدار من آن است که من می دانم

شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد
این شعر را «ابراهیم خان» حاکم قلعه شوشی قره باغ در پاسخ آقا محمدخان قاجار که قصد حمله به قره باغ و فتح قلعه شوشی یا شیشه را داشت و نمی خواست خونریزی شود فرستاد؛ آقا محمدخان گفته بود:
از منجنیق فلک سنگ فتنه می بارد تو ابلهانه گریزی به آبگینه حصار
ابراهیم خان هم با این شعر به او فهماند که همه مقدرات انسان به دست خداست، بنابراین فرار از جنگ سودی به حال انسان ندارد.

ناتوانی همه اراده ها در برابر اراده خدا

« قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُم سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً »؛ بگو: چه کسی

می تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند؛ اگر او بدی یا رحمتی را برای شما اراده کند؟

در این آیه شریفه از کلمه «عصم»، استفاده شده، این واژه به معنای پناه دادن و حفظ کردن است. کلمه عصمت نیز از همین ریشه گرفته شده به معنای نگاه داشتن و بازداشتن است.

در حقیقت این آیه این پیام را دارد که عاصم و حافظ واقعی خداست، اگر خدا بخواهد بدی به شما برساند هیچ کس نمی تواند عاصم و نگهدار باشد تا بدی به شما نرسد و اگر خدا خواست رحمت و عنایتی به شما بکند، باز هم کسی نمی تواند عاصم و بازدارنده رحمت باشد. البته هرگز آیه شریفه دلالت بر جبر نمی کند همچنان که هرگز خداوند اراده سوء و شر نسبت به هیچ بنده ای ندارد.

درست است که قرآن در این آیه و در چند آیه دیگر، شرور را هم به خدا نسبت داده، اما باید دانست که: علت نسبت دادن شر به خدا و اراده کردن آن از سوی



پروردگار متعال از آن روست که نیرو و توان انجام هر کاری - اعم از نیک و بد - از خداست. اوست که به انسان‌ها قدرت بروز اعمال خیر و شر را داده و منشأ قدرت اوست. همچنین قدرت «انتخاب» و «اختیار» کار خیر و شر را به انسان عطا کرده است؛ چون تکامل و رشد، با همین اختیار، امکان پذیراست. از سوی دیگر، قانون علت و معلول را خدا در عالم هستی، از جمله در رفتارهای آدمی قرار داده است؛ مثلاً کسی که با «چاقو» انسان بی‌گناهی را می‌کشد، قدرت چنین کاری را خدا به او داده، هم چنین «اختیار» را هم به وی بخشیده و او می‌تواند این گناه و شر را انجام دهد یا ندهد. از سوی سوم، قانون علت و معلول و خواص اشیاء و پدیده‌ها را خداوند در هستی گذاشته؛ یعنی چاقوی بزننده، باید اثر کند و این کار خداست. اما نکته مهم در این میان، آن است که خداوند، هیچ‌گاه انسان را به کشتن ناحق و ظالمانه کسی فرمان نداده است. پس قدرت انجام دادن قتل، بزندگی چاقو و انتخابگر بودن انسان میان کشتن و نکشتن، همگی از جانب خدا است، ولی پروردگار متعال خواسته است که انسان این توان‌ها و اختیارها را در راه «خیر»، به کار گیرد.

خداوند، تنها سرپرست و یاور انسان

«وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»؛ و آن جز خدا، هیچ سرپرست و یآوری برای خود نخواهند یافت.

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: تا این جا خداوند به پیامبرش دستور داد با منافقین صحبت کند، اما در این جا خداوند با این جمله خودش با منافقین صحبت می‌کند و به آنان می‌گوید: ولیّ و نصیری غیر از خدا نمی‌یابید. این دو صفت اشاره به دو حالت از زندگی بشر است و آن این که اگر در شرایط صلح و آرامش به سر ببرید جز خدا ولیّ و سرپرستی نخواهید داشت و اگر در شرایط سخت و جنگی هم به سر ببرید جز خدا نصیر و یآوری نخواهید یافت. پس در هر حال باید به خدا پناه ببرید که حافظ و نگهدار واقعی است.

واژه «ولّی» بر «قرب و نزدیکی»، دلالت دارد. به گفتهٔ راغب، «ولّی» رابطه‌ای بین دو شیء است که چیزی بین آن‌ها فاصله نیندازد.^۱ «ولایت یعنی انجام تدبیر امور شخص دیگر و بر عهده گرفتن مسئولیت زندگی و معاش او».^۲

در فارسی، مناسب‌ترین واژهٔ معادل «ولّی»، «سرپرست» است؛ چنان که در گفتار روزمرهٔ مردم از «ولّی» همین معنا را اراده می‌کنند.

واژه «نصیر»، صیغهٔ مبالغه در معنای «ناصر» است و ریشهٔ آن «نصر» به معنای «یاری» می‌باشد.

علامه طباطبائی در مورد تفاوت میان «ولّی» و «نصیر» می‌نویسد:

«ولّی، کسی است که به تمامه، متکفل کار کسی که تحت ولایت اوست می‌شود و همهٔ امور او را عهده دار می‌گردد، اما «نصیر»، کسی است که در برخی از امور به او یاری می‌رساند».^۳

اما شیخ طبرسی عقیده دارد:

«این عطف، عطفِ صفتی است بر صفت قبل؛ یعنی آن‌ها ولّی ندارند که

«نصیر» و یاور آنان باشد و یاری شان کند».^۴

عبارت «ولّیاً و لا نصیراً» همراه با فعل منفی «لا یجدون» چهار بار در قرآن به کار رفته است: یکی در آیه ۱۷۳ سورهٔ نساء، دیگری در همین آیه ۱۷ سورهٔ احزاب و سومی در آیه ۶۵ همین سوره و چهارمی در آیه ۲۲ سورهٔ فتح. این عبارت با فعل «لا یجد» (به صورت مفرد) هم یک بار در سورهٔ نساء، آیه ۱۲۳ آمده است.

باری، منافقان و بیمار دلان، که حمایت خدا را از دست می‌دهند هیچ سرپرست و یاری کننده‌ای برای آنان نمی‌ماند. اساساً هر انسانی که به صورت

۱. مفردات راغب، ذیل «ولّی».

۲. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۶، ص ۱۴۱.

۳. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۴۶.

۴. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۷.



واقعی و به دور از حبّ و بغض و وابستگی های دنیوی، به هستی و انسان بنگرد، به صورت فطری در خواهد یافت که برای انسان هیچ کس جز خدا، حمایتگر و یاری کننده ای نیست. همه قدرت ها به قدرت مطلقه او، وابسته اند.

آیه ۱۸

« قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ
الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا »؛

خداوند کسانی که مردم را از جنگ بازمی داشتند و کسانی را که به برادران خود می گفتند: به سوی ما بیایید (و خود را از معرکه بیرون کشیدند) بخوبی می شناسد؛ و آنها (مردمی ضعیفند و) جز اندکی پیکار نمی کنند!
این آیه، تلاش دیگر منافقان و بیماردلان را در بازداشتن مردم از جنگ یادآور می شود و سه گروه را معرفی می کند:

- معرفی «معوّقین» (بازدارندگان از جهاد)؛
- معرفی دعوت کنندگان بر ترک جهاد؛
- معرفی مدعیان جبهه و جنگ.

معرفی معوقین (بازدارندگان از جهاد)

« قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ »؛ خداوند، کسانی که مردم را از جنگ باز می داشتند می شناسد.

«معوّقین» - منصرف کنندگان - اسم فاعل از «تعویق» است، ریشه آن «عوق» به معنای بازداشتن از چیزی است. راغب می نویسد:

«عائق» کسی یا چیزی است که مانع انجام کار خیر می‌شود.^۱ این واژه فقط یک بار، آن هم در این سوره احزاب به کار رفته است. منافقان، همیشه تلاش می‌کردند که با گفتارها و رفتارهای خود، مسلمانان را از اهداف خود، بازدارند و جبهه اسلام را تضعیف کنند. آنان با دورویی و نفاق، سعی داشتند تا حرکت پیش‌رونده اسلام را متوقف کنند. در جنگ احزاب (خندق) این گونه فعالیت‌های منافقان در جهت به تأخیر انداختن و مانع ایجاد کردن برای پیروزی مسلمانان کاملاً آشکار بود، لذا خداوند متعال آنان را «معوّقین» نامید.

نمونه‌ای از کردارهای آنان در جنگ احزاب، واقعه زیر است:

«وقتی عمرو بن عبدود و یارانش از خندق عبور کردند و به سمت مسلمانان آمدند، همگی از ترس عقب رفتند. منافقی به شخصی که کنارش بود گفت: به خدا که هیچ کس از دست او جان سالم به در نمی‌برد، بیایید «محمد» را به او بدهیم تا او را بکشد و ما هم به قوم خود برگردیم! در این جا بود که همین آیه هیجدهم سوره احزاب نازل شد».^۲

معرفی دعوت‌کنندگان بر ترک جهاد

«وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا»؛ (و خداوند) کسانی را که به برادران خود می‌گفتند: «به

سوی ما بیایید» (به خوبی می‌شناسد).

«هَلُمَّ»، اسم فعل در معنای «امر» است به معنای «بیایید، به این سمت روی آورید».^۳

کلمه «اخوان» در قرآن در موارد متعدد به کار رفته است: یکی در مورد برادر

۱. مفردات، ذیل «عوق».

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۳. الجدول فی اعراب القرآن، ج ۲۱، ص ۱۴۳.



حقیقی که از طریق والدین می باشد، دیگری در مورد برادران دینی هم مسلک و هم کیش و آیینی مثل «انما المؤمنون اخوة»، سوم در مورد برادران هم حزبی و سیاسی که در یک جناح و در یک باند قرار می گیرند. مقصود از «اخوان» در این آیه همین معنای سوم است؛ یعنی دسته ای از منافقان بودند که برادران حزبی و جناحی شان را به سوی خود، برترک جهاد می خواندند. آنان هم خودشان از جبهه می گریختند و هم دیگران را به فرار، تشویق می کردند و عافیت طلبی را بر اطاعت از خدا و رسول، ترجیح می دادند و رزمندگان را دلسرد می کردند.

از این سالب نقل شده است: این آیه در مورد عبدالله بن اُبی و معتب بن قشیر (دو تن از منافقان برجسته) و برخی دیگر از دو چهرگانی است که از جنگ خندق به مدینه برگشته بودند، هریک از منافقان که نزدشان می آمدند به آنها می گفتند: بنشین و نرو. آنان برای برادرانشان هم نامه نوشتند که نزد ما بیایید که منتظران هستیم.^۱

بعضی در شأن نزول این آیه گفتند: یکی از یاران پیامبر ﷺ برای کاری از میدان احزاب به درون شهر مدینه آمد، برادرش را دید که نان و گوشت بریان و شراب پیش خود نهاده و می خورد، گفت: تو این جا به خوش گذرانی مشغول هستی و پیامبر در جنگ احزاب در میان شمشیرها و نیزه ها مشغول پیکار است، آن شخص به برادرش گفت: ای ابله تو نیز بیا نزد ما بنشین و لذت ببر.

معرفی مدعیان جبهه و جهاد

«وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ و آن ها (مردمی ضعیفند) و جز اندکی پیکار نمی کنند.

«بأس» به معنای شدت و سختی است که غالباً در مورد سختی های ناشی از جنگ و یا فقر به کار می رود.^۲ در این جا منظور جنگ است.

۱. البحر المحیط، ج ۸، ص ۴۶۳.

۲. مفردات راغب، ذیل «بأس».

این جمله، ویژگی دیگر منافقان را بیان می‌کند که روحیه عافیت طلبی و دنیازدگی دارند و در صحنه‌های اجتماعی که به پایداری و مقاومت نیاز است، به صورت بسیار کم‌رنگ، ظاهر می‌شوند و به قول شیخ طبرسی «برای تحمل سختی‌ها و مبارزه با دشمن حاضر نمی‌شوند مگر از باب ریا و تظاهر و در حدی که غیبت آن‌ها واضح نشود.»^۱

در حقیقت اینان مدعیان جبهه و جنگ هستند، هرگز اهل جبهه و جنگ نیستند اگر هم حضور پیدا می‌کنند بسیار اندک است، آن هم برای تظاهر و ریا یا انگیزه‌های دیگری که می‌خواهند بعد از جنگ از آن استفاده کنند. ریشه حرکت نکردن آنان در جنگ یا ضعف ایمان و عقیده است یا جبن و ترس از این رویا در جنگ حضور پیدا نمی‌کنند و دیگران را هم مانع می‌شوند و اگر هم اندکی در جنگ حاضر شوند دعوت بر ترک جهاد و موجب تضعیف روحیه رزمندگان می‌گردند.

آیه ۱۹

« أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللَّسِنَةِ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَٰئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا »؛

آنها در همه چیز نسبت به شما بخیلند؛ و هنگامی که لحظات ترس و بحرانی پیش آید، می‌بینی آنچنان به تو نگاه می‌کنند، و چشم‌هایشان در حدقه می‌چرخد، که گویی می‌خواهند قالب تهی کنند! اما وقتی حالت

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۴۶.



خوف و ترس فرو نشست، زبانهای تند و خشن خود را با انبوهی از خشم و عصبانیت بر شما می‌گشایند و سهم خود را از غنائیم مطالبه می‌کنند! در حالی که در آن نیز حریص و بخیلند؛ آنها هرگز ایمان نیاورده‌اند، از این رو خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد؛ و این کار بر خدا آسان است. این آیه با یک روان‌شناسی دقیق، حالت‌های روحی منافقان را در جنگ و جهاد ترسیم می‌کند و حاوی شش نکته اساسی است:

- بخیل بودن منافقان؛
- حالت منافقان در هنگام غلبه ترس بر آنان؛
- زبان‌های تند و طلب‌کارانه منافقان؛
- حرص شدید منافقان بر مال؛
- ریشه ترس و حرص منافقان (بی‌ایمانی)؛
- حبط اعمال منافقان.

بخیل بودن منافقان

«أَشِحَّةٌ عَلَيْكُمْ»؛ آن‌ها در همه چیز به شما بخل می‌ورزند.

«أشحه»، جمع «شحیح» است. ماده «شحح» در اصل به معنای منع کردن است که به تدریج با معنای حرص زدن، قرین شده است.^۱ و «شُحَّ» به معنای بخل ورزی حریصانه است.

خداوند متعال در انتهای آیه قبل، یکی از صفات منافقان و بیماردلان را این دانست که عافیت طلبند و جزاندکی - آن‌ها هم با ریا و تظاهر - پیکار نمی‌کنند: «وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا»، در ابتدای این آیه نوزدهم، همین صفت عافیت طلبی آن‌ها را بیشتر توضیح می‌دهد و می‌فرماید: منافقان در مواجهه با شما افزون طلب،

۱. مفردات راغب، ذیل «شح».

حریص و خودخواهند. و همین «حرص»، معیار مهمی است که آنان را از صفِ مؤمنان، جدا می‌سازد، زیرا آن چه که دین اسلام، انسان‌ها را بدان فرا می‌خواند، قناعت و رزی و دوری از حرص است. همچنین دین، انسان‌ها را به «ایشار» و «انفاق» دعوت می‌کند، نه به وابستگی به دنیا و جمع‌آوری اموال و حریص بودن به آن‌ها. منافقان از یک سو، خود را دل‌سوز مردم و با دعوت به ترک جنگ، حافظان جان و مال معرفی می‌کنند و از سوی دیگر، خودشان، اندکی از منافعشان کوتاه نمی‌آیند و در انباشتن مال، حریص‌اند. علاوه بر این، منافقان نه تنها از بذل جان و ایشار دریغ می‌کردند بلکه از بذل کمک‌های مالی برای تهیه وسایل و تجهیزات نظامی، از بذل کمک‌های بدنی برای حفر خندق و از بذل کمک‌های فکری برای اداره و پیشبرد جنگ مضایقه می‌کردند، دلیل اصلی این رفتار بخل و رزی حریصانه است.

حالت منافقان در هنگام غلبه خوف و ترس بر آنان

« فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغَسِّى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ »؛

هنگامی که ترس (و بحرانی) پیش آید می‌بینی آن چنان به تو نگاه می‌کنند و چشم‌های شان در حدقه می‌چرخد که گویی می‌خواهند قالب تهی کنند.

انسان‌های دو چهره در مواقع ترس و خطر، بیشتر حقیقت خود را نشان می‌دهند. از همین رو نباید به حرف‌ها و ادعاهای آنان توجه کرد، بلکه حالت‌های روحی شان در وقت عمل، ملاک است. منافقان چون ایمان به خدا و معاد و پاداش اخروی ندارند در معرکه‌های جدی، از خوف این که نکند جان و مال خود را از دست بدهند، تعادل روحی و روانی شان برهم می‌خورد.

منظور از عبارت « فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ » این است که:

چشم‌های منافقان و بیماردلان و افراد ضعیف‌الایمان، یکسره به تو دوخته شده بود



تا بلکه تسلیم شوی و جهاد و مقاومت را رها کنی تا به خیال خود از دلهره و اضطراب بیرون بیایند. معمولاً افراد ترسو در لحظات طوفانی و بحرانی جنگ از شدت ترس چشمانشان در حدقه به گردش در می‌آید و به طرف راست و چپ می‌چرخند همانند کسانی که در حال جان دادن هستند.

زبان‌های تند و طلبکارانه منافقان پس از ترس

« فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ »؛ اما وقتی حالت خوف و ترس فرو نشست،

زبان‌های تند خود را از خشم بر شما می‌گشایند.

«سلقوا» از ماده «سلق» به معنای «خاضع کردن با قهر، شدت مغلوب و شکست دادن» است.^۱ ماده «سلق» یک بار در قرآن آمده، آن هم در همین آیه سوره احزاب است.

«حداد» جمع «حدید» یعنی مرز و حد و نیز شیء بزننده و تیز، بلکه به هر چیز دقیق و ظریفی، «حدید» گفته اند. «ألسنة حداد: زبان تند و تیز» یا از جهت تشبیه آن به تیزی و آزاری است که ایجاد می‌کند یا از جهت تشبیه آن به آهن که همچون ضربه آهن «گرز آهنین» بر سر مخاطب فرود می‌آید و او را آزار می‌دهد. راغب می‌نویسد: «لسان حدید، یعنی زبان گویا و قاطع؛ به گونه‌ای که همچون شمشیر، بزننده و تأثیرگذار است».^۲

از نشانه‌های دیگر منافقان این است که به هنگام پیروزی و رفع شدن حالت ترس و خوف، زبان تند و طلبکارانه‌ای دارند و با این که در میدان جنگ، حضور جدی نداشتند، دائماً زخم زبان می‌زنند و یا این که می‌گویند از این غنائم به ما هم بدهید و شما در این غنائم، شایسته‌تر از ما نیستید. خداوند در این آیه به مؤمنان

۱. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۵، ص ۲۲۱.

۲. مفردات راغب، ذیل «حد».

گوشزد می‌کند که منافقان بعد از پایان جنگ شما را با زبان‌های تند و تیزنیش می‌زنند، اذیت و سرزنش می‌کنند، آنان به هنگام پیروزی خود را وارث همه افتخارات جنگ می‌دانند؛ با این که مدت کمی در جنگ حضور داشتند، طلبکار هستند.

حرص شدید منافقان بر مال

« أَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ »؛ در حالی که در مال حریصند.

کلمه «أشْحَه» جمع «شحیح» به معنای بخلی است که توأم با حرص باشد. راغب اصفهانی می‌گوید: همچنان که گفته شد، واژه «خیر» در معنای مال و اموال به کار می‌رود و غالباً در جایی است که مال کثیری در میان باشد.^۱ در قرآن، غالباً واژه «خیر» به معنای «بهرتر» و «خوبی» به کار رفته است مثل آیه « وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ »،^۲ اما گاهی اوقات، «خیر» به معنای ثروت و مال است مثل آیه وصیت و ارث « إِنْ تَرَكَ خَيْرًا »^۳ در همین آیه نوزدهم سوره احزاب نیز به معنای ثروت و مال است؛ که منظور همان غنائم جنگی است. منافقان بدون این که تلاشی کرده باشند اکنون که خطر رفع شده و پیروزی به دست آمده، با حرص و طمع، سهم خواهی می‌کنند و مال و ثروت و غنیمت می‌خواهند و خود را شریک در غنائم می‌دانند.

ریشه ترس و حرص منافقان (بی‌ایمانی)

« أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا »؛ آن‌ها ایمان نیاورده اند.

در این فراز از آیه، خداوند متعال، ریشه ترس و حرص و قلب‌های متزلزل

۱. همان، ذیل «خیر».

۲. آل عمران، آیه ۱۰۴.

۳. بقره، آیه ۱۸۰.



منافقان و بیماردلان را بی‌ایمانی می‌داند..
 خداوند در این جا نفرموده «یکفروا»، بلکه عبارت «لم یؤمنوا» را به کار برد،
 دلیلش آن است که منافق، کسی است که آشکارا و به صراحت، دین را انکار
 نمی‌کند، اما کافر، صراحتاً منکر دین است.

حبط اعمال منافقان

«فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»؛ و خداوند اعمالشان را نابود کرده و

این کار بر خدا آسان است.

«حبط» به معنای باطل شدن عمل و از تاثیر افتادن آن است. اهل لغت گفته
 اند: «حبط عمله حبطاً، بطل ثوابه»؛ عمل او حبط شد یعنی ثواب آن از بین رفت.^۱
 یا «حبط العمل حبطاً... فسد و هدر»؛ عملش حبط شد یعنی فاسد و تباه شد.^۲
 «حبط» و مشتقات آن، شانزده بار در قرآن، به کار رفته، که در آن‌ها اعمالی که
 سبب فساد و از بین رفتن عمل خوب می‌شود، ذکر شده است؛ یکی از این اعمال
 ویرانگر، «نفاق» است، که در سوره مائده آیه ۵۳ و نیز در همین سوره احزاب آیه
 نوزدهم به آن، اشاره شده است.

حبط، در اصطلاح قرآنی به این معناست که به سبب بعضی از گناهان که فرد
 انجام می‌دهد ثواب و پاداش اعمالش از بین می‌رود. برای روشن شدن مطلب یک
 مثال می‌زنیم: کشاورزی، مقدار زیادی گندم کاشته و آماده برداشت است. در این
 هنگام، کشاورز در کنار مزرعه خود، اجاقی درست می‌کند تا چای یا غذا درست
 کند. اما ناگاه بر اثر بی احتیاطی، آتش به گندم‌ها سرایت کرده و همه محصولات را
 خاکستر می‌کند. برخی از گناهان انسان نیز به همین گونه، پاداش‌های او را از بین
 می‌برد.

۱. صحاح اللغة، ج ۳، ص ۱۱۸ (دارالعلم، بیروت ۱۹۹۰).

۲. المصباح المنیر، ص ۱۱۸.

در آیات و روایات، گناهای همچون غیبت، منت گذاشتن، حسد، کفر و نفاق و امثال اینها باعث حبط عمل و نابودی آن می‌گردد. منافقان، اگر قبلاً کارهای نیک هم انجام داده باشند، دو چهره‌ای و نفاق‌آنان، آتش سوزنده‌ای است که همه آن‌ها را می‌سوزاند.

در مقابل احباط، «تکفیر» هست؛ یعنی برخی اعمال صالح، می‌تواند گناهان قبلی فرد را از بین ببرد.

به هر جهت، قرآن در این بخش از آیه می‌فرماید: فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ؛ خداوند، اعمال نیک قبلی منافقان را به سبب نفاقشان، بدون پاداش می‌گذارد. در این که مقصود از جمله «فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ» چیست؟ برخی از مفسران گفته‌اند: خداوند اعمال خوب منافقین را به خاطر همین مانع تراشی برای حضور در جنگ و سست کردن جبهه اسلام و فراهم کردن زمینه نفوذ دشمن از بین می‌برد.

عده‌ای می‌گویند: مقصود این است که خداوند اعمال باطل منافقین را که در درون خود پنهان کرده بودند ظاهر می‌کند: «اظهر الله اعماله الباطله» برای این که منافقین واقعاً کار خیری نداشتند که خدا آن را باطل کرده باشد، بلکه آن چه انجام دادند برای تظاهر و انگیزه‌های غیرالهی بوده است. در حقیقت این‌ها نه به خدا ایمان داشتند و نه به یاد خدا بودند و نه عمل صالح انجام دادند. پس احباط در این جا به معنای اظهار است.

در آخرین آیه می‌فرماید: «وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»؛ و این کار برای خدا آسان است. یعنی حبط اعمال منافقان و پوچ و بی‌ثواب کردن کردارهای آنان، برای خداوند، کار ساده و بدون زحمتی است. برای ما انسان‌ها سخت است که باور کنیم کسی اعمال خوب فراوانی انجام داده باشد، اما همه آن‌ها هیچ و پوچ باشد، اما قرآن به ما هشدار می‌دهد که این، برای شما دشوار است، اما برای خداوند،

آسان است.

شاید هم این فراز پایانی اشاره به این باشد که رفتار منافقان در بازداشتن مردم از حضور در معرکه جنگ و مأیوس کردن آن‌ها، مشکلی در اراده خدا، ایجاد نمی‌کند و پیروز کردن مؤمنان کار آسانی برای خدا است.

آیه ۲۰

«يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابَ يَوَدُّوْنَ لَوْ أَنَّهْمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا»؛
 آنها گمان می‌کنند هنوز لشکر احزاب نرفته‌اند؛ و اگر برگردند (از ترس آنان) دوست می‌دارند در میان اعراب بادیه نشین پراکنده (و پنهان) شوند و از اخبار شما جويا گردند؛ و اگر در میان شما باشند جز اندکی پیکار نمی‌کنند!

آیه بیستم، همچنان حالت‌های روحی و باطن منافقان و بیماردلان را در پیش چشم ما می‌گذارد و از نحوه تعامل آنان با مسلمانان، پرده برمی‌دارد. این آیه، سه پیام دارد:

- ترس و وحشت منافقان از لشکر احزاب؛
- آرزوی منافقان برای زندگی در میان بادیه نشینان؛
- پیکار اندک منافقان همراه مسلمانان.

ترس و وحشت منافقان از لشکر احزاب

«يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا»؛ آن‌ها گمان می‌کنند هنوز لشکر احزاب نرفته‌اند.

ترس و هراس از دشمن، کابوس وحشتناکی بود که منافقان و بیماردلان را آزار می‌داد؛ به طوری که حتی پس از پیروزی مسلمانان و فرار لشکریان شرک و کفر،

خیال می کردند، دشمن به صورت تاکتیکی، عقب نشینی کرده و با تجدید قوای خود دوباره باز می گردد و آماده حمله می باشد و هنوز پابرجا هستند و شکست نخوردند. این حالت ترس، بی تردید ناشی از بی ایمانی آنان بود و این که به بشارت های خدا و رسول، ایمان نداشتند و آن ها را به تمسخر می گرفتند.

آرزوی منافقان برای زندگی در میان بادیه نشینان

« وَإِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ »؛ و اگر (لشکر

کفر برگردند)، منافقان از ترس دوست دارند در میان اعراب بادیه نشین پراکنده (و پنهان) شوند و از اخبار شما جويا گردند.

دو حالت ترس و عافیت طلبی منافقان و گریز از مقاومت و سختی ها در این فراز، به زیبایی تصویر شده است. منافقان چون دو چهره بودند، نمی توانستند مستقیماً به سپاه کفر، ملحق شوند، لذا مجبور بودند به دلیل ایمان ظاهری در سپاه اسلام، حضور یابند. اما این حضور، برای آن ها هزینه داشت یعنی باید کشته و مجروح می شدند و در راه هدف، ضرر و زیان مادی و دنیوی می دیدند، ولی آن ها حاضر به پرداخت این هزینه ها نبودند، چون ایمان باطنی و واقعی نداشتند، لذا یا به حضور پیامبر می رسیدند و بهانه بی حفاظ بودن خانه خود را می گرفتند، یا بهانه های دیگر می گرفتند. در این جا هم خداوند، پرده از نیت های باطنی آن ها برمی دارد و می فرماید: دوست داشتند و آرزو می کردند که اگر دشمن مجدداً بازگردد به میان اعراب بادیه نشین بروند تا از سختی ها و ضربات شمشیر در امان باشند و از دور، اخبار جنگ را بشنوند و بفهمند پیامبر ﷺ شکست خورده و از بین رفته یا هنوز سپاه اسلام ایستادگی می کند. منافقین از وضعیت جنگ کسب خبر و اطلاع می کردند تا اگر مسلمانان پیروز شدند برای جمع آوری غنیمت بیایند و اگر احزاب پیروز شدند، آن ها اعلام وفاداری کنند و علیه مسلمانان بشورند.



پیکار اندک منافقان همراه مسلمانان

« وَ لَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَّا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا »؛ و اگر در میان شما باشند جز اندکی پیکار نمی کنند.

منافقان مجبور بودند که در سپاه اسلام باشند، چون اظهار اسلام ظاهری کرده بودند، لذا در جنگ نیز حاضر می شدند، اما نقش آن ها اندک و چیزی جز تضعیف روحیه نبود و اگر جنگ و پیکاری هم می کردند بسیار اندک و از ترس سرزنش و ملامت مردم و برای ریاکاری بود.

خداوند به پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: نباید به معوقین و منافقین دل بست حتی اگر وعده همکاری بدهند، زیرا اگر آن ها در سپاه اسلام در آیند جز اندکی، آن هم برای ریا و تظاهر به جنگ نمی پردازند؛ از این رونباید به آنان اعتماد و تکیه کرد، لذا بودن منافقین در میان سپاه اسلام نه تنها فایده ای ندارد، بلکه ضرر دارد.

کلمه «الا قلیلاً» ممکن است معنایش این باشد که در جنگ شرکت نمی کنند مگر تعداد اندکی از آنان، یا این که معنایش این باشد در جنگ حضور ندارند مگر زمان اندکی، پس حضورشان در جنگ ارزشی ندارد، در نتیجه خداوند متعال در این آیات برای معوقین (بازدارندگان از جنگ) منافقین و مدعیان جبهه و جنگ چند ویژگی بر شمرده است، از جمله: ضعف ایمان و اعتقاد، جبن و ترس، بخل توأم با حرص، حضور اندک در جنگ، فرصت طلبی، عافیت جویی، تظاهر و ریا، آرزوی شکست اسلام، دل بستگی به کفر و شرک و ...

آیه ۲۱

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»

قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند.

محور اصلی این آیه شریفه اسوه بودن پیامبر ﷺ است و این که کسانی از این اسوه بهره مند می‌شوند که امیدوار به رحمت خدا و معتقد به روز معاد و در عمل بسیار به یاد خدا باشند.

اسوه بودن پیامبر ﷺ

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»؛ به یقین برای شما در زندگی پیامبر خدا، سرمشق نیکویی است.

قبل از ورود در تفسیر، توجه به مفردات آیه ضروری است.

۱- واژه اسوه به معنای پیشوا و سرمشق و الگوی بودن است.^۱ یا به معنای حالت و روشی که شایسته پیروی باشد.^۲ به معنای پیروی سودمند و خوب یا بد و زیانبار هم آمده است.^۳ کلمه اسوه در قرآن دو مورد به کار رفته، یکی در مورد حضرت ابراهیم عليه السلام که فرمود: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ»؛^۴ برای شما سرمشق نیکویی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند، وجود داشت. و دیگری در مورد پیامبر اکرم ﷺ منتهی اسوه بودن حضرت ابراهیم در برائت از شرک و مشرکان بوده، اما اسوه بودن پیامبر ﷺ به صورت مطلق آمده است.

۲- عبارت «لقد كان لكم» علاوه بر تاکید، براستمرار و استقرار هم دلالت دارد اسوه بودن رسول اکرم ﷺ یک امر ثابت و مستمر است.

۳- واژه «رسول الله» گرچه به صورت مطلق آمده ولی مقصود حضرت محمد ﷺ است. اساساً این آیه به طور مطلق درباره شخص حضرت محمد ﷺ است. در این فراز از آیه، بر اسوه بودن رسول خدا ﷺ تاکید می‌ورزد و مسلمانان را به

۱. مقایس اللغه، ج ۱، ذیل «اسو» و لسان العرب، ج ۱، ذیل أسا.

۲. زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۵۳۱.

۳. مفردات راغب، ذیل «أسنا».

۴. ممتحنه، آیه ۴.



تأسی از آن بزرگوار فرامی خواند.

واقعیت این است که پیامبر گرامی اسلام ﷺ در همه جنبه های فردی و اجتماعی، خانوادگی، سیاسی، نظامی، اقتصادی، تربیتی، اخلاقی و... اسوه و الگوست. برخورد ایشان با اقوام، بستگان، همسایگان و سایر افراد جامعه، الگویی تمام عیار بوده و هست. رفتار آن بزرگوار به عنوان رهبر حکومت اسلامی و چگونگی تعامل ایشان با دشمنان نیز می تواند راه گشا و راهنمای سیاست مداران در جهان اسلام باشد. منش شخصی و اخلاقی آن حضرت، همچون آراستگی، روش غذا خوردن، شیوه آشامیدن، پوشش، نیک خلقی، راستی، نرمش و مهربانی و دیگر ویژگی های برجسته ایشان، بهترین و زیباترین نمونه عملی برای همه افراد در زندگی است. روحیات عالی، نظم و انضباط، حلم و بردباری، استقامت و شکیبایی، هوشیاری و درایت، اخلاص و خیرخواهی و... از دیگر خصوصیات بارز ایشان در الگوی گفتاری و رفتاری آن حضرت است.

در همان صدر اسلام، همه اصحاب و بزرگان، با دیدن رفتارها و کردارهای پخته، سنجیده و پسندیده رسول خدا ﷺ آشکار می گفتند که ایشان «اسوه» است.

همه امامان معصوم علیهم السلام با افتخار، اسوه و الگوی خود را پیامبر صلی الله علیه و آله می دانستند. امام حسین علیه السلام در کربلا به خواهر بزرگوارش حضرت زینب علیها السلام فرمود:

«لِي وَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أُسْوَةٌ»^۱

الگو و سرمشق من و هر مسلمان دیگر، رسول خدا ﷺ است.

امام زین العابدین علیه السلام نیز فرمود:

«فَإِنَّ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أُسْوَةَ حَسَنَةً»^۲

قطعاً پیامبر خدا ﷺ سرمشق نیکوی ماست.

۱. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۴.

۲. سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۹۹.

امیرمؤمنان علی علیه السلام که در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ شده بود و سال‌ها از نزدیک، همراه آن بزرگوار بود می‌فرماید:

«وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَافٍ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ وَدَلِيلٌ لَكَ عَلَى دَمِ الدُّنْيَا وَغَيْرِهَا...»^۱

برای تو کافی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را اسوه قرار دهی تا راهنمای خوبی برای تو در شناخت بدی‌ها و عیب‌های دنیا و رسوایی و زشتی آن باشد.

آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه عرصه‌های زندگی «اسوه» بوده و هست، یکی از آن جنبه‌ها که با موضوع جنگ احزاب، ارتباط دارد، شجاعت و جنگ‌آوری آن حضرت است. این دلیری و شجاعت پیامبر صلی الله علیه و آله را باید از نزدیکترین یار ایشان یعنی حضرت علی علیه السلام بشنویم؛ او که خود، مشهورترین دلاور سپاه اسلام بود و پشت هر پهلوان جنگ‌آور عرب، از نام او به لرزه می‌افتد، در مورد شجاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و اسوه بودن وی در میدان رزم می‌فرماید:

«كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ»^۲

هرگاه آتش جنگ، سخت شعله ور می‌شد ما به رسول الله صلی الله علیه و آله پناه می‌بردیم و هیچ یک از ما به دشمن نزدیک‌تر از او نبود.

این قلم در کتاب خود با نام «اسوه حسنه» که پژوهشی درباره سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است به تفصیل و در بخش‌ها و فصل‌های مختلف، درباره جنبه‌های گوناگون اسوه بودن پیامبر صلی الله علیه و آله بحث کرده ام. چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۹۱ توسط نشر باقیات و در ۴۵۰ صفحه و زیری منتشر شد. همه این کتاب در واقع، تفسیر همین آیه شریفه سوره احزاب است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

۲. همان، کلمات قصار ۹.



به حسن و خلق و وفا، کس به یار ما نرسد
 تو را در این سخن، انکار کار ما نرسد
 اگر چه حُسن فروشان به جلوه آمده اند
 کسی به حُسن و ملاحظت، به یار ما نرسد
 به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز
 به یار یک جهتِ حقگزار ما نرسد^۱

بهره مندی مردان الهی از اسوه بودن پیامبر ﷺ

لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.

این فراز آیه، سه ویژگی مهم برای کسانی که پیامبر ﷺ را اسوه خود می‌دانند، ذکر کرده است؛ که عبارتند از:

- امید به خدا؛
- اعتقاد به معاد؛
- یاد فراوان خدا.

ویژگی نخست کسانی که به پیامبر ﷺ اقتدا می‌کنند و ایشان را الگو و اسوه خود می‌دانند داشتن امید به خدا است: «مَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ». «یرجوا» از ریشه «رجاء» به معنای امیدواری است. اساساً «امید» حالتی روحی است که آدمی را به سوی کار و فعالیت برمی‌انگیزاند و او را به حرکت وادار می‌دارد، از همین رو، ریشه همه تلاش‌های انسان به سبب امید است، رسول خدا ﷺ فرمود:

«الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَلَوْلَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجْرًا»؛^۲

۱. دیوان حافظ، غزل ۱۵۶.

۲. اعلام الدین فی صفات المؤمنین، ج ۱، ص ۲۹۵ و بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۷۳.

اگر امید و آرزو نبود، هیچ مادری فرزندش را شیر نمی داد و هیچ باغبانی نهالی نمی کاشت.

سرمایه اصلی انسان مؤمن، امید به خداست: « اَرْحَمَ مَنْ رَأْسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ »^۱
در دعای ماه رجب هم می خوانیم: « يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ »^۲

جنبه های امید به خدا، مختلف است: امید به امدادهای خدا، امید به رحمت و هدایت او، امید به رضایت و عفو خداوند، امید به فضل پروردگار. مؤمنان، از هر جهت باید به خداوند امیدوار باشند و درهای رحمت و فضل و هدایت و رضایت و عفو او را به روی خود گشاده بینند. در قرآن آیات فراوانی راجع به هر یک از این جنبه های امیدواری آمده است.

آنچه که با فضای آیات این سوره که مربوط به جنگ احزاب است، تناسب دارد، امید به امدادهای غیبی الهی است. نبرد احزاب، بسیار سخت و هول انگیز بود، منافقان و برخی مؤمنان ضعیف الایمان، ترسیده بودند، اما رسول خدا ﷺ اسوه بود، بعضی مؤمنان با تاسی به رسول خدا ﷺ ثابت قدم و هراسی به دل نداشتند و در این میدان پراز سختی و شدائد به خداوند قادر متعال و امدادهای الهی اش امیدوار بودند. در واقع، آنان به شکست ناپذیری و مهربانی خداوند متعال، ایمان داشتند از همین رو، امید به امدادهای الهی در قلبشان جاری بود و می دانستند که او هر کس را که بخواهد یاری می کند:

«بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»^۳

هر که را بخواهد مدد می رساند و اوست شکست ناپذیر مهربان.

بنابراین، امیدواری مؤمنان به خاطر بهره مندی از اسوه و الگو بودن پیامبر ﷺ بود.

۱. مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

۲. همان، دعای رجب.

۳. روم، آیه ۵.



دومین صفت از صفات کسانی که به رسول خدا ﷺ، تأسی می‌کنند، اعتقاد و امید به روز رستاخیز است: «والیوم الآخر». واقعیت این است که باور به معاد اهرمی کارآمد در گرایش به عمل است و در تنظیم حیاتِ خداپسندانه، نقش مهمی دارد و بر همه رفتارهای فردی و اجتماعی ما تأثیر آشکاری می‌گذارد. مؤمنانی که در صدر اسلام در همه عرصه‌ها، پیامبر ﷺ را اسوه خود می‌دانستند از جنبهٔ جهاد و شهادت و چگونگی نبرد با کافران و مشرکان نیز رسول خدا ﷺ الگوی آنان بود؛ یعنی امیدواری آنان در اعتقاد به معاد و ملاقات با خدا، روحیهٔ مضاعفی به آنان می‌بخشید، زیرا مؤمنان معتقدند اگر در راه خدا کشته شوند نابود نمی‌شوند، بلکه حیات تازه‌ای می‌یابند.

اثر چنین اعتقادِ معادباورانه‌ای با بهره‌مندی از اسوه بودن رسول خدا در صحنهٔ جهاد و مبارزه با دشمنان این بوده که ترس را از آنان می‌زدود و با همین روحیه، شکست را به دشمن تحمیل می‌کردند و حتی با نفرات اندک، بر عدهٔ بسیاری غلبه می‌کردند، قرآن می‌فرماید:

«قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمَا مَنَ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۱

آنان که یقین داشتند به پیشگاه پروردگار خویش می‌روند، گفتند: چه بسیار شده که گروهی اندک به خواست خدا بر گروهی بسیار، غلبه کرده‌اند و خداوند با صابران است.

اما آنان که در امید به لقای پروردگار ضعیف‌الایمان بودند یا از منافقان به شمار می‌آمدند - بنا به وصفی که در همین سورهٔ احزاب آمده - از دشمن می‌ترسیدند و طاقیتِ مقاومت را در خود نمی‌دیدند؛ چنان که برخی از لشکریان «طالوت»، در اثر

۱. بقره، آیه ۲۴۹.

همین ناامیدی به لقای پروردگار می گفتند: «لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ»؛ ما امروز، طاقت و توانِ مقابله با جالوت و سپاهیانِش را نداریم. سومین ویژگیِ مؤمنانی که رسول خدا ﷺ را «اسوه» خود می دانند این است که یاد خدا را فراوان می گویند: «وَذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا»؛ و خدا را بسیار یاد می کنند. «ذکر» از واژه‌ها و مفاهیم اساسی قرآن است و این کلمه و مشتقات آن حدود ۳۰۰ بار در کتاب خدا به کار رفته است.

ذکر یعنی یاد کردن، خواه با زبان باشد یا با قلب یا با هردو.^۱ راغب می نویسد: ذکر دو معنا دارد: گاه به معنای حضور چیزی در ذهن است و گاه به معنای حفظ و نگاهداری معارف و اعتقادات حق در درونِ جان.^۲ به عبارت روشن تر، ذکر در لغت هم به معنای اذکار لفظی آمده و هم به معنای توجه قلبی، در احادیث هم به هر دو معنا استعمال شده است.

برای رشد و تربیت انسان، آنچه سازنده و مفید است، ذکر زبانی، همراه با ذکر باطنی است. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «لَا تَذْكُرِ اللَّهَ سَاهِيًا وَلَا تَنْسَهُ لَاهِيًا»؛^۳ خداوند سبحان را از روی سهو و غفلت، ذکر مگو و او را فراموش مکن؛ خداوند را ذکر کامل بگو؛ به طوری که قلب و زبانَت همراه باشد و باطن و ظاهرَت، تطابق نمایند. خدای را به حقیقتِ ذکر، یاد نمی کنی جز در صورتی که در حالِ ذکر، نفسِ خودت را فراموش کنی و در انجام کار، خودت را نیابی».

همین ذکر فراوان بود که در عرصه های گوناگون زندگی، به ویژه در مواقع بسیار شکننده و غبارآلود، چشم های مؤمنان را جلا می بخشید و باطن آنان را روشن

۱. همان.

۲. قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۵.

۳. مفردات، ذیل «ذکر».

۴. غرر الحکم.



می ساخت:

و مؤمنان واقعی با یاد خدا به آرامش و به قوت و توان روحی بالا رسیدند، الگو و سرمشق آنان رسول خدا ﷺ بود. بنابراین کسانی از الگو بودن پیامبر ﷺ بهره می برند که:

اولاً: امیدوار به مبداء کمال باشند: «یرجو الله».

ثانیاً: اعتقاد و امید به معاد و رسیدن به مقصد داشته باشند: «والیوم الآخر».

ثالثاً: در بین مبدا و مقصد، در منزلگاه‌های متعدد دچار غفلت نشوند و خدا را

زیاد یاد کنند: «و ذکر الله کثیرا».

برای حرکت در مسیر کمال نیاز به انگیزه است، ایمان به مبدا و معاد مهمترین عامل ایجاد انگیزه در حرکت به سوی کمال است، از سوی دیگر یاد خدا تداوم بخش حرکت در مسیر کمال الهی و رسیدن به قله کمال است، به همین جهت در این آیه شریفه به این سه ویژگی برای بهره مندی از الگو بودن پیامبر و رسیدن به کمال تاکید شده است.

اثبات عصمت پیامبر ﷺ از اطلاق اسوه بودن

برخی از مفسران از این آیه شریفه بر عصمت پیامبر اکرم ﷺ استدلال نمودند بدین صورت که:

در این آیه شریفه به صورت مطلق پیامبر ﷺ را اسوه و الگو معرفی نمودند. این اطلاق اسوه هم در فعل و هم در قول و هم در تقریر است. وقتی بالقول المطلق پیامبر ﷺ اسوه باشد معلوم می شود آن حضرت معصوم است، زیرا وقتی گفته می شود به طور کلی در تمام زمینه‌ها از آن حضرت پیروی کنید معنایش این است که عمل و قول و تقریر او مطابق با واقع است و خطا در کار او نیست و الا نقض غرض است چگونه می توان دستور داد که شما از کسی در تمام زمینه‌ها پیروی کنید ولو این که خطا و اشتباه داشته باشد. مرحوم علامه طباطبایی (ره) می فرماید:

کلمه اسوه به معنای اقتداء و پیروی است و معنای «فی رسول الله» یعنی در مورد رسول خدا ﷺ بر شماست که پیروی کنید. معنای آیه این است که شما به گفتار و رفتار رسول خدا ﷺ تاسی کنید که او اسوه حسنه و نیکو است و تاسی به او راه سعادت است.

آیه ۲۲

«وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»؛

و چون مؤمنان دسته‌های دشمن را دیدند گفتند: «این همان است که خدا و فرستاده‌اش به ما وعده دادند و خدا و فرستاده‌اش راست گفتند!» و جز بر ایمان و فرمانبرداری آنان نیفزود.

مؤمنان پر صلابت، ویژگی‌های منحصر به فردی در همه عرصه‌های فردی و اجتماعی و در سختی و آسایش دارند.

این آیه شریفه، حالت روحی و صلابت و استواری مؤمنان را در جنگ احزاب بیان می‌کند و چهار نکته دارد:

- صلابت و استواری مؤمنان با دیدن کافران و مشرکان؛
- تصدیق مؤمنان به وعده خدا و رسول خدا؛
- اعتراف به راستی سخن خدا و رسول خدا؛
- افزایش ایمان و تسلیم مؤمنان.

صلابت و استواری مؤمنان

«وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ»؛ مؤمنان وقتی که لشکر احزاب را دیدند.

جمعیت فراوان سپاه کفر و شرک و سرو صدای بسیاری که در پشت خندق و



اطراف مدینه به راه انداخته بودند و تعداد نفرات و نیز ساز و برگ جنگی آنان، برخی از سپاهیان ضعیف‌الایمان و سست‌عنصر اسلام را به هراس افکنده بود، اما در مقابل، مؤمنان واقعی در این هنگامه رویارویی نه تنها هراسی به دل راه ندادند، بلکه محکم‌تر و پرصلابت‌تر شدند. در هر نبردی، روحیه رزمندگان بسیار مهم است. این روحیه در افراد با ایمان با دیدن نفرات دشمن و وعده‌های الهی، سست نمی‌شود.

نحوه «دیدن» و «نگرش» در هر صحنه‌ای بسیار مهم است. دیدن، معمولاً با مقایسه و تحلیل، صورت می‌گیرد: ابتدا می‌بینند سپس با نفرات خود، مقایسه می‌کنند و آن‌گاه تحلیل می‌کنند. مؤمنان، در این دیدن و مقایسه و تحلیل، معیارهای مادی را در نظر نمی‌گیرند بلکه با معیارهای معنوی بر قدرت لایزال الهی تکیه می‌کنند. لذا با قوت و قدرت مقابله می‌کنند.

تصدیق به وعده خدا و رسول خدا از سوی مؤمنان

«قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛ (مؤمنان) گفتند: این همان چیزی است که خدا و

پیامبرش به ما وعده داده اند.

با «دیدن» سپاه کفر، مؤمنان پرصلابت، موجی از شعف و بهجت در قلبشان ایجاد شد و وعده‌ای را که خدا و رسول به آنان داده بود از ذهن و ضمیرشان گذشت و برزبان‌شان جاری شد. آن وعده چه بود؟ خدا و رسول، چه وعده‌ای به مؤمنان و مجاهدان داده بودند؟ در این باره دو مطلب وجود دارد:

اول: خداوند در سوره بقره (که قبل از زمان جنگ احزاب نازل شده به مؤمنان فرموده بود که «بهشت» را وقتی در پیش و چشمان خود می‌بینید که دچار آزمایش سخت و دشوار بشوید:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ
...﴾^۱

آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید بدون آن که حوادثی همچون
گذشتگان به شما برسد؟!

این حوادث، همان آزمایش سخت و دشوار همین جنگ احزاب بود که مؤمنان
با مشاهده گرفتاری های جنگ احزاب، به این وعده الهی اعتراف و تصدیق
نمودند.

دوم: پیش از نبرد احزاب، پیامبر ﷺ به مسلمانان خبر داده بود که گروه های
عظیمی از کافران و مشرکان، یهودیان و منافقان قصد دارند به سمت مدینه بیایند و
به پندار خود، اسلام را شکست دهند، اما خودشان شکست می خورند و سرانجام
پیروزی با شما است. در حقیقت پیامبر ﷺ دو وعده داده بود: یکی اصل جنگ با
کافران، یهودیان و منافقان (احزاب) و دیگری شکست آنان و پیروزی مؤمنان. این
فرمایش رسول ﷺ در گوش مؤمنان بود تا این که لشکریان دشمن به مدینه نزدیک
شدند و در مقابل سپاه اسلام، صف آرایی کردند. هنگامی که مسلمانان ثابت
قدم، آن ها را دیدند گفتند: «این همان وعده ای است که خدا و رسولش به ماداده
است.»

ابن کثیر در البداية و النهایه می نویسد:

«در هنگامه جنگ احزاب، رسول خدا به مسلمانان فرمود: به آن کسی که
جانم در دست قدرت اوست، این سختی از شما برطرف گردد و من
امیدوارم که با امنیت، خانه خدا را طواف کنم و خداوند، کلیدهای کعبه
را به من عطا کند و کسری و قیصری، هلاک شوند.»^۲

علامه طباطبایی می نویسد:

۱. بقره، آیه ۲۱۴.

۲. ابن کثیر، البداية و النهایه، ج ۴، ص ۱۲۵.



«حق مطلب این است که بین آن دو، جمع کنیم، چون در آیه شریفه، وعده را هم به خدا نسبت داده‌اند و هم به رسول او و گفتند: «هذا ما وعدنا الله ورسوله»^۱

اعتراف به راستی سخن خدا و رسول او

«وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛ و خدا و پیامبرش راست گفته‌اند.

مؤمنان ثابت قدم، همان وعده‌هایی که خدا و رسول به آنان داده بودند در پیش چشمان خود دیدند و نه فقط گفتند که: «این همان وعده‌ای است که خدا و رسول به ما داده‌اند»، بلکه صدق وعده خدا و رسول را هم تایید کردند و برآن، شهادت دادند. همین عبارت «وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»، اوج ایمان آنان را می‌رساند که هم وعده خدا و رسول را به یاد آوردند و هم آن را تایید کردند؛ یعنی صرف یادآوری مهم نیست، بلکه مهم آن است که برآن وعده‌ها، مهر تایید بزنید.

جالب است که مؤمنان راستین با دیدن صحنه‌های سخت و دشوار گفتند: «هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله»، اما منافقان با دیدن این صحنه گفتند: «ما وعدنا الله ورسوله إلا غرورا» خدا و رسول خدا ما را فریب دادند. این نشانه میزان ایمان و اعتقاد افراد به خدای متعال در شرایط سخت است.

مرگ نیز یکی از حالت‌های سخت و دشوار زندگی است، مؤمنان واقعی، هنگامی که با صحنه‌های مرگ، روبرو می‌شوند بر همین صدق وعده الهی، گواهی می‌دهند، رسول خدا ﷺ فرمود:

«مَنْ اسْتَقْبَلَ جَنَازَةً أَوْ رَأَاهَا، فَقَالَ: "اللَّهُ أَكْبَرُ، هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَ

صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ... لَمْ يَبْقَ فِي السَّمَاءِ مَلَكٌ إِلَّا بَكَى رَحْمَةً لِيَصَوْتِهِ»^۲

هرکس جنازه‌ای را استقبال نماید یا هنگام جنازه بگوید: الله اکبر، این

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۴۳۴.

۲. کافی، ج ۳، ص ۱۶۷.

همان وعده‌ای است که خدا و رسولش داده اند و پیامبرش، راست گفته اند. بار خدایا، ایمان و تسلیم ما را زیاد گردان، حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که به قدرت، عزیز و باشکوه گشته و بر بندگان خویش به وسیله مرگ، چیره گشته است، در این حال، همه فرشتگان آسمان از روی رحمت بر صدای او، گریه می کنند.

افزایش ایمان و تسلیم مؤمنان

«وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»؛ (و این موضوع) جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود.

پایداری در صحنه‌های سخت زندگی و داشتن روحیه عالی و رضایت در این عرصه‌ها، درجه ایمان و تسلیم را در هر فرد مؤمنی بالا می برد. در این فراز از آیه به دو جنبه از نشانه‌های رشد آدمی اشاره کرده است: یکی ایمان و دیگری تسلیم. در این که ایمان و تسلیم چه تفاوتی با هم دارند باید گفت: «ایمان»، باور درونی است، اما «تسلیم» بروز خارجی ایمان است. یعنی تسلیم اطاعت از امر خدا، استقبال از قضا و اعتراض نکردن به مصائب و ناملازمات پس از باور درونی و اعتقاد قلبی به خدا است.^۱ در میان مقامات اخلاقی و عرفانی، تسلیم معمولاً همراه رضا و توکل می آید و برخی نیز این مقامات را با هم یکی می دانند، در حالی که متفاوتند. استاد آیت الله جوادی آملی در تفاوت این سه مقام می نویسد:

«اگر سالک به مرحله «رضا» برسد هنوز مقداری از راه و منازل بین راه باقی می ماند، زیرا در مقام «رضا»، طبع سالک محفوظ است؛ یعنی او به جایی رسیده است که می گوید: «پسندم آن چه را جانان پسندد». یعنی کاری را که خدا انجام می دهد مطابق میل من است و من میل خود را بر اساس فضای الهی تنظیم کرده‌ام: گفتن «من» نشان می دهد که هنوز میلی از او در بین هست. از این مرحله

۱. ابن منظور، لسان العرب، ذیل «سلم».



باید بالاتر رفت، به طوری که دیگر خواسته‌ای برای سالک وجود نداشته باشد و این مرحله همان مقام «تسلیم» است.

اما در مقام توکل، انسان، خواسته خود را اصل قرار می‌دهد و از خدا می‌خواهد که بر اساس خواسته او کار کند. ولی در مقام «رضا»، خواسته خدا، اصل و خواسته بنده فرع است. اما در مقام «تسلیم»، عبد از خود، خواسته‌ای ندارد و به خدا عرض می‌کند: «حکم آن چه تو اندیشی، لطف آن چه تو فرمایی». نه این که بگوید: «پسندم آن چه را جانان پسندد».^۱

نکته دیگری که از این فراز آیه می‌توان برداشت کرد این است که ایمان، قابل ازدیاد و یا نقصان است؛ یعنی هر انسانی می‌تواند با انجام دادن اعمالی، ایمان خود را زیاد یا کم کند. در این آیه از ازدیاد ایمان سخن رفته است، بر اساس آموزه‌های دینی، عمل صالح، ذکر و یاد خدا، تلاوت قرآن، یاد مرگ، دعا، نماز، اخلاص، تأسی به اهل بیت علیهم‌السلام از عواملی است که درجه ایمان را بالاتر می‌برد. ایمان به صورت ذاتی یک ارزش و کمال به حساب می‌آید لیکن خود ایمان مثل نردبان دارای درجات است و آیات و روایات متعدد به این مطلب دارد از جمله: خداوند می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ»^۲؛

مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود دل‌هایشان ترسان می‌گردد و هنگامی که آیات او بر آن‌ها خوانده می‌شود ایمانشان افزونتر می‌گردد.

در آیه دیگر می‌فرماید:

۱. آیت الله جوادی آملی، مراحل اخلاق در قرآن، ص ۳۸۳.

۲. انفال، آیه ۲.

« هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ »^۱

او کسی است که آرامش را دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید.

پیامبر ﷺ فرمود:

«أَفْضَلُ الْإِيمَانِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ مَعَكَ حَيْثُ مَا كُنْتَ»^۲

برترین ایمان آن است که بدانی خداوند همه جا با تو هست.

احادیث متعددی دلالت می‌کند ایمان هفت درجه دارد یا ایمان ده درجه دارد که هر یک به مراحل تشکیکی ایمان اشاره دارند و حتی در بعضی از احادیث آمده ایمان ده جزء دارد، مقدار در پله هشتم، ابوذر در درجه نهم و سلمان در رتبه دهم قرار دارد.

به هر حال یکی از عوامل کم و زیاد شدن ایمان جنگ و جهاد است. جنگ و جهاد بستر رشد و ترقی یا موجب عقب افتادگی انسان گردد. مؤمنان کسانی هستند که شهادت یا اسارت، موجب ازدیاد ایمان آنان می‌شود، اما منافقان کسانی هستند که کشته شدن یا اسارت، باعث عقب نشینی و دلسردی آنان و نیز موجب تغییر روحیه شان می‌گردد.

آیه ۲۳

« مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا »

در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت

۱. فتح، آیه ۴.

۲. کنز العمال، ص ۶۶.



شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.

این آیه شریفه، با توصیف زیبا و دل انگیزی از پیمان بستن مؤمنان ثابت قدم با خداوند، سه نکته اساسی در خود دارد:

- عهد صادقانه مؤمنان با خدا؛
- به آخر رساندن پیمان مؤمنان با شهادت؛
- منتظران شهادت و استواری بر عهد و پیمان.

عهد صادقانه مؤمنان با خدا

« مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ مَّدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ »؛ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدهای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند.

این فرراز آیه، از مؤمنانی نام می‌برد که بر سر عهد و پیمان خود با خدا ایستادند. اکنون سؤال این است که: آن عهد و پیمان چه بود؟ از آیات متعددی، به طور روشن برمی‌آید که این عهد، همان پیمان بر حفظ دین و یاری آیین حق تا پای جان می‌باشد. مؤمنان واقعی، بر عهد و پیمان خود، ثابت و استوار می‌مانند و حوادث روزگار و سختی‌ها جنگ و آزمایش‌های متعدد، ایمان آن‌ها را کم نمی‌کند.

برخی گفته‌اند: این «عهد»، همان عهد پایداری و مقاومت در جنگ و فرار نکردن از معرکه نبرد است.^۱ یعنی هرگز در مقابل دشمن تسلیم یا پا به فرار نمی‌گذارند.

شاهدش آیه ۱۵ همین سوره احزاب است که درباره افراد منافقین و ضعیف‌الایمان می‌فرماید:

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۴۹.

«وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ»؛
با این که آنان قبل از این با خدا عهد کرده بودند که به دشمن پشت
نکنند.

به آخر رساندن پیمان مؤمنان با شهادت

« فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ »؛ بعضی عهد خود را به آخر بردند.

عبارت «قضی نحب» به معنای «وفی بنذره» یعنی نذرش را ادا کرد، می باشد،
که گاهی به کنایه از مردن به کار می رود.^۱
ماده «نحب» در اصل به معنای «نذر» و تعهداتی از این قبیل است.^۲ گویی این
مجاهدان ثابت قدم، نذر کرده بودند که اگر با دشمن روبرو شوند، تا آخرین نفس
بجنگند یا پیروز شوند یا شهید.
این جمله ی «فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ» اشاره به رسیدن به فیض شهادت
است، کسانی که در جنگ و جهاد شربت شهادت نوشیدند و جان به جان آفرین
تسلیم نمودند.

منتظران شهادت و استواری در عهد و پیمان

« وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا »؛ و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییری در پیمان
خود ندارند.

گروهی دیگر از این مؤمنان، کسانی اند که در انتظار وفای به عهد خود و شهادت
در راه خدا هستند. از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:
« فِينَا نَزَلَتْ (رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ) فَأَنَا وَاللَّهِ الْمُنْتَظَرُ وَمَا بَدَّلْتُ
تَبْدِيلًا »؛^۳

۱. مفردات راغب، ذیل «نحب».

۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۰۴.

۳. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱.



آیه شریفه «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» درباره ما نازل شده است و به خدا قسم، من همان کسی هستم که انتظار (شهادت) را می‌کشم و من هرگز در روش خود، تغییر نداده و بر سر پیمانم ایستاده‌ام.

البته اجر انتظار شهادت و ثابت قدم بودن بر عهد و پیمان خود، کمتر از شهادت در راه خدا نیست. ایستادگی بر سر عهد و پیمان با خدای متعال و آماده‌ی جهاد و شهادت بودن کار بسیار سخت و دشواری است. ممکن است جمله «ومنهم من ينتظر» اشاره به انتظار پیروزی باشد؛ یعنی عده‌ای جهاد نمودند و شهید شدند و عده‌ای در انتظار پیروزی هستند. به هر حال، انتظار پیروزی یا انتظار شهادت فضیلت بزرگی برای مؤمنان راستین است.

آیه ۲۴

«لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا»؛

هدف این است که خداوند صادقان را بخاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هرگاه اراده کند عذاب نماید یا اگر توبه کنند (توبه آنها را بپذیرد؛ چرا که خداوند آمرزنده و رحیم است).

خداوند متعال در این آیه، نتیجه عملکرد مؤمنان و منافقان را بیان می‌کند و

سه پیام دارد:

- پاداشِ صدق صادقان؛
- عذاب منافقان به اراده خدا؛
- آمرزنده و مهربان بودن خداوند.

پاداش صدقِ صادقان
« لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِمِثْلِ مَا صَدَقُوا »؛ تا خداوند، صادقان را به سبب صدقشان پاداش دهد.

حرف «لام» در کلمه ی «لیجزی» لام غایت است؛ یعنی نتیجه و هدف نهایی عملکرد مؤمنان و منافقان، پاداش و عذاب است. هدف این است که به انسان بفهماند که نه صدق و راستی و وفاداری مؤمنان بدون پاداش می ماند و نه سستی و کارشکنی منافقان بدون عذاب و کیفر، بلکه همه سرانجام به نتیجه اعمالشان می رسند.

جنگ خندق (احزاب) میدان بزرگی بود که صادقان از منافقان و راست گویان از دروغ گویان، تشخیص داده شدند و هریک پاداش خود را گرفتند. در این نبرد سنگین، مؤمنان ثابت قدم، به سبب تحمل سختی ها و میثاق با خداوند در جهت جان فشانی تا آخرین نفس و تصدیق وعده های خدا و رسول، پاداش های گران بهایی برای آخرت خویش دریافت کردند و خداوند آنان را «صادقین» نامیده و سخن از پاداش آن ها می گوید، اما باید پرسید:

پاداش صادقان که در این آیه وعده آن داده شده چیست؟ در این جا یک نمونه از این پاداش اخروی را که در قرآن آمده می آوریم که پاداشی جامع است و تابلوی زیبایی از همه پاداش هاست:

« قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ »؛
 خداوند می گوید: امروز روزی است که راستی راست گویان به آن ها سود می بخشد، برای آن ها باغ هایی از بهشت است که نهرها از زیر (درختان) آن می گذرد و تا ابد جاودانه در آن می مانند، هم خداوند از آن ها خشنود است و هم آن ها از خدا خشنودند؛ این رستگاری بزرگ است.



عذاب منافقان به اراده خدا

« وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ إِنِ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ »؛ و منافقان را هر گاه اراده کند عذاب نماید یا (اگر توبه کنند) توبه آن‌ها را بپذیرد.

اراده خداوند بر این است که بدکاران - از جمله منافقان - را مجازات کند تا فلسفه آزمایش‌های او و عاقبت پیمان شکنی و عهد شکنی معنادار شود. منافقان و بیمار دلان و افراد ضعیف الایمان، مستحق مجازات الهی در این دنیا و هم در سرای آخرت می‌باشند. مجازات دنیوی آنان، همان ذلت و خواری و بی‌آبرویی است، ولی در جهان آخرت عذاب آن‌ها به مراتب، سخت‌تر است، چون آنان هم پیمان شکنی نمودند و هم کار شکنی کردند.

پیام ظریف این فراز از آیه، یادآوری اصل مهم «توبه» است؛ بدین صورت که درست است که منافقان، گناهان فراوانی کرده‌اند، اما باز هم اگر توبه کنند، خداوند، آمرزنده است و لطف و عنایت خدا به آن‌ها برمی‌گردد. کلمه توبه هر گاه در قرآن با حرف «الی» بیاید مثل «توبوا الی الله»، منظور توبه بندگان به درگاه خداست و اما اگر با حرف علی «مثل یتوب علیهم» بیاید منظور توجه و لطف خداوند به بندگان است.

آمرزنده و مهربان بودن خدا

« إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا »؛ همانا خداوند، آمرزنده و مهربان است.

در قرآن، افزون بر صد آیه، دو صفت «غفور» و «رحیم» را در کنار هم آورده است، که پنج مورد آن در همین سوره احزاب است. ما ذیل آیه پنجم سوره احزاب در همین مجلد و نیز آیه ۲۸ سوره حدید (جلد یکم تفسیر عماد) درباره آن، بحث کردیم.

توصیف خداوند به غفور و رحیم برای تقویت انگیزه انسان در جهت حرکت به سوی خدا و بازگشت به صراط مستقیم است و این که انسان بیدار شود و توبه کند و پایبند به تعهدات الهی باشد و با ایمان و عمل صادقانه رفتار نماید تا این که در

دریای بیکران الهی قرار بگیرد و خداوند با رحمت و مغفرت خود او را از پلیدی‌ها شست و شو و پاک نماید.

آیه ۲۵

« وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ
وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا »

خدا کافران را با دلی پراز خشم بازگرداند بی آنکه نتیجه‌ای از کار خود گرفته باشند؛ و خداوند (در این میدان)، مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت (و پیروزی را نصیبشان کرد)؛ و خدا قوی و شکست‌ناپذیر است!

این آیه، نتیجه جنگ احزاب را در قالب چهار جمله، بیان می‌کند.

- بازگرداندن خشمگینانه سپاه کفر؛
- نرسیدن کافران و مشرکان به خیر و پیروزی؛
- برداشتن زحمت جنگ از دوش مؤمنان از سوی خدای متعال؛
- توانا و شکست‌ناپذیری خداوند متعال.

بازگرداندن خشمگینانه سپاه کفر (احزاب)

« وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ »؛ و خداوند، کافران را با دلی پراز خشم (از میدان جنگ

احزاب) بازگرداند.

واژه «غیظ» به معنای «خشم» و گاهی به معنای غم می‌باشد. در این جا معنایش این است که لشکریان احزاب غمگین و خشمناک به سرزمین‌های خود بازگشتند. در آیات قبل آمد که خداوند با امدادهای غیبی و فرستادن باد و توفان بسیار آزاردهنده و نیز افکندن رُعب در دل کافران، مسلمانان را پیروز ساخت و لشکر کفر را به فرار وادار کرد و آنان مجبور شدند که باز گردند، خداوند این باز



گرداندن را به خود نسبت داد، چون پیروزی مسلمانان و شکست احزاب بدون امداد غیبی امکان پذیر نبود، از سوی دیگر سپاه احزاب با نقشه دقیق و اهداف مشخص و تجهیزات کامل و سپاه مجهز و انبوه آمده بودند تا به پیروزی برسند، ولی به هیچ یک از اهداف خود نرسیدند بلکه با خفت و ذلت بازگشتند از این رو بسیار خشمگین بودند. مورخان، نحوه فرار خشمگینانه سپاه مشرکان را این گونه توصیف کرده اند:

«حذیفه، یکی از یاران هوشیار و جزء افراد خبرگیر از سپاه پیامبر ﷺ بود. رسول خدا به او مأموریت داد تا در میان لشکر دشمن نفوذ کند و از وضعیت آنان آگاه شود. حذیفه می گوید: من در آن تاریکی شب رفتم و در میان آن ها داخل شدم و توفان بسیار آزاردهنده ای هم چنان بر آنان می وزید؛ به طوری که هیچ دیگ و آتشی به جا نمانده بود و هیچ خیمه ای سرپا نبود.

در این موقعیت، ابوسفیان گفت: ای جماعت قریش، این جا دیگر، امکان ماندن نیست، اسبان و شتران ما در معرضِ هلاکند. ببینید توفان، بر سر ما چه آورده است، دیگر نمی توانیم دیگی نصب کنیم و آتشی به جا نمانده، کوچ کنید که من اکنون کوچ می کنم. سپس با سرعت و عصبانیت به سراغ شتر خود رفت و آن را از زمین بلند کرد تا سوار شود. او به قدری خشمگین و شتاب زده بود که شتر او روی سه پای خود ایستاده بود و هنوز عقال را از پای در نیاورد به شتر می زد تا حرکت کند. چنین بود که سپاه کفر با حالت خشم، میدان جنگ را ترک کردند. حذیفه می گوید: آن گاه من نزد رسول خدا بازگشتم، پیامبر مشغول خواندن نماز بود. مرا به زیرعبای خود کرد و یک طرف آن را روی من انداخت، سپس رکوع و سجود نمود و وقتی سلام نماز را داد من خبر کوچ کردن قریش را به ایشان دادم.^۱

۱. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۲.

نرسیدن کفار (احزاب) به پیروزی

«لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا»؛ بی آن که به خیری (مالی) رسیده باشند.

خداوند متعال در این جمله، از نرسیدن سپاه احزاب به اهداف خود به «خیر» که بیش تر جنبه مادی دارد تعبیر نموده است.

«خیر» یکی از واژگان کلیدی قرآن است. در خصوص معنای آن، راغب می نویسد: «خیر، چیزی است که همه در طلب آن هستند، مثل عدالت، بزرگواری و هر چیز نافع. ضد کلمه خیر، شر است. به مال و ثروت هم «خیر» می گویند: موارد استعمال این کلمه در قرآن متفاوت است گاهی کلمه «خیر» به معنای مال و ثروت است مثل آیه شریفه: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا»؛^۱ یعنی اگر مالی را به ارث باقی گذاشت.

خیر، گاهی در مقابل شر و بدی است مثل آیه شریفه:

«وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ»^۲؛

و روزه گرفتن به نفع شماست.

و گاهی هم در برابر ضرر و زیان است مثل آیه شریفه:

«وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۳؛

اگر خداوند، زبانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد و اگر خیری به تو برساند او بر هر چیزی تواناست.

«خیر» از نظر ادبی، دو صورت دارد: گاهی اسم است؛ مثل «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ

يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ»، گاهی هم به صورت صفت و در معنای أفعال (صفت تفضیلی)

است، مثل «نَأَتْ بِخَيْرٍ مِّنْهَا»؛^۴ یعنی نیکوتر از آن می آوریم.^۶

۱. بقره، آیه ۱۸۰.

۲. همان، آیه ۱۸۴.

۳. انعام، آیه ۱۷.

۴. آل عمران، آیه ۱۰۴.

۵. بقره، آیه ۱۰۶.

۶. مفردات راغب، ذیل «خیر».



منظور از «خیر» در این فراز از آیه، تنها نرسیدن کفار به مال و ثروت نبود، بلکه نرسیدن آن‌ها به اهداف و آرزوهایشان (یعنی شکست اسلام) بود. برخی می‌پرسند: چرا خداوند متعال در این جا، در مورد نرسیدن کفار به اهدافشان به «خیر» تعبیر کرده و فرموده: آن‌ها به «خیر» نرسیدند؟ مگر پیروزی کفار بر مسلمانان، خیر بوده که چنین تعبیری شده؟ در پاسخ باید گفت: پیروزی کافران، هرگز خیر نبود، اما قرآن چون از دریچه فکر آنان سخن می‌گوید از آن، تعبیر به «خیر» کرده است.

برخی از مفسران هم گفته‌اند: منظور از «خیر» در این جا «مال» است، چون یکی از معانی پرکاربرد «خیر» در لغت، مال و ثروت است. با این وصف، آیه را این طور معنا کرده‌اند که: کافران به مال و ثروت و غنائم، دست نیافتند.^۱

علامه طباطبائی می‌نویسد:

«مراد از خیر در این جا، آن آرزوهایی است که کافران برای خود، خیر می‌پنداشتند و آن، عبارت بود از غلبه بر مسلمانان و از بین بردن رسول خدا ﷺ»^۲

برداشتن زحمت جنگ از دوش مؤمنان از سوی خدای متعال

« وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ »؛ و خداوند (در این میدان) مؤمنان را از جنگ، بی‌نیاز ساخت.

با استقامت و پایداری یاران صمیمی و با اخلاص رسول خدا ﷺ به ویژه با نبرد تاریخی و شورانگیز امیر مؤمنان علی علیه السلام با عمرو بن عبدود و نیز امدادهای غیبی خداوند متعال، مسلمانان از جنگ با کافران، بی‌نیاز شدند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۶۸.

۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۴۳۶.

تمام مفسران شیعه و بعضی مفسران اهل سنت این فراز از آیه شریفه را مرتبط با جنگ علی علیه السلام با عمر بن عبدود دانسته‌اند و ضربت کاری آن حضرت را یکی از عوامل مهم بی‌نیازی مسلمانان از جنگ شمردند؛ برای نمونه آلوسی می‌نویسد:

«عبدالله بن مسعود (از صحابه مشهور) به هنگام قرائت سوره احزاب، زمانی که به آیه شریفه «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ» می‌رسید، در تفسیر آیه می‌گفت: «و كفى الله المؤمنين القتال بعلى بن ابيطالب»؛ و خداوند مؤمنان را به وسیله علی بن ابیطالب از جنگ بی‌نیاز ساخت»^۱.

ابوبکر عیاشی - از عالمان اهل سنت - می‌نویسد:

«با ارزش‌ترین ضربه در اسلام، ضربه‌ای بود که علی علیه السلام به عمرو بن عبدود وارد ساخت و او را به قتل رساند و بدترین ضربه در اسلام، ضربه ابن ملجم مرادی بر فرق مبارک علی بن ابی طالب بود سپس این آیه را شاهد آورد»^۲.

ابن شهر آشوب در تفسیر این فراز از آیه از قول امام صادق علیه السلام آورده است: «در جنگ خندق (احزاب) خداوند به سبب کارزار علی علیه السلام کفایت مؤمنان را نموده است»^۳.

توانا و شکست ناپذیری خداوند متعال

«وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيًّا»؛ و خداوند، توانا و شکست ناپذیر است.

فراز پایانی آیه یادآور می‌شود که حتماً خداوند متعال «قوی و عزیز» است؛ یعنی توانا و شکست ناپذیر.

آوردن این دو صفت در کنار هم برای خداوند متعال، متناسب با محتوای آیه

۱. آلوسی، روح المعانی، ج ۲۱، ص ۱۷۵.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۳۳.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۳۴ (انتشارات علامه، قم ۱۳۷۹).



است که بحثِ ارادهٔ کفار و ادعاهای گزافه آنان در نابودی اسلام و دین خدا در جنگ احزاب است.

صفت «قوی»: برای خداوند به معنای شدت نیرومندی و توانایی است.^۱ این واژه نُه بار در قرآن آمده: هفت بار با صفت «عزیز» و دو بار با صفت «شدید العقاب».

اما واژه «عزیز»: مشتق از «عزة» حالتی است که مانع شکست انسان می‌شود. به زمین سخت هم عزیز می‌گویند. عزیز کسی است که در اثر نیرومندی اش، امرش غالب و جاری است و هرگز مقهور نمی‌شود.^۲

«شکست ناپذیری مطلق»، فقط صفت خداوند متعال است، زیرا اوست که هم «قوی» و هم «عزیز» می‌باشد. غیر خداوند - هر کسی که باشد - هر چه هم از جنبه‌های مختلف فکری، علمی، جسمانی، مالی و ... قوی باشد، اما بالاخره، همیشه پیروز نیست و روزی، قوای او تحلیل می‌رود و در آغوش مرگ و نیستی قرار می‌گیرد و تنها خداوند، قوی مطلق و عزیز مطلق است.

آیه ۲۶

«وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا»:

و کسانی از اهل کتاب را که از [مشرکان] حمایت کردند، از دژهایشان به زیر آورد و (کارشان به جایی رسید که) در دل‌هایشان هراس افکند گروهی را می‌کشیدید و گروهی را اسیر می‌کردید.

سرگذشت مشرکان و کافران که از مکه به سوی مدینه، هجوم آورده بودند تا

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۳۶.

۲. مفردات راغب، ذیل «عزیز».

اسلام و مسلمانان را شکست دهند، ضمن چند آیه قبل بیان شد. اکنون در دو آیه بعد یعنی آیات ۲۶ و ۲۷، چگونگی همدستی یهود بنی قریظه را با کافران و سرنوشت ذلت بار آنان را بیان می‌کند و با همین دو آیه، حکایت جنگ احزاب به پایان می‌رسد.

آیه ۲۶، سه پیام دارد:

- پایین کشیدن یهودیان بنی قریظه از قلعه‌هایشان؛
- رعب افکندن در قلب‌های یهودیان بنی قریظه؛
- کشتن و اسیر گرفتن یهودیان بنی قریظه.

پایین کشیدن یهودیان بنی قریظه از قلعه‌های شان

«وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَّاصِيهِمْ»؛ و خداوند گروهی از اهل کتاب

(یهود) را که از آنان حمایت کردند از قلعه‌های محکم شان پایین کشید.

در این آیه توجه به چند نکته ادبی ضروری است. «ظَاهَرُوهُمْ» از ریشه «ظَهَرَ» به معنای «قوت» و «بروز» (ظهور و آشکار شدن) است. در این واژه دو معنای «قوت» و «آشکار شدن» نهفته و به معنای حمایت و پشتیبانی آمده است.^۱

فعل «أنزل»، به معنای نزول و پایین فرستادن است. این کلمه نشان می‌دهد که قلعه‌های بنی قریظه بر فراز بلندی قرار داشت و آن‌ها مسلط بر مسلمانان مدینه بودند و از بالای برج‌ها و دیوارهای قلعه پایین کشیده شده بودند.

منظور از «اهل کتاب» در این فراز از آیه، یهودیان بنی قریظه هستند. در مدینه سه طایفه معروف از یهود (اهل کتاب) زندگی می‌کردند، هر سه گروه با پیامبر ﷺ پیمان بستند که با دشمنان اسلام همکاری نکنند، به نفع آن‌ها جاسوسی ننمایند و با مسلمانان همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند، اما هر سه طایفه پیمان

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۴۷۱.



شکنی نمودند، طایفه بنی قینقاع در سال دوم با جسارت به یک زن مسلمان پیمان شکستند، طایفه بنی نظیر در سال چهارم با قصد ترور پیامبر ﷺ پیمان شکستند و طایفه بنی قریظه در سال پنجم در غزوه احزاب پیمان شکستند که این آیه شریفه به سرانجام پیمان شکنی آن‌ها اشاره می‌کند.

«صیاصی»، جمع «صیصیه» می‌باشد. اصل این ماده به هر چیزی است که با آن، امکان دفاع و حفظ کردن شخص مهیا می‌شود.^۱ لذا به دژ و قلعه‌هایی که به عنوان پناه گاه از آن‌ها در برابر دشمنان استفاده می‌شود و هم به شاخ گاو «صیصه» گفته می‌شود، چون به وسیله آن شخص به دشمن، ضربه می‌زند و از خود، دفاع می‌کند.^۲

اما ماجرای پیمان شکنی بنی قریظه در جنگ احزاب بدین صورت بود که پس از شکست احزاب و فرار آنان، پیامبر و مسلمانان به مدینه بازگشتند. هنگام ظهر، جبرئیل خدمت پیامبر آمد و او را از پیمان شکنی بنی قریظه مطلع ساخت. بنی قریظه، ساکن منطقه خوش آب و هوا در ارتفاعات مدینه بودند و با پیامبر اسلام ﷺ پیمان بسته بودند که علیه اسلام فعالیت نکنند. اما به خیال این که مشرکان و کافران، پیروز خواهند شد، پیمان خود را شکستند. در اثنای جنگ احزاب، یهودیان خیبر که با قریش بودند مخفیانه به قلعه بنی قریظه آمدند. رئیس قبیله که فردی به نام «اسد» بود اجازه نداد که درب را باز کنند. آن‌ها به «اسد» گفتند: مگر از نام ما می‌ترسی، ما پیغامی برای تو داریم. آن‌ها با این حيله «اسد» را متقاعد کردند که درب را باز کند. حیی بن اخطب که از یهودیان خیبر بود و دیگران وارد قلعه شدند و به اسد گفتند: ده هزار لشکر از شرق و غرب شبه جزیره العرب آمده‌اند که کار پیغمبر خاتم را یکسر کنند و توهم با ما همراه باش.

۱. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۳۱۳.

۲. مفردات راغب، ذیل «صیص».

اسد قبول نکرد و گفت: ما با این فرد هم پیمان شده ایم و او نیز تا به حال به پیمان خود عمل کرده است. در هر حال، آن قدر یهودیان خیبر اصرار کردند که اسد، پیمان نامه را پاره کرد. بدین سان وسط مدینه به جایگاه دشمن تبدیل شد. رسول خدا ﷺ آگاه شد که قبیله بنی قریظه فریب خیبریان را خورده و پیمان خود را شکسته اند.

پیامبر ﷺ با فرمان جبرئیل مسلمانان را به سوی قلعه های بنی قریظه، گسیل داشت. پرچم را به دست علی علیه السلام داد و خود، در کنار چاهی از چاه های آنان فرود آمد و مردم به تدریج به آن حضرت، ملحق شدند.^۱ از امام باقر علیه السلام نقل است که رسول خدا ﷺ در غزوة بنی قریظه، علی علیه السلام را با پرچمی به رنگ سیاه که نام آن «عقاب» بود فرستاد و پرچم خود آن حضرت، سفید بود.^۲

بنی قریظه، کسی را نزد رسول خدا فرستادند و از ایشان خواستند که «ابولبابه» را نزد ما بفرست تا درباره کار خودمان با او مشورت کنیم. پیامبر ﷺ او را نزد آنان فرستاد. بنی قریظه، هنگامی که او را دیدند، گفتند: آیا ما تسلیم محمد صلی الله علیه و آله شویم؟ گفت: آری، ولی با دست به حلق خود اشاره کرد؛ یعنی اگر تسلیم شدید، شما را می کشند. ابولبابه، بلافاصله از خیانت خود آگاه شد و بسیار پشیمان گشت، لذا نزد پیامبر ﷺ نیامد و یکسره به مسجد رفت و خود را به ستونی از ستون های مسجد بست و روزها و شب ها می گریست تا این که خداوند متعال این آیه را درباره ابولبابه فرستاد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۳

۱. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۸۵

۲. قرب الاسناد، ص ۱۳۱.

۳. انفال، آیه ۲۷.



ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر، خیانت نکنید و در امانت‌های خود خیانت مورزید، در حالی که می‌دانید (این کار گناه بزرگی است).

البته پیامبر ﷺ به او بشارت داد که توبه اش پذیرفته شده است.^۱ بنی قریظه می‌دیدند که پیامبر با محاصره قلعه بنی قریظه و با گفتن الله اکبر، پیروزی را به مسلمانان نوید می‌دهد، مسلمانان هم شعار «الله اکبر» سر می‌دادند. این اقدام پیامبر ﷺ سبب شد آنان به وحشت بیفتند و محاصره قلعه بنی قریظه ۲۵ روز طول کشید و سرانجام بنی قریظه، تسلیم شدند و از قلعه‌های خود پایین آمدند و این آیه شریفه ناظر به این ماجرا است. پیامبر همان‌گونه که با دو قبیله دیگر یعنی بنی نضیر و بنی قینقاع رفتار کرد و آنان را امان داد با اینان نیز چنین می‌کرد. منتهی رسول خدا ﷺ سعد بن معاذ را درباره چگونگی رفتار با بنی قریظه، داور و حکم قرار داد، یهود بنی قریظه نیز داوری سعد بن معاذ را پذیرفتند. سعد که مرد عاقل و حکیمی بود گفت: من درباره بنی قریظه حکم می‌کنم که مردان آن‌ها کشته شوند و اموال آن‌ها تقسیم و بازماندگان‌شان اسیر گردند.

همین داوری سعد بن معاذ در مورد بنی قریظه به اجرا درآمد.^۲ این روزها برخی این شبهه را در همه جا- مخصوصاً در فضای مجازی- می‌پراکنند که: چرا پیامبر ﷺ یهودیان بنی قریظه را کشت؟ آیا این اعدام دسته جمعی آنان، با رحمت پیامبر ﷺ همخوانی دارد؟ در این باره باید گفت: اولاً: تعداد این افراد، زیاد نبوده، این که بعضی تا ۶۰۰ نفر ذکر کرده‌اند، این رقم صحیح نمی‌باشد، چون همه مردان بنی قریظه که علیه پیامبر و اسلام وارد عمل شدند و بعد تسلیم شدند کشته نشدند، بلکه سران اصلی و توطئه‌گیشان به قتل رسیدند.

۱. البدایة و النهایة، ج ۱۴، ص ۱۳۷.

۲. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۰.

ثانیاً: این دستور پیامبر نبود، بلکه قضاوتی بود که سعد بن معاذ درباره بنی قریظه کرد و خود آنان، داوری سعد را پذیرفته بودند؛ یعنی قبل از صدور حکم، خودشان قبول کردند که سعد بن معاذ، که بنی قریظه با او هم پیمان بودند، در موردشان حکم کند.

ثالثاً: مسلمانان، به ویژه سعد بن معاذ که داور بود، چون تجربه گذشته را در خصوص اخراج بنی نضیر و بنی قینقاع داشتند، از عفو و بخشش بنی قریظه خودداری کردند، برای آن که: بنی نضیر و بنی قینقاع، پس از شکستن پیمان با مسلمانان به دستور پیامبر ﷺ تبعید شدند، اما پس از تبعید، باز هم از توطئه دست برنداشتند، لذا این بار از بنی قریظه که یهودیان لجوج تری بودند نگذشتند. رابعاً: حکمی که سعد بن معاذ در مورد بنی قریظه کرد، دقیقاً مطابق دین یهود بود و از نظر خود یهودیان، چنین حکمی، کاملاً شرعی بود.

رعب افکندن در قلب‌های یهودیان بنی قریظه

«وَقَدْ ذَفَّ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ»؛ و در دل‌هایشان وحشت و ترس افکند.

قبلاً در مورد چگونگی فرار کافران و مشرکان از میدان جنگ احزاب آورديم که طوفان و ترس، دو عامل شکست آنان بود. در این جا هم در خصوص یهودیان بنی قریظه خداوند باز هم به امداد غیبی «رعب و وحشت» اشاره می‌کند و می‌فرماید: خداوند در دل‌هایشان وحشت افکند و از همین رو، از قلعه‌ها و برج و باروهای خود پایین آمدند و تسلیم شدند.

همین جا باید گفت که: امدادهای غیبی، بی‌جهت شامل فرد یا جامعه‌ای نمی‌شود، بلکه نزول این امدادها زمانی است که اولاً: ایمان به غیب داشته باشیم: «یومنون بالغیب». ثانیاً: نهایت تلاش خود را در پیروزی حق، به کار بندیم و به بهانه امداد غیبی، تنبلی و سستی و دنیا طلبی نکنیم (آل عمران، ۱۵۲). ثالثاً: صبر و تقوا داشته باشیم (آل عمران، آیه ۱۲۵).



امداد غیبی از راه ایجاد ترس و وحشت در دل دشمنان، چهار بار در قرآن آمده و همه آن‌ها در شرایط دشوار جنگ است. منظور از «رعب»، نا امید شدن دشمن به سبب شدت ترس است؛ یعنی به مرحله‌ای برسد که راه خروج از گرفتاری برایش نباشد و آرامش روحی و روانی از او گرفته شود. چهار باری که از این نوع امداد الهی نام برده شده یکی در جنگ بدر است:

«سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ...»^۱

در دل‌های کافران، ترس و وحشت می‌افکنیم؛ ضربه‌ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید.

دیگری در جنگ احد بود، قرآن آن را این گونه یادآور می‌شود:

«سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا...»^۲

به زودی در دل‌های کافران به سبب این که چیزهایی را برای خدا هم‌تا قرار دادند، رعب و وحشت می‌افکنیم.

دو مورد دیگر هم که در قرآن آمده، مربوط به یهودیان است: یکی یهود بنی‌نضیر می‌فرماید:

«وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ»^۳

خداوند در دل‌های شان ترس و وحشت افکند به طوری که خانه‌های خدا را با دست خود ویران کردند.

دیگری در همین سوره احزاب که فرمود:

«وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ»

خداوند در دل‌های آنان وحشت افکند؛ به طوری که گروهی را به قتل می‌رساند.

۱. انفال، آیه ۱۲.

۲. آل عمران، آیه ۱۵۱.

۳. حشر، آیه ۲.

همین رعب و وحشت سبب شد که بنی قریظه از قلعه‌های محکمشان پایین بیابند و سرانجام مسلمانان پیروز گردند و سرزمین مدینه برای همیشه از لوث وجود دشمنان سرسخت و لجوج پاک گردد.

کشتن و اسیر گرفتن یهودیان بنی قریظه

«فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا»؛ گروهی را به قتل می‌رساندید و گروهی را اسیر می‌کردید.

خداوند متعال در قلب‌های یهودیان بنی قریظه، ترس و وحشت افکند و با همین ترس تسلیم شدند. آنان داوری «سعد بن معاذ» را در مورد خودشان پذیرفتند. در این هنگام رسول خدا ﷺ دستور داد که آنان را به سوی مدینه ببرند. مردان جنگی آنان را که عاملان اصلی پیمان شکنی بودند در خانه «اسامه بن زید» زندانی کردند و زنان و کودکانشان را در خانه «رمله» دختر حارث، جای دادند. فردای آن روز، حکم سعد بن معاذ در مورد آنان جاری شد و مردان جنگی و توطئه گربه قتل رسیدند و برخی دیگر از آنان به اسارت گرفته شدند.^۱ از میان زنانشان فقط یک نفر به نام «نباته» را کشتند، چون یکی از مردان مسلمان را با سنگی کشته بود.^۲

آیه فوق اشاره به این ماجرا است که در غزوه بنی قریظه عده‌ای کشته و عده‌ای اسیر شدند.

نکته مهم در غزوه بنی قریظه موقعیت امام علی علیه السلام است. ایشان در جنگ با بنی قریظه - همانند نبردهای دیگر - نقش بسیار برجسته‌ای داشت؛ مورخان این نقش را این گونه برشمرده اند:

۱. پرچم نبرد در دست علی علیه السلام بود. آن بزرگوار، این پرچم را در نزدیک قلعه‌های

۱. سیره ی زینی دحلان، ج ۲، ص ۱۵۵.

۲. همان.



بنی قریظه به زمین کوبید. آنان با دیدن علی علیه السلام رعب فراوانی در قلب‌های شان افکنده شد.

۲. آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت پاسداری می‌کرد.

۳. بزرگ بنی قریظه به نام «حیی بن اخطب» به دست علی علیه السلام کشته شد. جوانمردی آن حضرت به گونه‌ای بود که پس از کشتن این پهلوان یهود، او را برهنه نکرد و سلاحش را برداشت.^۱

آیه ۲۷

«وَأَوْزَتْكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا»؛

و زمینشان و خانه‌ها و اموالشان و سرزمینی را که در آن پا ننهاده بودید به شما میراث داد و خدا بر هر چیزی تواناست.

در این آیه شریفه، نتیجه غزوه بنی قریظه و پیروزی مسلمانان را در چند فراز یادآور می‌شود:

- در اختیار گرفتن زمین‌ها و خانه‌ها و اموال یهود بنی قریظه؛
- در اختیار گرفتن سرزمین خیبر؛
- تکیه بر توانا بودن خداوند بر هر چیز.

در اختیار گرفتن خانه و اموال بنی قریظه

«وَأَوْزَتْكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ»؛ و زمین‌ها و خانه‌ها و اموالشان را در اختیار شما

گذاشت.

در این فراز از آیه، به نتایج و غنائم غزوه بنی قریظه اشاره می‌کند و از آن تعبیر

۱. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۳۹۹.

«ارث» آمده است، ارث به اموال حاصله بدون زحمت گفته می‌شود. چون مسلمانان در فتح سرزمین و خانه‌ها و ثروت‌های یهودیان، شمشیر نزدند و اموالی به صورت آسان به دستشان افتاد، لذا از غنائم زمین‌ها و خانه‌ها و اموال یهود بنی قریظه که به دست مسلمانان افتاد تعبیر به «أورثکم» شده است.

مقدار غنائم به دست آمده از بنی قریظه، فراوان بود. این اموال بین مسلمانان تقسیم شد و برای اولین بار سهم سواره و پیاده مشخص گردید؛ به طوری که به سواره، دو سهم و به پیاده، یک سهم تعلق گرفت.^۱

سلاح‌هایی که در این غزوه به غنیمت گرفته شده شامل ۱۵۰۰ شمشیر، ۳۰۰ زره و هزار نیزه بوده است.^۲

در اختیار گذاشتن سرزمین خیبر

«وَأَرْضًا لَّمْ تَطُورُوهَا»؛ و زمینی را که هرگز در آن گام نهاده بودید (در اختیار شما گذاشت)

«تَطُورُوهَا» از ماده «وطأ» به معنای آماده سازی چیزی برای انجام کاری می‌باشد.^۳

این زمینی که در آیه مطرح شده و خطاب به مسلمانان می‌فرماید: که هرگز در آن

گام نهاده اید، کجاست؟ در این مورد، چند دیدگاه وجود دارد:

۱. منظور، سرزمین‌هایی است که هنوز به آن‌ها نناخته اید؛ یعنی «خیبر» که

۱. سیره ی ابن هشام، ج ۳، ص ۷۲۴ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۳.

۲. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۵۱۰.

۳. مقایس اللغه، ج ۶، ص ۱۲۰. «وطئ برجلیه» به معنای گام نهادن است و به سبب کثرت استعمال کم «وطئ» به تنهایی هم به معنای گام برداشتن به کار رفته است. آیه ی «لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطُورُوهُمْ» (فتح، آیه ۲۵) نیز به معنای زیر پا ماندن و پایمال کردن می‌باشد. (معانی القرآن، ج ۳، ص ۱۹۷).

«وطئ» در اصل به صورت «تَطُورُوهَا» بوده که چون «لم» بر سر «تَطُورُوهَا» آمده آن را مجزوم کرده و حرف «ن» ساقط شده و «تَطُورُوهَا» در واقع، صفت برای «أَرْضًا» می‌باشد.



خداوند در سال هفتم هجری و دو سال بعد از غزوه بنی قریظه بر مسلمانان گشود.^۱

۲. این سرزمین، منطقه ایران و روم است.^۲

۳. منظور، مکه است.^۳

۴. منظور از سرزمین، زنان می باشند. ابن ابی الحدید، این عبارت را یکی از

کنایه های قرآن می داند.^۴

علامه طباطبایی، ذیل این آیه، احتمال اول را که همان سرزمین خیبر یا هر

سرزمینی که بدون جنگ، نصیب مسلمانان شده را صحیح می داند.^۵

مفسران تفسیر نمونه می نویسند:

«هیچ یک از این احتمالات با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا آیه به قرینه فعل

ماضی «أرثکم» شاهد بر این است که منظور همین سرزمینی است که در همین

جنگ «بنی قریظه» به تصرف مسلمین در آمد و اگر از ماضی بودن فعل «أرثکم»

صرف نظر کنیم تناسب بیشتری با سرزمین خیبر دارد.»^۶

تکیه بر توانا بودن خداوند بر هر چیز

«وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا»، و خداوند بر هر چیزی تواناست.

پس از بیان جنگ احزاب و غزوه بنی قریظه، خداوند متعال در فراز پایانی آیه،

توانایی خود را بر هر چیزی به مسلمانان یادآوری می کند؛ همان قدرتی که توانست

کافران و یهودیان را با باد و توفان و رعب و وحشت، به هزیمت کشاند و اموال و

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۵۱.

۲. همان.

۳. همان.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۶.

۵. رک: المیزان، ج ۱۶، ص ۴۳۶.

۶. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۹۱.

املاک و سرزمین‌های یهود را نصیب مسلمین کند و پیروزی درخشانی را در اردوی اسلام، رقم بزند.

این جمله «وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا» هم اشاره به امدادهای غیبی و قدرت نمایی خدا در غزوه احزاب و غزوه بنی قریظه است و هم بشارت به فتح عظیمی دارد که در آینده مثل جنگ خیبر و ... نصیب می‌شود.

آیه ۲۸

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكِ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا»؛

ای پیامبر به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید بیایید تا مهرتان را بدهم و [خوش و] خرم شما را رها کنم.

شان نزول آیه

جنگ احزاب با پیروزی سپاه اسلام به پایان رسید و رسول خدا ﷺ بر کافران و مشرکان و منافقان و سپس بر یهود بنی قریظه، پیروز شد و غنائم فراوانی نصیب مسلمانان شد. همسران پیامبر ﷺ که از حجم زیاد غنیمت‌ها مطلع شدند، هر یک تقاضایی از رسول خدا ﷺ داشتند تا سرو وضع خود و زندگی شان را به تجملات و زر و زیور بیاریند. آنان خواستار جامه مصری، گلیم خیبری، لباس و پارچه حریر، شدند و خدمتکار داشته باشند، پیامبر ﷺ از این نیت‌های همسران خود آگاه شد و روی آوردن آن‌ها به ظواهر دنیوی برایش گران آمد. از این رو، به مدت یک ماه از آنان کناره گرفت، سپس آیات ۲۸ و ۲۹ نازل شد و پیامبر ﷺ را مأمور ساخت تا با همسران خود، سخن بگوید و در مورد «ماندن» به شرط زندگی ساده و بدون تجمل و رعایت فرمان‌های خدا و رسول یا «جدا شدن»، با آنان گفت



و گو کند. در واقع این آیه دو پیام دارد:

- منزه بودن بیت نبوت از زرق و برق دنیا؛
- مخیر نمودن همسران پیامبر ﷺ در باقی ماندن یا جدا شدن با شیوه نیکو.

منزه بودن بیت نبوت از زرق و برق دنیا

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا»؛ اگر شما زندگی دنیا و

زرق و برق آن را می خواهید [با سیره و مأموریت من سازگار نیست]

این آیه، به صراحت، ساده زیستن پیامبر ﷺ و دور بودن آن حضرت را از زرو زیور دنیا، بیان می کند. آن بزرگوار در همه جنبه های اخلاقی، سیاسی، نظامی و نیز سبک زندگی الگوبود: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ». از آن میان، سبک زندگی رسول خدا ﷺ بیش تر از هر چیز بر مردم، تأثیر داشت. یکی از مسائل مهم در سبک زندگی خانوادگی پیامبر ﷺ ساده زیستی و دوری از تجملات و تشریفات بود. ساده زیستن در اسلام برای همه مردم یک ارزش معنوی است، اما برای رهبران و مسئولان دینی یک ضرورت است، زیرا آنان، اسوه جامعه اند و همه مردم، خود را با رهبران شان میزان می کنند.

پیامبر اسلام ﷺ نمونه کامل ساده زیستی و بی پیرایه بودن از تجملات و تشریفات بود، امام علی علیه السلام در نهج البلاغه در توصیف ایشان فرمود: پیامبر ﷺ روی زمین غذا می خورد، همچون بندگان می نشست و با دست خود کفشش را پینه می زد و جامه خود را وصله می کرد و بر الاغ بی پالان سوار می شد و دیگری را در کنار خود سوار می کرد.^۱

رسول خدا ﷺ از روش پادشاهان و نوع نشست و برخاست و رفت و آمد آن ها سخت بی زار بود.

مردی نزد پیامبر ﷺ آمد تا با وی سخن بگوید اما چون پیامبر ﷺ را دید، دست

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

پاچه شد و به لرزه افتاد، حضرت به او فرمود راحت باش، من که پادشاه نیستم من فرزند همان زنی هستم که گوشت خشکیده می خورد.^۱

قطعاً زنان پیامبر ﷺ که ام المؤمنین هستند باید ساده زندگی کنند و از زرق و برق دنیا به دور باشند، هرگز آنان نباید به دنبال غنائم و مادیات باشند، آنان باید اسوه خانواده‌ها و مقتدای زنان با ایمان باشند.

پیامبر ﷺ پادشاه نیست که حرم سرا داشته باشد و زنانش غرق جواهرات گران قیمت و وسایل تجملاتی باشند؛ علاوه بر این، شرایط زندگی مردم در وضعیتی نبود که پیامبر ﷺ زندگی اشرافی داشته باشد.

مخیر نمودن همسران پیامبر ﷺ در باقی ماندن یا جدا شدن با شیوه نیکو

«فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَاخًا جَمِيلًا»؛

«تعال» کلمه‌ای است که برای فرا خواندن کسی به سوی خود به کار می‌رود. در این جا «تعالین» صیغه جمع مونث مخاطب است.

«امتعنن» از ماده «متع» به معنای منفعت توأم با لذت است.^۲ و در این جا منظور، «هدیه» است؛ هدیه‌ای که در شان منزلت زن باشد.

«أسرحکن» از ریشه «سرح» به معنای رها کردن است^۳ و تدریجاً در مورد «طلاق» هم استفاده شده است.

ساده زیستن پیامبر ﷺ و الگو بودن ایشان در سبک زندگی با تجمل خواهی و دنیا طلبی برخی همسران ایشان، همخوانی نداشت، لذا به آنان پیشنهاد داد که اگر زر و زیور دنیا را می طلبید بیایید تا شما را با هدیه مناسب و به طرز نیکویی رها

۱. مکارم الاخلاق، ص ۱۶.

۲. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۱، ص ۱۵.

۳. مقایس اللغة، ج ۳، ص ۱۵۷.



کنم.

همین برخوردار پیامبر ﷺ با برخی همسران دنیا طلب که فرمود: «سراحاً جمیلاً»، خود، الگوی دیگری در برخوردار با همسران و رعایت عدالت و قانون است؛ یعنی پیامبر ﷺ به عنوان رهبر جامعه اسلامی که در اوج قدرت و اقتدار قرار داشت، از موضع زور و تهدید و حق کشی؛ سخن نگفت، بلکه «جدایی نیکو» و توأم با هدیه و پرداخت حق و حقوق را پیشنهاد داد. اگر مردان این شیوه برخوردار را الگوی خود قرار دهند، منزلت زن، حفظ می شود و زنان هم با شنیدن این شیوه بیان متین، به ادامه زندگی، راغب ترمی شوند. زورگویی و حق کشی و نادیده گرفتن حقوق همسران، ایجاد تنفر می کند.

نکته دیگر این که: برخی پنداشته اند، عبارت «أَسْرَحُكُنَّ سَرَاْحًا جَمِيْلًا»، دلالت بر طلاق دارد، یعنی همین که کسی این جمله را بگوید زن، طلاق داده می شود. منتهی از «خصائص النبی» است؛ یعنی فقط پیامبر ﷺ این جمله را بگوید که زنش را طلاق داده است. اما اغلب مفسران گفته اند: این جمله اشاره به این است که اگر جانب دنیا را انتخاب کردید پس بیایید به نحو نیکو طلاق بگیرید و این آیه، ناظر به حکم فقهی طلاق نیست.

این آیه شریفه پیام های متعدد و فراوانی دارد از جمله:

۱. زندگی رهبر مسلمین باید ساده و به دور از تجملات و اشرافی گری باشد؛
۲. رهبر مسلمین نباید تحت تاثیر تقاضای نابجای همسر یا اقوام و نزدیکان خود قرار بگیرد؛
۳. افزایش و رشد درآمد بیت المال نباید توقع بستگان و مسئولان را بالا ببرد.
۴. خطر دنیاگرایی حتی خانواده نبوت را تهدید می کند.
۵. مسئولیت الهی، فوق مسئولیت های خانوادگی است لذا رهبر، خانواده و کلیه بستگان او تحت نظر و توجه مردم قرار دارند.

۶. بهره گیری از زیورآلات، خانه خوب و امکانات رفاهی دنیوی حرام نیست لیکن در شأن خاندان نبوت نیست.
۷. زن ها در انتخاب زندگی آزاد هستند، می توانند زندگی سالم و ساده را تحمل کنند و می توانند راه دیگری انتخاب بکنند.
۸. اگر راه دیگری انتخاب کردند با نیکویی و عدالت با آنان رفتار می شود؛ نباید آنان را به ادامه زندگی مجبور کرد.
۹. دنیا طلبی و آخرت طلبی با هم جمع نمی شوند، انسان باید میان دلبستگی به دنیای فانی و آخرت باقی، یکی را انتخاب کند؛ البته آخرت طلبی با لذت بردن و استفاده از حلال و نعمت های الهی منافات ندارد.
۱۰. خداوند ساده زیستی، قناعت و زهد و عمل صالح را دوست دارد؛ مخصوصاً برای رهبران دینی، که آن را امری نیک و لازم می داند.
۱۱. گناه و ثواب افراد نسبت به شخصیت افراد مضاعف است، امام صادق علیه السلام فرمود:

«يُغْفِرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفِرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبًا وَاحِدًا»^۱؛

هفتاد گناه از جاهل بخشیده می شود قبل از آن که یک گناه از عالم بخشیده شود.

همان بزرگوار در پاسخ یکی از اصحاب فرمود:

«إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ»^۲؛

پاداش (عبادت ها) به اندازه عقل (عبادت گران) است.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي حِسَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۷.

۲. همان، ص ۱۱.



الدُّنْيَا؛^۱

خداوند در روز قیمت در مورد حساب بندگانش به اندازه عقلی که در دنیا به آن‌ها داده باریک بینی می‌کند.

علت این که گناه و ثواب افراد با شخصیت، مضاعف است این است که افراد با شخصیت تنها تعلق به خودشان ندارند، بلکه متعلق به جامعه‌اند و زندگی آن‌ها مایه هدایت و گمراهی افراد است و اعمال آن‌ها اثر فردی و اجتماعی دارد. مسئولان دارای دو شخصیت هستند: شخصیت حقوقی و شخصیت حقیقی، دو برابر شدن ثواب یا عقاب به خاطر دو نوع شخصیت آنان است.



«وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا»؛

و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است

این آیه، در ادامه آیه قبل، پیشنهادهای پیامبر ﷺ را به برخی همسران دنیا طلب خود، مطرح و دو موضوع را بیان می‌کند:

- همسران پیامبر ﷺ و اراده ایمان خواهی؛
- پاداش عظیم ایمان طلبی همسران پیامبر ﷺ

همسران پیامبر ﷺ و ارادهٔ ایمان خواهی
«وَإِنْ كُنْتُمْ تُرَدُّنَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ»؛ و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را
می‌خواهید.

به دنبال مخیر نمودن زنان پیامبر ﷺ بر زندگی دنیوی و جدا شدن از پیامبر ﷺ و زندگی اخروی و باقی ماندن در کنار پیامبر ﷺ در این جا به قسمت دوم اشاره می‌کند؛ یعنی اراده و ایمان به خدا و رسول خدا و سرای آخرت (توحید، نبوت و معاد). همین سه اصل، باعث سعادت و رستگاری هر انسان نیکوکاری خواهد شد.

اراده و ایمان به «الله»، به زندگی انسان معنا می‌بخشد و تکیه گاه و پناه گاه محکمی را برای او می‌سازد. سلسله علل را به «علت نخستین» که دارای همه کمالات است وصل می‌کند و وحدانیت و یگانگی او را به اثبات می‌رساند.

اراده و ایمان به «رسول» رابطهٔ بین انسان و خدا را از طریق یک پیامبر امین و فرستادهٔ صادق، برقرار می‌سازد و الگو و اسوه‌ای را در همه مراحل زندگی، پیش روی آدمی، نمایان می‌سازد.

اراده و ایمان به «آخرت»، شوق رسیدن به کمال و لقاء الله را در وجود انسان، فروزان می‌کند و حیات طیبه و پاکی را برای او رقم می‌زند.

باری، خواستن خدا و رسول و سرای آخرت، سبک زندگی آدمی را تغییر می‌دهد و از دل خوش کردن به زینت‌های فریبندهٔ دنیوی، جدا می‌کند.

ممکن است کسی پرسد: مگر استفاده از زینت‌های دنیا، اشکال دارد؟ یا بهره بردن از لذت‌های این دنیا با ایمان به خدا و رسول و آخرت در تضاد است؟ پاسخ آن است که: خیر، در اسلام، تقابل میان دنیا و آخرت نیست. و انسان باید به صورت قاعده مند از لذت‌ها و نعمت‌های این دنیا بهره ببرد. لیکن: نباید به دنیا وابسته شود و حب آن را در دل پیروانند، زیرا به فرمایش امام صادق علیه السلام



«حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۱

دوست داشتن دنیا، راس همه خطاهاست.

هر کس - چه زن و چه مرد - اگر چنین علاقه شدیدی را به دنیا داشته باشد، رستگار نخواهد شد. ثانیاً: روی سخن خداوند متعال در این آیه با همسران پیامبر ﷺ است که باید در سبک زندگی، الگو باشند. خانواده پیامبر باید طوری زندگی کنند که افراد جامعه با نگاه به آنان، احساس آرامش کنند. نگاه امت اسلامی به خانواده رهبرشان می باشد و اعمالشان سرمشق آنان است باید ایمان طلبی بر دنیا طلبی غلبه داشته باشد.

پاداش عظیم ایمان طلبی همسران پیامبر ﷺ

«فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا»؛ خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است.

«محسنات» جمع «محسنه» به معنای زنان نیکوکار است. این فراز از آیه می فرماید: خداوند برای زنان شایسته و نیکوکار از همسران پیامبر ﷺ، اجر عظیمی را مهیا کرده است.

«اجر» به معنای ثواب دنیوی یا اخروی است که به عمل نیک انسان تعلق می گیرد.^۲ «عظیم» هم به معنای بزرگ است، چه مادی و چه معنوی.^۳ در قرآن از سه نوع اجر، نام برده شده: اجر کبیر، اجر کریم و اجر عظیم. که هر سه را به معنای پاداش بزرگ و فراوان معنا کرده اند؛ اما تفاوتی هم میان آن ها وجود دارد: «اجر کبیر»، اجری است که مقدارش را جز همان کسی که عطا

۱. خصال صدوق، ج ۱، ص ۲۵.

۲. مفردات راغب، ذیل «اجر».

۳. قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۰۷.

کرده نمی‌داند.^۱ «اجر کریم» یعنی پاداش نیکو در آخرت بدون درخواست و طلب است.^۲ و «اجر عظیم» یعنی خداوند از باب تفضل، اضافه بر آن وعده‌ای که در مقابل عمل نیکوکاران داده، پاداش بزرگی نیز به آنان عطا خواهد کرد.^۳ به هر حال، خداوند در این فراز آیه شریفه به همسران پیامبر ﷺ وعده می‌دهد که اگر شما زندگی اخروی را انتخاب کنید و با پیامبر ﷺ زندگی کنید و سرای آخرت را به سرای دنیوی و زندگی با پیامبر ﷺ را به زندگی دنیا طلبان ترجیح بدهید و به زندگی معنوی و ساده قانع باشید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیم آماده ساخته است.

هر چند مخاطب آیه همسران پیامبرند، ولی محتوا و نتیجه آن شامل همه رهبران و مسئولان جامعه می‌گردد آنان که همیشه بر سر دو راهی قرار دارند: یا استفاده از موقعیت ظاهری و داشتن زندگی مرفه مادی و یا انتخاب زندگی اخروی و دوری از زندگی اشرافی و تجملاتی و طلب نمودن رضا و خشنودی خدای متعال. این آیات سبک زندگی خانواده را نشان می‌دهد.

آیه ۳۰

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَاْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ
ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»:

ای همسران پیامبر هر کس از شما مبادرت به کار زشت آشکاری کند عذابش دو چندان خواهد بود و این بر خدا همواره آسان است.

۱. طنطاوی، التفسیر الوسیط، ج ۸، ص ۳۰۴.

۲. تفسیر مراغی، ج ۲۲، ص ۱۹.

۳. تفسیر آسان، ج ۳، ص ۲۲۷.



از آیه ۲۸ تا ۳۴ خداوند متعال، درباره زنان پیامبر ﷺ سخن می گوید؛ یعنی آیات ۲۸ و ۲۹، خطاب به شخص رسول ﷺ اتمام حجت هایی را با همسران ایشان دارد، اما از آیات ۳۰ تا ۳۴ مستقیماً به خود همسران پیامبر اکرم ﷺ و با خطاب «یا نساء النبی» دستورها و تکالیف و مزدها و انذارهایی را متوجه آنان می سازد تا مطالب برای شان قطعی و کاملاً حس شود. این آیه شریفه با خطاب «یا نساء النبی» آغاز می شود و متضمن سه هشدار است:

- برحذر داشتن همسران پیامبر ﷺ از ارتکاب گناه آشکار؛
- عذاب دو چندان برای همسران خطاکار پیامبر ﷺ؛
- آسان بودن عذاب کردن برای خدا.

بر حذر داشتن همسران پیامبر ﷺ از ارتکاب گناه آشکار

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ»؛ ای همسران پیامبر، هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود.

«فاحشه» از ماده «فحش»؛ به معنای فعل و سخنی است که زشتی و قبح آن بسیار زیاد است.^۱

منظور از «فاحشه مبینة» گناهی است که زشتی آن کاملاً برای همه آشکار است؛^۲ مثل تهمت، افتراء، غیبت، اذیت و آزار دادن، دروغ و

با این که استعمال کلمه «فاحشه» در مورد زناکاری، بسیار شایع است، اما افزودن کلمه «مبینة» (آشکار) نشان می دهد که مقصود قرآن، زنا نیست؛ زیرا زنا از گناهانی است که غالباً به صورت مخفیانه و غیر علنی انجام می شود.^۳ برخی هم «فاحشه مبینة» را جنگ مسلحانه علیه امام علیا می دانند و این

۱. مفردات راغب، ذیل «فحش».

۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۴۵۹.

۳. البحر الوسیط، ج ۸، ص ۴۷۳.

حدیث را از امام صادق علیه السلام آورده اند که فرمود: «الفاحشة الخروج بالسيف»^۱. نکته دیگر این که: جمله «من یأت منکر» دلالت می کند بر این که همسری پیامبر صلی الله علیه و آله مستلزم عصمت نیست، زنان پیامبر صلی الله علیه و آله هم مرتکب گناه آشکار شوند، از این روزنان پیامبر صلی الله علیه و آله مشمول آیه تطهیر نمی شوند، بلی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل مقام و جایگاهی که دارند تکالیف سخت تر و شاقی متوجه آنان است. از نظر قرآن کریم مقام و مسئولیت، موجب امتیاز بیشتر برای انسان نیست بلکه موجب تکالیف سخت تر برای انسان است، از این رو در این آیه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داده و به آنان هشدار جدی داده است.

عذاب دو چندان برای همسران خطاکار پیامبر صلی الله علیه و آله

«يُمَاعَفَ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ»؛ عذاب او دو چندان خواهد بود.

«ضعفین» به معنای دو برابر و دو چندان است که دلالت بر کثرت می کند. از آن جا که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و اساساً شخصیت های برجسته اجتماعی، رفتار و کردار و گفتارشان، سطح وسیعی از جامعه را تحت تأثیر قرار می دهد و فقط به خودشان محدود نمی شود، لذا گر خطا و گناهی از آنان سر بزنند، مجازاتش دو چندان خواهد بود.

برای نمونه، تأثیر رفتار انسان دانشمند و عالم، نسبت به انسان جاهل و عادی، بسیار بیش تر است، لذا مجازات آنان هم دو چندان است، امام صادق علیه السلام فرمود:

«يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ»^۲؛

هفتاد گناه جاهل بخشیده می شود، بیش از آن که یک گناه از عالم بخشیده شود.

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۷.



عمل خوب یا بد زنان پیامبر ﷺ پاداش و کیفر مضاعف دارد، زیرا همچنان که اشاره شد آنان دارای دو نوع شخصیت هستند: شخصیت حقیقی و شخصیت حقوقی، بنابراین اگر کار بد و زشتی مثل تهمت، غیبت و ... انجام دهند دو برابر عذاب می‌شوند و اگر عمل خوبی انجام بدهند پاداش آنان دو چندان است و این منافاتی با ملاک کیفر و پاداش که در آیات دیگر بیان شده ندارد، چون کیفر و پاداش به تناسب مقام و جایگاه و آثار فردی و اجتماعی عمل فرق می‌کند و در مورد زنان پیامبر ﷺ به دلیل زندگی در خانه وحی، الگو بودن آنان، علم و آگاهی آنان به مسائل و ... سبب می‌شود گناهانشان عظیم‌تر و مجازات آنان دو برابر باشد.

آسان بودن عذاب کردن برای خدا

«وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»؛ و این کار برای خدا آسان است.

روشن است که خداوند متعال، چون قدرت مطلق است. همه کارها برای او آسان است؛ اما در مورد انسان، بسته به توانایی او، بعضی کارها برایش سخت و برخی آسان می‌باشد. ولی خداوند، این گونه نیست و همه کارها برای او راحت و آسان است.

اما این که در این جا می‌فرماید عذاب کردن همسران پیامبر ﷺ برای او مشکل نیست از آن روست که برای ما رفع توهم کند و تأکید نماید که موقعیت اجتماعی همسران رسول خدا ﷺ و همنشینی آنان با آن بزرگوار، باعث نمی‌شود که اگر خطایی کردند، از عذاب دور باشند؛ هرگز! بلکه این عذاب کردن دو چندان خواهد بود و برای خداوند آسان است.

خداوند هرگز در مجازات کردن افراد، ملاحظه مقام و جایگاه دوستان و نزدیکان، پارتی و پول و ... را نمی‌کند و این امور مانع یا باعث آسانی و سختی مجازات متخلفان نمی‌شود.

آیه ۳۱

«وَمَنْ يَقْنُتْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا»؛

و هر کس از شما خدا و فرستاده اش را اطاعت و فرمان برد و کار شایسته کند پاداشش را دو چندان می دهیم و برایش روزی نیکو فراهم خواهیم ساخت.

در دنباله آیات مربوط به همسران پیامبر ﷺ این آیه شریفه چهار موضوع را بیان می کند:

- سفارش به خضوع همسران پیامبر ﷺ برای خدا و رسول خدا ﷺ؛
- توصیه به انجام عمل صالح از سوی همسران پیامبر ﷺ
- پاداش دو برابر برای همسران پیامبر ﷺ
- آماده کردن رزق کریم برای همسران پیامبر ﷺ.

سفارش به خضوع همسران پیامبر ﷺ برای خدا و رسول خدا ﷺ

«وَمَنْ يَقْنُتْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ و هرکس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند.

«یقنت» از ماده «قنت» به معنای اطاعت همراه با خضوع است.^۱ اطاعت توأم با خضوع و ادب را «قنوت» می گویند، بعضی گفته اند قنوت به معنای نیایش مستمر است. این فراز از آیه، شرط نخست بهره مندی از پاداش فراوان و چند برابری را، اطاعت از خدا و رسول ﷺ، دانسته است. قرآن، بارها از این اصل پر معنا سخن گفته است. در واقع محور همه تعالیم اسلام، همین اطاعت و خشوع است، چون کسی که اطاعت کند و در برابر خدا و رسول، خاشع باشد. قلبش، پذیرای

۱. مفردات راغب، ماده ی قنوت.



دستورهای قرآنی خواهد شد؛ خواه همسران پیامبر ﷺ باشند یا دیگران، منتهی از همسران پیامبر ﷺ که همواره با پیامبر ﷺ زندگی می‌کنند، انتظار بیشتری است.

توصیه به انجام دادن عمل صالح از سوی همسران پیامبر ﷺ
پاداش دو برابر برای همسران پیامبر ﷺ

«وَتَعْمَلْ مَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ»؛ و عمل صالح انجام دهد پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت.

ایمان و عمل صالح، دو کلید واژه اساسی در قرآن هستند. در این آیه می‌فرماید: اگر شما اطاعت از خدا و رسول را، که پایه ایمان را شکل می‌دهد، و عمل صالح داشته باشید؛ یعنی نشانه‌های اطاعت از خدا و رسول را در عمل صالح و رفتارهای شایسته خود بروز دهید و صرف زبان یا اطاعت کورکورانه نباشد، آن گاه است که پاداش چند برابری خواهید یافت. در حقیقت با خطاب به زنان پیامبر ﷺ، مرثده پاداش دو برابر می‌دهد، زیرا آنان با عمل صالح خود، عمل رضایت و خشنودی رسول الله ﷺ را هم به دست می‌آورند؛^۱ یعنی هر اقدام خوب آن‌ها، در واقع دو عمل به حساب می‌آید؛ یکی راضی و خشنود ساختن پیامبر ﷺ و دیگری خود همان اقدام شایسته و خوب. در نتیجه دو پاداش دارد شاید هم منظور از اجر «دو بار» جزای در دنیا و آخرت باشد؛ به این معنا که جزای دنیوی، فرارفتن شأن و مقام ایشان است و جزای اخروی، همان رزق کریم است که در دنباله آیه آمده است.

آماده کردن رزق کریم برای همسران پیامبر ﷺ

«وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا»؛ و روزی پرارزشی برای او آماده کرده ایم.

«رزق» از نظر واژگانی به معنای عطا و بخشش مستمر است.^۲ و در اصطلاح، هر

۱. البحر الوسیط، ج ۸، ص ۴۷۴.

۲. مفرات راغب، ماده ی «رزق».

چیزی است که مایه دوام مخلوقات زنده می باشد. در قرآن از سه نوع رزق، سخن رفته است: رزق حَسَن (حجر، آیه ۵۸) و رزق کریم (حج، آیه ۶۵، انفال، آیه ۷۴) و رزق معلوم (صافات، آیات ۴۰-۴۱)

رزق کریم، روزی است که همراه با تکریم و تعظیم باشد. این کلمه معنای گسترده‌ای دارد و تمام نعمت‌های مادی و معنوی خداوند را شامل می‌شود که یکی از مصادیق بارزش بهشت است، برای این که بهشت کانون همه مواهب الهی است.

تعبیر به کار رفته در این آیه همانند «قنوت»، «اجر مرتین»، «رزق کریم» نشان از اهمیت اطاعت از رسول خدا ﷺ و رعایت ادب در برابر آن حضرت و فراهم کردن رضایت و خشنودی آن بزرگوار است.

آیه ۳۲

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا»

ای همسران پیامبر شما مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید اگر تقوا پیشه کنید، پس به گونه‌ای هوس انگیز سخن مگویید تا آنکه بیمار دلان در شما، طمع ورزند و گفتاری شایسته گویند!

این آیه شریفه، باز در خصوص همسران پیامبر ﷺ است. در این آیه خطاب را مستقیماً به سوی خود همسران آن بزرگوار، باز می‌گرداند و سه مطلب را گوشزد می‌کند:

- موقعیت و جایگاه مهم همسران پیامبر ﷺ؛
- نهی از سخن گفتن هوس انگیز؛
- شایسته سخن گفتن.



موقعیت و جایگاه مهم همسران پیامبر ﷺ

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ»؛ ای همسران پیامبر، شما همانند هیچ

یک از زنان عادی جامعه نیستید اگر تقوا داشته باشید.

رسول خدا ﷺ رهبر امت اسلامی و چهره برجسته دنیای است. همه نگاه‌ها به رفتار و کردار آن حضرت ﷺ و خانواده آن بزرگوار می‌باشد. ایشان به معنای واقعی کلمه، الگو و اسوه بود، لذا همسران آن حضرت نیز باید در گفتار، رفتار و کردار شایسته باشند. خداوند نیز به آنان هشدار می‌دهد که شما همچون زنان عادی نیستید و مواظب گفتار و رفتار خود باشید.

هر چند داشتن رفتار و گفتار شایسته و رعایت عفت عمومی بر همه لازم و ضروری است، اما مراعات این مسئله برای زنان پیامبر ﷺ به دلیل موقعیت و جایگاه مهمی که دارند، بیشتر مورد تاکید است به همین جهت در این آیات مربوط به همسران پیامبر ﷺ خداوند متعال روی بعضی از موضوعات انگشت گذاشته از جمله: نهی همسران پیامبر ﷺ از گفتار نامناسب و هوس انگیز، پرهیز از خودنمایی و خودآرایی، دوری از فتنه‌های سیاسی و اجتناب از رفتار جلب کننده نامحرم و... تأکید بر این موارد به خاطر موقعیت زنان پیامبر ﷺ است.

این که زنان پیامبر ﷺ همانند هیچ یک از زنان عادی جامعه نیستند به علت انتساب آنان به رسول خدا ﷺ است؛ البته اگر با حفظ این انتساب تقوا داشته باشند فضیلت بیشتری پیدا می‌کنند.

کلمه «اتقین» جمع مونث مخاطب از «تقوی» است به معنای نگه داشتن و حفظ کردن است. لیکن صاحب بحرالمحیط گفته، این کلمه به معنای استقبال و روی آوردن هم هست؛ یعنی: «اگر به کسی روی آوردید در سخن با او فروتنی (ناز و کرشمه) به خرج ندهید.^۱ نشانه تقوا رعایت عفت در کلام و پرهیز از سخن گفتن هوس انگیز و تحریک کننده است.

۱. البحرالمحیط، ج ۸، ص ۴۷۵.

نهی از سخن گفتن هوس انگیز
**«فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»؛ پس به گونه هوس انگیز سخن
 نگویند که بمیار دلان در شما طمع کنند.**

«تخضعن» از ماده «خضع» به معنای فروتنی و خشوع است^۱ که معمولاً مربوط به رفتار انسان می شود، اما در این جا مقید به کلام (قول) شده؛ یعنی سخن هوس انگیز و تحریک کننده جنسی نگویند.

ابن عباس می گوید: منظور از این فراز از آیه این است که: «طوری سخن نگویند که به آن ها اجازه بدهید که برخوردی خلاف شأن با شما بکنند و نسبت به شما طمع بورزند^۲»

طمع به ناموس دیگران و زیر پا گذاشتن حریم زنان، یکی از بیماری های قلبی است. این بیماری، عفت جامعه را مورد حمله قرار می دهد و حریم پاکی و طهارت را دستخوش آفت های فراوان می کند. برای دور نگه داشتن جامعه از این آسیب، لازم است که زنان و مردان، اصول برخورد و نحوه معاشرت و آداب سخن گفتن را به خوبی بدانند. این آیه که ادامه وظایف و مسئولیت های همسران رسول خدا ﷺ می باشد، به زنان پیامبر ﷺ آداب سخن گفتن با نامحرمان را می آموزد و این که با ناز و کرشمه و عشوه، گفت و گو نکنید، زیرا این چنین سخن گفتن، بیمار دلان را به طمع می افکند.

اسلام با ظرافت ویژه ای، می کوشد تا عفت جامعه را از جنبه های مختلف حفظ کند که یکی از آن ها همین نحوه سخن گفتن نامحرمان با یکدیگر است که خداوند از یک سو، سخن گفتن هوس انگیز و تحریک کننده شهوت را نهی کرده است، از سوی دیگر دستور به شایسته سخن گفتن داده است.

۱. معجم المقاییس اللغة، ج ۳۲، ص ۱۸۹.

۲. البحر المحیط، ج ۸، ص ۴۷۵.



شایسته سخن گفتن

«وَقُلْنَا قَوْلًا مَّعْرُوفًا»؛ و سخن شایسته بگویید.

انسان در ارتباطات اجتماعی از زبان و کلام، بهره می‌گیرد، هریک از مرد و زن هنگام بهره‌گیری از این ابزار باید طوری سخن بگویند که به کرامت انسانی خود و مخاطبشان، لطمه‌ای نزنند و مرزهای الهی را در هم نریزند؛ یعنی اصول و معیارها را در نظر بگیرند. یکی از این اصول آن است که زنان با ناز و کرشمه، سخن نگویند، بلکه سخن آنان مطابق «قول معروف» باشد. سخن معروف آن است که معمولی و به دور از ریبه و تزلزل افکنی و موافق دین و دین‌داری باشد.^۱ به عبارت دیگر، سخنی که شریعت و عقل، آن را ناپسند نشمرد.^۲ یعنی سخنی که با لحن خود، به چیزی بیش از محتوای کلام، دلالت ندارد و از هرگونه ایماء و اشاره‌ای از فساد و شهوت‌انگیزی به دور است.^۳

عبارت «قول معروف» پنج بار در قرآن کریم در سوره‌های بقره آیات ۲۳۵ و ۲۶۳، نساء، آیات ۵ و ۸۹ و در سوره احزاب همین آیه ۳۲ آمده است. قرآن به نحوه سخن گفتن و رعایت عفت کلام اهمیت داده؛ از همین رو این عمل را با عبارت‌های گوناگونی توصیه کرده است: قول معروف، قول حسن، قول أحسن، قول سدید و قول کریم. به تناسب این آیه شریفه شایسته است مختصری پیرامون ضرورت رعایت عفت عمومی و سلامت روحی و روانی جامعه اشاره‌ای کنیم.

رعایت عفت عمومی و سلامت روحی و روانی جامعه

یکی از موضوعاتی که اسلام بر آن تاکید خاصی دارد عفت عمومی و سلامت

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۸۸.

۲. البحر المحیط، ج ۸، ص ۴۷۶.

۳. المیزان، ج ۱۶، ص ۴۶۱.

روحی و روانی جامعه است. عفت در اسلام یکی از مهم‌ترین فضایل انسانی محسوب می‌شود، این صفت دارای انواع و اقسامی است مانند عفت در کلام، عفت در شکم، عفت در چشم (نگاه)، عفت دل، لیکن بیشتر در مورد عفت دامن یعنی عفت جنسی به کار می‌رود.

مقابل عفت عمومی، هتاکی و پرده دری است، از این رو هر نوع عمل، رفتار و گفتاری که در انظار و اماکن عمومی صورت بگیرد که مخالف با اعتقادات و فرهنگ مردم باشد، اعمال منافی عفت نامیده می‌شود.

اعمال منافی با عفت مصادیق متعدد دارد از جمله: رابطه نامشروع، پوشش نامناسب، نمایش تصویر جنسی و شهوانی، آرایش زننده، پخش آثار سمعی و بصری غیر مجاز (پخش عکس، فیلم و مستهجن) اختلاط زن و مرد، خودآرایی و خودنمایی، روسپی‌گری، حیوان‌گردی و حیوان‌بازی و ...

اسلام برای سلامت جامعه و جلوگیری از زمینه‌های فساد دستورات فراوانی از جمله رعایت حجاب، پرهیز از چشم‌چرانی، نهی از خودآرایی، خودنمایی و جلوه‌گری و ... داده است.

از نظر اسلام افراد، شخصیت‌ها و خانواده‌هایی که الگو هستند، در رعایت عفت عمومی، مسئولیت بیشتری دارند، آن‌ها می‌توانند با رعایت عفت عمومی در معنویت و سلامت جامعه، مؤثر باشند؛ همچنین با رعایت نکردن عفت و پاکدامنی، باعث رواج بی‌بندوباری در جامعه شوند، لذا خداوند به همسران پیامبر ﷺ دستور به رعایت عفت و پاکدامنی و پرهیز از خودآرایی و خودنمایی می‌دهد.

عفت، لازمه عقل و غیرت است، امام علی علیه السلام فرمود:

«قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ ... وَ عِفَّتِهِ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ»؛

ارزش هر انسان به اندازه همت اوست و عفت او به اندازه غیرت او می‌باشد.



رعایت عفت عمومی آثار فراوانی دارد؛ از جمله:

۱. سلامت و آرامش روحی و روانی جامعه؛ ۲. رشد معنویت و نورانیت؛
۳. استحکام پیوند خانواده؛ ۴. پیش‌گیری از تعرضات و تجاوزات؛ ۵. جلوگیری از جرائم عمومی، مثل خودکشی، فرزندان نامشروع و ...

آیه ۳۳

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛

و در خانه‌هایتان وقار و قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت‌های خود را آشکار مکنید و نماز برپا دارید و زکات بدهید و خدا و فرستاده‌اش را فرمان برید، همانا خداوند فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

یکی از آیات برجسته قرآن کریم، همین آیه است. این آیه از دو بخش تشکیل یافته: بخش اول، یک سلسله دستوراتی به همسران پیامبر ﷺ داده است، بخش دوم که معروف به آیه تطهیر است و دلالت بر طهارت و عصمت اهل بیت دارد.

این آیه در مجموع هفت نکته اساسی دارد:

- دستور به وقار و قرار زنان در خانه‌ها؛
- نهی از خودنمایی و خودآرایی زنان؛
- برپا داشتن نماز از سوی زنان؛
- پرداختن زکات از سوی زنان؛
- اطاعت زنان از خدا و رسول خدا ﷺ (ولایت‌مداری و ولایت‌پذیری زنان)؛
- دور کردن پلیدی از اهل بیت ﷺ؛

- عصمت و طهارت کامل اهل بیت علیهم السلام.

دستور به وقار و قرار زنان در خانه‌ها

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ»؛ در خانه‌های خود بمانید.

واژه «قَرْنَ» را از دو ماده و ریشه دانسته اند: یکی از ماده «وَقَر» به معنای «باوقار بودن» و دیگری از ماده «قَرَر» به معنای قرار داشتن و استقرار (در خانه)^۱ و چون در این آیه، عبارت «فی بیوتکن» هست، دلالت بر حفظ حرمت اجتماعی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله با قرار گرفتن در خانه و هشدار و پرهیز دادن آن‌ها به استفاده از موقعیت خود در اجتماع دارد و کنایه از قرار گرفتن زنان در خانه است.

نهی از خودنمایی و خودآرایی زنان

«وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»؛ همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید.

«تَبْرَجَ» از ماده «بُرَج» است و «برج» به دو معنا آمده است: یکی «آشکار و ظاهر شدن» و دوم، «قصر و پناهگاه» و نیز به معنای «ستاره»، آمده است تبرج در معنای اول این است که زن، زیبایی‌های خود را آشکار کند و در برابر دیدگان همه ظاهر شود و در معنای دوم، که راغب اصفهانی به آن معتقد است این که تبرج زنان که همان آشکار کردن زیبایی‌های شان است، از این باب است که گویی از بُرَج و قصرشان بیرون آمده اند^۲ و در زیبایی‌های خود به ستاره، تشبیه شده اند.^۳ به هر جهت، از هر دو معنا می‌توان فهمید که: تبرج زن، به این معناست که او با آشکار کردن زیبایی‌ها و با زینت کردن و حرکات خود توجه دیگران را به خود، جلب می‌کند.

۱. رک: التحقيق في كلمات القرآن، ج ۱۳، ص ۱۹۵.

۲. رک: مفردات راغب، ماده ی «برج».

۳. التحقيق، ج ۱۳، ص ۱۹۵.



در این فراز از آیه، خداوند متعال فرمان می‌دهد که از تبرج کردن همانند تبرج زنان جاهلیتِ نخستین، خودداری کنید. سؤال این است که: جاهلیتِ اولی یا جاهلیتِ نخستین چیست؟ برخی گفته‌اند: منظور، جاهلیتِ قبل از اسلام است.^۱ بعضی هم معتقدند: جاهلیتِ اولی، یعنی زمانِ میان آدم و نوح که هشتصد سال بوده است.^۲ زمخشری عقیده دارد: منظور، جاهلیتِ کفرِ قبل از اسلام بوده و در مقابل آن، جاهلیتِ دیگری وجود دارد که بعد از اسلام به وجود آمده که «جاهلیتِ فسق و فجور» است.^۳

علامه طباطبایی می‌نویسد: «همه این اقوال بدون دلیل است، بلکه منظور از جاهلیتِ اولی، جاهلیتِ قبل از بعثت است؛ یعنی جاهلیتِ قدیم».^۴ مفسران تفسیر نمونه اعتقاد دارند: جاهلیتِ اولی، همان جاهلیتِ قبل از اسلام است در مقابل جاهلیتِ ثانیه (دوم)، جاهلیتی است که بعداً پیدا شد، مثل همین عصر و روزگار ما.^۵ در زمانِ جاهلیتِ اولی که مقارن عصر پیامبر ﷺ بوده، زنان حجابِ درستی نداشتند، دنباله‌رو سوری‌های خود را به پشت سر می‌انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردن‌بند و گوشواره‌های آن‌ها نمایان بود، بدین ترتیب قرآن همسران پیامبر ﷺ را از این گونه اعمال باز می‌دارد. متأسفانه ما امروز در دنیای متمدن دچار یک جاهلیتی بدتر از جاهلیتِ اولی هستیم، آشکار شدن زنان بدون حجاب و برهنگی و بی‌حجابی به اوج خود رسیده است و زنان زینت و اندام خود را در معرض تماشای دیگران قرار می‌دهند. قطعاً خودنمایی و برهنگی و بی‌حجابی نشانه شخصیت و تمدن نیست بلکه نشانه جاهلیت است.

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۵۸.

۲. شیخ طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۳۳۹.

۳. الکشاف، ج ۳، ص ۵۳۷.

۴. المیزان، ج ۱۶، ص ۴۶۲.

۵. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۱۴.



برپا داشتن نماز از سوی زنان

«وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ»؛ و نماز را برپا دارید.

نماز، در فرهنگ اسلامی، جایگاه ویژه‌ای دارد. همه پیامبران الهی، امت خود را به نماز و اقامه آن، فرمان داده اند. رسول خدا ردّ و قبولی همه اعمال را به ردّ و قبولی نماز، موکول فرمود: «إِنْ قُبِلَتْ قَبْلَ مَا سِوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّتْ مَا سِوَاهَا».^۱ آن چه که در مورد این عبادت عظیم الهی اهمیت دارد «اقامه نماز» است. و اقامه نماز با خواندن نماز تفاوت دارد. در این فراز از آیه، از زنان پیامبر ﷺ خواسته شده که نماز را اقامه کنند. علامه طباطبایی درباره کلمه «اقامه» می نویسد: «اقامه به معنای به پا داشتن هر چیز است. به نحوی که تمامی آثار آن چیز بر آن مترتب شود و هیچ اثر و خاصیتی پنهان نماند؛ مانند اقامه عدل، اقامه سنت، اقامه نماز، اقامه دین و امثال آن».^۲ با این وصف، اقامه نماز، بالاتر از خواندن نماز است؛ اقامه نماز، یعنی زنده کردن، زنده نگه داشتن و عزت و ارزش بخشیدن به نماز در جامعه و در بین مردم است. این اقامه از سوی افراد منتسب به بیت پیامبر ﷺ، تأثیر بیش تر و فراوان تری دارد، از همین رو، خداوند در کنار وظایف اعتقادی، یکی از وظایف عملی همسران رسول خدا ﷺ را «اقامه نماز» برشمرده است.

پرداختن زکات از سوی زنان

«وَأَتَيْنَ الزَّكَاةَ»؛ و زکات را بپردازید.

وظیفه عملی دیگر همسران پیامبر ﷺ، پرداختن زکات است. زکات یک واجب الهی است که اگر زنان هم صاحب اموالی باشند که زکات بر آن‌ها تعلق

۱. فلاح السائل، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲. المیزان، ج ۱۱، ص ۲۲.



بگیرد باید بخشی از آن را که شارع مقدس تعیین فرمود برای مصارف معین پرداخت نمایند. براساس آموزه‌های دینی شرط پذیرش نماز، پرداخت زکات است. رسول خدا ﷺ فرمود:

«أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ زُكُّوا أَمْوَالَكُمْ تُقْبَلُ صَلَاتُكُمْ»^۱

ای مسلمانان زکات اموال خویش را بدهید تا نمازتان پذیرفته شود. قرآن در بیش‌تر موارد، نماز و زکات را در کنار هم آورده است و فرموده: «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»^۲. یکی از رازهای کنار هم آوردن این دو فریضه این است که: زکات، پرداختن حق فقرا و ضعیفان است و کسی که حق خدا را در قالب انجام نماز به جا آورد، حتماً حق شناس است و چنین کسی حق فقرا را پرداخت می‌کند.

در این جا نیز خداوند دستور به اقامه نماز و ایتاء زکات را به همسران پیامبر ﷺ به صورت مستقل و جدا آورده است برای این که این دو فریضه در میان فرائض از ارکان مهم عبادات و معاملات به شمار می‌آیند.

اطاعت زنان از خدا و رسول (ولایتمداری و ولایت پذیری زنان)

«وَأَطِيعَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید.

این جمله یک حکم کلی است که تمام برنامه‌های الهی را فرا می‌گیرد، لیکن ذکر آن پس از بیان فرمان نماز و زکات، ذکر عام بعد از خاص است که می‌خواهد شالوده اصلی امتثال اوامر الهی همان ولایتمداری و ولایت پذیری را تاکید کند. اطاعت از خدا و رسول، نشانه بارز ایمان است. گام اول در حوزه ایمان، اطاعت از خدا و سپس رسول اوست. در چندین آیه قرآن اطاعت از خدا و رسول در کنار

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۴.

۲. بقره، آیه ۴۳.

هم آمده است و نشان می‌دهد که فرمان‌های الهی، نیاز به «رسول» دارد؛ فلسفه بعثت پیامبران نیز همین بوده است که چگونگی اطاعت کردن مردم از خدا را به آنان نشان دهند. پس اگر «رسول»، اطاعت نشود، خداوند اطاعت نشده است؛ چنان که قرآن می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»؛^۱ هر کس رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت نموده است.

به هر حال این دستورات سه گانه (نماز، زکات، ولایتمداری) نشان می‌دهد که این احکام مخصوص زنان پیامبر ﷺ نیست بلکه برای همگان است منتهی نسبت به آن‌ها تاکید بیشتری شده است.

دور کردن پلیدی از اهل بیت

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی (گناه)

را از شما اهل بیت دور کند.

این فراز از آیه، یکی از زیباترین و شورانگیزترین آیه‌های قرآن است و به آیه تطهیر شهرت دارد؛ آیه‌ای که «اهل بیت» را به عنوان شخصیت‌های پاک و مطهر رسول خدا ﷺ در قالب چند کلمه جاودانه معرفی می‌کند. لازم است قبل از تفسیر، به معنای واژه‌ها و کلمات آیه شریفه اشاره کنیم.

۱. «إنما» واژه حصر است و اگر در ابتدای جمله‌ای که با فعل شروع می‌گردد بیاید آن چیزی که در مورد آن صحبت می‌شود را حصر می‌کند، لذا این واژه دلیل بر این است که این موهبت ویژه و اختصاصی «اهل بیت» است.

۲. جمله «یرید الله»، اراده تکوینی خدا را می‌رساند نه تشریحی؛ یعنی متعلق اراده، افعال خداست؛ یعنی خواست و اراده پروردگار متعال است که اهل بیت از رجس و گناه به دور باشند و گرنه اراده تشریحی به همه تعلق گرفته، همه مردم

۱. نساء، آیه ۸۰.



بدون استثناء به حکم شرع موظفند که از هرگونه گناه و پلیدی پاک باشند، دیگر لزوم پاک نگه داشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر ﷺ ندارد. نکته دیگر این که: آوردن آن با فعل مضارع «بیرید» استمرار این اراده الهی را می‌رساند.

۳. «رجس» به گفته همه واژه شناسان به معنای پلیدی و ناپاکی است. راغب می‌نویسد: رجس بر چند وجه است: پلیدی طبع، آلودگی از جهت عقلی و زشتی از منظر شرع.^۱ در واقع این واژه، مفهومی عام و فراگیر است و همه انواع پلیدی‌ها را شامل می‌شود، چون الف و لام آن، «الف و لام جنس» است؛ یعنی هر نوع آلودگی ظاهری و باطنی.

۴. واژه «اهل بیت»، یک معنای لغوی و عرفی دارد که شامل افراد خانه می‌گردد اعم از زن و فرزند و فامیل و غیر فامیل که در یک خانه باشند، اما این واژه یک اصطلاح خاص قرآنی است و در قرآن برای افراد خاصی علم شده است، از نظر قرآن گاهی فردی جزء خانواده، زنان و فرزندان یک خانه به شمار می‌آید، اما جزء «اهل بیت» نیست؛ مثل فرزند نوح که خداوند می‌فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ». تحقیق در مورد استعمال کلمه «اهل البیت» در قرآن و احادیث پیامبر ﷺ دلالت می‌کند که مقصود از اهل بیت، افراد خاصی هستند، چون در این آیه شریفه با این که «اهل بیت» به صورت مطلق آمده، اما همه مفسران شیعه و سنی گفته اند: مقصود افراد مخصوصی از اهل بیت پیامبر ﷺ است نه همه بستگان پیامبر ﷺ، چون این یک اصطلاح خاص قرآنی است. منتهی مفسران اهل سنت معتقدند همسران پیامبر ﷺ مصداق اهل بیت در آیه شریفه هستند، اما مفسران شیعه عقیده دارند: مقصود از اهل بیت در آیه شریفه پنج نفر است: پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین و آیه شریفه شامل همسران پیامبر ﷺ نمی‌شود، قرائن متعددی دلالت بر این معنا می‌کند از جمله:

۱. راغب، ذیل «رجس».

۱. از نظر ادبی در جملات پیش از این آیه تمامی ضمایر به صورت مونث آمده مثل: کنتنّ، امتکنّ، اسرحکنّ، لستنّ، اتقیتنّ، فی بیوتکنّ، معلوم بود همگی مربوط به همسران پیامبر ﷺ است؛ در حالی که در آیه تطهیر، یکباره خطاب تغییر کرده و ضمایر به صورت مذکر «عنکم، یطهرکم» آمده است و این مطلب به وضوح دلالت دارد که مصداق اهل بیت کسانی غیر از همسران پیامبرند.

۲. زبان آیه تطهیر، زبان مدح و ستایش و حاکی از مقام بلند اهل بیت، است؛ در حالی که زبان آیه‌های مربوط به همسران پیامبر ﷺ زبان تهدید، ترساندن و پرهیز دادن است؛ به همین دلیل، هرگز نمی‌توان هر دو زبان آیه را مربوط به یک گروه دانست.

۳. مفاد آیه تطهیر، اعطای نوعی مصونیت از گناه و لغزش و طهارت و عصمت برای اهل بیت است؛ در حالی که همسران پیامبر ﷺ به اتفاق مسلمانان مصون از خطا و گناه نبودند، بلکه در مواردی سرزنش شدند.

۴. بهترین راه برای تعیین دقیق مصداق اهل بیت، مراجعه به روایاتی است که از خود پیامبر اکرم ﷺ در تفسیر آیه شریفه نقل شده است از جمله:
طبق روایات فراوانی که از طریق شیعه و سنی به دست ما رسیده، پیامبر گرامی ﷺ پس از نزول آیه تطهیر، پارچه‌ای به دست گرفت و علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام حسن و حسین علیهما السلام را به زیر آن برد و سپس فرمود:

«اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ عَشْرَتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا»^۱

پروردگارا! اینان اهل بیت من و اهل و خاندان من هستند، پس هر گونه آلودگی را از آنان دور گردان و به طور کامل پاکشان نما.

تعداد این روایات که نزد شیعه و سنی به «حدیث کساء» شهرت یافته، به ده‌ها مورد بالغ می‌شود و جمع کثیری از صحابه پیامبر خدا آن را نقل کرده‌اند.

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۴.



ام سلمه همسر پیامبر خدا ﷺ که طبق نقل بیشتر روایات، این جریان در خانه او روی داده، از پیامبر تقاضا می‌کند تا اجازه دهند او نیز به جمع اصحاب کساء پیوندند و از این فیض بزرگ بهره مند شود، اما حضرت از پیوستن او به جمع اصحاب کساء مانع شده و با تعبیر محبت آمیزی چون:

«أَنْتِ عَلَى مَكَانِكِ يَا وَأَنْتِ عَلَى خَيْرِ وَإِلَى خَيْرٍ، وَأَنْتِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ»^۱

رحمت خدا بر تو باد، تو همواره به راه خیر و صلاح بوده‌ای و از همسران نبی هستی، از او دلجویی می‌کند.

از دیگر همسران پیامبر عایشه و زینب نیز عین ماجرای فوق را نقل کرده و تصریح کرده‌اند که آیه تطهیر در مورد خمسه طیبه نازل شده است.

روش دیگری که پیامبر برای تعیین مراد از اهل بیت و بیان مصادیق آن برگزیدند، این است که ایشان سپیده دم، هنگامی که برای اقامه نماز صبح از خانه خارج می‌شدند، به در خانه فاطمه (س) رفته، می‌فرمودند:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، الصَّلَاةُ بَيْرْحَمَتِكُمْ اللَّهُ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۲

درود و رحمت و برکات خدا بر شما اهل بیت باد، خداوند اراده نموده تا هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت دور گرداند و به طور کامل پاکتان سازد.

مدت این روش رفتاری پیامبر را «ابوسعید خدری»^۳ «چهل روز»، «انس بن مالک»^۴ شش ماه «ابوحمره»^۵ شش ماه و در نقلی هفت یا هشت ماه و «ابن عباس»^۶ نه

۱. همان

۲. الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۶.

۳. همان.

۴. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۹۲.

۵. الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۶.

۶. همان.

ماه، اعلام داشته اند.

به نظر می‌رسد علت اختلاف در مدت زمان مذکور، این بوده که هر یک از روایان ماجرا تنها مدتی را که خود شاهد آن بوده، روایت کرده است. بنابراین، نقل‌های یاد شده با هم ناسازگار نیست.

همان‌طور که ذکر شد رسول خدا از همان آغاز نزول آیه تطهیر، مصداق اهل بیت را معین نموده و راه را بر هرگونه تفسیر ناروا در مورد اهل بیت بسته اند، این اقدام حضرت موجب شده است تا جز معدودی از کسانی که نظراتشان وزنی ندارد، کسی در اختصاص این آیه به پنج تن تردید نکند.

نکته دیگر این که: کلمه «بیت» اشاره به خانه نبوت است؛ یعنی بیت نبوت؛ با این وصف، خانه متعلق به مقام نبوت، مراد است نه خانه خشت و گلی.^۱

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید:

در حقیقت در آیه شریفه دو انحصار و دو اختصاص به کار رفته: یکی انحصار اراده و خواست خدا در دور کردن پلیدی و اثبات عصمت و پاکی، دیگری انحصار دور کردن پلیدی و تطهیر و عصمت در اهل بیت نبوت.^۲

استاد آیت الله جوادی آملی می‌فرماید: آیه تطهیر ناظر به دفع رجس و پلیدی از اهل بیت است نه رفع رجس و پلیدی، چون اهل بیت با اراده الهی رجس و پلیدی نداشتند تا رفع گردد آنان بندگان مخلص خدا بودند.^۳

به تعبیر دیگر آیه تطهیر جنبه پیشگیری دارد، خداوند نمی‌گذارد پلیدی به حرم امن اهل بیت راه پیدا کند. همانند استغفار و طلب مغفرت معصومین علیهم‌السلام که جنبه دفع دارد نه رفع.

۱. رک: آیت الله جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۴۶۲.

۳. آیت الله جوادی آملی، تجلی ولایت در آیه تطهیر، ص ۹۴.



تطهیر کردن کامل اهل بیت

«وَيَطْهَرُكُمْ تَطْهِيراً»؛ و شما را پاک و پاکیزه سازد.

«تطهیر» به معنای پاکیزه نمودن و پاک ساختن می باشد (در برابر رجس و پلیدی). پروردگار متعال با دفع پلیدی از اهل بیت می خواهد نقطه مقابل آن، یعنی پاکی و طهارت را در وجود آنان، مستقر کند و از آن، نگهبانی نماید. واژه «تطهیراً» برای تأکید بر طهارت است؛ یعنی بی تردید اهل بیت، پاک و مطهر گشته اند. در حقیقت، جمله «و یطهرکم تطهیراً» تأکیدی بر «اذهاب رجس» و نفی پلیدی ها از اهل بیت است.

ارتباط دادن زدودن رجس و استقرار طهارت با کلمه «واو»، می رساند که اراده خداوند، فقط به دفع رجس از اهل بیت نیست، بلکه به طهارت آنان نیز تعلق می گیرد. و این آیه مهم ترین دلیل بر عصمت اهل بیت علیهم السلام است.

بنابراین با توجه به این که کلمه «انما» برای حصر و تأکید است و واژه «رجس» اطلاق دارد و هرگونه پلیدی و گناه را شامل می شود و جمله «یطهرکم تطهیراً» تأکید مجدد بر مسئله نفی رجس و همه پلیدی ها است، نتیجه می گیریم که خداوند اراده کرده است اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را از هرگونه پلیدی ها و آلودگی ها پاک و مبرا سازد و این همان مقام عصمت اهل بیت علیهم السلام است.

نکته دیگر این که: همچنان که اشاره شد، شمول آیه تطهیر درباره پیامبر صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام مورد اتفاق همه مسلمانان (شیعه و سنی) است، اما شمول آیه تطهیر بر سایر امامان شیعه از طریق احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امکان پذیر است؛ احادیثی که از طریق شیعه و سنی نقل شده که در آن ها پیامبر صلی الله علیه و آله هم به صورت کلی و هم به صورت مشخص و معین، امامان را به عنوان اهل بیت معرفی کرده است؛ مثل حدیث شجره، حدیث اثنی عشر خلیفه و... که در صحاح و مسانید اهل سنت آمده است.

آیه ۳۴

«وَأذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا»؛

و آنچه را که از آیات خدا و [سخنان] حکمت [آمیز] در خانه های شما خوانده می شود یاد کنید در حقیقت خدا همواره دقیق و آگاه است.

این آیه، دو وظیفه دیگر را برای همسران پیامبر ﷺ یادآور می شود:

- ضرورت یاد کردن آیات قرآن و حکمت از سوی زنان؛

- لطیف و خبیر بودن خداوند.

ضرورت یاد کردن آیات الهی و حکمت از سوی زنان

«وَأذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ»؛ آن چه را که در خانه های شما از

آیات خداوند تلاوت می شود و حکمت را یادآور شوید.

برای «ذکر»، دو معنا گفته شده است: یکی به خاطر سپردن، که آن را «ذکر قلبی» می گویند و دیگری به زبان آوردن است.^۱

خانه رسول خدا ﷺ، محل فرود آمدن وحی و مآل مال از عطر فرشتگان بود. در این فضای ملکوتی، هر انسانی که هوشیار و متذکر می بود، روح و اندیشه اش، سرشار از پیام های الهی می گردید. خداوند متعال، همسران پیامبر ﷺ را بیدار می سازد تا یادآور آیات خداوند که در خانه های آن ها تلاوت می شود باشند.

همچنین آنان را متذکر می شود که: ای همسران پیامبر، علاوه بر به یاد داشتن آیات خدا که در خانه های تان تلاوت می شود، حکمت را نیز به خاطر بسپارید.

در این جا دو موضوع مطرح است: یکی آیات خدا و دیگری حکمت. مفسران

۱. مفردات راغب، ذیل «ذکر».



گفته اند: منظور از «آیات الله»، به قرینه «یتلی»، آیات قرآن است و مراد از «الحکمة» کلمات و سخنان پیامبر ﷺ است.^۱

برخی دیگر معتقدند: «آیات الله» و «حکمت»، هر دو اشاره به قرآن است؛ منتهی تعبیر «آیات» جنبه اعجاز آن را بیان می کند و تعبیر به «حکمت» محتوای عمیق و دانشی را که در آن نهفته است باز می گوید.^۲

با توجه به این که کتاب و حکمت در آیات متعدد در کنار هم قرار گرفته اند قطعاً معنای متفاوت دارند. مقصود از ذکر آیات الله، تلاوت قرآن کریم و منظور از حکمت، فراگیری معارف و احکام است.

خلاصه این که خداوند متعال در این آیات، هفت وظیفه برای همسران پیامبر ﷺ ذکر نموده است:

۱- پرهیز از سخن هوس انگیز ۲- سخن گفتن به معروف ۳- رعایت عفت و حجاب ۴- اقامه نماز ۵- ایتاء زکات ۶- تبعیت از خدا و رسول ﷺ ۷- یاد کردن آیات الهی و حکمت در منزل.

بدون شک این دستورها یک حکم عام است، تکیه بر زنان پیامبر ﷺ برای تاکید و انتظار بیشتر از آنان است؛ برای نمونه، موضوع تلاوت قرآن در منزل و فراگیری معارف و احکام اسلام وظیفه هر خانواده است. تلاوت قرآن در منزل و تکرار آن توسط اهل خانه مورد سفارش معصومین علیهم السلام بوده است.

پیامبر ﷺ فرمود:

«نُورُوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَلَا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى
صَلُّوا فِي الْكِنَائِسِ وَالْبَيْعِ وَعَظَلُوا بُيُوتَهُمْ فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كُتِرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ
كُتِرَ خَيْرُهُ وَاتَّسَعَ أَهْلُهُ وَأَصَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ

۱. البحر المحيط، ج ۸، ص ۴۷۹.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۱۹.

الدُّنْيَا»؛^۱

خانه‌های خود را با تلاوت قرآن، نورانی کنید و آن‌ها را گورستان نسازید همان گونه که یهود و نصارا چنین کردند که فقط در معابد نماز خوانده و خانه‌های خویش را تعطیل نمودند، چون هر گاه در خانه‌ای قرآن زیاد تلاوت شود خیرش زیاد می‌گردد و آن خانواده، بهره مند می‌گردند و برای اهل آسمان نور می‌دهد؛ همچنان که ستارگان برای اهل دنیا نور افشانی می‌کنند.

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

«الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَيُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَتَخْصُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَتَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ»؛^۲

خانه‌ای که در آن، قرآن خوانده شود و ذکر خدای عزوجل در آن بشود، برکتش زیاد گردد و فرشتگان در آن حاضر شوند و شیاطین از آن دور گردند.

علی علیه السلام درباره ویژگی‌های متقین فرمود: متقین شب‌ها به نماز می‌ایستند و در لحظاتی از شب و در آغاز و پایان روز قرآن تلاوت می‌کنند.^۳

آثار تلاوت قرآن در منزل فراوان است: ایجاد معنویت در میان اهل منزل، نزول رحمت و آرامش و اطمینان، خیر و برکت در زندگی، وسعت در رزق و روزی، دفع بلاها و بیرون رفتن شیاطین، حضور فرشتگان از جمله آنانند.

لطیف و خبیر بودن خداوند

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا»؛ خداوند به اسرار دقیق، آگاه و داناست.

۱. عدة الداعی، ج ۱، ص ۲۸۶

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۱۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه متقین.



«لطیف» و «خبیر» دو صفت از صفات خداوند است که در قرآن بارها به آن اشاره شده، و پنج بار در کنار هم آمده اند.

«لطیف» بروزن فعیل به معنای فاعل و از ریشه لطف است که بر همراهی و نرمی چیزی دلالت می‌کند.^۱

«خبیر» هم به معنای فاعل از ماده «خبیر» است که دلالت بر علم دارد و گفته اند: «علمی است که با اطلاع و احاطه دقیق باشد و به گُنه معلومات پی ببرد»^۲.

کشاورز را هم از این جهت «خبیر» گفته‌اند که به زوایای پنهان مزرعه اش کاملاً احاطه دارد و در هنگام کار، همه چیز را تحت نظر قرار می‌دهد.^۳

در آخرین آیه، که راجع به وظایف همسران پیامبر ﷺ است، خداوند متعال دو عبارت «لطیف» و «خبیر» را به کار برد و ظرافت آن در این است که: لطیف، با مدارا و نرمی، توأم است و «خبیر» با هشدار دادن و تهدید. لطیف یعنی کسی که از دقایق آگاه است و از دقیق‌ترین و باریک‌ترین مسائل با خبر است. خبیر نیز همین‌طور.

ممکن است این دو صفت معنای دیگری داشته باشند؛ «لطیف» از لطف باشد؛ یعنی خداوند همه شما را مورد لطف و خود قرار می‌دهد «و خبیر» هم یعنی از اعمالتان با خبر است؛ نه فقط اعمال بلکه از نیت‌ها و اسرار درون سینه‌های شما هم با خبر است.

۱. معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۲۵۰.

۲. الفروق فی الفقه، ص ۸۶.

۳. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۳، ص ۱۵.

آیه ۳۵

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ
وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ
وَالْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ
وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا
عَظِيمًا»؛

مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان
عبادت پیشه و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا و مردان و
زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه دار و مردان
و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند خدا برای
[همه] آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.

در این آیه شریفه به سبک بسیار زیبایی، ده صفت ممتاز برای زنان و مردان
مسلمان و مؤمن برشمرده شده است؛ که نشان برابری زنان و مردان در این ده
صفت بسیار اساسی و عالی دارد. جوهره پیام این آیه، برابری زنان و مردان در
کمالات به شرح زیر است:

- برابری مردان و زنان در اسلام و ایمان؛
- برابری مردان و زنان در اطاعت پروردگار؛
- برابری مردان و زنان در صداقت و راستی؛
- برابری مردان و زنان در صبر و مقاومت؛
- برابری مردان و زنان در خشوع و خضوع؛
- برابری مردان و زنان انفاق کننده در انفاق و ایثار؛
- برابری مردان و زنان در روزه داری؛



- برابری مردان و زنان در پاکدامنی و عفاف و حجاب؛
- برابری مردان و زنان در ذکر و یاد خدا؛
- برابری مردان و زنان در پاداش (آمرزش و اجر عظیم).

مطالعه اجمالی در خصوص وضعیت زنان، هنگام ظهور اسلام و زمان جاهلیت، نشان می‌دهد که در آن فرهنگ منحط، زن جایگاهی نداشت و از تمام حقوق اجتماعی، محروم بود. طلوع اسلام، سبب شد تا زن، منزلت انسانی خود را باز یابد و همپایه مرد، جایگاه انسانی خود را به دست آورد. اسلام با فرهنگ جاهلی در خوار شمردن زنان درگیر شد و او را از رسوم و عادت‌های جاهلی جدا کرد. قرآن فرمود:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ»^۱

همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شما هستید.

و نیز فرمود:

«أَنِّي لَأَظُنُّكَ أَعْمَلُ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتِي بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ»^۲

همانا من عمل هیچ‌کننده‌ای از شما را ضایع نمی‌سازم؛ چه زن و چه مرد، بعضی از بعضی دیگر.

قرآن بر حقوق زن، پای فشرد و فرمود: «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا»^۳؛ مردان را از آنچه به دست آورده‌اند بهره‌ای است و زنان را از آنچه به دست آورده‌اند بهره‌ای.

«وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَ بِالْمَعْرُوفِ»^۴.

و برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای

۱. حجرات، آیه ۱۳.

۲. آل عمران، آیه ۱۹۵.

۳. نساء، آیه ۳۲.

۴. بقره، آیه ۲۲۸.

قرار داده شده است.

قرآن کریم وقتی از «انسان» و «رشد و کمال» و «قرب الهی» و «رسیدن به سعادت جاودانی» و «داشتن روح الهی» سخن می‌گوید، هیچ تفاوتی میان زن و مرد قائل نیست.

در فرهنگ جاهلی، به گونه‌ای زن را پست می‌شمردند که اگر کسی همسرش دختر به دنیا می‌آورد، مردش، شرمنده می‌شد و سر به بیابان می‌گذاشت، قرآن این حالت، را به صراحت و زیبایی در دو آیه زیر به تصویر کشیده است:

«وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»^۱

و هرگاه یکی از آنان را به دختر مژده دهند چهره اش سیاه می‌گردد، در حالی که خشم خود را فرو می‌برد از بدی آن چه به او بشارت داده شده از قبيله خود روی می‌پوشاند، آیا او را با خواری نگه دارد یا در خاک پنهانش کنند؟ و چه بد داوری می‌کنند!

اما اسلام، زنان را ارج نهاد و برای آنان حقوق اجتماعی تعریف کرد و پیامبر ﷺ در تکریم مقام زن و ارزش دختران، بسیار کوشید. مردی خدمت رسول خدا ﷺ نشسته بود که به او خبر دادند همسرت دختر به دنیا آورده. آن مرد از شنیدن این خبر، رنگش پرید و ناراحت شد، پیامبر فرمود:

«الْأَرْضُ تُقْلُهَا وَالسَّمَاءُ تُظِلُّهَا وَاللَّهُ يَرْزُقُهَا وَهِيَ رِيحَانَةٌ تَسْمُهُا»^۲

(چرا ناراحتی) زمین گهواره اش و آسمان سایبانش و خداوند، روزی اش را می‌دهد و دختر، گل خوش بویی است که خداوند به تو داده است.

۱. نحل، آیات ۵۸-۵۹.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۱۷.



البته در اسلام، تفاوت‌هایی در پاره‌ای مسئولیت‌ها و تکالیف در عرصه‌های خانوادگی و اجتماعی میان زن و مرد وجود دارد که متناسب با امکانات و توانمندی‌های این دو جنس است و ناشی از مقام حکمت خداوند در عرصه آفرینش و تدبیر است و گرنه زن در حقوق و بهره‌های انسانی همسنگ مرد است: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»^۱.

در شأن نزول همین آیه مورد بحث (آیه ۳۵ احزاب) گفته اند: هنگامی که اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی طالب با شوهرش از حبشه بازگشت، به دیدن همسران پیامبران ﷺ آمد، یکی از نخستین سؤالات او این بود که آیا چیزی از آیات قرآن درباره زنان نازل شده است، آن‌ها در پاسخ گفتند: نه، اسماء خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا جنس زن گرفتار خسران و زیان است، پیامبر ﷺ فرمود چرا؟ عرض کرد: چون در اسلام و قرآن، فضیلتی درباره آن‌ها نیامده است. این جا بود که آیه فوق نازل شد و به زنان اطمینان داد که زن و مرد در پیشگاه خدا از نظر قرب و منزلت یکسانند. با این مقدمه، اینک به شرح آیه شریفه می‌پردازیم.

برابری مردان و زنان در اسلام و ایمان

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»؛ همانا مردان مسلمان و زنان

مسلمان و مردان با ایمان و زنان با ایمان (آمرزیده و دارای پاداش عظیمی هستند)

این فراز از آیه، به دو مرحله از هدایت انسان اشاره دارد: اسلام و ایمان. اسلام در لغت به معنای فرمانبرداری و تسلیم شدن و در اصطلاح، به معنای پذیرفتن دین اسلام است. اسلام یعنی شهادت به توحید و تصدیق به رسالت پیامبر اسلام با این شهادت، انسان، مسلمان می‌شود، جانش مصونیت می‌یابد و

۱. بقره، آیه ۲۲۸.

قوانین شریعت در عرصه‌های فردی و اجتماعی مثل ازدواج و ارث و ... در مورد او جاری می‌گردد. اما ایمان، هدایت و یقین قلبی و عمل کردن بر طبق آن یقین است. ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است.

قرآن، تفاوت میان اسلام و ایمان را این گونه بیان می‌کند:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۱

اعراب (بادیه نشین) گفتند: ایمان آورده ایم، بگو: شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده ایم، هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فوق فرمود:

«ایمان چیزی است که در قلب، نفوذ کرده و آن را به سوی خدا سوق می‌دهد. اطاعت و تسلیم در برابر فرمان‌های خدا نیز ایمان واقعی را تصدیق می‌کند. اما اسلام همان قول و فعل ظاهری است و این همان است که مردم بر آنند. این اسلام، موجب حفظ جان و تجویز ازدواج و ارث می‌شود.

مسلمانان بر نماز و زکات و روزه و حج، اتفاق نموده‌اند و بدین وسیله از کفر، خارج شده و به ایمان منسوب گشته‌اند. اسلام با ایمان شریک نیست، ولی ایمان با اسلام مشترک است. ایمان و اسلام در گفتار و کردار با هم جمع می‌شوند؛ چنان که کعبه، داخل مسجد الحرام است، ولی مسجد در کعبه نیست. همین‌طور ایمان با اسلام شریک است، اما اسلام با آن چنین نیست، و این گفته خدا است و فرموده او، صادق‌ترین گفته‌هاست.»^۲

۱. حجرات، آیه ۱۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۴: «الْإِيمَانُ مَا اسْتَقَرَّ فِي الْقَلْبِ وَأَفْضَى بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَصَدَّقَهُ الْعَمَلُ بِالطَّاعَةِ لِلَّهِ وَالتَّسْلِيمِ لِأَمْرِهِ...»



به هر صورت همان طور که با اسلام و ایمان آوردن مردان، احکام اسلام و ایمان بر آن‌ها مترتب می‌شود و فضیلت کسب می‌کنند زنان هم اگر اسلام و ایمان بیاورند همان احکام بر آنان مترتب می‌شود و صاحب فضیلت و مقام می‌گردند.

برابری مردان و زنان در اطاعت پروردگار

«وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ»؛ مردان مطیع خدا و زنان مطیع خدا.

«قانت» اسم فاعل از مصدر «قنوت» به معنای اطاعتی است که با فروتنی و خضوع همراه باشد؛^۱ به معنای مداومت در اطاعت و بندگی هم آمده است.^۲ واژه قنوت و مشتقاتش ۱۳ بار در قرآن به کار رفته است. در اصطلاح فقهی، قنوت، دست بلند کردن در رکعت دوم نماز و دعا خواندن در آن حالت است. قانت بودن، حالت بسیار ارزشمندی است که پروردگار متعال به بندگان صالح خود، از جمله حضرت مریم، فرمان قنوت یعنی اطاعت، قیام به عبادت و خاضع بودن را داده است.

« يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ »؛^۳

ای مریم، برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده به جا آور و با رکوع کنندگان رکوع کن.

حضرت ابراهیم علیه السلام نیز از جمله امتیازاتش، قانت بودن است:

« إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ »؛^۴

ابراهیم (به تنهایی) امتی بود مطیع فرمان خدا.

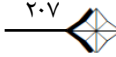
یکی از صفات برجسته زنان صالح در قرآن، همین قانت بودن است:

۱. مفردات راغب، ذیل «قنت».

۲. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۹، ص ۳۶۰.

۳. آل عمران، آیه ۴۳.

۴. نحل، آیه ۱۲۰.



«فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ»^۱.

قانت و مطیع فرمان بودن مردان و زنان مؤمن به این است که اطاعت و فرمانبری آنان از روی اراده، توجه، رغبت و محبت باشد. اساساً عبادت و پرستش و اطاعت، اگر غیر ارادی و بدون رغبت و محبت باشد، ارزشی ندارد، بلکه مفهوم جبردر آن نهفته است و عبادت جبیری، عاشقانه و رغبت انگیز نیست. در این جهت فرقی بین زنان و مردان نیست؛ صفت قنوت هم برای مردان به کار رفته و هم برای زنان و این یکی از صفات کمال مشترک زن و مرد است.

برابری مردان و زنان در صداقت و راستی

«وَالْمَآدِقِينَ وَالْمَآدِقَاتِ»؛ مردان راستگو و زنان راستگو

«صدق» به معنای مطابقت گفتار شخص با درون او و با واقعیت می باشد. این هردو، با هم هستند و چنانچه یکی از این دو شرط، نقض شود گفتار به طور کامل صادق نخواهد بود.

راست گویی همه آدمیان از زن و مرد، زیربنای انسانیت است؛ به طوری که می توان گفت در همه ادیان و مکاتب بر صداقت و راست گویی تأکید شده است. اسلام و پیشوایان معصوم علیهم السلام بیش از دیگران بر این صفت انسانی، پای فشرده اند؛ آیات قرآن و احادیث، مملو از توصیه به صداقت و راست گویی است، اصلاً نشانه دین داری است؛ علی علیه السلام فرمود:

«إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عَلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا صِدْقَ الْحَدِيثِ»^۲؛

برای دین داران، نشانه هایی است که یکی از آن ها راست گویی است.

راست گویی است که عمل را نیز پاکیزه می سازد، امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكِيَ عَمَلُهُ»^۳؛

۱. نساء، آیه ۳۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۳۹.

۳. همان، ص ۱۰۵.



هرکس که راست گو باشد عملش هم پاکیزه خواهد بود.

در اهمیت راستگویی همین بس که پیشوایان معصوم علیهم السلام به اصحاب و شاگردان خود، توصیه می کردند که قبل از هر نوع یادگیری و آموزش، راست گویی را بیاموزید. عمر بن ابی المقداد می گوید: «نخستین بار که خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم، حضرت فرمود: به فرزندانان قبل از یاد گرفتن حدیث راست گویی را بیاموز» «تَعَلَّمُوا الصِّدْقَ قَبْلَ الْحَدِيثِ»^۱

به سبب همین اهمیت صداقت است که قرآن در آیات متعددی توصیه می کند که همراه راست گویان باشید: «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۲. که راه رسیدن به کمال، صداقت و راستی است و در این مسیر مرد وزن یکسانند.

برابری مردان و زنان در صبر و مقاومت

«وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ»؛ مردان و زنان شکیبا.

صبر از مفاهیم اساسی اسلام است که همه اعمال صالح در پرتو آن صورت می گیرد؛ حفظ عقیده، انجام عبادت ها، جهاد، کار و تلاش و همه کردارهای آدمی به یاری «صبر»، مقدور است. از همین روست که در سخنان پیشوایان معصوم علیهم السلام به منزله سردر بدن، تشبیه شده است:

«الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ
كَذَلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الْإِيمَانُ»^۳

صبر، نسبت به ایمان، مانند سر است نسبت به تن، که چون سر برود تن هم می رود، هم چنین اگر صبر برود ایمان هم می رود.

واژه صبر و مشتقات آن ۱۰۳ بار در قرآن به کار رفته که نشان از اهمیت این عمل

۱. همان، ص ۱۰۴.

۲. توبه، آیه ۱۱۹.

۳. کافی، ج ۲، ص ۸۹.

صالح در میان اعمال صالح دیگر است. در ارزشمندی صبر، همین بس که خداوند می فرماید:

من با صابران هستم: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۱ و آن‌ها را دوست می دارم: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»^۲. چه پاداشی بالاتر از این که خدا با انسان باشد و او را دوست بدارد. قطعاً برای رسیدن به کمال دشواری‌ها و موانع متعددی وجود دارد که مردان و زنان با صبر و استقامت آن‌ها را از سرراه خود برمی دارند و به مقام کمال و قرب الهی نائل می شوند.

برابری مردان و زنان در خشوع و خضوع

«وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ»؛ مردان و زنان فروتن

خشوع، مصدر است از ریشه «خشع» به معنای خم کردن سر،^۳ سرخود را به زمین دوختن^۴ نگاه به زمین کردن^۵ صدای خود را پایین آوردن^۶ است. بعضی مفسران، «خشوع» را با «خضوع» یکی دانسته و هر دو را به معنای تواضع و فروتنی، معنا کرده اند؛ منتها یکی در باطن و دیگری در ظاهر مثلاً علامه طباطبایی می نویسد:

«واژه خشوع» به معنای خواری و تذلل باطنی و قلبی است، همچنان که کلمه «خضوع» به معنای تذلل ظاهری و با اعضای بدن است.^۷

۱. بقره، آیات ۱۵۳ و ۲۴۹ و انفال، آیات ۴۶ و ۶۶.

۲. آل عمران، آیه ۱۴۶.

۳. کتاب العین، ج ۱، ص ۱۱۲، ماده ی «خشع».

۴. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ذیل «خشع».

۵. همان.

۶. جوهری، الصحاح، ذیل «خشع».

۷. المیزان، ج ۱۶، ص ۴۷۰.



خشوع و مشتقات آن، هفده بار در قرآن به کار رفته است. زنان و مردان خاشع، افرادی هستند که تن و قلبشان در برابر پروردگار متعال، فروتن است و در برابر خدای متعال سر تعظیم فرود می آورند. روشن است که خشوع واقعی به قلب است که ناشی از معرفت فرد خاشع به خداوند است. بعضی در ظاهر، اظهار فروتنی می کنند، ولی قلبشان خاشع نیست. چنین خشوعی پسندیده نیست، آن چه ارزشمند است، خضوع قلبی و باطنی است، رسول خدا ﷺ فرمود:

«عَلَامَةُ الْخَاشِعِ فَأَرْبَعَةٌ مُرَاقَبَةُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَرُكُوبُ الْجَمِيلِ وَالتَّفَكُّرُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالْمُنَاجَاةُ لِلَّهِ»^۱

نشانه فرد خاشع چهار چیز است: مراقبت و ترس از خدا در آشکار و نهان، انجام کارهای پسندیده، اندیشیدن برای روز قیامت، مناجات کردن با خدا.

برابری مردان و زنان در انفاق و ایثار

«وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَمَدِّقَاتِ»؛ مردان و زنان صدقه دهنده

کلمه متصدق از «صدقه» است و اهل لغت، «صدقه» را این گونه معنا کرده اند: «آنچه را انسان به قصد تقرب به خداوند، از مالش خارج می کند، ولی در اصل، صدقه در کاری است که شخص بدون آن که مجبور باشد و با رضایت خودش انجام دهد.»^۲

گفتنی است که صدقه محدود به انفاق مال نیست، بلکه انسان با گفتار، رفتار و با جان خود نیز می تواند جزء متصدقین و متصدقات باشد؛ یعنی در اسلام هر کار

۱. تحف العقول، ص ۲۰.

۲. مفردات، ذیل «صدقه».

خیری - اعم از مال و غیر مال - صدقه نامیده می شود؛ چنان که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ إِلَى غَنِيِّ أَوْ فَقِيرٍ»^۱؛

هر کار نیکی، صدقه است؛ به فقیر باشد یا ثروتمند.

صدقه، عامل مهم پاک ساختن انسان از تعلقات دنیوی است و روح و روان را پاکیزه می سازد، قرآن می فرماید:

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ»^۲؛

از اموالشان صدقه بگیر تا آنان را پاک و منزّه سازی.

در پرداخت صدقه و انفاق و ایثار در راه خدا فرقی بین زن و مرد نیست، همچنان که تاریخ از مردان و زنان انفاق‌گرو ایثارکننده فراوان یاد کرده است، مثل حضرت خدیجه و آسیه بنت مزاحم و ...

برابری مردان و زنان در روزه داری

«وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ»؛

صائمین و صائِمات، اسم فاعل هستند از «صوم». کلمه صوم در اصل، امساک از مطلق فعل و از حرکت ایستادن است؛ یعنی امساک از خوردن، از گفتن و ... به اسبی هم که از خوردن و رفتن، اجتناب کند «صائم» می گویند. باد هم اگر از وزیدن باز ایستد می گویند: «صامت الريح»^۳.

صوم و مشتقات آن، هفده بار در قرآن به کار رفته که از آن میان، یک بار آن در همین سوره احزاب به صورت «صائمین و صائِمات» آمده است. روزه از این جهت که امساک در خوردن و نوشیدن و امور جسمانی دیگر و امساک در زبان و نگاه و

۱. امالی طوسی، ص ۴۸۵.

۲. توبه، آیه ۱۰۳.

۳. کتاب العین، ج ۷، ص ۱۷۲ (انتشارات هجرت، قم ۱۴۱۰) و مفردات راغب، ذیل «صوم».



پاک بودن نیت است، عمل بسیار ارزشمند و سختی می‌باشد و میدانی برای پاک سازی جسم و روان از بیماری‌های گوناگون و منور کردن دل به نور خداست؛ از همین روست که پاداش فراوانی برای آن در نظر گرفته شده است. در حدیث قدسی آمده است:

«الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أُجْزِي عَلَيْهِ»^۱

روزه برای من است و من پاداش روزه هستم.

روزه مهمترین وسیله برای رسیدن به کمال است، به همین جهت از میان عبادات مربوط به فروع دین در این آیه تنها از روزه یاد شده است. در استفاده و استعانت از این وسیله برای رسیدن به کمال، تفاوتی بین زن و مرد نیست.

برابری مردان و زنان در پاکدامنی و عفاف و حجاب

«وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ»^۲

«حافظ» و «حافظات» اسم فاعل از ماده «حفظ» است به معنای هرگونه مراقبت و ضبط و نگهداری است.^۲

«فروج» جمع «فرج» می‌باشد و در اصل به معنای شکافی است که بین دو چیز باشد و در این جا کنایه از دستگاه تناسلی زن و مرد است. علت کنایی بودنش هم این است که از تصریح به تعابیر قبیح، خودداری شود.^۳

خداوند در این سوره احزاب، وقتی ده صفت ممتاز را برای زن و مرد نمونه برمی‌شمرد، یکی از آن‌ها این است که آنان دامن خود را در برابر نامحرمان، محافظت می‌کنند. در چهار آیه دیگر هم به این خصلت پسندیده زنان و مردان اشاره شده

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۵.

۲. التحقیق، ج ۹، ص ۴۷.

۳. همان، ص ۴۷.

است: «وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»^۱ «وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»^۲ و «وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ»^۳.
 در اسلام به حفظ عفت و رعایت پاکدامنی، تاکید فراوان شده و با نزول این
 قبیل از آیات قرآنی، زنان و مردان مسلمان بر پاکدامنی خود، موظف شدند. نسل
 خوب و شایسته در همین دامن‌های پاک، پرورش می‌یابند. کوشش در پاکدامنی و
 رعایت مرزهای عفت، عبادت بزرگ تلقی می‌شود، امام باقر علیه السلام فرمود:
 «مَا مِنْ عِبَادَةٍ أَفْضَلَ مِنْ عِقَّةِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ»^۴
 هیچ عبادتی برتر از عفت شکم و شرمگاه نیست.

حفظ عفت و پاکدامنی اختصاص به زنان ندارد بلکه مردان هم باید عقیف و
 پاکدامن باشند، در سایه پاکی و پاکدامنی است که انسان به معراج می‌رود و به
 کمال می‌رسد.

برابری مردان و زنان در ذکر و یاد خدا

«وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ»؛ و زنان و مردانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند.

ذکر به معنای یادکردن و یادآوری است؛ خواه با زبان باشد یا با قلب. ذکر در
 قرآن، معانی گوناگونی دارد، اما بیشترین و برجسته‌ترین کاربرد معنای ذکر، همان
 یاد خداست.

ذکر، عامل مهمی است که رابطه بین انسان و خدا را برقرار می‌سازد، آرام گرفتن
 قلب، دوری از وسوسه‌های شیطان، نصرت و یاری خدا، بخشش گناهان، پاداش
 عظیم و بسیاری از دست آوردهای دیگر، از فواید ذکر می‌باشند.
 آنچه که در این فراز از آیه به آن اشاره شده «ذکر کثیر» است. در آیه دیگر همین

۱. نور، آیات ۳۰ و ۳۱.

۲. نور، آیات ۳۰ و ۳۱.

۳. مؤمنون، آیه ۵ و معارج، آیه ۲۹.

۴. کافی، ج ۵، ص ۵۵۴.



سوره احزاب آمده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»^۱

ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را فراوان یاد کنید.

اکنون سؤال این است که مقصود از، «ذکر کثیر» چیست؟ مصادیق ذکر کثیر را می‌توان از روایات این گونه به دست آورد:

۱. ذکر کثیر، ذکری است که انسان، خدا را در آشکار و نهان، یاد کند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«کسی که خدا را در سرّ و نهان یاد کند، ذکر کثیر انجام داده است، زیرا منافقان خدا را علنی و آشکارا یاد می‌کردند، اما در سرّ و نهان، یاد نمی‌کردند به همین جهت خداوند ذکر آنان را قلیل می‌داند»^۲

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَأَوْنَ لِلنَّاسِ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»^۳

منافقان (به گمان خود) می‌خواهند خدا را فریب دهند؛ در حالی که او آن‌ها را فریب می‌دهد؛ و هنگامی که به نماز برمی‌خیزند با کسالت برمی‌خیزند و در برابر مردم، ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌نمایند.

۲. ذکر کثیر آن است که در همه احوال بگویند: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا

الله والله اكبر.^۴

۳. منظور از ذکر کثیر، تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام است: «تسبیح فاطمة الزهراء

من الذكر الكثير»^۵.

۱. احزاب، آیه ۴۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۹۹.

۳. نساء، آیه ۱۴۲.

۴. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۶۸.

۵. کافی، ج ۲، ص ۵۰۰.

۴. از امام صادق علیه السلام پرسیدند: کمترین مقدار ذکر کثیر چیست؟ فرمود: گفتن سی مرتبه تسبیح بعد از هر نماز: «التَّسْبِيحُ فِي دُبُرِكُلِّ صَلَاةٍ ثَلَاثٌ وَثَلَاثُونَ مَرَّةً»^۱.
 علامه طباطبائی می نویسد:

«ذکر کثیر بدین معناست که انسان در هر شأنی از شئون زندگی که قرار می گیرد، متذکر به تعالیم الهی باشد که با آن شأن سازگار است؛ یعنی خدا را در جزء جزء زندگی خود حاضر ببیند و بداند که او پروردگار وی است و زندگی و مرگ و همه چیزش به دست اوست»^۲.

به هر صورت رسیدن به مقام قرب الهی بدون ذکر و یاد خدا امکان پذیر نیست، ذکر نوری است که انسان را به خدا می رساند، در این جهت فرقی بین زنان و مردان نیست و آنان با یاد خدا هم آرامش می گیرند و هم برای پیمودن مسیر الهی، نیرو به دست می آورند.

برابری مردان و زنان در پاداش (آمزش و پاداش عظیم)

«أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛ خداوند برای همه آنان آمزش و پاداش عظیمی

فراهم ساخته است.

خداوند متعال در ده فراز از این آیه شوق انگیز، ده گروه ممتاز را با ده صفت نام برد، اکنون در پایان این آیه، وعده آمزش و پاداش عظیم می دهد و این که مردان و زنان در این پاداش یکسانند.

«أَعَدَّ» فعل ماضی به معنای «آماده کرده است». این فعل ماضی، قطعی بودن این اجرو پاداش و عدم وجود تخلف را می رساند و یا این که بهشت و نعمت های آن، در حال حاضر برای مؤمنان آماده است.

۱. حمیری، قرب الاسناد، ص ۱۶۹ (چاپ قم موسسه آل البيت، ۱۴۱۳)

۲. المیزان، ج ۱۹، ص ۱۲۵.



مغفرت به معنای بخشش و آمرزیدگی است. این آیه می‌فرماید: خداوند برای این ده دسته از مردان و زنان، بخشش و آمرزیدگی را حتمی و تخلف ناپذیر کرده است.

علاوه بر مغفرت الهی، اینان دارای «اجر عظیم» نیز هستند. «اجر عظیم یعنی خدا از باب تفضّل، اضافه بر آن وعده‌ای که در مقابل عمل نیکوکاران داده پاداش بزرگی نیز به آنان عطا خواهد کرد.»^۱

در این اجر عظیم هم مردان و زنان شریکند.

نتیجه این آیه شریفه این است که خداوند ده کمال از کمالات اعتقادی، اخلاقی و عملی که زن و مرد با هم برابند را برشمرده و در کنار هر ویژگی که برای مردان ذکر نموده همان ویژگی را برای زنان قائل شده است.

برخی از بزرگان این اوصاف ده گانه را به سه قسم تقسیم نموده اند:

۱. قسمتی از این اوصاف مربوط به مسائل اعتقادی است مثل ایمان و ایمان.
۲. بخشی از این ویژگی‌ها مربوط به مسائل اخلاقی است مثل صداقت، عفت و پاکدامنی، ذکر، صبر و مقاومت، قنوت.

۳. تعدادی از این اوصاف مربوط به مسائل عملی است مثل روزه و انفاق.

این اوصاف ده گانه می‌رساند که اسلام برای رساندن انسان به کمال به همه ابعاد اعتقادی، اخلاقی و عملی توجه نموده است. از سوی دیگر هم به کمیّت (ذکر کثیر) توجه دارد و هم به کیفیت.

نکته مهم این‌که: عظمت این آیه وقتی روشن می‌شود که ببینیم در عصر جاهلیت هیچ ارزشی برای زن قائل نبودند و اکنون هم در عصر تمدن مادی از زن به عنوان کالا و برده جنسی استفاده می‌کنند، اما اسلام شخصیت زن را در رشد کمالات معنوی و الهی دیده و در این حقوق، تفاوتی بین مرد و زن قائل نشده است.

۱. تفسیر آسان، ج ۳، ص ۲۳۷ (انتشارات اسلامی، تهران ۱۳۹۸ ق).

آیه ۳۶

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا»؛

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.

از آیه ۳۶ تا چهلم این سوره چگونگی شکستن یکی از سنت‌های جاهلی مربوط به ازدواج با همسر فرزند خوانده را شرح می‌دهد. این مهم با ازدواج پیامبر اسلام ﷺ با همسر قبلی فرزند خوانده خود - زید بن حارثه - صورت گرفت.

آیه ۳۶ در واقع، زمینه چینی برای ورود به این مسئله است و دو پیام دارد:

- نداشتن اختیار در برابر فرمان خدا و رسول خدا (ولایت پذیری)؛

- عاقبت نافرمانی از خدا و رسول (ولایت ستیزی).

نداشتن اختیار در برابر فرمان خدا و رسول خدا (ولایت پذیری)

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»؛

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش فرمانی صادر کنند اختیاری در کار خود داشته باشد.

هر چند در قرآن وقتی خطاب به «مذکر» باشد، شامل زنان نیز می‌شود، ولی در این آیه، به طور اختصاصی زنان را هم ذکر کرده و فرموده: «للمؤمن وللمؤمنه»، چون زنان نیز باید همانند مردان در برابر قضاوت خدا و رسول، خاضع و ولایت پذیر باشند.

کلمه «قضی» در لغت به معنای حکم، فرمان و فیصله دادن و قطعیت بخشیدن است و این فرمان و حکم بردو قسم است: یکی قضای تکوینی و دیگری



قضای تشریحی، در این جا مقصود، قضای تشریحی است؛ یعنی فرمان الهی در تعیین وظایف فردی و اجتماعی انسان‌ها؛ مثل وجوب نماز، روزه و...؛ به عبارت دیگر، قانون گذاری از سوی خدا. اما قضای تکوینی یعنی فرمان لازم الاجرای الهی، تخلف ناپذیر است و امکان سرباز زدن و سرپیچی کردن از آن‌ها وجود ندارد؛ مثل خلقت آسمان و زمین، برگزیدن پیامبران و...

کلمه «قضی» در قرآن در موارد متعدد به کار رفته است:

۱. قضاء به معنای پایان دادن و به پایان بردن:

«فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ»؛^۱

چون نماز پایان یافت در زمین پراکنده شوید.

۲. داوری و حکم کردن:

«إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛^۲

پروردگار تو در روز قیامت میانشان قضاوت خواهد کرد.

«وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ»؛^۳

خدا به حق داوری می‌کند.

۳. کشتن و به قتل رساندن:

در داستان موسی عليه السلام و کشته شدن مرد قبطی می‌فرماید:

«فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ»؛^۴

موسی، مستی بر او زد، و او را کشت.

۴. برآوردن حاجت:

در ماجرای حضرت یعقوب و موفق شدن به دیدار یوسف آمده است:

۱. جمعه، آیه ۱۰.

۲. یونس، آیه ۹۳.

۳. غافر، آیه ۲۰.

۴. قصص، آیه ۱۵.

«إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا»^۱؛

فقط نیاز و حاجتی در ضمیر یعقوب بود که آن را آشکار ساخت.

۵. فرمان دادن، دستور دادن:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۲؛

پروردگارت، فرمان داد که جز او را نپرستید و به پدر و مادر، نیکی کنید.

کلمه «خیره» به معنای گزینش و حق انتخاب است. در سوره قصص آیه ۶۸ همین واژه آمده است: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ»؛ پروردگار

تو هر چه بخواهد می‌آفریند و هر چه بخواهد برمی‌گزیند.

آیه مورد بحث می‌فرماید: هیچ مرد وزنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به

کاری فرمان می‌دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد.

معنای آیه این نیست که مردم نمی‌توانند معصیت کنند، بلکه معنایش این است که: باید اطاعت کنند، اما اگر اطاعت نکردند، معصیت نموده‌اند و دچار گمراهی و عذاب می‌شوند و این یعنی همان قضای تشریحی، اگر قضای تکوینی بود باید انجام می‌شد و دیگر «من یعص الله ورسوله» معنا نداشت.

این آیه در واقع، شامل همه مواردی می‌شود که پروردگار متعال و رسولش حکم می‌کنند؛ اما در اینجا چون می‌خواهد داستان ازدواج پیامبر ﷺ با «زینب بنت جحش»، همسر قبلی پسر خوانده اش را ذکر کند، زمینه چینی برای آن است.

عاقبت نافرمانی از خدا و رسول خدا ﷺ (گمراهی آشکار)

«وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ صُلْبًا مُّبِينًا»؛ هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند

به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

۱. یوسف، آیه ۶۸.

۲. اسراء، آیه ۲۳.



فعل «يعص» از ریشه «عصى» به معنای خارج شدن از اطاعت است.^۱ کلمه «ضلال مبين» ۱۹ بار در قرآن آمده یعنی گمراهی آشکار. قرآن، از چهار نوع ضلالت و گمراهی نام برده است: ضلال مبين (۱۹ بار) ضلال بعيد (نساء، ۱۳۶)، ضلال کبير (ملک، آیه ۹) و ضلال قدیم (یوسف، آیه ۹۵). فرجام کسانی که از دستورات خدا و رسولش، سرپیچی کنند چیزی جز گمراهی آشکار نیست. تاریخ به خوبی، نشان داده است که نافرمانان و عصیانگران، چگونه به ضلالت افتادند. عوامل عصیان را می توان در جهل و نادانی، طمع، ضعف اراده، کبر و غرور و فریب شیطان نام برد. کسانی که از فرمان خدا و رسول، سرپیچی کرده و می کنند، یکی از این علل و عوامل در روحشان نفوذ کرده است. بدیهی است اطاعت از خدا و رسول مایه سعادت و خوشبختی و نجات انسان است و گرنه آنان احتیاجی به اطاعت ندارند، آنان مانند طبیعی هستند که نسخه نوشته اند، اگر کسی مطابق نسخه آنان عمل کند، خودش سود برده است و نجات می یابد، از سوی دیگر اگر هم مطابق نسخه عمل نکند، روشن است خودش گرفتار می شود، به همین جهت تعبیر به ضلال مبين شده است. باید توجه داشت همان طور که گفته شد عدم اختیار انسان در برابر حکم خدا و رسول خدا ﷺ به معنای سلب اراده انسان نیست، بلکه به معنای ولایت پذیری او در برابر خدا و رسول خدا ﷺ است. خداوند با انحصار ولایت در سه گروه فرمان اطاعت و تسلیم در برابر آنان داده است:

«اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم». ولایت پذیری و ولایتمداری دو واژه ای هستند که به معنای تبعیت و تسلیم خدا، رسول خدا و ائمه عليهم السلام به کار

۱. مفردات راغب، ذیل «عصى».

می‌روند؛ منتهی ولایت پذیری شاخصی برای نگرش اعتقادی به ولایت است، اما ولایتمداری شاخصی برای نگرش عملی به ولایت است.

بر اساس آیات قرآن یکی از نشانه‌های ایمان، ولایت پذیری و ولایتمداری است. علاوه بر آیات متعدد قرآن، روایات فراوانی بر اهمیت و ضرورت ولایت پذیری و ولایتمداری وجود دارد. از جمله:

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«طَاعَةٌ وَوَلَاةٌ الْأَمْرِ تَمَامُ الْعِيَّةِ»^۱

ولایت پذیری از اولیاء الهی تمام عزت است.

در روایت دیگر، نشانه ایمان، ولایت پذیری، ولایتمداری، تعبد در برابر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

پیامد ولایت ستیزی و نافرمانی خداوند و رسول خدا چیزی جز هلاکت و نابودی و به بیراهه رفتن نیست.

آیه ۳۷

«وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»

و آنگاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز] به او نعمت داده بودی می‌گفتی: «همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار» و آنچه را که خدا آشکار کننده آن بود در دل خود نهان می‌کردی و از

۱. تحف العقول، ج ۱، ص ۲۸۳.



مردم می‌ترسیدی با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی پس چون [زید] از آن [زن] کام برگرفت [و او را ترك گفت] وی را به نکاح تو در آوردیم تا [در آینده] در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان چون آنان را طلاق گفتند گناهی نباشد و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد.

این آیه - چنان که قبلاً گفتیم - درباره ازدواج با همسر پسر خوانده است. پسر خوانده پیامبر اکرم ﷺ «زید بن حارثه» بود و این آیه، شرح ماجرا را در چند فراز بیان می‌کند:

- نعمت‌های خدا و رسول به زید بن حارثه؛
- توصیه پیامبر ﷺ به ادامه همسری زید با زینب؛
- خوف پیامبر ﷺ در ازدواج با همسر فرزند خوانده؛
- ماجرای ازدواج پیامبر ﷺ با زینب؛
- ضرورت شکستن آداب و رسوم غلط اجتماعی.

نعمت‌های خدا و رسول به زید بن حارثه

«وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ: «بِهِ خَاطِرُ بِيَاورِ» زَمَانِي رَا كَه بَه آن كَسِي

كَه خَدَاوَنَد بَه اُو نَعْمَت دَاَدَه بُوَد و تُو نِيْز بَه آن نَعْمَت دَاَدَه بُوَدِي .

منظور از کسی که خدا و رسول به او نعمت عطا کرده «زید بن حارثه» است. نعمت خداوند بر او این بود که علاوه بر نعمت‌های سرشار الهی که در اختیار هر انسانی قرار می‌دهد، به او نعمت اسلام، ایمان و همنشینی دائمی و همیشگی با پیامبر اکرم ﷺ و قرار گرفتن در سایه تربیت آن بزرگوار بود. خداوند، قلب زید بن حارثه را به رسول گرامی متمایل ساخت و نام او را برای همیشه در قرآن - به عنوان یکی از نعمت یافتگان - ثبت کرد.

نعمت رسول خدا هم بر «زید» این بود که به او احسان کرد و او را در راه خدا آزاد ساخت و به عنوان فرزند خوانده خود معرفی کرد. بعدها نیز دختر عمه اش - زینب

بنت جَحش - را به ازدواج او در آورد و در اختلافات آنان وساطت می کرد.

توصیه پیامبر ﷺ به زید برای ادامه همسری

«أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ»؛ می گفتم: همسرت را برای خود نگاه دار و از خدا بپرهیز.

زینب بنت جَحش و همسرش زید بن حارثه، در مسائل مختلف، اختلاف داشتند و «زید»، این اختلافات را با پیامبر ﷺ در میان می گذاشت. رسول خدا ﷺ هر دوی آنان را دل سوزانه و صادقانه به سازش دعوت می کرد.^۱ این فراز از آیه ما را با این ناسازگاری های زید و زینب و اصرار پیامبر ﷺ بر سازش آن دو، آگاه می کند که می فرماید: «همسرت را برای خودت نگه دار و از خدا بپرهیز».

خوف پیامبر ﷺ در ازدواج با همسر فرزندخوانده

«وَتَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ»؛ و در دل خود، چیزی را پنهان می داشتی که خداوند

آن را آشکار می کند.

در این جا این سؤال مطرح است که پیامبر ﷺ چه چیزی را در دل خود، پنهان می کرد؟ برخی در قضیه زینب و زید، با تمسک به برخی جعلیات گفته اند: عشق و علاقه زینب در قلب پیامبر ﷺ بود و آن را پنهان می کرد!، مثلاً ابن سعد می نویسد:

«روزی زینب، بدون حجاب، مقابل پیامبر ﷺ حاضر شد، حضرت به او پشت کرد و فرمود: «پروردگار بزرگ، منزّه است، دگرگون کننده دل ها منزّه است» و رفت. زید وقتی ماجرا را از زبان زینب شنید پیش پیامبر آمد و گفت: اگر به زینب، علاقه دارید، طلاقش بدهم تا شما با او ازدواج کنید، ولی پیامبر ﷺ فرمود: «همسرت را پسندیده نگه دار.» از آن پس، زید، اختلافاتش با زینب بیشتر شد و علی رغم توصیه های فراوان پیامبر ﷺ که با همسرت، سازش کن، نپذیرفت و او را طلاق

۱. ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۵۲.



داد. پس از چند ماه، پیامبر ﷺ با زینب ازدواج کرد.^۱ این افسانه دروغین عشق پیامبر ﷺ به زینب را به گونه‌های دیگر هم تعریف کرده اند.

اما آن چه که با سیره رسول خدا ﷺ و سیاق این آیات کاملاً سازگاری دارد این است که آن چه را پیامبر در دل خود، پنهان می‌کرده، نه عشق به زینب، بلکه حرمت عرفی ازدواج با همسر فرزند خوانده بوده است. خداوند به ایشان فرمان می‌دهد که این رسم جاهلی را بشکن و اکنون که زید، همسر خود - زینب - را طلاق داده با او ازدواج کن. اما پیامبر ﷺ این فرمان را در دل پنهان کرده بود و از ازدواج با همسر فرزند خوانده خود خوف داشت، زیرا می‌ترسید اولاد مردم با شنیدن ازدواج آن حضرت با زینب او را سرزنش کنند و بیمار دلان هیاهو و جنجال راه بیندازند که چرا همسر پسر را گرفته ای.

ثانیاً: با شنیدن این خبر، مردم در دین و ایمانشان تزلزل به وجود آید و سست شوند و این یک ترس ممدوح بود، لذا کلمه «خشیت» به کار برد نه «خوف»، قطعاً شکستن عادت‌های اجتماعی کمر شکن است و ترس دارد.

مرحوم علامه طباطبایی، در پاسخ به کسانی که تهمت عشق و علاقه پیامبر ﷺ را به زینب مطرح کرده اند می‌نویسد:

«از یک فرد عادی پسندیده نیست که دنبال ناموس مردم باشد و برای به چنگ آمدن آن‌ها تلاش کند؛ تا چه رسد به فرد عظیم الشانی همچون خاتم الانبیاء ﷺ.^۲ زینب، نوه عبدالمطلب و دختر عمه رسول خدا ﷺ بود و از کودکی در کنار پیامبر ﷺ رشد کرد و ایشان همواره زینب را می‌دید و پیش از آن که حجاب واجب شود این دختر را مشاهده می‌کرد، چرا در آن زمان، مسحور زینب نشد؟! اگر پیامبر،

۱. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۰۱.

۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۴۸۴.

مایل به ازدواج با او بود، چیزی مانع آن بزرگوار نبود، بلکه باعث افتخار خانواده اش بود. پس آنچه پیامبر ﷺ در دل خود مخفی نگه داشته بود فرمان الهی بود و از اجرای همین فرمان خوف داشت، همچنان که در دنباله آیه می فرماید:

«وَتَخَشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ»؛ و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی.

در این فراز که خداوند به رسولش فرمان می دهد که از مردم نترس و حکم خدا را به اجرا بگذارد، حکایت از این دارد که پیامبر ﷺ از مردم می ترسید، لذا سؤالی که فوراً به ذهن می رسد این است که: پیامبران که در محیط های پراز آلودگی و جاهلیت، برانگیخته می شدند، از چیزی نمی ترسیدند. اتفاقاً آیه ۳۹ همین سوره احزاب می فرماید: «کسانی که رسالت های الهی را تبلیغ می کنند جز از خدا از هیچ کسی دیگر نمی ترسند»، با این حال چرا در این فراز از آیه می فرماید: «و از مردم می ترسیدی»؟

پاسخ آن است که: پیامبر ﷺ از هیچ کس جز خدا نمی ترسید، ولی بیم ایشان، آن بود که اگر با زینب ازدواج کند مردم از دین او برگردند و خیال کنند که رسول الله به زید فشار آورده که همسرش را طلاق دهد تا خودش او را بگیرد.

پیامبران هیچ گاه ترس جان و مال و آبروی خود را نداشتند، بلکه تنها دغدغه آنان، محفوظ ماندن دین خدا بود.

مرحوم علامه طباطبایی می فرماید:

جمله «والله احق أن تخشاه» ظاهرش نوعی عتاب است که چرا از مردم می ترسی، سزاوار است از خدا بترسی که مبادا حکمی از احکام الهی اجرا نگردد، پس خداوند سزای خشیت است نه طعن بیمار دلان.^۱

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۴۸۴.



ماجرای ازدواج پیامبر ﷺ با زینب

«فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا»؛ هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد (و از او

جدا شد) ما را او به همسری تو در آورده ایم.

ماجرای ازدواج پیامبر ﷺ با زینب بنت جحش از این قرار بود که: «قبل از زمان بعثت و بعد از آن که خدیجه با پیامبر ﷺ ازدواج کرد، خدیجه برده‌ای به نام «زید» خرید، که بعداً آن را به پیامبر ﷺ بخشید و حضرت او را آزاد کرد و چون طایفه اش او را از خود راندند، پیامبر ﷺ نام «فرزند خود» را بر او نهاد و به اصطلاح او را «تَبَتَّى» کرد. (فرزند خوانده)

بعد از ظهور اسلام، زید مسلمانی مخلص و پیش تاز شد و موقعیت ممتازی در اسلام پیدا کرد و چنان که می‌دانیم یکی از فرماندهان لشکر اسلام در جنگ «موته» شد که در همان جنگ، شربت شهادت نوشید.

هنگامی که پیامبر ﷺ تصمیم گرفت برای زید، همسری برگزیند از زینب بنت جحش، که دختر «امیه» دختر عبدالمطلب (دختر عمه اش) بود، برای او خواستگاری نمود. زینب، نخست چنین تصور می‌کرد که پیامبر ﷺ می‌خواهد او را برای خود انتخاب کند. خوشحال شد و رضایت داد، ولی بعداً که فهمید خواستگاری از او برای زید است، سخت ناراحت شد و سرباز زد. در این جا بود که نخستین آیه از آیات مورد بحث نازل شد و به امثال «زینب» و برادرش «عبدالله» هشدار داد که نمی‌توانند هنگامی که خدا و پیامبرش، کاری را لازم می‌دانند مخالفت کنند.^۱

زید بن حارثه، پس از مدتی زناشویی با زینب بنت جحش، سربه ناسازگاری می‌گذازد و به سبب عدم تفاهم اخلاقی، همسرش را طلاق می‌دهد. پیشنهاد جدی طلاق از سوی زید بوده، چرا که هر بار به پیامبر ﷺ رجوع می‌کرده و این

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۳۹ -

خواسته را در میان می گذاشته و رسول خدا ﷺ ایشان را به نگه داری همسرش و نیز رعایت تقوای الهی توصیه می کرده است.^۱

در این آیه شریفه، خداوند متعال، بهره جنسی را با عبارت «فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا» آورده، نشانه رعایت عفت کلام در بیان مسائل زناشویی و جنسی است. عبارت «زوجناکها» آشکارا نشان می دهد که ازدواج پیامبر ﷺ با زینب، به فرمان الهی بوده است، زیرا آیه می فرماید: ما او را به ازدواج تو در آوریم. خود زینب هم هنگامی که به همسری رسول خدا ﷺ درآمد، در میان دیگر زنان، فخر و مباهات می کرد که او کسی است که به نص قرآن به همسری پیامبر ﷺ درآمد است و می گفت: شما را خویشاوندانتان به همسری پیامبر ﷺ در آوردند ولی مرا خداوند از آسمان به همسری پیامبر ﷺ در آورده است.^۲

ضرورت شکستن آداب و رسوم غلط اجتماعی

«لَکَیْ لَا یَكُونُ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ حَرَجٌ فِیْ أَزْوَاجٍ أَدْعَیَاهُمْ»؛ تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده هایشان، هنگامی که از آن ها بی نیاز شدند (آن ها را طلاق دادند) نباشد.

«أدعیاء»، جمع «دعی» به معنای فرزندخواندگان می باشند، که قبلاً درباره آن بحث کردیم.

زید و زینب، وقتی که از هم جدا شدند، هنوز می پنداشتند که ازدواج با همسر

۱. «وטר» به حاجت مهم می گویند؛ یعنی هر حاجتی که مورد همت فرد باشد. علامه طباطبایی می نویسد: «قضاء الوطر» کنایه از آمیزش و بهره بردن جنسی است؛ یعنی زید از او بهره جنسی دل خواهش را گرفته و دیگر به او رغبتی ندارد.

زمخشری آورده است: «هرگاه فردی به چیزی نیاز داشته باشد و به حاجتش از آن چیز دست یابد گویند: «قضی منه و طره».

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۷۷.



پسر خوانده، حرام است و اصلا در تصورشان هم این نبود که پیامبر ﷺ با زینب ازدواج خواهد کرد، زیرا قرآن تا آن زمان راجع به فرزند خوانده‌ها فقط اصل پدرخواندگی را باطل خواند و ارث بردن را منع کرد و فرمان داده بود که فرزند خواندگان را به نام پدران واقعی شان بخوانند، ولی هنوز جواز ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده را اعلام نکرده بود، تا این که خداوند به صراحت اعلام فرمود: «زوجناکها»؛ ما او را به ازدواج تو در آوریم.

با این فرمان الهی، حکم جاهلی ممنوعیت ازدواج با همسر پسر خوانده باطل شد. این کار، جز با حکم خداوند و به دست خود رسول خدا ﷺ شدنی نبود، زیرا حرمت ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده در آن جامعه، مقبولیت عمومی داشت و فقط با نزول یک آیه، قُبِحَ آن شکسته نمی شد، بلکه خود پیامبر ﷺ را بدین کار مامور ساخت تا به طور محسوس، حکم جاهلی را بشکند.

نکته مهم در این آیه شریفه، اشاره به فلسفه ازدواج پیامبر ﷺ با زینب است. که خداوند می فرماید: هدف اصلی این ازدواج شکستن سنت های جاهلی و از بین بردن آداب و رسوم غلط اجتماعی است، خودداری از ازدواج با همسران مطلقه پسر خوانده ها یکی از آداب و رسوم غلط اجتماعی است، برای برداشتن چنین سنت های غلط باید قاطعیت به خرج داد و کاری که شدنی است باید بشود، لذا در دنباله آیه فرمود:

«وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا»؛

و فرمان خدا انجام شدنی است.

چون فضای آیه در خصوص شکستن و باطل کردن یک سنت جاهلی مهمی است؛ از همین رو، خداوند متعال تأکید می کند که همه امور به دست اوست نه به دست مردم و او قادر است که هرچه را اراده می کند به اجرا در آورد. برخی می پنداشتند که شاید این حکم ازدواج با همسر پسر خوانده، به زودی باطل شود، چون با عرف اجتماعی آن زمان، تعارض داشت، اما خداوند متعال با تأکید

می فرماید: امر او انجام شدنی است: «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا» یعنی مبارزه با آداب و رسوم غلط شدنی است؛ برخلاف تصور کسانی که معتقدند مبارزه با سنت های غلط امکان ندارد، اما خداوند می فرماید شدنی است.

شایسته است در این جا نگاهی به انواع آداب و رسوم اجتماعی بیفکنیم. هر جامعه ای برای خود مجموعه ای از آداب و رسوم در زندگی دارد که ریشه در باورهای اعتقادی آنان دارد و نسل به نسل به یکدیگر منتقل می شود. این آداب و رسوم آن چنان در احساسات و عواطف آنان ریشه دوانیده که امکان هر گونه تغییر یا برداشتن آن ها وجود ندارد.

آداب و رسوم جوامع بشری بر دو قسم است: یکی آداب و رسوم صحیح که ریشه در عقل و منطق و شریعت دارد و آثار مثبت فراوانی در زندگی انسان ها دارد و دیگری آداب و رسوم غلط که آمیخته با خرافات و دروغ است و موجب انحراف و عقب ماندگی جوامع بشری می گردد. در زمان جاهلیت، این آداب و رسوم غلط فراوان بوده که یکی از اهداف پیامبران الهی مبارزه با آداب و رسوم غلط و فرهنگ جاهلی است. نمونه ای از آداب و رسوم غلط را در مراسم عروسی یا در مراسم عزایا در اعیاد و مناسبت ها می بینیم که باید با آن ها مبارزه کرد و با ترویج آداب و رسوم صحیح و فرهنگ سازی به اصلاح فرهنگ و رسوم غلط و آلوده پرداخت.

آیه ۳۸

«مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا»؛

بر پیامبر در آنچه خدا برای او فرض گردانیده گناهی نیست [این] سنت خداست که از دیرباز در میان گذشتگان [معمول] بوده و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر [و متناسب با توانایی] است.



- این آیه سه پیام دارد:
- در حرج نبودن پیامبر ﷺ در انجام فرائض؛
 - سنت الهی در شکستن عادت‌های غلط اجتماعی؛
 - سنجیده و با برنامه بودن فرمان خدا.

در حرج نبودن پیامبر ﷺ در انجام فرائض

«مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ»؛ هیچ گونه حرج بر پیامبر در آن چه خدا برای او مقرر داشته نیست.

«حرج» به معنای در سختی و تنگنا بودن است. به گفتهٔ راغب: «جای جمع شدن دو چیز می‌باشد که از آن، معنای تنگ شدن و ضیق گردیدن تصور شده است و لذا به چیز ضیق و تنگ، «حرج» گفته شده است.^۱

«فرض» به معنای «تعیین کردن و سهم دادن» است. مرحوم طبرسی می‌نویسد: «واژهٔ «فرض» در این آیه به معنای اباحه و تجویز است و واژهٔ «حرج» به معنای در تنگنا و زحمت قرار گرفتن می‌باشد و منظور از این که فرمود: پیامبر در انجام فرائض در تنگنا نمی‌باشد این است که آن حضرت به جوسازی‌ها و مانع تراشی‌ها در انجام فرائض توجه نمی‌کند. نفسی علتِ سختی‌ها و تنگناها، همان جوسازی‌ها و هیاهوها در انجام دادن فرائض است که برایش معین شده، می‌باشد.^۲

معنای آیه این می‌شود که رسول خدا ﷺ در آن چه بر او تکلیف شده در سختی و تنگنا نیست. مطابق با فضای آیات قبل باید گفت: ازدواج آن حضرت با زینب، از سوی خدا بر او واجب شده، پس انگیزه‌ای برای در رنج افکندن خود

۱. مفردات، ذیل «حرج».

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۱.

به خاطر جوسازی‌ها و هیاهوها نیست. پیامبر ﷺ نیز همچون مردم دیگر، مطابق آن چه خداوند مقرر کرده از تمتعات دنیوی بهره مند می‌شود و در این مسیر، الگو و اسوه جامعه است.

سنت الهی در شکستن عادت‌های غلط اجتماعی

«سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ»؛ این سنت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده‌اند نیز جاری بوده است.

پیام این فراز آیه این است که: برخورداری از نعمت‌های دنیا همراه با تلاش برای آخرت، چیزی نیست که برای پیامبر ﷺ به تازگی مقرر شده باشد بلکه سنتی است که در مورد پیامبران پیشین نیز جاری بوده است. همچنین انبیای قبلی هم در هنگام شکستن سنت‌های جاهلی، گرفتار تهمت‌های جاهلان بوده‌اند و این، سنت الهی است. در قرآن، هر جا که داستان انبیاء را می‌خوانیم نکته محوری آن، مبارزه آنان با سنت‌های غلط جامعه آن روز- به ویژه بت پرستی- بوده است.

در قرآن کریم، شانزده باز، واژه «سنت» آمده است. سنت در لغت یعنی روش، قانون، رسم، سیره و طبیعت، هم چنین به معنای احکام دین و نیز به معنای جریان مستمریک شیء که به آسانی صورت می‌گیرد هم آمده است.^۱

سنت الهی در اصطلاح، یعنی راه و روش خداوند در تدبیر نظام هستی و همه موجودات؛ به عبارت دیگر؛ به قوانین قطعی ناپذیر که خداوند برای خود، معین کرده «سنت الهی» گفته می‌شود. این سنت‌ها در مورد مردم عبارتند از: هدایت، حسابرسی، رزق رسانی، رحمت و ...

بعضی سنت‌های الهی در عالم تکوین در جریان است؛ مثل قانون علت و معلول، جاذبه زمین، سوزندگی آتش و خواص دیگری که در هر یک از پدیده‌ها جاری می‌باشد و بعضی نیز در میان مردم و راجع به قوانین و شرایع مثل آداب و

۱. فیروزآبادی، قاموس المحيط و منتهی الارب.



رسوم اجتماعی، بنابراین همچنان که سنت الهی نسبت به پیامبران گذشته مبارزه با عادات اجتماعی غلط بوده پیامبر اکرم ﷺ نیز نباید در انجام فرمان الهی به جوسازی‌ها و مانع تراشی‌ها اعتنا کند، بلکه باید در مبارزه با افکار منحرف، بدعت‌ها و خرافات خط شکن باشد و ملاحظه هیچ امری را نداشته باشد و این یک سنت قطعی الهی است.

سنجیده و با برنامه بودن فرمان خدا

«وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَّقْدُورًا»؛ و فرمان خدا روی حساب و تدبیر کاملی است.

«قدر» به معنای اندازه و مقدار است^۱ و اصل این ماده دلالت می‌کند بر نهایت ظرفیتی که یک شیء دارد، لذا به «قضای الهی» که امور را به نهایت مقدر شده می‌رساند «قدر» می‌گویند.^۲ ماده «قدر» به معنای قدرت داشتن بر انجام کاری هم هست.

«مقدور» هم اسم مفعول از «قدر» است؛ یعنی چیزی که به دقت مورد اندازه گیری قرار گرفته است. مقدور می‌تواند اسم مفعول از «قدرت» هم باشد؛ به این معنا که فرمان خدا بر مبنای چیزی است که مقدور «متناسب با توانایی» مکلفین باشد. علامه طباطبائی درباره معنای این فراز از آیه می‌نویسد:

«آنچه خدا برای هر کسی مقدر فرموده متناسب با حال اوست.»^۳

بعضی مفسران هم آورده اند:

«هر چه از امر خدا که واقع می‌شود بر اساس حساب و کتاب و اندازه معین

شده‌ای است.»^۴

۱. مفردات راغب، ذیل «قدر».

۲. مقائیس اللغه، ج ۵، ص ۶۲.

۳. المیزان، ج ۱۶، ص ۴۸۵.

۴. البحر المحیط، ج ۸، ص ۴۸۴.

جمله «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا» شاید به دو نکته اشاره داشته باشد: یکی این که فرمان الهی روی حساب و کتاب و با برنامه است، اما دستورهای غیردینی، آداب و رسوم اجتماعی بشری غالباً سنجیده و با برنامه نیست. نکته دوم این که: آنچه خداوند برای بشر مقدر نموده برای همه یکسان است و در آن بین مردم و پیامبران و بین پیامبران با یکدیگر فرقی نیست، از این رو همچنان که خداوند آنچه برای پیامبران گذشته مقدر و مباح نموده هرگز در استفاده از آن منع نکرده است، در مورد پیامبر اکرم ﷺ نیز همین است؛ یعنی هرگز خداوند آنچه را که برای پیامبر ﷺ مقدر و مباح نموده، از آن منع نکرده است چون از اول روی حساب و کتاب بوده است.

آیه ۳۹

«الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا»؛

همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند و خدا برای حسابرسی کفایت می‌کند. این آیه به طرز روشن و آشکاری، ویژگی‌های مبلغان رسالات الهی را که کمره‌مت به تبلیغ دین خدا بسته بودند در سه فراز به شرح زیر، بیان می‌کند:

- معرفی مبلغان راستین رسالات الهی؛
- خشیت مبلغان دین از خدا و نترسیدن از غیر او؛
- حسابگری خداوند.



معرفی مبلغان راستین رسالات الهی

«الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ»؛ همان کسانی (پیامبران پیشین) که پیام‌های خدا را ابلاغ

می‌کنند.

در فراز اول این آیه، منظور از «الذین» اشاره به همان فراز «الذین خلوا من قبل» در آیه قبل؛ یعنی پیامبران است. «یبلغون» از ریشه «بلغ» به معنای رساندن به طور کامل است و منظور از تبلیغ همان ابلاغ و رساندن است. «رسالات الله» یعنی پیام‌ها، بشارت‌ها، موعظه‌ها و فرمان‌هایی که خداوند متعال برای سعادت آدمی، ارسال کرده است. از آن جایی که این آیه شریفه در مورد تبلیغ رسالات الهی و مبلغان راستین می‌باشد، شایسته است مختصری راجع به اهمیت و ضرورت تبلیغ بحثی داشته باشیم.

اهمیت و ضرورت تبلیغ

یکی از مسئولیت‌های بسیار سنگین و مهم پیامبران و اولیاء الهی تبلیغ دین بوده است. پیامبران الهی هرگاه وحی را دریافت می‌نمودند، وظیفه داشتند آن را به مردم ابلاغ و آن را تبلیغ نمایند. پیامبر اکرم ﷺ نیز آیات قرآن را از فرشته وحی دریافت می‌کرد و آن را بدون ذره‌ای کم و کاست یا زیادی به مردم می‌رساند:

«وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»؛^۱

بر ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست.

اساساً همه پیامبران الهی دین را با بیان صریح و آشکار تبلیغ می‌کردند و

۱. بیس، آیه ۱۷.

دعوت خود را ابراز می‌داشتند:

«فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»^۱

آیا پیامبران را جز تبلیغ روشنگر، وظیفه دیگری است.

بدیهی است خداوند متعال انسان را بیهوده نیافریده و هدف از آفرینش، معرفت، بندگی و رسیدن به کمال است، برای رسیدن به این هدف، پیامبرانی را مبعوث و برنامه‌هایی تحت عنوان «دین»، ابلاغ نمود، پیامبران نیز در راستای تحقق اهداف آفرینش و رساندن مردم به کمال، موظف به تبلیغ دین بودند تا مردم را از ظلمات به نور، از جهل به علم، از شرک به توحید دعوت کنند. دین اسلام، دین تبلیغ است.

تردیدی نیست که هیچ سلاحی برنده‌تر از سلاح تبلیغ نیست. دنیا بر محور تبلیغ می‌چرخد تبلیغ باعث افزایش سطح آگاهی‌ها و از بین رفتن جهل و نادانی، خرافات، بدعت‌ها و موجب روشن شدن حقایق و واقعیت‌ها، تقویت اصول و اهداف است.

تبلیغ اگر در جهت حق و با روش‌های صحیح صورت گیرد، جامعه را سعادت‌مند می‌گرداند و کسانی را هم که امر مهم تبلیغ را به عهده می‌گیرند از برترین پاداش‌ها برخوردار می‌کند، رسول خدا ﷺ به علی عَلِيٍّ فرمود:

«إِنَّمَا اللَّهُ لَئِن يَهْدِ اللَّهُ عَلَى يَدِكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَّكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ»^۲

(یا علی) به خدا سوگند اگر خداوند با دستانت تو یک نفر را هدایت کند، برایت از آن چه خورشید بر آن طلوع و غروب کرده بهتر است.

گسترش و نفوذ اسلام در سایه تبلیغ صحیح پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت و سپس

۱. نحل، آیه ۳۵.

۲. کافی، ج ۵، ص ۲۸.



یاران با وفای آن حضرت و علمای ابرار صورت گرفته است. در قرآن واژه‌های بلاغ، بَلَّغ و مشتقات آن، همچنین واژه‌های دعوت، هدایت، انذار، تبشیر، وعظ و موعظه، امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم و تربیت، ارشاد، بیان، توأسی، تلاوت، قرائت، ذکر، تذکر، توأسی و... همه در جهت تبلیغ دین به کار رفته‌اند، در این آیه شریفه نیز تعبیر به «تبلیغ رسالات الله» شده، مفهومی این است آنچه را که خداوند به عنوان وحی بر پیامبران نازل کرد آنان، آن را به مردم می‌رسانند.

خشیت مبلغان دین از خدا و ترسیدن از غیر او

«وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»؛ (پیامبران) از او بیم داشتند و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند.

«خشیت»، ترسی است که همراه با نوعی تعظیم در برابر امر مورد نظر باشد؛ به عبارت دیگر، وقتی ابهت کسی، چنان بر انسان مستولی شود که خود را در مقابل او هیچ کاره ببیند خود به خود تعظیم می‌کند، به عبارت دیگر، خشیت نوعی تأثر قلبی است که در برخورد با نامالایمات و ناشی از عظمت امری به انسان دست می‌دهد. راغب می‌نویسد: خشیت، ترسی است که آمیخته با تعظیم باشد و این حالت، به سبب آگاهی کامل نسبت به چیزی است که از آن ترسیده شود.^۱ خشیت با «خوف» تفاوت دارد، چون «خوف»، به معنای احتمال روبرو شدن با چیزی و مستولی شدن حالت اضطراب و از دست دادن آرامش است،^۲ اما «خشیت»، ترس آمیخته با تعظیم و آگاهی و آرامش است. مردان خدا و در رأس آنان، پیامبران الهی در راه تبلیغ رسالت‌های حضرت

۱. مفردات راغب، ذیل «خشية».

۲. رک: التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۳، ص ۱۴۵.

حق، از هیچ چیز و هیچ کسی ترس و واهمه‌ای نداشتند. آنان با معرفت و بینش کامل، پی برده بوند که قدرت قاهره در هستی و سرنوشت آدمیان، فقط خداست. با همین بینش، هرکس جز خدا را کوچک و ناچیز می دانستند. مؤمنان راستین هم که به پیامبران اقتدا کرده و رسالت‌های الهی را تبلیغ می کنند، چنین ویژگی دارند؛ یعنی از هیچ کس جز خدا، واهمه‌ای ندارند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در وصف پرهیزگاران می فرماید:

«عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ وَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»^۱

آفریدگار، نزدشان بزرگ بود، پس هرچه جز اوست در دیده‌های شان کوچک و خرد نمود.

ویژگی‌های مبلغان دینی

بر اساس آیات قرآن و روایات یک مبلغ دینی باید ویژگی‌هایی داشته باشد؛ از جمله: بصیرت و آگاهی کافی به محتوای تبلیغ و اهداف دین، ایمان به هدف، خودساخته بودن، سعه صدر، خوش رویی، اخلاص، جدیت و پشتکار، خیرخواهی و دلسوزی، ادب و احترام، عمل به گفته‌ها (هماهنگی بین گفتار و رفتار)، صداقت، تدبیر و درایت و عقلانیت و ... شرط اصلی تبلیغ نترسیدن از غیر خدا است.

لذا در میان ویژگی‌های مبلغان دینی، خداوند در این آیه بر دو صفت تاکید بسیار دارد: یکی خشیت الهی و دیگری نترسیدن از کسی و چیزی جز خدا. البته از این دو صفت صفاتی همانند: اخلاص، شهامت و شجاعت، توکل بر خدا استفاده می شود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.



حسابگری خداوند

«وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا»؛ و همین بس که خداوند، حسابگر است.

«حسیب» بر وزن «فعیل» از ریشه «حسب» به معنای حساب کردن است. حسیب، به معنای فاعل یعنی حسابرس دو معنای دیگر برای آن گفته اند: یکی کفایت کننده و دیگری مجزی (جزا دهنده).^۱ شیخ طبرسی، «حسیب» را در این آیه به هر سه معنا می داند؛ یعنی محافظ، محاسب و مجزی (جزا دهنده).^۲ مفسران تفسیر نمونه نیز بر همین اساس در تفسیر این فراز از آیه آورده اند: «یعنی همین بس که خداوند، حافظ اعمال بندگان و حسابگر و جزا دهنده آن هاست».^۳ این جمله «کفی بالله حسیباً» علت عدم خشیت مبلغان دین از غیر خداست، چون آنان معتقدند همه حساب ها به دست خداست لذا یک مبلغ دینی از جو سازی ها، غوغا سالاری، توطئه مفسدان، تهدید دشمنان، شیطنت دوستان نادان، نمی ترسد، چون حسابگر خداست و پاداش زحمات و تلاش ها را تنها او می دهد.



آیه ۴۰

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ
وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا؛

محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست.

این آیه شریفه در ادامه پاسخ به همان شبهه و اعتراض مردم، هنگام ازدواج رسول خدا ﷺ با «زینب بنت جحش» است و سه نکته را می توان از آن گرفت:

۱. رک: التحقیق فی کلمات القرآن ذیل «حسیب».

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۶۵.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۳۱.

- نفی پدری پیامبر ﷺ نسبت به مردم؛
- رسالت خاتمیت پیامبر ﷺ؛
- دانایی خدا نسبت به همه چیز.

نفی پدری پیامبر ﷺ نسبت به همه مردم

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ»؛ محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نبوده است.

این آیه هر چند پیام مستقل دارد، اما در ماجرای ازدواج پیامبر ﷺ با همسر مطلقه زید بن حارثه پسر خوانده رسول خدا ﷺ نازل شد.

زید بن حارثه، واقعا فرزند رسول خدا نبود، بلکه پسر خوانده آن بزرگوار بود، این آیه در پاسخ به معترضان ازدواج حضرت رسول ﷺ با همسر زید، بعد از طلاقش، می فرماید: هیچ یک از مردان شما از صلب محمد ﷺ متولد نشده تا مطلقه آنان بر پیامبر ﷺ حرام باشد و زید بن حارثه هم یکی از رجال و مردان شماست.

این آیه به این نکته نیز اشاره دارد که ارتباط رسول خدا ﷺ با مردم، ارتباط رسالت و نبوت است.

البته نفی پدری پیامبر ﷺ نسبت به مردم نفی تکوینی است نه نفی تشریحی یعنی هیچ یک از مردان شما از صلب او متولد نشده اند. اما فرزندان حقیقی که از او متولد شدند آیه شریفه هیچ اقتضایی ندارد که آن حضرت پدر فرزندان خودش مانند: قاسم، طیب، طاهر و ابراهیم نباشد، علاوه بر این، فرزندان آن حضرت هم به حد «رجال» نبودند برای این که قبل از بلوغ از دنیا رفتند.

البته پیامبر ﷺ پدر معنوی امت است همچنان که فرمود:

«أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»؛

من و علی پدر این امت هستیم.



در آموزه‌های دینی عنوان «پدر» به چهار قسم اطلاق می‌شود:

۱. پدر نسبی: کسی که انسان از نطفه او تکون پیدا کرده و از طریق ازدواج شرعی از او به دنیا آمده باشد.
۲. پدر رضاعی: مردی که کودک از پستان همسر او با شرایطی شیر خورده باشد ولی از نطفه او نباشد.
۳. پدر خوانده: کسی که بچه دیگری را به فرزند خود پذیرفته باشد و به عنوان فرزند خود انتخاب کرده باشد در حالی که نه از نطفه اوست و نه از شیر همسرش خورده است کاملاً یک کودک بیگانه را به اسم فرزند خود می‌پذیرد.
۴. پدر معنوی: کسی که نقش موثری در تعلیم و تربیت و پرورش روحی و معنوی انسان دارد و شخصیت انسان را شکل داده است مثل معلم، استاد، پیامبران، ائمه علیهم‌السلام، علما و... که در رشد و کمال انسان موثرند. از نظر اسلام احکام فقهی مثل حرمت ازدواج، ولایت پدر، ارث و احکام پدر و فرزند تنها در مورد پدر نسبی و رضاعی مترتب است. آیه شریفه نیز ناظر به نفی پدری سببی و رضاعی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت به مردم است.

رسالت و خاتمیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

«وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»؛ ولی رسول خدا خاتم پیامبران است.

در این فراز از آیه، دو عبارت آمده که باید درباره آن توضیح داد:

یکی «رسول الله» و دیگری «خاتم النبیین». رسول به معنای کسی است که برای انجام دادن کاری فرستاده می‌شود. در اصل به معنای برانگیختن و امتداد یافتن

است.^۱ و فرق آن با نبی در این است که: واژه «نبی» از ماده «نبا»، در اصل به معنای انتقال چیزی از جایی به جای دیگر است، مطابق همین معنا در مورد «خبر دادن» هم به کار رفته است. اما نه هر خبری بلکه آن خبری که سه شرط داشته باشد: مهم، مفید و یقین آور باشد.^۲ پیامبر ﷺ را هم از این جهت که برخوردار از چنین خبری است و خبرهایی با این سه ویژگی برای مردم می آورد «نبی» می گویند.^۳ و هم رسول یعنی صاحب کتاب و شریعت است و از سوی خدا برانگیخته شده تا وحی و قوانین و احکام الهی را به مردم ابلاغ کند.

بعضی هم گفته اند: نبی و نبوت از ریشه «نبو» باشد؛ به معنای این که چیزی نسبت به چیزهای دیگر رفعت بیابد و در جایگاه بلندتری قرار گیرد.^۴ معنای فوق از «نبی» هم درست است، زیرا پیامبران هم به لحاظ تکوین و آفرینش و هم از نظر عمل و مجاهدت و هم از لحاظ این که ماموریتی الهی بردوش آنان گذاشته شده از جایگاه بالاتری نسبت به بقیه مردم برخوردارند.^۵ پیامبر اکرم ﷺ از این جهت هم نبی بود و هم رسول.

اما واژه «خاتم» در آیه شریفه به سه قرائت خوانده شده است:

۱. خاتم، اسم فاعل به کسرتاء خاتمه دهنده.
۲. خاتم، فعل ماضی به فتح تا و میم یعنی پایان داد.
۳. خاتم، به معنای مهر، آنچه که به وسیله او مهر کنند. «ما یختم به الشی» نگین انگشتر که در قدیم نام خود را بر روی آن حک می کردند و پایان نامه و

۱. مقائیس اللغه، ج ۲، ص ۳۲۹.

۲. مفردات راغب ذیل «نبا».

۳. همان.

۴. مقایس اللغه، ج ۵، ص ۳۸۴ و مفردات، ذیل همان.

۵. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۲، ص ۱۵.



نوشته جات را با آن مهر می کردند و به پایان می رساندند. خاتم گفته می شود. کلمه خاتم در این جا به معنای پایان دادن به نبوت و رسالت است. علت تعبیر به «خاتم النبیین» به جای «خاتم المرسلین» این است که ممکن است کسی رسول نباشد ولی نبی باشد؛ یعنی خبر را برای خودش دریافت کند بگوید بر من وحی تشریحی نازل می شود ولو تنها برای خودم، لذا خداوند تعبیر «خاتم النبیین» را آورد تا اعلام کند نه تنها رسالت به پایان رسید بلکه نبوت هم خاتمه پیدا کرده است. وقتی نبوتی بعد از رسول خدا ﷺ نباشد، قطعاً رسالتی هم نخواهد بود، چون رسالت، یکی از انواع اخبار و انباء به غیب است، از این رو وقتی پیامبر ﷺ خاتم النبیین باشد، خاتم المرسلین هم خواهد بود. یکی از اعتقادات اسلامی مسئله خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ است. خاتمیت به معنای این است که حضرت محمد ﷺ آخرین پیامبر، و اسلام آخرین دین آسمانی است و پس از او، پیامبر و دینی نخواهد آمد و سلسله نبوت پایان می پذیرد. خاتمیت یکی از ضروریات دین اسلام است و همه مسلمانان بر این عقیده، اجماع و اتفاق نظر دارند که اسلام کامل ترین دین و آخرین آیین و شریعتی است که نازل شده، و پیامبر اسلام ﷺ نیز آخرین رسول الهی است.

دلایل خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ

- آیات و روایات متعددی دلالت بر خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ می کند، که بعضی از آن ها را نقل می کنیم:
۱. آیه چهلم سوره احزاب (همین آیه مورد بحث) که با صراحت بر خاتم بودن تاکید نموده: « وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ».^۱
 ۲. آیاتی که عمومیت دعوت پیامبر اسلام ﷺ را برای جهانیان اثبات می کند؛

۱. احزاب، آیه ۴۰.

از جمله:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»^۱

و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا آن‌ها را بشارت دهی و (هم از عذاب او) بترسانی.

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۲

و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»^۳

زوال ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد.

در آیات فوق اگر به مفهوم «عالمین»، «ناس» و کافه دقت کنیم عمومیت دعوت پیامبر ﷺ را درمی یابیم، مفهومش این است که دیگر، رسولی و دینی غیر از پیامبر ﷺ و اسلام نخواهد بود.

۳- حدیث منزلت که در آن، پیامبر ﷺ به علی ع فرمود:

«أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۴

یا علی، مثل تو نسبت به من مانند مثل هارون نسبت به موسی است، جز این که پس از من، پیامبری نیست.

۴. حدیث پیامبر اکرم ﷺ که فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ حَلَالِي حَلَالٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامِي حَرَامٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۵

۱. سبأ، آیه ۲۸.

۲. انبیاء، آیه ۱۰۷.

۳. فرقان، آیه ۱.

۴. شیخ صدوق، الامالی، ص ۳۳۲.

۵. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۰.



ای مردم! حلال من تا روز قیامت، حلال است و حرام من نیز تا روز قیامت حرام است.

مفهوم این احادیث، چیزی جز خاتمیت نیست.

فلسفه خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ

برای بررسی فلسفه خاتمیت پیامبر اسلام نیازمند فهم دقیق و عمیق در چند مسئله مهم است:

۱. تبیین ماهیت قرآن به مثابه معجزه جاوید،

۲. بلوغ فکری مردم در عصر اسلام؛

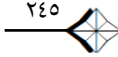
۳. جامعیت و کامل بودن دین اسلام؛

۴. نقش امامت و اجتهاد در تداوم اسلام.

هرگاه ما ثابت کردیم که قرآن به عنوان یک کتاب جامع و دستورالعمل زندگی بشر و معجزه جاوید است (در مقایسه با معجزات سایر پیامبران) و دین اسلام دین کاملی است که تمام نیازمندی هدایت و کمال را تضمین می کند و از جامعیت برخوردار است و در این دین، قوانین کلی و ثابتی وجود دارد که می تواند پاسخگوی نیازهای متغیر انسان در طول زمان باشد، از سوی دیگر، مفتوح بودن باب اجتهاد از سوی راویان حدیث و امکان استنباط احکام جدید از منابع و قوانین کلی ثابت با مقتضیات زمان و مکان، دیگر نیازی به آیین و دین جدید نیست تا پیامبری مبعوث گردد.

همچنان که هرگاه برای یک بنا و ساختمان نقشه کلی و جامع وجود داشته باشد و مهندسین و کارشناسان ماهر و متخصصی باشند که بتوانند آن نقشه را پیاده کنند دیگر نیازی به کارشناس جدید نیست.

اسلام، دینی است که برای آخرین مرحله کمال انسان تشریح شده است، هر اندازه بشر به کمال فردی و اجتماعی برسد، معارف و شرایع دین اسلام برای



هدایت او کافی است به همین جهت خداوند فرمود:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۱

همانا دین در نزد خدا، اسلام است.

انحصار دین در نزد خدا در اسلام و عدم قبول غیر اسلام، مفهومی پاسخگویی

نیازمندی‌های بشری است به همین جهت فرمود:

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۲

و هرکسی که دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیان دیدگان خواهد بود.

بنابراین، فلسفه خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ را می‌توان در نکته‌های زیر دانست:

رسالت جهانی پیامبر اکرم ﷺ؛ معجزه جاودانه بودن قرآن؛ جامعیت دین اسلام؛ تکامل عقول بشری؛ باز بودن باب اجتهاد.

هریک از این عوامل چهارگانه، انسان را با دین اسلام برای همیشه پیوند می‌زد و

فلسفه خاتمیت را معنا و مفهوم می‌بخشد.

دانایی خدا نسبت به همه چیز

«وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»؛ و خداوند به همه چیز داناست.

«علیم»، صفت مشبیه از «علم» و از اسماء و صفات خداوند است.

در قرآن، بارها همین صفت برای خداوند متعال به کار رفته است تا انسان‌ها را

به بیداری و تنبّه وادارد، زیرا توجه واقعی به علم و دانایی خداوند، باعث می‌شود

انسان، وجود دانا و مسلطی را بر اعمال خود آگاه و ناظر ببیند و از گناهان، اجتناب

ورزد و فهم درستی از مسائل داشته باشد.

۱. آل عمران، آیه ۱۹.

۲. همان، آیه ۸۵.



این جمله پایانی آیه شریفه دلالت دارد بر این که خاتمیت پیامبر ﷺ بر اساس علم و حکمت الهی است، آن چه را که خدا انجام می دهد بر اساس علم و آگاهی است، او می داند چه زمانی نوبت به خاتمیت می رسد و خداوند تمام آنچه را که بشر از فروع، اصول، کلیات، جزئیات در تمام زمینه ها لازم داشته با علم و آگاهی در اختیار پیامبر اسلام ﷺ قرار داد و بدین ترتیب خاتمیت نبوت را رسماً اعلام نمود.

آیه ۴۱

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»

ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را یاد کنید؛ یاد کردنی بسیار.

در این آیه کوتاه، خداوند متعال، اهل ایمان را به مفهوم بلند «ذکر» فرمان می دهد؛ ذکری که سرپای زندگی آدمی را آرامش و اطمینان می بخشد. به ویژه امر به «ذکر کثیر» می کند، لذا در تفسیر آن به دو موضوع اشاره می کنیم:

- اهمیت و آثار ذکر؛
- مفهوم ذکر کثیر.

اهمیت و آثار ذکر

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را یاد کنید.

یکی از واژه هایی که در قرآن فراوان به کار رفته کلمه «ذکر» است. این کلمه بیشتر در مورد یاد کردن خدا و یاد کردن نعمت های الهی استعمال شده است. یکی از نام های قرآن «ذکر» است، اهمیت ذکر به حدی است که خداوند روح نماز را ذکر و یاد خدا می شمارد: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۱. قطعاً نماز یکی از مهم ترین عبادت خدا و ذکر مهم ترین حکمت نماز است.

۱. طه، آیه ۱۴.

ذکر نقش مهمی در تکامل معنوی انسان دارد، به همین جهت بزرگان دین با درک عظمت و اهمیت ذکر در سیر و سلوک الی الله، همواره مردم را بر مداومت بر ذکر و یاد خدا سفارش می نمودند. آیات و روایات فراوانی در زمینه اهمیت ذکر وارد شده از جمله: از پیامبر اکرم ﷺ پرسیدند:

«أَيُّ الْعِبَادِ أَفْضَلُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ: الذَّاكِرُونَ اللَّهَ كَثِيرًا»^۱

کدام یک از بندگان روز قیامت، نزد خداوند، درجه بهتری دارند؟ فرمود: کسانی که ذکر خدا را فراوان می گویند.

از آن جا که ذکر، نقش کلیدی در تربیت و پرورش انسان دارد. امیرالمؤمنین

علی علیه السلام فرمود:

«مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحْيَا اللَّهُ قَلْبَهُ وَنَوَّرَ عَقْلَهُ وَلُبَّهُ»^۲

کسی که یاد خدای سبحان کند، خداوند قلبش را زنده و عقلش و مغزش را روشن می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي مَجْلِسٍ لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ وَلَمْ يَذْكُرُونَا إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْمَجْلِسُ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳

هیچ قوم و مردمی در مجلسی جمع نگشتند که در آن، یاد خدا و یاد ما را بر زبان جاری نساختند، مگر این که آن مجلس در قیامت برای آن ها حسرت خواهد بود.

رسول خدا ﷺ فرمود:

«وَاعْلَمُوا أَنَّ خَيْرَ أَعْمَالِكُمْ وَأَزْكَاهَا وَأَرْفَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَخَيْرَ مَا طَلَعَتْ

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۱۰.

۲. غررالحکم، ص ۵۳۷.

۳. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۲.



عَلَيْهِ الشَّمْسُ ذِكْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّهُ أَخْبَرَ عَن نَّفْسِهِ فَقَالَ أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ
ذَكَرْنِي»؛^۱

بدانید بهترین اعمال شما نزد خداوند و پاکیزه‌ترین و رفیع‌ترین آن‌ها در درجات شما و بهترین چیزی که آفتاب بر آن می‌تابد، ذکر خداوند سبحان است، زیرا خداوند از خود خبر داد و فرمود: من همنشین کسی هستم که مرا یاد کنید.

ذکر، آثار و برکات فراوانی دارد؛ به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. تزکیه: انسان وقتی به یاد خدایی باشد که از هر نقص و عیبی منزّه باشد، قطعاً به دنبال این است که نقص خودش را برطرف نماید. از خودش مواظبت کند. تزکیه ثمره ذکر و ذکر نیز نتیجه تزکیه است. لذا فرمود:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى»^۲

به یقین کسی که خود را پاکیزه ساخت رستگار شد و آن کس که نام پروردگارش را یادکرد و نماز خواند.

۲. خروج از ظلمات به سوی نور:

همچنان که در آیه بعد علت یاد خدا بود و درود فرستادن خدا بر مؤمنین را

خروج از ظلمات به سوی نور می‌داند و می‌فرماید.

«لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۳

تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور خارج کند.

۳. آرامش دل‌ها:

۱. ابن فهد حلی، عدة الداعی، ص ۲۳۸.

۲. اعلی، آیات ۱۴-۱۵.

۳. حدید، آیه ۹.



«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۱؛
 همانا کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام)
 است، آگاه باشید که تنها با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد.

۴. فلاح و رستگاری در دنیا و آخرت:

«وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۲؛

و خدا را فراوان یاد کنید تا رستگار شوید.

۵. بصیرت و دوری از شیطان:

کسانی که به یاد خدا هستند دارای بصیرت هستند از شیطان درونی و بیرونی
 محافظت می‌نمایند:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ
 مُبْصِرُونَ»^۳

کسانی که پرهیزگارند، چون از شیطان وسوسه‌ای به آن‌ها برسد، خدا را
 یاد می‌کنند و در این هنگام، بینا می‌شوند.

مفهوم ذکر کثیر

«ذُكْرًا كَثِيرًا»؛ خدا را بسار یاد کنید.

در قرآن، واژه «ذکر» ۷۶ بار و با همه مشتقات آن، ۲۹۱ بار به کار رفته است. اما
 «ذکر کثیر» چند بار بیشتر به کار نرفته که سه بار آن در همین سوره احزاب در
 آیه‌های ۲۱، ۳۵ و ۴۱ که ما در ذیل آیه ۳۵ درباره «ذکر کثیر» سخن گفتیم؛ ولی در
 این جا یادآور می‌شویم که «ذکر کثیر» به معنای واقعی کلمه یعنی با تمام وجود
 توجه به خداوند داشتن، نه تنها در زبان بلکه در هر حالی و در همه اعمال و رفتار

۱. رعد، آیه ۲۸.

۲. انفال، آیه ۴۵.

۳. اعراف، آیه ۲۰۱.



به یاد خدا بودن، در هنگام عبادت، در هنگام معصیت، در هنگام مصیبت، در راحتی، در سختی و... در هر صحنه‌ای از صحنه‌های زندگی خدا را فراموش نکند، از این رو تعبیر به «ذکرا کثیراً» می‌تواند هم اشاره به کمیت ذکر باشد و هم اشاره به دوام ذکر، هم چنان که تطبیق ذکر کثیر به تسبیح حضرت زهرا علیها السلام یا به اسم اعظم یا به ولایت اشاره به وسعت معنایی ذکر کثیر است.

آیه ۴۲

«وَسَبِّحْهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً»:

و صبح و شام او را یاد کنید.

این آیه شریفه هر چند کوتاه است اما یک دستورالعمل جامع و کامل عرفانی در خود دارد و آن، تسبیح گفتن برای خداوند متعال در صبح و شام است.

تسبیح گفتن برای خداوند متعال در صبح و شام

«وَسَبِّحْهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً»؛ او را تسبیح بگویید در صبح و شام.

در نظام تعلیم و تربیت و عرفان اسلامی، «تسبیح» نقش اساسی دارد. رابطه عمیق انسان با خدا و بهره‌گیری از نعمت‌های فراوان الهی در جهت رشد و تکامل با تسبیح خداوند، امکان پذیر است. راه روشن هدایت با ذکر و تسبیح به دست می‌آید

تسبیح از نظر واژگانی یعنی خدا را به عظمت و پاکی یاد کردن و وصف نمودن او به دور از هرگونه بدی.^۱ راغب می‌نویسد: «تسبیح، یعنی تنزیه خداوند متعال و اصل آن به معنای پرستش و عبادت سریع پروردگار بلند مرتبه است. واژه تسبیح در کار خیر و همچنین برای عموم عبادت‌ها؛ خواه عبادت قولی یا فعلی یا نیت آن باشد،

۱. منتهی الأرب فی لغة العرب، ذیل «سبح».

به کار رفته است»^۱.
 قرآن، بارها مردم و مؤمنان را به تسبیح گویی فرمان داده است و همه موجودات را تسبیح گوی خداوند متعال می‌داند. شیخ طوسی در «تبیان» می‌نویسد:
 «تسبیح در مورد موجودات عاقل به همان معنای لفظی است، اما در مورد حیوانات و جمادات، عبارت است از: «دلالت آن‌ها بروحدانیت خدا و صفات او»^۲.

دیدگاه مرحوم علامه طباطبائی این است که:

«تسبیح، مانند کلمه ذکر، به لفظ بستگی ندارد؛ هر چند تسبیح به لفظ یعنی گفتن سبحان الله نیز یکی از مصادیق آن است، اما تسبیح در سویدای دل، از آن مهمتر است»^۳.

در احادیث به تسبیح خدای متعال، زیاد توصیه شده است. مردی از امیرمؤمنان علی علیه السلام پرسید: معنای تسبیح خدا (سبحان الله) چیست؟ امام فرمود:
 «هُوَ تَعْظِيمُ جَلَالِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَتَنْزِيهُهُ عَمَّا قَالَ فِيهِ كُلُّ مُشْرِكٍ فَإِذَا قَالَهَا الْعَبْدُ صَلَّى عَلَيْهِ كُلُّ مَلَكٍ»^۴

تسبیح، تعظیم جلالت خداوند عزوجل و منزّه بودن او است از آن چه هر مشرکی درباره اش می‌گوید. هنگامی که بنده آن را بگوید هر فرشته‌ای بر او درود می‌فرستد.

اما کلمه «بکرة» به معنای صبح خیلی زود^۵ اول روز و واژه «اصیل» به معنای

۱. مفردات راغب، ذیل «تسبیح».

۲. التبیان، ج ۹، ص ۵۱۷.

۳. المیزان، ج ۱۶، ص ۴۹۲.

۴. توحید صدوق، ص ۳۱۲.

۵. مفردات راغب، ذیل «بکرة».



شامگاهان و آخر روز می باشد.^۱

انسان در همهٔ زمان‌های شب و روز باید به یاد خدا باشد و او را تسبیح بگوید، اما این که در این آیه شریفه بر صبح زود و شامگاهان تاکید شده از آن روست که: این دو زمان، ابتدا و انتهای روز است و اگر کسی در شروع و پایان کار خود در هر روز، مراقبت جدی تری داشته باشد، در واقع از گناه و خطا، مصونیت پیدا می‌کند. همیشه نقطه شروع و نقطه پایان، دو زمان مهمی هستند که انسان می‌تواند با این دو نقطه، کارهای خود را ارزیابی کند.

برخی «بکرة واصیلا» را کنایه از دوام تسبیح دانسته‌اند.^۲ عده‌ای هم گفته‌اند: مقصود، نماز صبح و نماز عصر است.^۳ اما واقع این است که همان دوام تسبیح در شب و روز، درست است، زیرا ذکر و تسبیح خداوند، محدود به اوقات خاصی نیست و اگر به صبح و شام، تاکید شده، صرفاً به عنوان این است که ما به نقطه شروع و نقطه پایان فعالیت خود، دقت کنیم. همچنان که در محاورات عرفی وقتی سخن از دوام کاری در هر حال هست می‌گویند: اول تا آخر همین است.

در حدیثی امام باقر علیه السلام فرمود:

«إِنَّ إِبْلِيسَ عَلَيْهِ لَعَائِنُ اللَّهِ يَبُتُّ جُنُودَ اللَّيْلِ مِنْ حَيْثُ تَغِيبُ الشَّمْسُ وَ تَطْلُعُ فَأَكْثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي هَاتَيْنِ السَّاعَتَيْنِ»^۴

همانا ابلیس - که لعنت خدا بر او - لشکریانش را در هنگامی که خورشید ناپدید می‌شود و وقتی که طلوع می‌کند (به این سو و آن سو) می‌پراکند پس در این دو زمان، خداوند را بسیار یاد کنید.

۱. همان، ذیل «أصل».

۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۴۹۲.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۶۸.

۴. کافی، ج ۲، ص ۵۲۲.

آیه ۴۳

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»؛

اوست کسی که با فرشتگان خود بر شما درود می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی برآورد و به مؤمنان همواره مهربان است.

دو آیه قبل درباره ذکر و تسبیح خداوند متعال بود، اینک در این آیه، نتایج این

تسبیح و ذکر را بیان می‌کند که عبارتند از:

- صلوات خدا و ملائکه بر مؤمنان؛
- خروج از ظلمات به سوی نور به سبب ذکر و تسبیح؛
- مهربان بودن خداوند متعال نسبت به مؤمنان.

صلوات خدا و ملائکه بر مؤمنان

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ»؛ او کسی است که به شما درود و رحمت می‌فرستد و

نیز فرشتگان او.

انسان در سایه ذکر کثیر و تسبیح خدا به جایی می‌رسد که خداوند و ملائکه بر او درود و صلوات می‌فرستند. براساس این آیه شریفه و آیه بعد، نتیجه ذکر کثیر و تسبیح مداوم خدا، سه چیز است: یکی درود و صلوات خدا و ملائکه، دیگری اخراج از ظلمات به سوی نور و سوم بهره‌مندی از پاداش الهی و نعمت‌های بهشت. این آیه بشارت بزرگی برای مؤمنان است که همواره زیر پوشش رحمت مخصوص خداوند و فرشتگان هستند.

روشن است کسی که خدا را تسبیح گوید، حتما خدا نیز او را یاد می‌کند، به



دلیل: «فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»^۱. در این فراز از آیه نیز پاداش تسبیح گویان و ذاکران، این دانسته شده که خداوند به آنان رحمت و عنایت ویژه‌ای می‌کند.

واژه «صلاة» به معنای دعا است منتهی صلاة خداوند نسبت به بندگان، عنایت و رحمت مخصوص اوست و صلاة فرشتگان یعنی این که آنان برای مؤمنان طلب آمرزش و استغفار می‌کنند و صلوات مردم به معنای دعا و درخواست رحمت است.

راغب می‌نویسد: بسیاری از اهل لغت قائلند که «صلاة» به معنای دعا و تبریک و تمجید می‌باشد، قرآن می‌فرماید:

«وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ»^۲؛

به آن‌ها دعا کن، که دعای تو مایه آرامش آن‌هاست.

درود گفتن خداوند، در حقیقت به معنای پاکیزه نمودن و اصلاح ایشان است:

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ»^۳؛

آن‌ها کسانی هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده است.

اما سلام و درود ملائکه به معنای دعا و استغفار می‌باشد.^۴ یعنی ملائکه از پروردگارشان برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند و به طور مستقیم، رحمت خداوند را میان بندگان، نشر می‌دهند. همان طور که امام صادق علیه السلام فرمود:

«الصَّلَاةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ رَحْمَةٌ وَمِنْ الْمَلَائِكَةِ تَزْكِيَةٌ وَمِنْ النَّاسِ دُعَاءٌ»^۵؛

صلاة از جانب خدای عزوجل، رحمت است و از ملائکه، تزکیه و از مردم، دعاست.

۱. بقره، آیه ۱۵۲.

۲. توبه، آیه ۱۰۳.

۳. بقره، آیه ۱۵۷.

۴. مفردات راغب، ذیل «الصلاة».

۵. تفصیل وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۹۶.

مرحوم علامه طباطبایی می نویسد:

«مقصود از صلوات خدا به معنای هر رحمتی نیست بلکه رحمت خاصی است که ذخیره آخرت برای خصوص مؤمنان است و سعادت اخروی و فلاح ابدی بر آن مترتب می شود و گرنه رحمت عام خدا شامل همه افراد است، پس ذکر این صلوات بر مؤمنان به معنای رحمت خاصه است.»^۱

خروج از ظلمات به سوی نور به سبب ذکر و تسبیح

«لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ تا شما را از تاریکی ها به سوی نور، خارج سازد.

یکی دیگر از آثار و نتایج ذکر کثیر و تسبیح مداوم خروج از ظلمات به سوی نور است.

ظلمات، جمع «ظلمت» به معنای تاریکی است. هر چه انسان را از خدا دور کند ظلمت است و هر چه انسان ها را به خدا نزدیک کند، نور است.

انسانی که با ذکر لفظی و قلبی، خدا را یاد می کند، همه هستی را از آن او و خویشتمن را در برابر پروردگار مهربان می بیند که نعمت های فراوانی را در اختیارش گذاشته است، با همین ذکر و یاد های مستمر و پیوسته، نوری از باطن بر نفس او می تابد و سراسر روح و قلبش را روشنی می بخشد. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«عَلَيْكَ بِذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ نُورُ الْقُلُوبِ»^۲؛

بر شما باد یاد خدا که آن، نور دل هاست.

همان بزرگوار فرمود:

«دَوَامُ الذِّكْرِ يُنِيرُ الْقَلْبَ وَ الْفِكْرُ»^۳؛

مداومت بر یاد خدا قلب و فکر را روشنایی می بخشد.

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۴۹۳.

۲. غرر الحکم، ص ۵۶۳.

۳. همان.



مرحوم علامه طباطبایی (ره) می‌فرماید:

مقصود از «ظلمات» فراموش کردن خدا و مقصود از «نور» یاد کردن خداست.^۱

مهربان بودن خداوند به مؤمنان

«وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»؛ او نسبت به مؤمنان، همواره مهربان است.

این جمله تاکید مجدد بر رحمت خاصه بر مؤمنان است. رحمت ویژه‌ای که خداوند متعال به مؤمنان دارد، به سبب «ایمان» آنان است. برای یک مؤمن، چه چیز بالاتر از این است که خداوند، رحمت و توجه ویژه‌ای به او داشته باشد. کسی که حلاوت رحمت و محبت ویژه حق را چشیده و جرعه‌ای از آن آب حیات را نوشیده، هیچ چیز نزدش، جز توجه محبوب، ارزش ندارد. از امام صادق علیه السلام نقل است که خداوند متعال فرمود:

«يَا ابْنَ آدَمَ اذْكُرْنِي فِي نَفْسِكَ اذْكُرْكَ فِي نَفْسِي ابْنَ آدَمَ اذْكُرْنِي فِي خَلَاءِ اذْكُرْكَ فِي خَلَاءِ ابْنَ آدَمَ اذْكُرْنِي فِي مَلَأٍ اذْكُرْكَ فِي مَلَأٍ مِنْ مَلَأِكَ»؛^۲

ای پسر آدم، مرا در نفس خودت یاد کن تا تو را در نفس خودم یاد کنم. در خلوت مرا یاد کن تا در خلوت تو را یاد کنم، مرا در اجتماع یاد کن تا تو را در اجتماع بهتر از اجتماع خودت یاد کنم.

برخی از مفسران گفته‌اند: در این جا مناسب بود که خداوند بفرماید: «وَكَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» چون قبلاً به صورت خطاب فرموده بود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» به صورت طبیعی و در این جا با ضمیر بیان می‌کرد، ولی این طور نفرمود؛ بلکه نام مؤمنان را تکرار کرد، تا دلالت کند که سبب بهره مندی از رحمت خاصه خدا، صفت ایمان است.

۱. المیزان، همان.

۲. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۸۵.

آیه ۴۴

«تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا»؛

تحیت شان روزی که دیدارش کنند سلام خواهد بود و برای آنان پاداشی نیکو آماده کرده است.

این آیه شریفه در دنباله آثار و نتایج ذکر کثیر و تسبیح مداوم دو اثر دیگر را بیان می‌کند:

- تحیت مؤمنان در روز ملاقات با خدا؛
- پاداش کریمانه ملاقات کنندگان با خدا.

تحیت مؤمنان در روز ملاقات با خدا

«تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ»؛ تحیت (فرشتگان به) آنان در روزی که به لقای او می‌رسند، سلام است.

در آیه قبل صلوات خدا و ملائکه را بر مؤمنان ذکر نمود، اما در این آیه، اضافه می‌کند که تحیت آنان در روزی که خدا را ملاقات می‌کنند سلام است. واژه «تحیت» از «حیات»^۱ به معنای، دعا برای بقا و سلامت کسی است. سلام، یکی از مصداق پر کاربرد تحیت است؛ در قرآن آمده است: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا»^۲؛ اگر به شما تحیت گفته شد، شما نیز تحیتی بهتر از آن یا همانندش را بگویید.

۱. النهایه فی غریب الحدیث والاثار، ج ۱، ص ۱۸۳. اصل این عبارت، خبری بوده که به صورت دعا در آمده است. تحیه بر وزن تفعله (تحییه) بوده که دو حرف یاء در هم ادغام شده است.
۲. نساء، آیه ۸۶.



بعضی مصداق تحیت را سلام گفتن دانسته اند.

یلقون از ماده «لقى» به معنای، ملاقات و به دیدار هم نائل شدن است.^۱
 واژه «سلام» ۴۲ بار در قرآن به کار رفته و جایگاه ویژه‌ای در فرهنگ اسلامی و تحکیم روابط انسانی و صلح و دوستی و آشتی دارد. «سلام» از ماده «سلم» به معنای صحت، عافیت و سلامتی از هر عیب و نقصی است.^۲
 در آیات قرآن، هم خدا بر پیامبران و صالحان درود می‌فرستد؛ مثل: «سلام علی نوح»، «سلام علی ابراهیم»، «سلام علی آل یاسین» و... هم فرشتگان، سلام می‌فرستند (مثل همین آیه ۴۴ احزاب) و هم انسان‌ها و مؤمنان به یکدیگر سلام می‌کنند.

این فراز از آیه می‌فهماند که ارتباطات صالحان و مؤمنان در دنیای دیگر، سراسر سلامتی و دوست داشتن و باعث رضایت و آرامش انسان می‌شود.
 این سلام در روز ملاقات، بیانگر مقام مؤمنان و پاداش پرارزش آنان و نشانه سلامت از عذاب و هرگونه درد و رنج و ناراحتی است، روز قیامت روز «لقاء الله» است. از نظر ادبی در این که ضمیرهای این آیه شریفه به چه چیزی برمی‌گردد و آیه چگونه ترجمه می‌شود، اقوال مختلف است:

بعضی گفته‌اند معنای آیه این است: تحیت فرشتگان الهی در روزی که مؤمنان را ملاقات می‌کنند (روز قیامت) سلام است.

عده‌ای گفته‌اند معنای آیه این است که: تحیت مؤمنان در روزی که همدیگر را ملاقات می‌کنند (روز قیامت) سلام است.

گروهی گفته‌اند ضمیر در «تحیتهم» مفعول است؛ یعنی مؤمنان در روزی که خدا را ملاقات می‌کنند، از سوی خدا و ملائکه با سلام تحیت می‌شوند و گرامی داشته می‌شوند.

۱. مقائیس اللغة، ج ۵، ص ۲۶۱.

۲. همان، ج ۳، ص ۹۱.

سیاق آیه شریفه گواهی می دهد که احتمال آخر مناسب تر باشد.

پاداش کریمانه ملاقات کنندگان با خدا

«وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا»؛ و برای آن ها پاداش پرارزشی فراهم آورده است.

«کریم» به معنای بزرگواری و بزرگ منشی است.^۱ و «این» صفتی است برای خداوند که بخشش و بزرگواری به طور مستمر و فراوان در او هست. این کلمه معمولاً در جایی به کار می رود که این بزرگواری و بزرگ منشی، ظهور و بروز داشته باشد. اساساً در هر چیزی که شرافت و بزرگواری، بروز کند، «کرامت» خوانده می شود؛ مانند «زوج کریم» (لقمان، آیه ۱۰)، «قولاً کریماً» (اسراء، آیه ۲۳).^۲

این فراز آیه می فرماید: خداوند برای شان، پاداشی کریم و پرارزش آماده کرده است. تفسیر «اعدد» به معنای مهیا و آماده کردن از آن جهت است که مهیا کردن معنای تدریجی در بردارد. یعنی مرحله بعد از مرحله دیگر، هر بار که عمل خیری انجام می دهند به اجرشان چیزی افزوده می شود. گویا هم اکنون پاداش مؤمنان آماده است، از سوی دیگر خدا، پاداش خود را کریم دانسته است، زیرا انسان کریم، پاداش را بیش از استحقاق عطا می کند؛ همچنین این پاداش را با عزت و بدون ذلت می دهد و به کرامت انسان، لطمه ای نمی زند. «اجر کریم»: شامل همه نعمت ها و مواهب با ارزش می گردد.

آیه ۴۵

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»؛

ای پیامبر ما تو را [به سِمَت] گواه و بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم.

۱. معجم مقائیس اللغه، ج ۵، ص ۲۷۲.

۲. مفردات راغب، ذیل «کریم».



این آیه و آیه بعد، پیامبر اکرم ﷺ را با پنج صفت برجسته، توصیف می‌کند: که این اوصاف به نوعی وظایف پیامبر را هم بیان می‌کند. از اوصاف پنج‌گانه رسول خدا ﷺ سه صفت را در این آیه بیان می‌کند و دو صفت دیگر را در آیه بعد. اما سه ویژگی پیامبر ﷺ در این آیه عبارتند از:

- شاهد بودن رسول خدا ﷺ؛
- مبشر بودن رسول خدا ﷺ؛
- نذیر بودن رسول خدا ﷺ؛

شاهد بودن رسول خدا ﷺ

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا»؛ (ای پیامبر ما تو را) گواه و شاهد فرستادیم.

شروع آیه شریفه با خطاب «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» اشاره به این جهت است که این اوصاف ناظر به جنبه نبوت است، چه این که در این سوره در چند مورد از وجود مبارک رسول خدا ﷺ به «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» یاد نموده و در هر مورد احکام خاص مربوط به نبوت را اثبات کرد.

«شاهد» یعنی گواهی دهنده به حق رسول خدا ﷺ - آن چنان که رفتار و گفتارش در همه عمر - به ویژه ۲۳ سال رسالتش - نشان داد، گواهی بر حقانیت اسلام است. هم چنین گواه بر احوال و اعمال امت اسلامی است. شاهد، اسم فاعل در اصل به معنای حضوری است که همراه با مشاهده (حسی یا قلبی) باشد.^۱ به تعبیر دیگر، شهادت، حضوری است که همراه با مشاهده (با چشم یا شهود قلبی) باشد.^۲

هر چند متعلق شاهد در این آیه ذکر نشده لیکن به قرینه آیات دیگر شاهد بر اعمال مردم است.

۱. مقائیس اللغة، ج ۳، ص ۲۲۱.

۲. مفردات راغب، ذیل «شاهد».

معنای شاهد بودن رسول خدا ﷺ این است که آن حضرت اعمال امت را در دنیا می بیند و در آخرت گواهی می دهد دنیا ظرف تحمل حادثه است، قیامت ظرف ادای شهادت. بر اساس آیات قرآن، پیامبر اکرم ﷺ اعمال امت را می بیند:

« وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ^۱؛

بگو عمل کنید، خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می بینند.

و در قیامت هم در صحنه داوری شهادت می دهد:

« فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ^۲؛

حال آن ها چگونه است هنگامی که از هر امتی شاهد و گواهی می آوریم و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد.

در آیه دیگر فرمود:

« لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ^۳؛

تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم بر شما گواه باشد.

بنابراین، پیامبر ﷺ هم شاهد بر اعمال مردم و هم شاهد بر شهیدان یعنی شاهد و گواه بر پیامبران پیشین و ائمه علیهم السلام است.

ممکن است شاهد بر حقانیت مکتب و شاهد بر عظمت و قدرت پروردگار هم

باشد. ^۴

مبشر بودن رسول خدا ﷺ

«مَبَشِّرًا»؛ (ای پیامبر ما تو را) بشارت دهنده (فرستادیم)

بشارت، در مقابل «انذار» به کار می رود و دلالت بر خبر خوش می کند. ^۵

۱. توبه، آیه ۱۰۵.

۲. نساء، آیه ۴۱.

۳. بقره، آیه ۱۴۳.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۶۲.

۵. المقائیس اللغه، ج ۱، ص ۲۵۱.



یکی از وظایف پیامبر اکرم ﷺ آن است که نیکوکاران را که بندگی خداوند را می‌پذیرند و تابع احکام او هستند به رحمت‌های واسعه الهی، بشارت و مژده می‌دهد. این بشارت‌ها، مؤمنان را برای ادامه مسیر عبودیت و بندگی، تشویق می‌کند و موج‌های بلندی از نعمت‌ها و رحمت‌های خداوند متعال را در وجودشان، ایجاد می‌کند.

معنای مبشر بودن رسول خدا ﷺ این است که آن حضرت مؤمنان مطیع را به ثواب خدا و به بهشت و نعمت‌های بهشتی بشارت می‌دهد. ممکن است مبشر بودن رسول خدا ﷺ شامل هر نوع بشارتی که آن حضرت در دنیا دارد هم بشود مثل بشارت فتح و پیروزی، بشارت به رحمت الهی، بشارت به امدادهای غیبی، بشارت به سعادت و سلامت جاودان. بشارت تاثیر فوق العاده‌ای بر انسان دارد؛ به طوری که موجب برانگیختن توان و نیرو برانجام کاری می‌گردد؛ جمله مشهوری است که: «الْأَنْذَارُ سَائِقٌ وَالتَّبَشِيرُ قَائِدٌ»^۱ انذار، جلوکش و سائق است و تبشیر، پیشوا و راهبر.

نذیر بودن رسول خدا ﷺ

«وَنَذِيرًا»؛ (ای پیامبر ما تو را) بیم دهنده (فرستادیم).

«نذیر» صفت مشابه است به معنای هشدار دهنده می‌باشد. انذار هم به معنای ابلاغ پیامی است که با ترساندن توأم باشد. معنای نذیر بودن رسول خدا ﷺ این است که آن حضرت کافران، منافقان، گنهکاران و... را از عذاب الهی می‌ترساند؛ انذار از خسارت‌های دنیوی و اخروی، انذار از سقوط در دامان بدبختی درد دنیا و آخرت، بیم دادن به عواقب اعمال بد و

۱. جعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۳، ص ۷۹.

انحراف از صراط مستقیم.
 صفت بشارت و انذار هر دو برای بیدار کردن انسان از خواب غفلت است و از این رو در تبلیغ و تربیت، بشارت و انذار لازم است.
 در بسیاری از آیات بشارت و انذار در کنار هم ذکر شده و این بیانگر آن است که مهمترین صفت مدیریتی پیامبر ﷺ مبشر و نذیر بودن است؛ حتی در بعضی از آیات، این دو صفت به صورت حصری ذکر شده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»؛ و تورا جز مژده رسان و بیم دهنده نفرستادیم.
 اساساً رسول خدا ﷺ نه برای مؤمنان و مسلمانان، بلکه برای همه مردم و عموم عالمیان، بشیر و نذیر بود، چنان که قرآن می فرماید:
 «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱

و ما تورا جز برای این که عموم بشر را به رحمت خدا بشارت دهی و از عذابش بترسانی نفرستادیم، اما اکثر مردم از این حقیقت آگاه نیستند.
 گفتنی است این دو وظیفه به عهده همه پیامبران الهی بوده است:
 «وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ»^۲
 و ما رسولان را جز برای بشارت و بیم دادن نفرستادیم.
 این را هم باید دانست که همیشه، بشارت مخصوص مؤمنان و نیکوکاران نیست، بلکه خداوند متعال، گاهی گنه کاران را نیز بشارت می دهد؛ در حدیث قدسی آمده است که خداوند به حضرت داود وحی کرد:
 «يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَ أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ قَالَ كَيْفَ أَبَشِّرُ الْمُذْنِبِينَ وَأَنْذِرُ الصَّادِقِينَ قَالَ يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ أَنِّي أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَأَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ وَأَنْذِرِ

۱. سبأ، آیه ۲۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۱۴.



الصَّادِقِينَ إِلَّا يُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصَبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَكَ»^۱؛
 ای داود، گنه کاران را بشارت و صدیقان را بیم رسان. گفت: چگونه به
 گنه کاران بشارت و به صدیقان، هشدار دهم؟ فرمود: ای داود، به
 گنه کاران بشارت بده که من توبه را می‌پذیرم و از گناه در می‌گذرم،
 صدیقان را هم بیم بده که به کارهای خود، مغرور نشوند، زیرا خداوند،
 هیچ بنده‌ای را به پای حساب نمی‌کشد مگر این که (بر اثر ناخالصی
 عبادتش) هلاک شود.

آیه ۴۶

«وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»؛

و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک.

این آیه دو صفت دیگر را برای رسول خدا ﷺ به شرح زیر بیان می‌کند:

- داعی بودن رسول خدا ﷺ؛

- چراغ روشنی بخش بودن رسول خدا ﷺ.

داعی بودن رسول خدا ﷺ

«وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ»؛ و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم.

«داعی» به معنای دعوت کننده، اسم فاعل از «دعو» (خواندن) است. اصل این
 کلمه به معنای «متمایل شدن به جانب کسی با کلام و سخن» است.^۲ یا «خواستن
 چیزی با توجه و میل به آن».^۳

۱. سبأ، آیه ۲۷.

۲. المقائیس اللغه، ج ۲، ص ۲۷۹.

۳. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۳، ص ۲۱۷.

رسول خدا ﷺ و همه پیامبران دیگر، به اذن خدا، داعی الی الله بودند، چون هیچ کسی نمی تواند خود را داعی الی الله بخواند، مگر آن که خداوند متعال از طریق وحی به او اذن و اجازه، داده باشد. همچنین این اجازه، در مورد کسانی صادر می شود که خودساخته باشند، نه هر مدعی. در طول تاریخ، داعی و دعوت کننده فراوان بوده اند، اما داعیان واقعی کسانی بوده اند که به اذن الله، به این امر مهم، همت گمارده اند:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۱

خداوند آگاه تر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد.

برخی از مفسران هم گفته اند: مقصود از «باذن الله»، علم خدا است.^۲ یعنی دعوت گری پیامبر ﷺ تحت علم و اشراف ویژه ای از جانب خداوند، انجام شود. فرق پیامبران الهی با دیگر افراد در این است که پیامبران مردم را به سوی خدا دعوت می کردند و از مردم می خواستند برای خدا کار کنند. هرگز مردم را به سوی خود یا قبیله و سلیقه و حزب و خط سیاسی شان دعوت نمی کردند. هدف نهایی پیامبران الهی دعوت الی الله بود. ائمه علیهم السلام نیز دعوت کنندگان به سوی خدا بودند در زیارت جامعه می خوانیم: «السَّلَامُ عَلَي الدُّعَاةِ الیِ اللَّهِ». دعوت به سوی خدا شرایطی دارد، اولین شرط آن، اذن و فرمان خدا است (باذن)، دومین شرط بصیرت است یعنی آگاهی و معرفت واقع، تشخیص حق و باطل.

قرآن می فرماید:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ»^۳

۱. انعام، آیه ۱۲۴.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۶۹

۳. یوسف، آیه ۱۰۸.



بگو: این راه من است، من و پیروانم با بصیرت کامل به سوی خدا دعوت می‌کنیم.

انسان بصیر افق‌های دور را می‌بیند. پیامبر ﷺ هم مقصد را می‌شناخت هم راه را و هم دشمن را.

شرط سوم دعوت به سوی خدا عمل صالح و خدمت به مردم است

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا!»

چه کسی خوش‌گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد.

البته آراستگی اخلاقی، رفتار مناسب با مردم، اخلاص از دیگر شرایط دعوت به سوی خداست. بدیهی است دعوت به سوی خدا، دعوت به بهترین زندگی است چون زندگی بدون خدا یعنی غرق در شهوت، غوطه ور شدن در دنیایی که پایانی ندارد و جز ملامت و رنج ثمره دیگری ندارد.

چراغ روشنی بخش بودن رسول خدا ﷺ

«وَسِرَاجًا مُنِيرًا»؛ (و تو را) چراغی روشنی بخش (قرار دادیم).

پیامبر ﷺ، «سراج منیر» است؛ یعنی هم وجود خودش روشن است و هم این نور و روشنایی را بر دیگران می‌افکند.

سراج به معنای چراغ و «منیر» به معنای نور افشان یا نور افکن است.

کلمه سراج در قرآن کریم چهار بار به کار رفته است و معنای دقیق آن، منبع نور و روشنایی است؛ همچنان که راغب اصفهانی می‌گوید: این کلمه در سابق به وسیله‌ای گفته می‌شد که با استفاده از فتیله و روغن، قابل اشتعال بود و این کلمه به تدریج به هر منبع نور و روشنایی اطلاق شده است، مثل خورشید که نور از درونش می‌جوشد. سراج منیر یعنی چراغ فروزان.

در قرآن کریم این واژه سه بار به معنای خورشید و یک بار به عنوان وصف رسول خدا ﷺ آمده است؛ منتهی یک بار در مورد خورشید با وصف «وهاج»: (سراجا وهاجا) و در مورد پیامبر این واژه با وصف منیر: «سراجا منیرا» استعمال شده است. ذکر و وصف «منیر» برای «سراج» اشاره به این جهت است که صرف چراغ و روشنایی بودن کافی نیست، بلکه باید در طریق کمال و سعادت نورافکنی باشد و ریز و درشت را نشان بدهد، حلال و حرام را تبیین کند، نقص‌ها، انحراف‌ها و کجی‌ها را ترسیم نماید و روشنی بخش زمین و زمان باشد، حتی دلیل بر حقانیت و نشانه صدق دعوت خودش باشد و چشم‌ها و دل‌ها را متوجه وجود خود کند. معنای سراج منیر بودن پیامبر ﷺ به این است که خداوند آن جناب را طوری قرار داده که مردم به وسیله او از ظلمت‌های جهل، شرک، کفر، نفاق، ظلم و ... به نور ایمان، تقوا، علم، عدالت و ... هدایت می‌شوند و به سعادت می‌رسند. وجود پیامبر ﷺ همچون خورشید تابان است که با آمدنش تمام ظلمت‌ها و گمراهی‌ها را کنار می‌زند و راه سعادت و کمال را نشان می‌دهد و باعث آرامش و آسایش و مایه حیات و حرکت است.

آیه ۴۷

«وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا»

و مؤمنان را مژده ده که برای آنان از جانب خدا بخشایشی فراوان خواهد بود.

در پی برشمردن اوصاف پنج‌گانه پیامبر ﷺ در دو آیه قبلی، اینک در دو آیه دیگر، چند وظیفه برای آن بزرگوار، ترسیم می‌کند، اولین وظیفه بشارت دادن به مؤمنان به فضل بزرگ الهی است.



بشارت دادن به مؤمنان به فضل بزرگ الهی

«وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا»؛ و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان از

جانب خدا بخشایشی فراوان خواهد بود.

هر چند پیامبر اکرم ﷺ بشارت دهنده به همه انسان‌ها است و آنان را در مورد پاداش اعمال نیک و عکس العمل و نتیجه اعمال خوب بشارت می‌دهد لیکن این بشارت یک بشارت عمومی است، اما آن حضرت وظیفه داشت نسبت به مؤمنانی که به خدا و رسول خدا ایمان آوردند و دستورات خدا را اطاعت نمودند بشارت خاصی بدهد و آن بشارت به فضل بزرگ الهی است؛ یعنی بشارت پیامبر ﷺ محدود به پاداش عمل نیک نیست، بلکه او مامور است نسبت به مؤمنان بشارتی دهد که آن بشارت برهم زننده موازنه میان اعمال و پاداش است و آن بشارت به «فضل کبیر» است.

مقصود از «فضل» عطا و بخشش بدون استحقاق است و توصیف آن به کبیر بیانگر عظمت آن بخشش است. در قرآن برای این بخشش بدون استحقاق گاهی سقفی در نظر گرفته شد؛ مثلاً ده برابر یا هفتصد برابر، فرمود:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»^۱؛

هر کس کار نیکی انجام دهد ده برابر به او پاداش دهند.

یا این که فرمود:

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِئَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ»^۲؛

مثل آنان که مال خود را در راه خدا انفاق می‌کند مثل دانه‌ای است که هفت خوشه برآورد و در هر خوشه‌ای، صد دانه باشد. خداوند پاداش هر کس را که بخواهد چند برابر می‌کند.

۱. انعام، آیه ۱۶۰.

۲. بقره، آیه ۲۶۱.

در قرآن، بیش از نود بار از فضل و رحمت خداوند، سخن رفته و وجوه و مصادیق آن، ذکر شده است. استاد آیت الله جوادی آملی، مصادیق فضل و رحمت الهی را در این چند مورد خلاصه می‌کند: قرآن، رسالت، نبوت پیامبر و ولایت اهل بیت، عالمان عادل و نائبان اولیای الهی.^۱

آیه ۴۸

«وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا»؛

و کافران و منافقان را فرمان مبرو و آزارشان بگذر و بر خدا توکل کن و کارسازی [چون] خدا کفایت می‌کند.

در این آیه شریفه سه وظیفه دیگر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برمی‌شمارد:

- اطاعت نکردن از کافران و منافقان؛
- اعتنا نکردن به آزار منافقان و کافران؛
- توکل کردن بر خدا و کافی بودن خدا در حمایت از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

اطاعت نکردن از کافران و منافقان

«وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ»؛ و از کافران و منافقان اطاعت مکن.

در آیه اول همین سوره احزاب در مورد مفهوم اطاعت نکردن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از کافران و منافقان، به تفصیل بحث کردیم. اما خلاصه اش این است که به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می‌دهد که در امر تبلیغ دین و انجام رسالت الهی با کافران و منافقان، مدارا و مسامحه نکن و از پیشنهادهای جذاب آن‌ها پیروی نکن و بر آن چه که مامور هستی دوام و ثبات قدم داشته باش.

۱. آیت الله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۱۹، ص ۶۴۵.



بدون تردید هرگز رسول خدا ﷺ از کافران و منافقان اطاعت نداشته است لیکن این آیه هشدار است که مبدا در مسیر تبلیغ، به گمان جذب آنان به اسلام تن به پیشنهادها به ظاهر زیبای آنان داده شود. ممکن است کافران و منافقان برای به سازش و تسلیم کشاندن رهبران راستین الهی با دادن امتیازها، پیشنهادهایی را مطرح کنند. پیامبر و وظیفه دارد از آنان اطاعت نکند.

تاریخ اسلام نشان می دهد که بارها کافران و منافقان کوشیدند پیامبر ﷺ را به چنین وضعی بکشاند، گاهی پیشنهاد کردند: نام بت های آن ها را به بدی نبرد و از آنها انتقاد نکند، گاه گفتند: اجازه بده یکسال معبود تورا بپرستیم و یک سال معبود ما را، گاهی پیشنهاد می کردند تهیدستان و مؤمنان فقیر را از گرد خود خارج کن تا ما با توهم صدا شویم. گاهی پیشنهاد مال و مقام هم می دادند.^۱

اعتنا نکردن به آزار منافقان و کافران

«وَدَعَّ أَذَاهُمْ»؛ و به آزارهای آنان اعتنایی مکن.

«أذی و اذیت» از دیدگاه اهل لغت، به معنای هرگونه زیان و ضرری است که به یک موجود زنده - اعم از جاندار و بی جان - برسد؛ خواه دنیوی باشد یا اخروی.^۲ این فراز از آیه می فرماید: ای پیامبر، به آزارهای کافران و منافقان اعتنا نکن. تاریخ شاهد است که در آغاز بعثت، کافران و مشرکان و سپس منافقان رسول خدا ﷺ را به شیوه های مختلف، آزار می دادند: انکار رسالت آن حضرت، ساحر و افسونگر خواندن ایشان، خُلف وعده ها، سنگ زدن، شکمبه گوسفند بر سر آن بزرگوار ریختن، تحمیل جنگ های گوناگون، محاصره اقتصادی و موارد دیگری از این قبیل: منافقان هم با دورویی، سست کردن مسلمانان، همدستی با کافران،

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۶۷.

۲. مفردات راغب، ذیل «أذی».

خبرچینی، رسول خدا ﷺ را آزرده خاطر می ساختند. خداوند به پیامبر ﷺ دستور می دهد که به آنان اعتنایی مکن و به دنبال ابلاغ پیام های رسالت باش. در واقع این آیه، به رسول خدا ﷺ دل گرمی می دهد که اعتنایی به آنان مکن و سرگرم تبلیغ خویش باش.

پیامبر اکرم ﷺ همچون کوه در مقابل انواع آزارهای آنان ایستادگی نمود و هرگز ننگ تسلیم و شکست را نپذیرفت و همواره اهداف بلند خود را دنبال می کرد، نیرو و توان خود را صرف اعتناء به اعمال ایدائی مخالفان نمی کرد و با سعه صدر آزار و نیش ها را تحمل می کرد. همان گونه که اشاره شد بی اعتنایی به اذیت و آزار مخالفان به معنای سستی و کوتاهی در برخورد با آنان نیست، بلکه نشانه کریمانه برخورد کردن رسول خدا ﷺ است. آن حضرت هرگز به فکر مقابله به مثل و یا انتقام بر نمی آید.

بنابراین، معنای «وَدَعَ أَذَاهُمْ» یعنی آن چه از سوی آنان به تو آزار می رسد را رها کن، در مقام پیگیری و انتقام مباش و وقت و نیروی خود را صرف آنان نکن.

توکل بر خدا و کافی بودن خدا در حمایت از پیامبر ﷺ

«وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً»؛ بر خدا توکل کن و همین بس که خداوند، حافظ و مدافع باشد.

عین همین عبارت در آیه سوم همین سوره احزاب آمد و در آن جا درباره «توکل» و کافی بودن حمایت خداوند، توضیح دادیم، لیکن در این جا این مطلب را اضافه می کنیم که انسان قطعاً برای رسیدن به اهداف بلند و ایستادگی در مقابل کارشکنی ها و مانع تراشی های مخالفان و مقاومت در برابر خواسته های آنان نیاز به داشتن پشتوانه قوی دارد و باید به یک سرچشمه قدرت برتر، اعتماد و تکیه کند. از این رو خداوند در این جمله دو مطلب مهم را به عنوان وظیفه بیان نموده است: یکی لزوم توکل بر خدا، دیگری اعتقاد و باور به این که خدا وکیل خوبی است.



استاد علامه جواد آملی می فرماید: روح این وکالت ولایت است؛ یعنی تحت ولایت خدا قرار بگیرد و کارها را به او تفویض کند.
مرحوم علامه طباطبایی می فرمایند:

این جمله دلیل و علت برای عدم اطاعت از کافران و منافقان و بی اعتنایی به آزارشان است. برای این که ایستادگی و مقاومت در برابر خواسته های آن ها و اذیت و آزار آنان کار بسیار سختی است و در مقابل توطئه آن ها از نظر اسباب ظاهری هر دلی که باشد دچار وحشت و دلواپسی می شود؛ مگر آن که کسی در مقام عمل به خدا توکل کند، چون خدا یگانه سببی است که هیچ سبب مخالفی، براو غلبه نمی کند.

بنابراین، ای پیامبر تو خود را در دفع آزار آنان مستقل ندان، بلکه خدا را وکیل خود در مقابل آنان بدان و خدا برای وکالت کافی است.^۱

آیه ۴۹

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَعَّوَهُنَّ وَسَرَ حُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا»؛

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون زنان مؤمن را نکاح کردید و پیش از آنکه با آنها نزدیکی کنید طلاقشان گفتید، شما را بر آنها عده ای نیست که به سر آرند پس آنان را برخوردار کنید و به نیکوترین وجه رهایشان کنید. ازدواج، اتفاق خوش آیندی است که تمديد و تکثیر نسل را امکان پذیر می سازد و زندگی اجتماعی را رقم می زند، اما گاه به علل و عواملی این شادکامی به تلخی، بدل می شود و «طلاق» اتفاق می افتد. هر چند طلاق در اسلام منفور و مبعوض

۱. رک: المیزان، ج ۱۶، ص ۴۹۵.

است، لیکن اگر در جایی امکان ادامه زندگی نباشد نمی توان زن و مرد را در کنار هم نگه داشت، در این جا باید از هم جدا شوند. اسلام هم چنان که برای ازدواج، قوانین محکمی دارد، در مورد «طلاق» نیز این چنین است. این آیه، چند دستور را در مورد احکام طلاق مربوط به مهریه و عده بیان می کند و چهار نکته مهم دارد:

- تکیه بر ایمان در امر ازدواج؛
- عدم لزوم نگه داشتن عده در صورت عدم دخول؛
- حکم عده زنان؛
- پرداختن هدیه مناسب به زن در صورت جدایی؛
- ضرورت جدایی محبت آمیز زن و مرد.

تکیه بر ایمان در امر ازدواج

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ»؛ ای کسانی که ایمان آوردید هنگامی که با زنان مؤمن ازدواج کردید.

در این فراز از آیه، موضوع مردان و زنان مؤمن مطرح شده است و خطاب به مردان مؤمن می فرماید: هنگامی که با «زنان مؤمنه» ازدواج کردید. در این مورد، دو نکته، قابل بیان است: یکی این که منظور از این نکاح (نکحتم) ازدواج دائم است نه موقت، در ازدواج دائم، اسلام و ایمان شرط است، اما در ازدواج موقت، عقد با زنان غیرمسلمان و اهل کتاب جایز است. نکته دیگر آن که: ایمان در ازدواج، معیار مهمی است که طرفین باید در گزینش های خود به آن توجه کنند، چون محور همه رفتارهای فردی و اجتماعی بر «ایمان» است.

عدم لزوم نگاه داشتن عده در صورت عدم دخول

«ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا»؛ و آنان را قبل از همبستر شدن طلاق دادید، عده ای برای شما بر آن ها نیست که بخواهید حساب آن را نگه دارید.



در این آیه شریفه، خداوند حکم عده و مهریه زن در طلاق قبل از آمیزش را بیان می‌کند. زنی که طلاق می‌گیرد چند صورت دارد: یک وقت در هنگام عقد، مهریه را تعیین نموده‌اند یا این که مهریه در نظر نگرفته‌اند، وقتی هم عقد نمود، یک وقت قبل از آمیزش جنسی طلاق اتفاق می‌افتد یا این که بعد از عمل زناشویی طلاق صورت می‌گیرد. بنابراین، حکم مهریه در این صورت، مختلف است:

۱. زن در هنگام عقد، مهریه را تعیین کرده و قبل از عمل زناشویی طلاق می‌گیرد، در این جا نصف مهریه به او تعلق می‌گیرد خداوند در قرآن می‌فرماید:

«فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ»؛^۱

پس باید نصف آن چه را که تعیین کرده‌اید به آن‌ها بدهید.

۲. زن در هنگام عقد، مهریه را تعیین کرده و بعد از عمل زناشویی طلاق می‌گیرد، در این صورت تمام مهریه به او تعلق می‌گیرد.

۳. زن در هنگام عقد، مهریه را تعیین نکرده و قبل از عمل آمیزش جنسی در دوران عقد طلاق می‌گیرد، در این جا هدیه مناسب مهرالمتعه به او تعلق می‌گیرد.

۴. زن در هنگام عقد، مهریه را تعیین نکرده ولی بعد از عمل زناشویی طلاق بگیرد، مهرالمثل به او تعلق می‌گیرد؛ مهرالمثل یعنی مهریه‌ای که مناسب شأن زنان همانند او باشد.

حکم عده زنان

زنی که طلاق می‌گیرد دو صورت تصور می‌شود: صورت اول آن است که بعد از عقد، زن و مرد آمیزش جنسی داشته باشند و در این صورت داشتن عده لازم است؛ یعنی زن باید بعد از طلاق به مدت سه مرتبه حیض شدن و پاک شدن صبر کند و همسر دیگری نگیرد (البته عده وفات شوهر چهار ماه و ده روز است) اما

۱. بقره، آیه ۲۳۷.

صورت دوم طلاق، در دوران عقد است یعنی بعد از عقد و پیش از انجام عروسی زن و مرد عمل زناشویی نداشتند و دخول واقع نشده است، در این صورت عده لازم نیست. در این آیه شریفه مراد از «نکاح» عقد کردن است و مقصود از کلمه «مساس» به معنی دخول و انجام عمل زناشویی است، معنای آیه این است: ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه زنان با ایمان را به همسری گرفتید سپس آن‌ها را بعد از عقد و قبل از عمل زناشویی طلاق دادید نگهداری عده لازم نیست.

در این جا ذکر دو نکته ضروری است یکی این که: فلسفه عده را معمولاً جلوگیری از اختلاط انساب ذکر کرده اند؛ حال آن که فقط این نیست، چون امروزه با ابزارهای پیشرفته پزشکی روشن می‌کنند که فرزند برای کیست، بلکه یکی از فلسفه‌های مهم عده این است که در این مدت، زن و مرد از عصبانیت‌های خود بکاهند به عواقب طلاق فکر کنند و به زندگی مشترک برگردند؛ یعنی فرصت بیشتری برای اندیشیدن و تصمیم‌سنجیده داشته باشند. ازدواج پیوند مقدسی است باید کانون خانواده را مستحکم نمود نه این که با اندک اختلافی آن را به هم زد.

نکته دوم این است در این فراز خطاب به مردان می‌فرماید:

﴿فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا﴾

عده‌ای بر شما نیست که بخواهید آن را نگه دارید.

در این جا یک سؤال پیش می‌آید که: چرا شمارش عده به عهده مرد گذاشته شده، حال آن که زن باید عده نگه دارد؟

پاسخ آن است که: چون تامین مخارج زن و در اختیار گذاشتن مسکن و سرپناه برای او، در این مدت به عهده مرد است و مرد باید حساب روزها و ماه‌های این سرپرستی و تامین مخارج را داشته باشد. لذا این تعبیر را آورده است.



پرداختن هدیه مناسب به زن

«فَمَتَّعُوهُنَّ»؛ آن‌ها را با هدیه مناسبی بهره مند سازید.

این آیه به مردان فرمان می‌دهد که به همسر خود که پیش از آمیزش از او جدا شدید از اموال خود، بهره و نصیبی بدهید؛ خواه، مهریه را قبلاً معلوم کرده باشید یا خیر. اما در آیه ۲۳۷ سوره بقره این حکم را این گونه قید می‌زند که «نصف مهریه» را بدهید:

«وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ»؛

و اگر زنان را پیش از آن که با آن‌ها تماس بگیرید، طلاق دهید؛ در حالی که مهری برای آن‌ها تعیین کرده اید باید نصف آن چه را تعیین کرده اید به آن‌ها بدهید.

پس اگر در عقد، مهریه تعیین کرده باشند قبل از عمل زناشویی بخواهند طلاق بدهد تنها نصف مهریه به او تعلق می‌گیرد. و این آیه شریفه به وسیله آیه سوره بقره مقید می‌گردد.

اما عده‌ای گفته‌اند: آیه مورد بحث مربوط می‌شود به جایی که مهریه معین نکرده باشند و قبل از زناشویی از هم جدا شوند، در این جا باید مرد از مال خود، زن را بهره مند کند و چیزی به او بدهد و آن گاه طلاق دهد.

برخی از مفسران هم گفته‌اند: حتی در هنگامی که مهریه هم معلوم شده باشد، مستحب است که مرد علاوه بر مهریه، هدیه‌ای در خور شأن زن به او بدهد. امیرمؤمنان علی علیه السلام هم فرمود:

«لِكُلِّ مَطْلُوقَةٍ مَتْعَةٌ إِلَّا الْمُخْتَلَعَةَ»^۱

برای هر زن مطلقه‌ای باید هدیه مناسبی باشد جز زنی که با طلاق خلع، جدا شده باشد.

۱. کافی، ج ۶، ص ۱۴۴.

طلاق خُلع طلاق است که خود زن، پیشنهاد طلاق می دهد و با بخشیدن مهریه، خود را آزاد می کند.

ضرورت جدایی محبت آمیز زن و مرد

«وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا»؛ و به طرز شایسته ای رهایشان کنید.

قرآن، مطابق منش انسانی از مرد خواسته است که یا به طور شایسته با زنان رفتار کنید و زندگی زناشویی را ادامه دهید یا این که به طرز نیکویی از آنان جدا شوید:

«فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ»^۱.

یا باید به طور شایسته همسر خود را نگه دارید یا با نیکی او را رها سازید.

تهمت و دروغ، و بدنام کردن زن و آزار و اذیت های گوناگون رساندن به او، از معیارهای اسلامی به دور است. در این فراز آیه هم می فرماید: «خوش و خرم آن ها را رها کنید». در مورد «سراحاً جمیلاً» ذیل آیه ۲۸ همین سوره احزاب، بحث کرده ایم. عبارت «سراحاً جمیلاً» دوبار در قرآن به کار رفته که هر دو در همین سوره احزاب آیات ۲۸ و ۴۹ است.

امام باقر علیه السلام در تفسیر این فراز از آیه فرمود:

«مَتَّعُوهُنَّ أَيَّ جَمَلٍ هُنَّ بِمَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَعْرُوفٍ فَإِنَّهُنَّ يَرْجِعْنَ بِكَآبَةٍ وَ وَخَشْيَةٍ وَ هَمِّ عَظِيمٍ وَ شَمَاتَةٍ مِنْ أَعْدَائِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَرِيمٌ يَسْتَحْيِي وَ يُحِبُّ أَهْلَ الْحَيَاءِ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ أَشَدُّكُمْ إِكْرَامًا لِحَالَتِهِمْ»^۲؛

تا آن جا که می توانید با کارهای خوب و هدیه مناسب آنان را بهره مند کنید، زیرا آنان با افسردگی، ترس و نگرانی شدید و شماتت از سوی دشمنان خود از خانه شوهر به سوی خانواده خود باز می گردند و خداوند،

۱. بقره، آیه ۲۲۹.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۱۰.



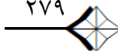
کریم و بخشنده است. او خود حیا می‌ورزد و اهل حیا را دوست دارد و گرامی‌ترین شما کسی است که همسران خود را گرامی بدارد. همچنان که ازدواج با طیب خاطر، رضایتمندی و شرافتمندانه صورت گرفته بود، حال جدایی و طلاق هم باید شرافتمندانه و محبت‌آمیز باشد و هرگز با بغض و عداوت و حرمت شکنی نباشد. معنای «تسریح جمیل» رفتار نیکو در تمام جنبه‌ها است.

آیه ۵۰

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»

ای پیامبر، ما زنانی را که مهرشان را داده‌ای و آنان را که به عنوان، غنایم جنگی که خدا به تو ارزانی داشته است مالک شده‌ای و دختر عموها و دختر عمه‌ها و دختر داییها و دختر خاله‌های تو را که با تو مهاجرت کرده‌اند بر تو حلال کردیم، و نیز زن مؤمنی را که خود را به پیامبر بخشیده باشد، هر گاه پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد این حکم ویژه توست نه دیگر مؤمنان ما می‌دانیم در باره زنانشان و کنیزانشان چه حکمی کرده ایم، تا برای تو مشکلی پیش نیاید و خدا آمرزنده و مهربان است.

این آیه، برخی از احکام ازدواج را که ویژه رسول خدا ﷺ است، بیان می‌کند و



هفت گروه را که ازدواج پیامبر ﷺ با آنان حلال است برمی شمرد:

- حلال بودن زنان بر پیامبر ﷺ با پرداخت مهریه؛
- حلال بودن کنیزان بر پیامبر ﷺ؛
- حلال بودن دختران عمو، عمه، دایی و خاله‌های مهاجران بر پیامبر ﷺ؛
- حلال بودن زن مؤمنه بر پیامبر ﷺ با هبه نفس؛
- انحصار ازدواج غیر مهریه‌ای در پیامبر ﷺ؛
- مصلحت مردان مؤمن در نوع ازدواج؛
- برداشتن عُسر و عُسر از پیامبر ﷺ در ازدواج؛
- آمرزنده و مهربان بودن خداوند.

حلال بودن زنان بر پیامبر ﷺ با پرداخت مهریه

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتِ أَجُورَهُنَّ»؛ ای پیامبر، ما همسران تو را که

مهرشان را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم.

در آیه قبل، خداوند با خطاب به مؤمنان، حکم عدّه و مهریه زنان مؤمنه در بعضی از صور ازدواج و طلاق را بیان فرمود، در این آیه شریفه با خطاب به پیامبر ﷺ انواع صورت‌هایی که آن حضرت می‌تواند با زنان ازدواج کند و آن زنان از آن طریق بر آن حضرت حلال گردند بازگو می‌کند و هفت گروه از زنان را نام می‌برد. نخست می‌فرماید: ما همسران تو را که مهریه آنان را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم (آیت اجورهن) مراد از «اجور» در آیه همان مهریه است، از آن جایی که در عصر پیامبر ﷺ مرسوم بوده که به هنگام ازدواج با غیر خویشاوندان مهریه را نقداً پرداخت می‌کردند، ممکن است این آیه اشاره این نوع ازدواج بوده باشد. هر چند مهریه برای زن لازم و پرداخت آن از سوی مرد واجب است، لیکن ممکن است با توافق طرفین مهریه به صورت ذمه بر عهده زوج بماند. ممکن است بخشی از مهریه را نقداً بپردازد و بخشی را بر عهده بگیرد یا ممکن است به خاطر نیاز همسر در هنگام ازدواج تمام مهریه، مطالبه و پرداخت گردد.



به هر حال، ازدواج با زنان با پرداخت مهریه یکی از موارد هفت گانه است که خداوند آن را بر پیامبر ﷺ مجاز و حلال شمرده است.

حلال بودن کنیزان بر پیامبر ﷺ

«وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ»؛ و هم چنین کنیزانی که از طریق غنائمی که خدا به تو بخشیده است مالک شده ای.

این فراز از آیه در مورد دسته دوم زنانی است که پیامبر ﷺ مجاز است با آنان ازدواج کند؛ یعنی زنانی که کنیز هستند و از طریق غنائم جنگی و انفال تحت ملکیت او قرار گرفته اند. مثل «صفیه» و «جویریة» که در جنگ با یهودیان به اسارت در آمده بودند و جزء انفال بودند که پیامبر ﷺ آنان را ابتدا از قید بردگی آزاد کردند و سپس آنان را به همسری خود پذیرفتند. اصطلاح «ما ملکت یمینه» با مشتقاتش پانزده بار در قرآن به کار رفته به معنای کنیز یا برده زن است. در گذشته از بازار، کنیز را می خریدند و یا در جنگ ها زنان را اسیر می کردند و به عنوان برده، آنان را مالک می شدند و بدین وسیله به عنوان همسر از آنان استمتاع (بهره جنسی) می بردند؛ یعنی ملکیت کنیز، سبب حلال شدن او می شد، پس کنیزیکی از اسباب حلال شدن زن و مرد با یکدیگر است.

کلمه «أفء» از «فیء» به معنای بازگشت به حالت پسندیده و نیز به سایه ای که جابه جا می شود و حالت برگشت دارد، همچنین به غنیمتی که برای به دست آوردن آن دچار مشقتی نشده اند فیء گفته می شود.^۱ این که «فیء» اموال به دست آمده بی دردسر را می گویند، از آن روست که به دست آوردن اموال دنیا همچون سایه ای زودگذر و عارضی است و باقی نمی ماند.^۲

۱. مفردات راغب، ذیل «فیء».

۲. همان.

حلال بودن دختران عمو، عمه، دایی و خاله‌های مهاجران بر پیامبر ﷺ
**«وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ»؛ و دختران
 عموی تو و دختران عمه‌ها و دختران دایی تو و دختران خاله‌ها که با تو مهاجرت کردند.**

دسته سوم از زنانی که پیامبر ﷺ می‌توانست با آنان ازدواج کند از بستگان
 نزدیک ایشان بودند که این فراز از آیه به چهار گروه از آن‌ها اشاره کرده است: این‌ها
 هم - مثل دسته اول - با پرداخت «مهریه»، به عقد پیامبر ﷺ در می‌آمدند، اما این
 که در این جا مستقلاً ذکر شده به دو دلیل است: یکی این که شرط «هجرت» در آن
 ذکر شده: «هاجرن معک»؛ یعنی از خویشاوندانی باشند که اهل هجرت باشند و دار
 الاسلام را بردار الکفر ترجیح داده باشند در آن زمان هجرت دلیل بر ایمان و عدم
 مهاجرت دلیل بر کفر بوده است. ثانیاً: به گفته مرحوم طبرسی منظور از این‌ها دو
 طایفه از زنان هستند، منظور از ذکر دختر عمو و دختر عمه، زنان طایفه «قریش» و
 مراد از دختردائی و دخترخاله، طایفه «بنی زهره» می‌باشد.^۱ و این آیه مربوط به
 دورانی است که ازدواج پیامبر ﷺ با غیر زنان هجرت کرده حلال نبوده، لذا در این
 آیه فرموده زنان نامبرده به شرطی بر تو حلالند که با توهجرت کرده باشند. بعداً شرط
 هجرت نسخ شد و انصار نیز حلال شدند.

حلال بودن زن مؤمنه بر پیامبر ﷺ با هبه نفس
**«وَأَمْرًا مُمِئَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا»؛ و زن با ایمانی که
 خود را به پیامبر ببخشد؛ اگر پیامبر بخواهد می‌تواند او را به همسری برگزیند.**

دسته چهارم از زنانی که ازدواج با آنان بر پیامبر ﷺ حلال و مجاز بود؛ کسانی
 بودند که خودشان تقاضای ازدواج بدون مهریه می‌دادند و هبه نفس می‌کردند
 یعنی خود زن از رسول خدا ﷺ خواستگاری می‌کرد و خود را به پیامبر ﷺ

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۷۱.



می بخشید امام باقر علیه السلام درباره شأن نزول این آیه فرمود:

«جاءت امرأة من الأنصار إلى رسول الله ﷺ فدخلت عليه وهوفي منزل حفصة...»؛

زنی از انصار، در حالی که رسول خدا ﷺ در منزل حفصه بود، خدمت آن بزرگوار رسید، آن زن گفت: درست است که زنان از مردان خواستگاری نمی کنند، اما من یک زن مجرد هستم که تا کنون ازدواج نکرده و فرزندی هم ندارم، آیا حاضرید مرا به همسری برگزینید که من خود را هدیه ای برای شما قرار دادم، اگر قبول کنید.

رسول خدا ﷺ برای او دعا کرد، حفصه گفت: چقدر آدم بی حیایی هستی و با مردان، چه بی پروا مواجه می شوی! پیامبر ﷺ فرمود: ای حفصه از او دست بردار، او از تو بهتر است، چون او به رسول خدا ﷺ ابراز تمایل کرد و تو او را ملامت کردی. سپس به آن زن فرمود: خدا تو را رحمت کند، برگرد که خداوند به خاطر این که به من ابراز تمایل کردی و خواستار محبت و باعث خوش حال کردن من شدی، بهشت را بر تو واجب فرمود و ان شاء الله از جانب خدا درباره درخواست تو دستوری خواهد رسید که آیه فوق نازل شد.^۱

برخی هم گفته اند که این حادثه در منزل «عائشه» رخ داد.^۲

ازدواج از طریق هبه نفس از سوی زن از مختصات پیامبر اکرم ﷺ بوده است؛ یعنی زنی خودش را به پیامبر ﷺ ببخشد و هبه کند و با لفظ «هبه» اجرای صیغه ازدواج صورت گیرد (زن بگوید: وهبت نفسي لك، پیامبر ﷺ هم قبول کند) و زن هم بدون مهریه به همسری درآید. این از احکام مخصوص پیامبر ﷺ است و الا

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۶۸.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۵.

هیچ کس حق ندارد با زنی بدون مهریه ازدواج کند؛ حتی اگر نام مهریه در هنگام اجرای صیغه عقد برده نشود و قرینه تعیین کننده‌ای نیز در کار نباشد باید «مهرالمثل» پرداخت کند. همچنین هیچ کسی حق ندارد با لفظ «هبه» اجرای صیغه ازدواج نماید.

نکته دیگر این که: آیا پیامبر ﷺ از طریق هبه نفس از سوی زن، با زنی ازدواج کرده یا نه؟ در بعضی از کتب تاریخ نام «میمونه» دختر حارث، «زینب» دختر خزیمه، «ام شریک» دختر جابرو و «خوله» دختر حکیم آمده است که اینان خواهان کسب معنویت بودند و از این طریق با پیامبر ﷺ ازدواج نمودند. اما برخی از مفسران مانند ابن عباس معتقدند که پیامبر ﷺ با هیچ زنی به این کیفیت ازدواج نکرد.

گفتنی است که در اسلام سه نوع ازدواج وجود دارد:

الف. نکاح با مهریه (خواه دائم یا موقت)؛

ب. نکاح از طریق مالک شدن کنیز؛

ج. نکاح از طریق هبه نفس از سوی زن.

نوع اول و دوم برای عموم مردم است اما نوع سوم تنها برای پیامبر اکرم ﷺ بوده است.

انحصار ازدواج غیر مهریه‌ای برای پیامبر ﷺ

«خَالِصَةً لَّكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ (چنین ازدواجی) تنها برای تو (مجاز است) نه دیگر مؤمنان.

ازدواج بدون مهریه؛ یعنی هنگامی که زنی خودش از پیامبر ﷺ خواستگاری کرده و خود را به پیامبر ﷺ ببخشد فقط مخصوص رسول خدا ﷺ است و دیگر مردان نمی‌توانند چنین ازدواجی کنند. اسلام برای شخص پیامبر ﷺ تکالیف اختصاصی مثل وجوب نماز شب قرار داده، همچنین امتیازهای خاصی هم برای



او قائل شده است.

همان گونه که اشاره شد برخی مورخان گفته اند: درست است که چنین ازدواجی برای پیامبر ﷺ مجاز بود، اما هیچ گاه عملاً اتفاق نیفتاد. بعضی هم نظرشان این است که چنین ازدواجی، صورت گرفت، اما تنها با یک زن بود.^۱

مصلحت مردان مؤمن در نوع ازدواج

«قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ»؛ ما می دانیم برای آنان در

مورد همسرانشان و کنیزانشان چه حکمی مقرر داشته ایم.

استاد آیت الله جوادی آملی می فرماید: «این فراز از آیه به یک جمله معترضه شبیه تر است تا به یک جمله مرتبط، چون بحث در احکام ازدواج پیامبر ﷺ و مختصات آن حضرت است. در حقیقت این جمله مربوط به ازدواج مردان و زنان مؤمن است. تناسبش شاید این باشد که خداوند می فرماید: فلسفه مجاز بودن چهار همسری برای مردان مؤمن و تعدد زوجات برای پیامبر ﷺ و حلال بودن زن با هبه نفس برای پیامبر ﷺ و حرام بودن برای مؤمنین به خاطر مصالحی است که ایجاب می کند و خداوند از آن آگاه است، چون فلسفه همه احکام برای ما روشن نیست، فقط خدا که بر همه امور واقف است راز و مصلحت آن ها را می داند. در مورد ممنوع کردن ازدواج غیرمهریه ای برای مردان دیگر هم مصلحت آن، نزد خداست و ما از آن آگاه نیستیم. وظیفه پیامبر ﷺ و مسلمانان آن است که تابع دستور الهی باشند.»^۲

البته در فراز بعدی این آیه، گوشه ای از فلسفه این حکم را بیان می کند، که همان برداشتن سختی و حرج از دوش پیامبر ﷺ می باشد.

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۷۱.

۲. درس تفسیر، سوره احزاب.

برداشتن عسر و حرج از پیامبر ﷺ در ازدواج
**«لِكَيْلًا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ»؛ این به خاطر آن است که مشکلی (در انجام رسالت) برای تو
 نباشد.**

در این فراز، اجمالاً فلسفه همه ازدواج‌های حلال و مجاز پیامبر ﷺ را که در آیه آمده یا فقط همان قسمت چهارم (ازدواج غیر مهریه ای) را بیان می‌کند. یعنی ای رسول ما، تشریح ازدواج غیر مهریه ای از آن روست که توبه مشکل و سختی و حرج نیفتی و بتوانی رسالت‌هایی که به دوشت نهاده شده به خوبی انجام دهی.

آمرزنده و مهربان بودن خداوند

«وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»؛ و خداوند، آمرزنده و مهربان است.

در همین سوره احزاب، پنج بار عبارت «وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» تکرار شده است؛ یعنی در آیات ۵، ۲۴، ۵۰، ۵۹، ۷۳، که ما ذیل آیات ۵ و ۲۴ تفسیر آن را آوردیم. تناسب ذیل آیه با احکام وارده در متن آیه این است که ما این راه‌ها را برای شما مقرر نمودیم، شما هم وظیفه دارید مطابق مقررات و دستورات الهی عمل کنید. در این میان اگر یک وقت قصور و کوتاهی از جانب شما صورت بگیرد، خداوند آمرزنده و مهربان است.

چهار نکته درباره ازدواج‌های پیامبر ﷺ

سؤال اول: آیا تمام موارد اشاره شده در آیه پنجاهم سوره احزاب، اختصاص به پیامبر ﷺ دارد؟

پاسخ: با توجه به احکام مربوط به ازدواج، در خصوص بانوان اشاره شده در این آیه، البته جزیک مورد، اختصاصی به پیامبر ﷺ نداشته و شامل تمام افراد می‌گردد و مخاطب قرار دادن ایشان با عبارت "أَخْلَلْنَا لَكَ" دلیل بر انحصار نبوده، بلکه آیاتی دیگر نیز مشاهده می‌شود که مخاطب اولیه آن شخص پیامبر ﷺ



است، اما حکم موجود در آن، شامل تمام افراد می‌گردد.

سؤال دوم: چرا نوعی خاص از همسرگزینی، منحصر به پیامبر ﷺ بوده که طی آن بانوان با ایمان می‌توانستند خود را به پیامبر ﷺ هدیه کرده و بدون دریافت مهریه، به همسری ایشان در آیند؟

پاسخ: تنها موردی که در آیه فوق، با عبارت " خَالِصَةٌ لَّكَ " منحصر در رسول خدا شده، جایی است که بانویی با رضایت و به دلخواه، خویشتن را به پیامبر (ص) ببخشد. ازدواج با چنین روشی، منحصر به ایشان بوده و دیگران امکان استفاده از آن را ندارند، اما دقت نظر در همین قسمت هم، نتایج جالبی را برای ما در پی خواهد داشت:

اولاً: این شیوه، در عمل راهی نیست که انحصاری واقعی را برای پیامبر (ص) ایجاد کند، بلکه اگر بانویی به دیگر افراد نیز مراجعه کرده و تمایل خویش را برای ازدواج با آنان اعلام دارد، امکان چنین ازدواجی وجود خواهد داشت، تنها با این تفاوت که پیامبر ﷺ می‌تواند بدون پرداخت مهر با او ازدواج نموده و دیگران مکلف به پرداخت مهر می‌باشند.

ثانیاً: برخی مفسران معتقدند که پیامبر ﷺ در طول عمر خود، از این حق انحصاری به هیچ وجه استفاده نکرده است، اما گروهی دیگر نیز معتقدند که تنها یک زن با این روش به همسری پیامبر ﷺ درآمده است که بر اساس برخی نقل‌ها، او نیز بانویی بیوه یا مطلقه بود که فرزندی به نام «شریک» هم داشت. خداوند هم با دادن این امتیاز بر پیامبر ﷺ حرج و سختی امر ازدواج را از او برداشت.

به همین دلیل، نمی‌توان این بخش از آیه را امتیازی فوق العاده برای پیامبر ﷺ در نظر گرفت و آن را شاهد نوعی امتیاز طلبی جنسی پنداشت.

سؤال سوم: چرا پیامبر ﷺ از امتیازهای ویژه‌ای در امور جنسی نسبت به دیگر مردان بهره‌مند است و محدودیتی از لحاظ تعداد همسران ندارد؟

پاسخ: در ارتباط با اینکه چرا عموم مردان، می‌توانند حداکثر چهار همسر برگزینند، اما چنین محدودیتی از لحاظ تعداد برای پیامبر ﷺ وجود ندارد، باید گفت:

اولاً: مزایای در نظر گرفته شده برای پیامبر ﷺ در برابر تکالیف بسیار دشواری است که بر عهده ایشان نهاده شده است. به همین دلیل، مشاهده می‌کنیم که اگر در یک مورد، امتیازی با عبارت "خالصة لک" به ایشان داده شده، در مورد دیگر، تهجد و شب زنده داری نیز با عبارت "نافلة لک" منحصرأً برای ایشان واجب شده است. موضوعی که با وجود استحباب برای دیگر افراد، ترک آن، مجازاتی را برایشان به دنبال ندارد. پس این گونه نیست که تنها این آیه جنبه شخصی داشته باشد بلکه در کنار این آیه شریفه که در مورد برخی از احکام مخصوص پیامبر اسلام ﷺ است، در قرآن مجید بعضی از احکام وجود دارد که مخصوص پیامبر ﷺ است و دیگران از مسلمانان در آن شریک نیستند مانند وجوب نماز شب.

ثانیاً: زنان پیامبر ﷺ جزیک مورد، تمامشان از میان زنان بیوه و مطلقه انتخاب شده بودند. تمام اینها، گواهی بر آن است که منحصرأً انگیزه‌های جنسی، عامل چنین ازدواج‌هایی نبوده است، بلکه حضرت برای جذب طایفه‌ها و اقوام به اسلام یا برای ایجاد وحدت، انسجام اقدام به چنین ازدواجی می‌کرد.

ثالثاً: جز پیامبر ﷺ، دیگر مردان هم از لحاظ تعداد همسر، محدودیتی ندارند، اما تنها چهار همسر می‌توانند به صورت دائم بوده و سایر همسران باید با عقد موقت به ازدواج آنان درآیند. بر این اساس و در مقام عمل، تبعیضی بین پیامبر (ص) و سایر مردان در آزادی‌های جنسی نیست. ضمن این که آن چه در اسلام مورد نهی است ارضای غرائز از راه‌هایی است که شرع آن‌ها را نهی کرده است و آن‌ها را حرام شمرده است و گرنه اسلام برخلاف برخی پیروان ادیان دیگر که به طور



کلی سرکوب غرائز را در پیش گرفته اند چنین سرکوبی را توصیه نمی کند بلکه بر تامین نیازهای جسمی و روحی از راه حلال که در شرع پیش بینی شده، تاکید دارد.

رابعاً: هدف از نزول این آیات این بوده که قسمتی از محدودیت ها و مشکلات از دوش پیامبر ﷺ از طریق این احکام برداشته شود. و این آیات نشان می دهد ازدواج پیامبر ﷺ با زنان متعدد و مختلف، در کنار اصل ازدواج، حل يك سلسله مشکلات اجتماعی و سیاسی را هم در نظر داشته است. زیرا هنگامی که پیامبر ﷺ ندای اسلام را بلند کرد تك و تنها بود، و تا مدت ها جز عده محدود و کمی به او ایمان نیاوردند، او بر ضد تمام معتقدات خرافی عصر و محیط خود قیام کرد، و به همه اعلان جنگ داد، طبیعی است که همه اقوام و قبائل آن محیط بر ضد او بسیج شوند. از این رو باید از تمام وسائل برای شکستن اتحاد نامقدس دشمنان استفاده کند که یکی از آنها ایجاد رابطه خویشاوندی از طریق ازدواج با قبائل مختلف بود، زیرا محکم ترین رابطه در میان عرب جاهلی رابطه خویشاوندی محسوب می شد، و داماد قبيله را همواره از خود می دانستند، و دفاع از او را لازم، و تنها گذاشتن او را گناه می شمردند. قرائن زیادی در دست داریم که نشان می دهد ازدواج های پیامبر لا اقل در بسیاری از موارد جنبه سیاسی هم داشته است. و بعضی ازدواج های ایشان مانند ازدواج با "زینب"، برای شکستن سنت جاهلی بوده که شرح آن در ذیل آیه ۳۷ همین سوره آورده شده است. بعضی دیگر برای کاستن از عداوت، یا طرح دوستی و جلب محبت اشخاص و یا اقوام متعصب و لجوج بوده است. روشن است کسی که در ۲۵ سالگی که عنفوان جوانی او بوده ازدواج می کند، و تا ۵۳ سالگی تنها به همین يك زن قناعت می نماید و به این ترتیب دوران جوانی خود را پشت سر گذاشته و به سن کهولت می رسد، و بعد به ازدواج های متعددی دست می زند حتما دلیل و فلسفه ای دارد، و با هیچ حسابی

نمی‌توان آن را به انگیزه‌های جنسی پیوند داد، زیرا با ازدواج متعدد در میان عرب در آن روز بسیار ساده و عادی بوده و حتی گاهی همسر اول به خواستگاری همسر دوم می‌رفته و هیچ‌گونه محدودیتی برای گرفتن همسری قائل نبودند، لذا برای پیامبر ﷺ ازدواج‌های متعدد در سنین جوانی نه مانع اجتماعی داشت، و نه شرائط سنگین مالی و نه کمترین نقصی محسوب می‌شد.

جالب اینکه در تاریخ آمده است که اغلب همسران پیامبر ﷺ همه زنان بیوه بودند که طبعاً نمی‌توانستند از جنبه‌های جنسی چندان تمایل کسی را برانگیزانند.

حتی در بعضی از منابع می‌خوانیم که پیامبر با زنان متعددی ازدواج کرد و جز مراسم عقد انجام نشد، و هرگز آمیزش با آنها نکرد، حتی در مواردی تنها به خواستگاری بعضی از زنان قبائل قناعت کرد. و آنها به همین قدر خوشحال بودند و مباحثات می‌کردند که زنی از قبيله آنان به نام همسر پیامبر ﷺ نامیده شده، و این افتخار برای آنها حاصل گشته است، و به این ترتیب رابطه و پیوند اجتماعی آنها با پیامبر ﷺ محکم‌تر، و در دفاع از او مصمم‌تر می‌شدند.

از سوی دیگر با اینکه پیامبر ﷺ مسلماً مرد عقیمی نبود ولی فرزندان کمی از او به یادگار ماند، در حالی که اگر این ازدواج‌ها به خاطر جاذبه جنسی این زنان انجام می‌شد باید فرزندان بسیاری از او به یادگار مانده باشد.

سؤال چهارم: چرا با وجود این امتیازها برای شخص پیامبر ﷺ، بانوان ایشان حتی از حقوق مورد قبول برای دیگر زنان نیز برخوردار نبوده و حق ازدواج با فرد دیگری را بعد از مرگ پیامبر ﷺ نداشتند؟

پاسخ: میان همسران پیامبر ﷺ و دیگر بانوان، تفاوت‌هایی وجود دارد که در این زمینه باید گفت: همسران ایشان به دلیل موقعیت ممتازی که در جامعه داشتند، نمی‌توانستند رفتاری مشابه با بانوان عادی داشته باشند. خداوند، خطاب به آنان



می فرماید:

"ای همسران پیامبر، شما اگر تقوا پیشه کنید مانند دیگر بانوان نیستید (و از اجر و پاداش بیشتری برخوردار خواهید بود).

و در مقابل، هر کدامتان گناهی آشکار انجام دهید، مجازاتی دو برابر دیگران در انتظارتان خواهد بود.

ورود به چنین جایگاه مهمی و قرار گرفتن در نقش امهات المؤمنین، نمی تواند به صورت اجباری و بدون رضایت شخصی خود آنان باشد. به همین دلیل است که خداوند به پیامبر خویش چنین توصیه نموده است:

"ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیایید با هدیه ای شما را بهره مند سازم و شما را به طرز نیکویی رها سازم. و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است».

بعد از آن بود که همسران ایشان، مجاز بودند که یکی از دو گزینه زیر را انتخاب کنند:

اول. با دریافت هدایای ارزشمند و به صورت بسیار محترمانه، از پیامبر(ص) جدا شده و مانند دیگر بانوان به زندگی خود ادامه دهند. طبیعتاً با انتخاب این گزینه، آنان می توانستند به همسری فرد دیگری درآیند.

دوم. یا اینکه با توجه به جایگاه ممتاز دنیوی و پاداش مناسب اخروی در صورت پرهیزگار ماندن، همچنان بر همسری ایشان باقی بمانند.

طبیعتاً انتخاب این گزینه، محدودیت هایی را نیز به همراه داشت. تاریخ گواه آن است که تمام همسران پیامبر(ص)، با آگاهی از محدودیت های پیش رو، باقی ماندن در کنار ایشان را ترجیح داده و بر اساس برخی نقل ها، عایشه در اعلام رضایت پیشگام بود. یکی از این محدودیت ها، ممنوعیت ازدواج با دیگران بعد از

رحلت پیامبر(ص) بود که در آیه ۵۳ سوره احزاب اعلام شد:
 "شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید و نه هرگز همسران او را بعد از او به
 همسری خود درآورید که این کار نزد خدا بزرگ است!".

عدم ازدواج افراد با همسران پیامبر ﷺ برای حفظ حرمت و جایگاه پیامبر ﷺ
 حفظ اسرار زندگی آن حضرت، جلوگیری از سوء استفاده از همسران پیامبر است
 ابن عباس بیان می‌دارد که این آیه در ارتباط با مردی نازل شده که تصمیم
 داشته بعد از پیامبر ﷺ با عایشه (همان همسری که گفته شد در اعلام وفاداری به
 پیامبر پیشگام بوده) ازدواج کند! برخی نام او را طلحة بن عبید الله ذکر نمودند و
 قصد انتقام را داشت!

همین شخص، با استفاده از پشتیبانی ام المؤمنین عایشه، فتنه بزرگی را در
 جریان جنگ جمل به راه انداخت. حال اگر او عنوان همسر ام المؤمنین را نیز به
 همراه داشت، آیا محتمل نبود که فتنه‌های بزرگ تری را ایجاد کرده و با عنوان اینکه
 او شوهر شخصی است که سابقاً همسر پیامبر ﷺ بوده، افکار عمومی را فریفته و
 همراه افکار سلطه جویانه خود سازد؟

به همین دلیل و برای جلوگیری از سوء استفاده‌های احتمالی در این مورد و
 موارد مشابه، همسران پیامبر ﷺ از ازدواج با دیگران بعد از رحلتشان ممنوع شدند؛
 در حالی که آنان مجاز بودند در زمان حیات پیامبر ﷺ از ایشان جدا شده و همسر
 دیگری انتخاب کنند، اما اکنون که با رضایت خویش، بر همسری ایشان باقی
 ماندند، به طور ضمنی، محدودیت‌های اعمال شده را نیز پذیرفته‌اند.

آیه ۵۱

« تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ
 فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ



كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا؛

(نوبت و موعد) هر يك از همسرانت را بخواهی می توانی به تأخیر اندازی، و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی؛ و هرگاه بعضی از آنان را که (برای مدتی ترک کردی) بخواهی نزد خود جای دهی، گناهی بر تو نیست؛ این حکم الهی برای روشنی چشم آنان، و اینکه غمگین نباشند و به آنچه به آنان می دهی همگی راضی شوند نزدیکتر است؛ و خدا آنچه را در قلوب شماست می داند، و خداوند دانا و بردبار است.

این آیه هم حکم ویژه‌ای در مورد رسول خدا ﷺ برای تقسیم اوقات خود، میان همسران را بیان کرده است و به چند مطلب اساسی اشاره دارد:

- اختیار پیامبر ﷺ در تقسیم اوقات هم خوابگی همسران؛
- اختیار پیامبر ﷺ در قبول یا رد نکاح بدون مهریه؛
- فلسفه مجاز بودن پیامبر ﷺ در تقسیم اوقات هم خوابگی همسران؛
- دانا بودن خداوند بر قلب‌ها؛

اختیار پیامبر ﷺ در تقسیم اوقات هم خوابگی همسران

« تَرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ »؛ (زمان و وقت) هر یک از همسرانت را

بخواهی می توانی به تأخیر اندازی.

واژه «ترجی» را بیشتر اهل لغت از ماده «ارجاء» دانسته اند، که به معنای «تأخیر انداختن» است.^۱ «تؤوی» از ماده «ایواء» به معنای اسکان در مکانی، در جایی جمع شدن، «شفقت و مهربانی ورزیدن»^۲ یا به چیزی منضم شدن،^۳ آمده است. در این که مقصود از این آیه شریفه چیست؟ دو دیدگاه وجود دارد: یکی این که

۱. معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۹۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۵۲.

۳. مفردات راغب، ذیل «رجأ».

گفته‌اند این آیه اشاره به اختیار ویژه پیامبر ﷺ در تقسیم اوقات بین همسران در هم خوابگی است یعنی از نظر اسلام لازمه چند همسری، تقسیم عادلانه اوقات میان آنان است؛ به طوری که همگان از وقت و زمان هم خوابگی مساوی، برخوردار شوند، اما این آیه، پیامبر ﷺ را از چنین حکمی استثنا می‌کند و ایشان می‌توانست اوقات هر یک از آنان را تقدم و تأخر کند.

هر چند که تاریخ گواه است که رسول خدا ﷺ چنین کاری را نکرد و همواره مساوات را در تقسیم اوقات، رعایت می‌کرد.^۱

برخی هم گفته‌اند این آیه، ناظر به آیه قبل می‌باشد؛ یعنی همان آیه‌ای که ازدواج پیامبر با زنان بدون مهریه که خود را به او بخشیده بودند، (هبه نفس) مجاز دانست؛ در این آیه به پیامبر ﷺ این اختیار را داده که ازدواج با آنان را قبول یا رد کند؛ اگر رد کرد باز هم اختیار دارد برگردد و ازدواج با آن زن را قبول کند.^۲

از امام صادق علیه السلام هم نقل شده است که:

« مَنْ أُوِيَ فَقَدْ نَكَحَ وَمَنْ أُرْجِيَ فَقَدْ طَلَّقَ »؛^۳

کسی را جای دهد یعنی با او نکاح کند و کسی را به تأخیر اندازد یعنی طلاق دهد.

اختیار پیامبر ﷺ در قبول یا رد نکاح بدون مهریه

« وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ »؛ و هر گاه بعضی از آنان را که (برای مدتی)

ترک کردی بخواهی نزد خود، جای دهی گناهی بر تو نیست.

این فراز از آیه، پیامبر ﷺ را مجاز می‌شمرد تا از هر یک از زنانی که از هم خوابگی آنان دوری گزیده و ترک کرده دوباره به هم خوابگی فرا بخواند. یا هر زنی که قبلاً خودش را بر پیامبر ﷺ بخشیده و ایشان آن را رد کرده بار دیگر می‌تواند برای

۱. بحرال محیط، ج ۸، ص ۴۹۶.

۲. رک: المیزان، ج ۱۶، ص ۵۰۴.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۳.



ازدواج با او اقدام نماید.

ممکن است بگوییم جمله قبل در این آیه «ترجی من تشاء...» اشاره به اختیار پیامبر ﷺ در تقسیم اوقات هم خوابگی با همسران است و این جمله «ومن ابتغیت...» اشاره به اختیار پیامبر در قبول ازدواج با زنان هبه‌ای پس از رد کردن باشد.

فلسفه مجاز بودن پیامبر ﷺ در تقسیم اوقات هم خوابگی همسران
« ذَلِكْ أَدْنَىٰ أَنْ تَقْرَأَ عَيْنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْمَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُفْهَنَ »؛ این نزدیک‌تر است
برای این که چشمانشان روشن گردد و دلتنگ نشوند و همگی شان به آن چه به آنان
داده‌ای خشنود گردند.

برخی گفته‌اند: منظور از این فراز آن است که: «این رخصت الهی در تقسیم اوقات، مایه چشم روشنی و عدم ناراحتی و رضایت خاطر آن‌ها خواهد شد، زیرا می‌دانند که اگر دستور خداست، به آنان ثواب تعلق می‌گیرد؛ در حالی که اگر فقط از جانب تو بود، چه بسا این را حمل بر تمایل شخصی تومی کردند و امید پاداشی نداشتند»^۱.

علامه طباطبایی می‌نویسد: «این فراز از آیه، اشاره به کل عبارت‌های قبلی دارد؛ یعنی آن را که وقتش را مقدم داشتی، خوش حال و راضی می‌شود و آن که وقت او را به تأخیر انداخته‌ای، همچنان امیدوار می‌ماند و به امید زمانی می‌نشیند که وقتش جلو برسد»^۲. برای این که همسران پیامبر ﷺ بر عدالت آن حضرت در تصمیم و اقدام بر تاخیر و تقدم هم خوابگی با هریک از آنان اطمینان خاطر داشتند از این رونه تنها دل تنگ نمی‌شدند بلکه خوشحال و راضی بودند، چون با این اقدام هم پیامبر ﷺ آسوده و راحت بود و هم حق هیچ یک از همسران ضایع نمی‌

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۷۵.

۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۵۰۴.

شد، توضیح بیشتر این که: هر چند اجرای عدالت در میان همسران واجب است، لیکن پیامبر اکرم ﷺ به دلیل مشکلات فراوان، جهاد با دشمنان، تلاش برای جامعه، سفرها و ملاقات‌ها، امکان این که یک شب پیش این همسر و شب دیگر پیش آن همسر و... باشد فراهم نبود، گاهی مجبور می‌شد چند شب پیایی در یک جا بماند بعد چند شب دیگر منزل دیگر باشد، لذا خداوند او را مجاز دانست که موعد همسران خود را تغییر دهد. با این حکم، آرامش و اطمینانی به همسران پیامبر ﷺ داده شد که هیچ گونه حقی از آنان ضایع نخواهد شد و این تغییر در تقسیم اوقات به خاطر شرایط خاص زندگی پیامبر ﷺ است و این اختیارات به معنای نادیده گرفتن حق همسران نیست.

دانا بودن خداوند بر قلب‌ها

« وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا »؛ و خداوند آن چه را در قلوب

شماست می‌داند. خداوند، دانا و بردبار است.

خداوند بر قلب‌های همه آدمیان و بر نیت‌هایی که در این قلب‌ها می‌گذرد آگاه است. برخی بودند که به احکام آسمانی ازدواج‌های رسول خدا ﷺ و تصمیم و اقدام آن حضرت در تصمیم اوقات هم خوابگی یا پذیرش زنان هبه‌ای پس از رد آنان اشکال می‌کردند و در قلب‌های خود، نسبت به آن‌ها تردید داشتند یا از اساس، تکذیب می‌کردند. این فراز از آیه هشدار می‌دهد که خداوند بر آن چه در قلب‌های شما می‌گذرد، آگاه است و می‌داند که کدام یک از شما احکام الهی را می‌پذیرد و کدام یک معترض هستید.

اما ذکر صفت «حَلِيم» در کنار صفت «عَلِيم» از آن جهت است که خداوند علی‌رغم آگاهی و علم بر دل‌ها و گناهایی که در دل‌ها و زبان‌ها خطور می‌کند اما هرگز در عقاب افراد عجله نمی‌کند. نسبت به رفتار شما حلم و بردباری به خرج می‌دهد. این جمله هم تهدید و هشدار برای پیامبر ﷺ و هم همسران پیامبر ﷺ



است. اما نسبت به پیامبر ﷺ از این جهت که مسئله هم خوابگی و تمایل به همسر، یک امر قلبی است، خدا می داند شما به کدام یک از همسران تمایل بیشتری داری و به کدام کمتر، از درون قلب تو آگاه است پس حکم خدا را در برخورد با این تمایلات رعایت کن.

اما نسبت به همسران پیامبر ﷺ از این جهت که خدا می داند در قلب شما نسبت به پیامبر ﷺ چه می گذرد، همچنین می داند شما در مورد کدام یک از احکام الهی قلباً راضی و نسبت به کدام حکم ناخشنود هستید پس از سوء ظن یا افتراء و تهمت قلبی پرهیزید و نسبت به احکام و دستوره‌های الهی تسلیم باشید.

آیه ۵۲

« لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا »؛

بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست، و نمی توانی همسران را به همسران دیگری مبدل کنی (بعضی را طلاق دهی و همسر دیگری به جای او برگزینی) هر چند زیبایی آنها مورد توجه تو واقع شود، مگر آنچه که بصورت کنیز در ملك تو درآید! و خداوند ناظر و مراقب هر چیز است این آیه شریفه، بر ضوابط تعدد ازدواج تاکید می کند و چهار نکته را بازگو می کند:

- محدودیت پیامبر ﷺ در ازدواج مجدد و تعدد همسر؛
- حرمت تبدیل و جایگزین کردن همسران
- جواز ازدواج با کنیزان؛
- مراقبت خداوند بر هر چیز.

محدودیت پیامبر ﷺ در ازدواج مجدد و تعدد همسر

« لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ »؛ از این پس هیچ زنی بر تو حلال نیست.

پیامبر اکرم ﷺ از طرف برخی از قبایل تحت فشار بود تا همسری از آنان بگیرد و افتخار کنند که رسول خدا ﷺ داماد آن‌هاست؛ همان‌گونه که قبلاً اشاره شد پیامبر ﷺ طبق مصالحی بعضی از زنان را به ازدواج خویش در آورده بود، اما با نزول این آیه برتداوم این کار منع شد و برای ازدواج مجدد و تعدد همسر برای پیامبر ﷺ محدودیت ایجاد کرد. در تفسیر کلمه «من بعد» در این آیه شریفه اختلاف است، بعضی گفته‌اند ظاهر تعبیر «من بعد» این است: بعد از زمان نزول این آیه ازدواج مجدد بر تو حرام است، بنابراین «من بعد» یعنی بعد از زمان نزول این آیه شریفه غیر از همسران موجود، ازدواج با زنی بر تو حلال نیست. عده‌ای گفته‌اند: مقصود از «من بعد» یعنی بعد از آن که همسرانت را طبق فرمان الهی در باقی ماندن در کنار تو و داشتن زندگی ساده و یا جدا شدن از تو و داشتن زندگی مرفه مخیر نمودی (طبق آیات گذشته) و همسرانت با میل و رغبت ترجیح دادند به زندگی با تو ادامه بدهند، دیگر بعد از آن با زن دیگری ازدواج نکن و آنان را طلاق نده و زنی را جایگزین آنان نکن.

برخی هم گفته‌اند: کلمه «من بعد» اشاره به تحریم زنانی است که در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره نساء «حرمت علیکم امهاتکم» آمده است؛ عبارت «من بعد» یعنی بعد از محرمات سوره نساء زنان دیگری بر تو حلال نیست. به هر حال ظاهر آیه شریفه این است که هرگونه ازدواج جدید و یا تبدیل همسران، برای پیامبر ﷺ بعد از نزول این آیه شریفه تحریم شده است.

حرمت تبدیل و جایگزین کردن همسران

« وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ »؛ و نمی‌توانی همسرانت را به همسران

دیگر، مبدل کنی، هر چند جمال آن‌ها مورد توجه تو واقع شود.



بعضی مفسران اهل سنت و شیعه در شأن نزول این آیه گفته‌اند که عبارت «وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ» برای باطل کردن یک سنت جاهلی مبادله همسران یکدیگر بوده است و ربطی به طلاق دادن و زن جدید گرفتن (تبدیل و عوض کردن همسر) ندارد؛ توضیح آن که: در زمان جاهلیت، مرسوم بود که مردان، زنان خود را با هم عوض می‌کردند؛ به این صورت که مردی به مرد دیگری گفت: تو از زنت به نفع من کوتاه بیا، تا من نیز از زنت به نفع تو کوتاه بیایم. خداوند متعال برای نهي از این کار، آیه را فرستاد که: «وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ»^۱.

این حرمت، به طور حتم، به رسول خدا ﷺ اختصاص ندارد؛ به ویژه تعبیر «ولو أعجبك حسنهن»، زیرا معمولاً مردان هوس باز به دنبال زیبا رویان بودند و سیره پیامبر ﷺ از چنین چیزی مبرا است.

اما عده‌ای از مفسران گفته‌اند: مقصود از این آیه این است که بعد از نزول این آیه شریفه که در تعداد همسران پیامبر ﷺ محدودیت ایجاد شده هیچ‌گونه ازدواج مجدد برای پیامبر حلال نیست و باید به همین تعداد از همسران به سربرد، دیگر حق ندارد زنی از همسران موجود را طلاق دهد و زن دیگری را جایگزین او نماید. یعنی محدودیت عددی را با این روش حفظ کند، خداوند از این روش منع کرده است.

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: مراد از تبدیل همسران طلاق آن‌ها و ازدواج با دیگران است که بر پیامبر ﷺ جایز نیست.^۲

نکته دیگری که در این آیه منشأ شبهه شده این جمله است «وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ» هر چند زیبایی آن زنان تو را به شگفت آورد. برخی می‌پرسند: چگونه پیامبر ﷺ از جمال و زیبایی زنان خوشش می‌آمد؟ مگر پیامبر ﷺ به زنان نگاه

۱. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۲.

۲. رک: المیزان، ج ۱۶، ص ۵۰۵.

می‌کرد، معمولاً کسانی که قصد ازدواج دارند به زن مورد نظر نگاه می‌کنند و از جمال و زیبایی شان خوششان می‌آید؟ پیامبر ﷺ که چند زن داشت مگر قصد ازدواج داشت که آیه چنین می‌فرماید؟

پاسخ این شبهه روشن است اولاً: وقتی ما قائل باشیم پیامبر ﷺ معصوم است هرگز چنین شبهه‌ای در ذهن ما خطور نمی‌کند. ثانیاً: معنای آیه شریفه این است که اگر پیشنهاد تبدیل و جایگزینی زنی به جای همسرانت داده شود و بگویند این همسرانت غالباً بیوه و افراد مسن هستند و هیچ بهره‌ای از جمال ندارند شایسته است با زنی صاحب جمال ازدواج کنی، شما پیامبر ﷺ حق چنین کاری نداری تأکید قرآن بر این است که حتی اگر زنان صاحب جمالی باشند که انسان خوشش بیاید حق ازدواج با آن‌ها را نخواهی داشت.

مفهوم این سخن این نیست که چنین چیزی واقع شده یا پیامبر ﷺ به زنان نگاه می‌کرد یا از جمال و زیبایی زنی خوشش آمده باشد، هرگز چنین نیست، شاهدش این است که در آیه شریفه حرف شرط «ولو» به کار رفته، حرف شرط «ولو» در جایی به کار می‌رود که شرط محالی باشد، بنابراین، آیه خبر از وقوع چنین امری را در مورد پیامبر ﷺ نمی‌دهد، بلکه وقوع آن را محال می‌شمارد.

جواز ازدواج با کنیزان

« **إِنَّمَا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ** »؛ مگر آن چه که به صورت کنیز در ملک تو در آید.

در این که این جمله استثناء از چیست؟ دو نظر در میان مفسران وجود دارد، مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: این جمله استثناء از صدر آیه (وَلَا يَجُلُ لَكَ النِّسَاءُ ...) است یعنی از این پس هیچ زنی بر تو حلال نیست که با آنان ازدواج کنی مگر کنیزانی که مالک آن‌ها می‌شوی یعنی محدودیتی که پیامبر ﷺ در ازدواج با زنان برایش حاصل شد، این محدودیت شامل کنیزان نمی‌شود و این حکم در مورد کنیزان جریان ندارد، اما بعضی از مفسران گفته‌اند: عبارت فوق از این آیه



شریفه در مورد کنیزان، ناظر به فراز «لَا أَنْ تَبْدَلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ» می باشد نه به فراز «وَلَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ». یعنی مبادله زنان حرام است، ولی مبادله کنیزان بی اشکال است.

مراقبت خداوند بر هر چیز

«وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا»؛ و خداوند، مراقبت هر چیز است.

خداوند متعال، ناظر و مراقب همیشگی ماست و این، آموزه اخلاقی و دینی در همه لحظه های آشکار و پنهان زندگی، سازنده است. تأکید بر صفت «رقیب» در این آیه شریفه از آن روست که خداوند متعال در صدد است که سنت جاهلی مبادله زنان را، که بر نفسانیت و هواپرستی بوده، باطل کند و هشدار دهد که خداوند، در همه حال بر رفتار ما نظارت و مراقبت می کند و هیچ چیز از چشم او دور نیست.

همچنین خداوند مراقب کسانی است که به خاطر زیبایی، زنی را جایگزین همسر خود می نمایند. در حقیقت این جمله تهدید است برای بازداشتن از مخالفت با این حکم الهی که در آیه شریفه آمده است.

آیه ۵۳

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنَاءُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُوجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا»؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، در حالی که (قبل از موعد نیایید و) در انتظار وقت غذا ننشینید؛ اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید؛ و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید؛ این عمل، پیامبر را ناراحت می‌نماید، ولی از شما شرم می‌کند (و چیزی نمی‌گوید)؛ اما خداوند از (بیان) حق شرم ندارد! و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را (بعنوان عاریت) از آنان (همسران پیامبر) می‌خواهید از پشت پرده بخواهید؛ این کار برای پاکی دل‌های شما و آنها بهتر است! و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که این کار نزد خدا بزرگ است!

این آیه، آداب ورود به منزل پیامبر ﷺ و نحوه مهمانی رفتن و غذا خوردن با آن حضرت، رعایت ادب و حجاب در مواجهه با همسران آن بزرگوار و پرهیز از اذیت و آزار پیامبر و حرمت ازدواج با زنان پیامبر ﷺ را مطرح می‌کند. هر چند احکام این آیه مربوط به خانه پیامبر ﷺ است، ولی باید در خصوص هر خانه‌ای آن را رعایت کرد. این آیه با همین مطالب فوق، ده موضوع را مطرح کرده است:

- آداب ورود به منزل پیامبر ﷺ؛
- نهی از ورود به خانه پیامبر ﷺ مگر با دعوت به طعام؛
- ورود به موقع در مهمانی (آداب مهمانی)؛
- ترک منزل پس از خوردن طعام؛
- قرار ندادن منزل میزبان محل انس و گفت‌وگو؛
- پرهیز از اذیت و آزار روحی پیامبر ﷺ؛
- رعایت ادب و حجاب در مواجهه با همسران پیامبر ﷺ؛
- فلسفه گفت‌وگو با زنان از وراء حجاب؛



- دوری از آزار رساندن به رسول خدا ﷺ
- حرمت ازدواج با زنان پیامبر ﷺ.

آداب ورود به منزل پیامبر ﷺ

اسلام، دین جامع و کاملی است که برای همه جنبه‌های زندگی فردی و اجتماعی آداب و دستورات ظریفی دارد؛ مثلاً برای تهیه مسکن، نحوه معماری منزل، حقوق همسایه، شیوه ورود و خروج منزل، نظافت و پاکیزگی خانه و مسائلی از این دست، آدابی را بیان کرده است. یکی از این آداب، نحوه ورود و خروج به منزل است، فلسفه طرح این آداب نیز از آن روست که انسان دارای دو نوع زندگی خصوصی و عمومی است. در زندگی عمومی انسان ناچار است آدابی را در پوشیدن لباس، طرز حرکت و رفت و آمد و نشست و برخاست رعایت کند، بدیهی است ادامه این وضع در تمام مدت شبانه روز، خسته کننده و دردسز آفرین است، لذا به آرامش و راحتی نیاز دارد، در این جا حریم زندگی خصوصی به میان می‌آید. در زندگی خصوصی، انسان تا حدودی آزاد است به استراحت می‌پردازد، با خانواده و فرزندان خود به گفتگو می‌نشیند و با بستن درب منزل از بعضی از قیود آزاد می‌شود، از این رو در طلب حریم خصوصی است تا امنیت و آسایش بیشتری داشته باشد. این حریم خصوصی معمولاً در «منزل» شکل می‌گیرد، که به آدابی نیاز دارد و شیوه ورود و خروج آن را ضروری می‌نماید. در همین آیه سوره احزاب، برخی آداب ورود و خروج به منزل رسول خدا ﷺ را برای دعوت به طعام و مهمانی ذکر کرده و در آیه ۲۷ سوره نور برخی از آداب ورود به منزل دیگران را بیان نموده است. هر چند آن چه در مورد آداب ورود به بیت نبوت آمده شامل معاشرت با دیگران هم می‌شود ولیکن منزل پیامبر ﷺ به عنوان رهبر جامعه اسلامی ایجاب می‌کند تا انسان این آداب را بیشتر و با دقت رعایت کند از جمله این آداب عبارتند از:

نهی از ورود به خانه پیامبر ﷺ مگر با دعوت به طعام
 « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ »؛ ای کسانی که
 ایمان آورده اید، در خانه‌های پیامبر ﷺ داخل نشوید مگر این که به شما برای صرف
 غذا اجازه داده شود.

در این آیه شریفه خداوند مؤمنان را از ورود به منزل پیامبر ﷺ بدون اجازه نهی کرده است. اذن گرفتن برای ورود به خانه پیامبر ﷺ امری لازم و ضروری و به خیر و صلاح انسان است، اما نکته مهم این است که آیه می‌فرماید: اگر برای مهمانی دعوت شدید سرزده وارد نشوید بلکه اذن بگیرید برای این که برخی شاید گمان کنند همین که برای مهمانی و طعام دعوت شدیم همین، اذن و اجازه به شمار می‌آید، آیه شریفه این پندار را اصلاح می‌کند و می‌فرماید حتی اگر برای صرف طعام به یک مهمانی دعوت شدید، موقع ورود به منزل اجازه بگیرید.

در شان نزول این آیه شریفه آمده است: هنگامی که رسول خدا ﷺ با زینب بنت جحش، ازدواج کرد ولیمه داد و اصحاب خود را دعوت کرد. اصحاب بدون اذن گرفتن می‌آمدند وارد منزل پیامبر ﷺ می‌شدند و دوست داشتند برای صحبت کردن نزد ایشان بنشینند و بیرون نمی‌رفتند و با طولانی ماندنشان در منزل پیامبر ﷺ برای آن حضرت، مزاحمت ایجاد می‌کردند و گاهی هم بدون اجازه وارد منزل ایشان می‌شدند و چون حضرت، حیا می‌کرد و نمی‌خواست آن‌ها ناراحت شوند، چیزی به آن‌ها نمی‌گفت. در این جا بود که این آیه نازل شد.^۱

در این فراز نخستین آیه، این نکته هم هست که حتی اگر برای صرف طعام به یک مهمانی دعوت شدید، باز هم برای ورود به خانه اجازه بگیرید و سرزده وارد نشوید.

نکته دیگر این که: دعوت به خانه پیامبر ﷺ برای «طعام» است، نه گفتگو و

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۶.



مذاکره، علت این نهی نیز آن است که مجالس گفت و گوی پیامبر ﷺ در مسجد بود، لیکن عده‌ای در وقت استراحت ایشان به منزلش رجوع می‌کردند و برای آن حضرت، مزاحمت ایجاد می‌کردند.

نکته سوم این که: دعوت به طعام، برای آوردن نمونه و مثال است؛ یعنی برای هیچ کاری مراجعه نکنید مگر این که دعوت شوید. عبارت «إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ» متضمن دو شرط است: یکی دعوت و دیگری اجازه برای ورود به منزل پیامبر ﷺ و این که هرگاه اجازه داد وارد شوید.

الف: آداب مهمانی (ورود به موقع در مهمانی)

« غَيْرَ نَاطِرِينَ إِيَّاهُ »؛ و در انتظار وقت غذا ننشیند.

واژه «إِناهُ» از ماده «أنى» یا «أون» می‌باشد که چند معنا برای آن ذکر کرده اند: درنگ، لحظه‌ زمان و رسیدن به چیزی.^۱ اما این سه معنا را می‌توان به یک اصل و معنا برگرداند و آن، «نزدیک شدن زمان چیزی» می‌باشد.^۲ معنای این عبارت آن است که در مهمانی‌ها برای صرف غذا به موقع وارد شوید، نه این که از مدتی قبل بیایید و در انتظار حاضر شدن غذا بنشینید. مهمان باید وقت شناس باشد و مزاحمت بی‌موقع برای صاحبخانه فراهم نکند، نباید زودتر از وقت پذیرایی بیاید تا منتظر آوردن غذا باشد.

ب: پذیرفتن دعوت

« وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا »؛ اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید.

یکی از آداب مهمانی این است که انسان، دعوت دیگری را بپذیرد، زیرا باعث انس افراد به یکدیگر و تقویت مهربانی است. اساساً در اسلام، اجابت دعوت

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲. مفردات راغب، ذیل «أنى».

مؤمن، نشانه ایمان و از حقوق برادر مؤمن است.

پیامبر ﷺ فرمود:

«مَنْ لَمْ يَجِبِ الدَّعْوَةَ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ»^۱

کسی که دعوت مهمانی را اجابت نکند، در حقیقت، خدا و رسولش را نافرمانی کرده است.

شخص رسول خدا ﷺ سیره اش این بود که وقتی کسی او را به مهمانی دعوت می کرد می پذیرفت؛ حتی اگر میزبان، غیر مسلمان بود. ایشان با این روش، او را دعوت به اسلام می کرد.

ج: پراکنده شدن پس از صرف غذا

د: دوری از تشکیل مجلس انس و گفت و گو

« فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ »؛ و وقتی غذا را صرف کردید، پراکنده

شوید و به بحث و گفت و گو ننشینید.

ادب اجتماعی دیگر برای مهمانی این است که پس از صرف غذا، باید خانه را ترک کرد و آن را به محفلی برای بحث و انس و گفت و گو، تبدیل نکرد. اطلاق کلمه «انتشار» به خروج از منزل، اطلاق مجازی است، برای این که معنای انتشار این است که پراکنده شوید. همچنان که داخل شدن بدون اذن، حرام است خارج شدن از منزل بعد از طعام واجب است، چون «فانتشروا» فعل امر است.

واژه «مستأنسین» از ماده «انس» است که بر نزدیک شدن همراه با ظاهر و آشکار شدن به منظور رسیدن به انس و آرامش است.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۴۸.

۲. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱، ص ۱۷۴.



این واژه، اسم فاعل از «استیناس» به معنای انس گرفتن و مانوس شدن است. معنای این فراز، آن است که پس از صرف غذا، باب گفت و گورا باز نکنید، بلکه برخیزید و به دنبال کار خود بروید. پرهیز از اتلاف وقت و مزاحم اوقات میزبان نشدن یکی از آداب مهمانی است.

پرهیز از آزار و اذیت روحی پیامبر ﷺ

«إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ»؛ این عمل، پیامبر را ناراحت می‌کند.

این نشست‌های بی‌هوده و گفت‌وگوهای بی‌هدف، پیامبر ﷺ را می‌آزارد و از سوی دیگر، مانع استراحت ایشان می‌شود. رسول خدا ﷺ که در طول روز، یک سره در مسجد و کوچه و خیابان، به امور مردم رسیدگی می‌کند، اکنون پس از آماده کردن طعام و دعوت مهمانان، نیاز به استراحت دارد. ماندن در مجلس بعد از تمام شدن طعام، تجاوز و تعدی از حدّ دعوت است، لذا باید مجلس را ترک کرد. یکی از آداب مهمانی که ما باید آن را رعایت کنیم، همین مزاحمت‌های بی‌مورد و نشست‌های طولانی است.

شرم و حیای پیامبر ﷺ از بیرون کردن مهمانان

«فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ»؛ پیامبر ﷺ از شما شرم می‌کند (و چیزی نمی‌گوید) اما خداوند از (بیان) حق شرم ندارد.

رسول خدا ﷺ، بسیار باحیا بود و همگان را نیز به همین صفت توصیه می‌کرد، ایشان در سخنی فرمود:

«الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ فَلِبَاسُهُ الْحَيَاءُ»؛^۱

اسلام، برهنه و عریان است و لباس آن حیاست.

روشن است که حیای پیامبر ﷺ از روی ضعف و ناتوانی نبود، بلکه به سبب

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۶.

ایمان محکمی بود که داشت، امام صادق فرمود:
 « الْحَيَاءُ عَلَى وَجْهَيْنِ: فَمِنْهُ الضَّعْفُ، وَمِنْهُ قُوَّةٌ وَإِسْلَامٌ وَإِيمَانٌ »^۱؛
 حیا دو گونه است: یکی از روی ضعف و ناتوانی است و دیگری به علت
 قوت و قدرت اسلام و ایمان شخص است.
 اساساً حیا یکی از صفات برجسته همه پیامبران الهی بوده است؛ چنان که
 رسول خدا فرمود:

«خُمْسٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ: الْحَيَاءُ وَالْحِلْمُ وَالْحِجَامَةُ وَالسَّوَاكُ وَالتَّعَطُّرُ»^۲؛
 پنج چیز از سنت پیامبران است: حیا، بردباری، حجامت کردن، مسواک
 و عطر زدن.

در این آیه شریفه، خداوند از حق پیامبر ﷺ دفاع می‌کند، علت آن است که
 بیان حق اشخاص از ناحیه خودشان زیبا نیست، اما از ناحیه کسان دیگر جالب و
 زیباست. اصول اخلاقی ایجاب می‌کرد، پیامبر ﷺ حرمت مهمان را حفظ کند و
 به دفاع از خود نپردازد و برای استراحت یا دنبال کار جامعه رفتن عذر مهمان را
 نخواهد، ولی این کار از سوی خدای متعال زیبا و به جاست، که خداوند دستور
 بدهد حق پیامبر ﷺ را رعایت کنید و آن حضرت را در رودر بایستی و معذورات
 اخلاقی قرار ندهید.

رعایت ادب و حجاب در مواجهه با همسران پیامبر ﷺ
 « وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ »؛ و هنگامی که چیزی از وسایل
 زندگی را (به عنوان عاریت) از آنان می‌خواهید از پشت پرده بخواهید.
 ادب و احترام نسبت به همسران پیامبر ﷺ اقتضا می‌کرد که به صورت چهره

۱. تحف العقول، ص ۴۱۸.

۲. نهج الفصاحه، ص ۴۶۲.



به چهره، چیزی از وسایل خانه از آن‌ها گرفته نشود، بلکه پرده‌ای میان آن‌ها حائل باشد، تا آنان به سبب وجود دشمنان فراوان و عیب جویان مغرض، در معرضِ تهمت‌ها قرار نگیرند. در واقع، این حکم، ناظر به محدود کردن نقش آفرینی اجتماعی زنان پیامبر ﷺ است تا مورد سوء استفاده‌های سیاسی و یا عقیدتی قرار نگیرند. مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: «منظور از درخواست متاع، کنایه از صحبت کردن با زنان پیامبر ﷺ به خاطر حاجت و نیاز است؛ یعنی وقتی نیاز شد که با زنان پیامبر ﷺ صحبت و تکلم نمایید از پشت پرده باشد و درخواست چهره به چهره نباشد»^۱.

نکته دیگر این که کلمه حجاب به معنای پوشش زنان نیست بلکه به معنای چیزی است که در میان دوشی حائل می‌شود مثل پرده، مقصود از کلمه حجاب در این جا همین معنا است.

البته این حکم در مورد همسران پیامبر ﷺ است، اما در مورد زنان دیگر چنین حکمی وارد نشده لذا در مواجهه با آنان پوشش اسلامی کافی است.

فلسفه گفت‌وگو با زنان از ورای حجاب

« ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ »؛ این کار برای پاک‌ی دل‌های شما و آن‌ها بهتر است.

این جمله، بیان فلسفه حکم مواجهه با همسران پیامبر از وراء حجاب است؛ یعنی علت سخن گفتن مردان یا علت گرفتن وسیله‌ای از وسایل خانه از پشت پرده از همسران پیامبر ﷺ این است که قلب‌های طرفین پاک بماند و این پاک ماندن، ممکن است از جنبه جنسی یا شهوانی باشد یا از جنبه سوء استفاده‌های سیاسی و عقیدتی. لذا در نحوه ارتباط زنان و مردان باید محور تقوا و پاکدلی باشد.

۱. رک: المیزان، ج ۱۶، ص ۵۰۶.

دوری از آزار رساندن به پیامبر ﷺ

« وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ »؛ و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید.

سراسر این آیه بلند، آدابی را به مسلمانان می آموزد که اگر رعایت کنند، هم خود در آسایش اند و هم امنیت روحی رسول خدا ﷺ را تامین می کنند. در همین آیه، دوبار مسلمانان را هشدار می دهد که از آزار رساندن به پیامبر ﷺ بپرهیزید. اذیت کردن پیامبر ﷺ از جوانب مختلف بود: افراد با افترا بستن، تکذیب، سخنان ناروا، گفت وگو با همسران پیامبر ﷺ، نشستن و گفت وگویی بیجا در خانه ایشان، اتلاف وقت، ایجاد مزاحمت، تهدید به ازدواج با همسران پیامبر موجبات آزار آن بزرگوار را فراهم می کردند. در آیات متعددی از قرآن کریم، سخن از آزار دادن پیامبر ﷺ به میان آمده و آن را گناه کبیره شمرده و خداوند آنان را به عذاب الیم، تهدید کرده و مورد لعنت قرار داده است.

حرمت ازدواج با همسران پیامبر ﷺ

« وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا »؛ و نه هرگز (حق

ندارید) همسرانش را بعد از او به همسری خود در آورید که این کار، نزد خدا بزرگ است.

در روایت آمده بعضی از مخالفان پیامبر ﷺ از جمله طلحة بن عبیدالله گفت: چگونه پیامبر ﷺ ما را از ازدواج با بعضی از زنان منع می کند اما خودش با بعضی از زنان ما ازدواج می کند، به خدا سوگند هرگاه او از دنیا برود ما با همسران او ازدواج می کنیم. در این جا این آیه نازل شد و ازدواج با زنان پیامبر ﷺ را بعد از او به کلی ممنوع ساخت و به این توطئه پایان داد.

ازدواج نکردن با همسران رسول خدا ﷺ پس از رحلت آن بزرگوار قطعاً به خاطر مصلحت دین و حفظ جایگاه نبوت و رسالت بوده است، زیرا زنان پیامبر به سبب همسری با آن بزرگوار در کانون وحی و ایمان و عقیده و نیز مرکز توجه همه مردم و سیاست مداران جهان قرار گرفته بودند، بیم آن می رفت که مورد سوءاستفاده



بدخواهان قرار گیرند و بدین وسیله دین خدا را تحریف کنند و یا با تمسک به نام رسول خدا و افتخار همسری با زنان حضرت، در امت اسلامی شکاف ایجاد نمایند و به اسم همسران پیامبر احادیثی را جعل نمایند و از حریم خصوصی پیامبر ﷺ اطلاعاتی را کسب کنند و نسبت به آن حضرت هتک حرمت و انتقامجویی نمایند. خداوند این موضوع را ممنوع کرد تا جلوی این پیامدها گرفته شود.

در پایان آیه خداوند متعال، هشدار می دهد که گناه این کار، نزد خداوند، بسیار عظیم است، چون مورد رنجش پیامبر ﷺ می شود و به توحید و نبوت آسیب می رسد.

آیه ۵۴

«إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»؛

اگر چیزی را آشکار کنید یا آن را پنهان دارید، خداوند از همه چیز آگاه است!

آگاهی خدا بر نیت های شوم منافقان و بیمار دلان

این آیه، هشدار دیگری است به کسانی که در صدد آزار و اذیت پیامبر ﷺ در آشکار و نهان بودند، لذا خداوند با عبارت «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» به آنان یادآور می شود که من از همه چیز آگاهم.

رفتار آزار دهنده مسلمانان، هنگام ورود به خانه پیامبر ﷺ کاملاً آشکار بود، اما این که در این آیه می فرماید: من به آن چه که پنهان می دارید، آگاهی کامل دارم، دلیلش این است که خداوند می خواهد مسلمانان این گونه نباشند که در حال عیان، کارهای خود را کنار بگذارند، اما مخفیانه برنامه ریزی کنند تا در موقعیتی

دیگر، آزارهای خود را به اجرا بگذارند.
 روش‌های آزار دادن پیامبر ﷺ از جمله ازدواج با همسران ایشان، مسئله‌ای بود که بعضی از مسلمانان یا بیمار دلان آن را در قلب خویش، پنهان می‌کردند و گاه هم به زبان و آشکارا بیان می‌کردند و بعضی هم آن را در درون خود پنهان می‌داشتند تا در موقع خود آن را اجرا کنند. خداوند متعال به آنان یادآور می‌شود که من از پنهان و آشکار شما آگاهم.

همین یادآوری کوتاه، تنبّه بسیار سازنده‌ای برای بیدار شدن انسان‌هاست. زیرا کسی که در همه حال، خود را در معرض دید موجودی دانا و آگاه و بصیر می‌داند، بر رفتارهای خویش مواظبت بیشتری می‌کند و خود را از خطاها و لغزش‌ها نگاه می‌دارد. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

« قَدْ عَلِمَ السَّرَائِرَ وَ خَبَرَ الضَّمَائِرَ لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ الْعَلْبَةُ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ الْقُوَّةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ »^۱

خداوند متعال به تمام نهانی‌ها دانا و از همه اندیشه‌ها آگاه است، او به ظاهر و باطن هر چیزی احاطه و بر هر چیزی غلبه و توانایی دارد.
 خداوند متعال، آگاه بودن خود را بر ظاهر و باطن آدمیان به شکل‌های مختلفی در قرآن، بیان کرده است؛ از جمله، یادآور می‌شود که من دو فرشته را مامور حفظ و ضبط اعمال شما قرار داده‌ام:

« إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ »^۲

به خاطر بیاورید هنگامی را که دو فرشته سمت راست و چپ انسان که مراقب و ملازم او هستند، اعمال او را گرفته و ضبط می‌کنند.
 بنابراین، آیه شریفه تنبیه و تهدیدی است برای کسانی که نیت‌های شوم و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

۲. ق، آیه ۱۷.



برنامه‌های ایدائی خود را نسبت به پیامبر ﷺ پنهان یا آشکار می‌کردند.

آیه ۵۵

«لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا
أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا»؛

برآنان (همسران پیامبر) گناهی نیست در مورد پدران و فرزندان و
برادران و فرزندان برادران و فرزندان خواهران خود و زنان مسلمان و
بردگان خویش (که بدون حجاب و پرده با آنها تماس بگیرند)؛ و تقوای
الهی را پیشه کنید که خداوند نسبت به هر چیزی شاهد و آگاه است.

این آیه دو پیام دارد:

- موارد استثنای حجاب برای محارم؛
- توصیه به تقوای الهی به زنان پیامبر ﷺ.

موارد استثناء حجاب برای محارم

«لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ
وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ»؛ برآنان (همسران پیامبر) گناهی نیست در مورد
پدران و فرزندان و برادران و فرزندان برادران و فرزندان خواهران خود و زنان مسلمان و
کنیزان خویش (که بدون حجاب و پرده با آنها تماس بگیرند).

بعضی از مفسران در شأن نزول این آیه گفته اند: بعد از نزول آیه درخواست متاع
از همسران پیامبر ﷺ از وراء حجاب (آیه ۵۴ احزاب) پدران، فرزندان و بستگان
همسران پیامبر ﷺ خدمتشان عرض کردند: ای رسول خدا، ما نیز با آنها از پشت
پرده سخن گوئیم؟ آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت که این حکم، شامل

شما نمی شود.^۱
 از آن جایی که آیه ۵۴ اطلاق داشت تصور می شد حکم تکلم یا درخواست چیزی از همسران پیامبر ﷺ از پشت پرده به جهاتی باشد که باید همه حتی محارم رعایت کنند. این آیه نازل شد و موارد استثناء را بازگو نمود. در این آیه پنج گروه از محارم و زنان مؤمن، همچنین بردگان و کنیزان از این حکم استثناء شدند. هر چند بعضی از محارم دیگر مثل عمو، دایی، محارم سببی و ... ذکر نشده، ولی از محتوای آیه می توان استفاده کرد که آن ها نیز استثنا هستند.

چه این که از «پدر شوهر» و «پسر شوهر» که از محارم زن می باشند نامی برده نشده برای این که وقتی این آیه نازل شد، همسران پیامبر ﷺ، پدر شوهر و پسر شوهر نداشتند.

در این آیه توجه به چند نکته ضروری است:

یکی این که: منظور از «نسائهن» (زنان آنان)، که استثناء شده اند، زنان مؤمن است؛ چنان که در آیه ۳۱ سوره نور که درباره استثنای وجوب پوشاندن زینت از نامحرمان سخن گفته نیز همین تعبیر «نسائهن» آمده است. در نتیجه میان زنان مسلمان حجاب لازم نیست، ولی نزد زنان غیرمسلمان حجاب لازم است.
 نکته دوم این که: عبارت «وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» هم کنیزان را در بر می گیرد و هم غلامان و بردگان را.^۲

نکته سوم این که: اگرچه بعضی این آیه را مربوط به زنان پیامبر ﷺ و موارد استثنا دانستند، لیکن می توان این آیه را مستقل دانست تا حکم در آن مربوط به تمام زنان باشد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۳۹.

۲. همان، ص ۴۴۲.



توصیه به تقوا به زنان پیامبر ﷺ

« وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا »؛ و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند، نسبت به هر چیزی شاهد و آگاه است.

در صدر آیه خداوند متعال با ضمیر غایب (هُنَّ) در مورد احکامی که زنان پیامبر ﷺ باید در نظر بگیرند، سخن گفت، اکنون در این فراز پایانی آیه، ضمیر را به مخاطب (اتقین) تغییر داد، زیرا می‌خواهد اهمیت و جدی بودن حکمی را که در صدد بیان آن است برساند؛ یعنی ای زنان رسول ﷺ، به همین موارد استثنا که بیان کردیم بسنده کنید و تقوای الهی پیشه نمایید.^۱ زیرا حجاب وسیله حفظ از گناه و عامل اصلی تقوا است.

کسانی که خداوند را شاهد بر رفتار و کردار خود بدانند و اعتقاد داشته باشند که خدا همواره ناظر انسان‌ها است، همین اعتقاد، بهترین عاملی است که آدمی را به سوی تقوا سوق می‌دهد و به گناه نزدیک نمی‌شود.

آیه ۵۶

« إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا »؛

خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می‌فرستد؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.

یکی از آیات مشهور سوره احزاب که همه روزه چندین و چند بار بر زبان هر مسلمانی، خصوصاً بعد از نمازها، جاری می‌شود، همین آیه ۵۶ معروف به «آیه صلوات» است، که با شنیدن آن، به حضرت محمد ﷺ، صلوات می‌فرستیم.

۱. البحر المحیط، ج ۸، ص ۵۰۲.

این آیه سه قسمت دارد:

- صلوات فرستادن خدا و فرشتگان به پیامبر اکرم ﷺ؛
- امر به مؤمنان برای صلوات به پیامبر ﷺ؛
- امر به تسلیم بودن مسلمانان در برابر پیامبر ﷺ.

صلوات فرستادن خدا و فرشتگان به نبی اکرم ﷺ

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ»؛ خدا و فرشتگان بر پیامبر ﷺ درود می‌فرستند.

نکته محوری در فراز فوق، واژه «صلوات» است، که جمع «صلاة» و به معنای درود، تحیت، رحمت، دعا و نماز می‌باشد.^۱ در زبان فارسی، و همچنین در اصطلاح دینی، منظور از صلوات؛ همان درود خاص بر پیامبر اکرم ﷺ و آل او است.

خداوند متعال احترام خاص برای پیامبر ﷺ قائل است، در قرآن احترام به رسول خدا نشانه ایمان و نشانه تقوای دل دانسته شده است. احترام به رسول خدا جلوه‌های گوناگون دارد یکی از آن‌ها فرستادن صلوات بر آن حضرت است. عظمت و مقام آن حضرت به قدری والا است که خدا و ملائکه بر او درود و سلام می‌فرستند.

معنای صلوات خداوند نزول رحمت، و معنای صلوات فرشتگان طلب رحمت و استغفار و به پاکی یاد کردن و معنای صلوات مؤمنان دعا و درخواست است. امام صادق علیه السلام در پاسخ به این سؤال که معنای صلوات خدا و فرشتگان، بر پیامبر ﷺ چیست؟ فرمود:

«الصَّلَاةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ رَحْمَةٌ وَمِنَ الْمَلَائِكَةِ تَرْكِيَةٌ وَمِنَ النَّاسِ دُعَاءٌ»^۲

۱. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۶۶.

۲. معانی الاخبار، ص ۳۶۸.



صلوات خدا بر حضرت محمد ﷺ، به معنای نزول رحمت بر اوست.
صلوات فرشتگان بر پیامبر، تقاضای پاکی و تزکیه برای او و صلوات مردم،
دعاست.

امر به مؤمنان برای صلوات بر پیامبر ﷺ

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيَّ »: ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود بفرستید.

پس از یادآوری این که خدا و ملائکه بر پیامبر ﷺ درود می فرستند اکنون در این فراز به مؤمنان نیز فرمان می دهد که شما هم بر پیامبر ﷺ صلوات و درود بفرستید. این صلوات مؤمنان، همراه با ذهنیتی معنوی و زیبا از رسول خداست و مشهورترین شکل آن، همان جمله معروف «اللهم صل علی محمد و آل محمد» می باشد که در روایات شیعه و سنی به همین شکل صلوات فرستادن تاکید شده است.

برخی از مذاهب اسلامی صلوات را ناقص می فرستند؛ یعنی تنها بر پیامبر ﷺ درود می فرستند و دیگر «ال محمد» را ذکر نمی کنند در حالی که پیامبر ﷺ فرمود:

«لَا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبَتْرَاءَ، فَقَالُوا وَمَا الصَّلَاةُ الْبَتْرَاءُ قَالَ تَقُولُونَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَتَمْسُكُونَ بِلِ قَوْلُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ"آلِ مُحَمَّدٍ"؛^۱

بر من صلوات ناقص نفرستید. پرسیدند: صلوات ناقص چیست؟ فرمود: این که بگویید «اللهم صل علی محمد» تا همین جا اکتفا کنید، بلکه بگویید: اللهم صلی علی محمد و آل محمد.

سیوطی می نویسد: مردی از رسول خدا ﷺ درباره کیفیت صلوات سؤال کرد، حضرت فرمود:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ (وَآلِ إِبْرَاهِيمَ) إِنَّكَ

۱. ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۸.

حَمِيدٌ مَّجِيدٌ. اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ أَنْكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ»^۱

پروردگارا بر محمد و اولاد محمد، رحمت فرست؛ همچنان که بر ابراهیم و آل او رحمت فرستادی، همانا سزاوار ستایش و صاحب مجد و بزرگی هستی، پروردگارا بر محمد و آل او برکت نازل فرما همچنان که بر ابراهیم و آل او برکت نازل فرمودی، همانا تو سزاوار ستایش و صاحب مجد و بزرگی هستی.

در این جا لازم است مختصری راجع به اهمیت صلوات اشاره‌ای داشته باشیم: فضیلت و اهمیت صلوات بسیار زیاد است. در اسلام، برای شروع هر کاری، «بسم الله الرحمن الرحيم» گفته می‌شود و برای هر دعا و راز و نیازی، صلوات فرستاده می‌شود؛ چنان که تمام دعاهای صحیفه سجادیه آغاز و پایانش با صلوات است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانُهُ حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِيَهُمَا - إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعُ الْأُخْرَى»^۲

هر گاه نیازی به درگاه حق داری با صلوات بر پیامبر صلوات الله علیه شروع کن، سپس حاجتت را بخواه، زیرا خداوند، کریم‌تر از آن است که از دو حاجت، یکی را قبول و دیگری را رد کند.

در اهمیت صلوات، همین کافی است که اگر در نماز، صلوات فرستاده نشود، نماز باطل است، زیرا رسول خدا صلوات الله علیه فرمود:

۱. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۴.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۶۱.



« مَنْ صَلَّى صَلَاةً وَلَمْ يُصَلِّ فِيهَا عَلَيَّ وَعَلَى آلِي لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ »^۱

هر کس نماز بخواند و در آن، بر من و اهل بیتم درود نفرستد نمازش مورد قبول نیست.

عائشه از قول رسول خدا ﷺ نقل کرده است:

« لَا يُقْبَلُ صَلَاةٌ إِلَّا بِظَهْوَرٍ وَبِالصَّلَاةِ عَلَيَّ »^۲

شنیدم پیامبر ﷺ فرمود: نماز بدون طهارت و بدون صلوات بر من قبول نخواهد شد.

توضیح آن که: در فقه شیعه، به فتوای همه فقها، فرستادن صلوات در تشهد اول و دوم نماز، واجب است. اما در اهل سنت، برخی مثل ابوحنیفه آن را واجب نمی‌دانند، اما شافعی در تشهد دوم آن را واجب می‌داند.

بی تردید، صلوات بر پیامبر و آل او، آثار زیادی دارد از جمله:

۱. اجابت دعا و پاک شدن اعمال:

رسول خدا ﷺ فرمود:

« صَلَاتُكُمْ عَلَيَّ إِجَابَةٌ لِدُعَائِكُمْ وَزَكَاةٌ لِأَعْمَالِكُمْ »^۳

صلوات فرستادن شما بر من، باعث اجابت دعا و پاکیزگی اعمالتان خواهد شد.

۲. محو گناهان:

امام رضا علیه السلام فرمود:

« مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَيَّ مَا يَكْفُرُ بِهِ ذُنُوبُهُ فَلْيُكْتَبْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَإِنَّهَا

تَهْدِيكُمْ الذُّنُوبَ هَذَا »^۴

۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۵.

۲. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۷.

۳. امالی طوسی، ص ۲۱۵.

۴. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۵.

هر کس نتواند کفاره گناهانش را بپردازد باید بر محمد و آتش درود فراوان بفرستد، چون آن صلوات، گناهان را منهدم می‌سازد.

۳. برترین و سنگین‌ترین عمل در قیامت:

امام باقر علیه السلام فرمود:

« أَثْقَلُ مَا يُوضَعُ فِي الْمِيزَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ »^۱

سنگین‌ترین عمل که روز قیامت در ترازوی اعمال گذاشته می‌شود صلوات بر محمد و اهل بیت اوست.

۴. نور پل صراط:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرمود:

« الصَّلَاةُ عَلَيَّ نُورٌ عَلَى الصِّرَاطِ »^۲

درود فرستادن بر من نوری است بر روی صراط.

برخی دیگر از آثار صلوات در روایات این گونه آمده است:

قرب و محبت خدا، رهایی از آتش جهنم، دور کننده انسان از شیطان، روشنایی قبر، بهترین دعا در خانه، گشودن درهای عافیت بر روی انسان، نورانیت و باز شدن قلب. سنگین شدن میزان اعمال مؤمن در قیامت.

امر به تسلیم بودن مسلمانان در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله

« وَاسْلِمُوا تَسْلِيمًا »؛ و کاملاً تسلیم فرمان او باشید.

در این آیه، ابتدا دستور به صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و سپس تسلیم بودن در برابر آن حضرت را از ما می‌خواهد. معنایش این است که درود لفظی کافی نیست بلکه تسلیم عملی نیز لازم است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۲۸.

۲. کنز العمال، ج ۱، ص ۴۹۰.



ریشه فعل «سَلِّمُوا»، ماده «سلم» و مصدر آن «تسلیم» می باشد که دو معنا دارد: یکی راضی بودن به فرمان و حکم و دیگری درود و سلام فرستادن. مؤمنان، موظف به هر دوی این کار بودند.

معنای واقعی تسلیم، گردن نهادن به فرمان های رسول خدا ﷺ در همه جنبه های زندگی است. همین عبارت تاکیدی تسلیم در سوره نساء هم آمده است که می فرماید:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۱

ولی چنین نیست، به پروردگارت سوگند که ایمان نمی آورند مگر آن که تو را در مورد آن چه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند، سپس از حکمی که کرده ای در دل های شان احساس ناراحتی نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آرند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه، تسلیم بودن در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله را این گونه معنا کرد: «هوالتسليم له في الامور»؛^۲ منظور، تسلیم بودن در برابر او (رسول الله صلی الله علیه و آله) در هر کار است.

تسلیم بودن در برابر احکام و اوامر پیامبر صلی الله علیه و آله ما را به رشد عقلی و ظرفیت روحی می رساند و ثمرات فراوانی در جهت تربیت نفس دارد.

درباره تفاوت «صلوا» و «سلموا» باید گفت: «صلوا» امر به طلب رحمت و درود فرستادن بر پیامبر است، اما «سلموا» به معنای تسلیم در برابر او امر و دستورات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

۱. نساء، آیه ۶۵.

۲. مختصر البصائر، ج ۱، ص ۲۲۱.

آیه ۵۷

« إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا »؛

آنها که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوارکننده ای آماده کرده است.

این آیه، مجدداً موضوع مهم آزار رساندن به خدا و پیامبر ﷺ را مطرح و دو کیفر و مجازات ذکر می کند:

- لعنت خدا بر آزاردهندگان خدا و رسول خدا ﷺ؛
- عذاب خوارکننده بر آزار دهندگان رسول خدا ﷺ.

لعنت خدا بر آزار دهندگان خدا و رسول خدا ﷺ

« إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ »؛ آنان که خدا و پیامبرش

را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت، دور ساخته است.

هر چند از نظر اسلام اذیت و آزار هر انسانی حرام است تا چه رسد به اذیت و آزار یک مسلمان یا یک مؤمن یا شخصیتی مثل پیامبر اکرم ﷺ.

در قرآن در مورد حفظ حرمت پیامبر ﷺ و پرهیز از اذیت و آزار آن حضرت تاکید فراوان شده است؛ به طوری که در همین سوره احزاب این موضوع را چندین بار تکرار نمود. در این آیات آزار و اذیت رسول خدا ﷺ را گناهی بزرگ در پیشگاه خدای متعال شمرده و آزار دهنده را مستحق لعنت خدا در دنیا و آخرت و عذاب خوار کننده دانسته است.

در این فراز، ابتدا از آزار دهندگان خدا نام برده شده، لذا این سؤال به ذهن



می‌رسد که: خداوند، قادر مطلق است و بر هر چیز و هر کس احاطه و سیطره دارد، هیچ کس از حیطة قدرت مطلقه خداوند، بیرون نیست، پس چرا آیه شریفه، این موضوع را مطرح کرده است؟ مگر کسی می‌تواند خدا را هم اذیت کند؟

در پاسخ باید گفت: کنار هم آوردن اذیت خدا و رسول، برای احترام به پیامبرش می‌باشد؛ یعنی می‌خواهد بفهماند که هر کس پیامبر را بی‌آزارد خدا را آزرده کرده است، چون پیامبر ﷺ اراده‌ای جز اراده خدا ندارد، او می‌خواهد که دین خدا ترویج شود و هیچ انگیزه دیگری ندارد و خدا نیز به او اهمیت می‌دهد و احترام می‌گذارد و آزار وی را همانند آزار خود می‌داند.

بعضی گفته‌اند: مقصود از «ایذاء» خدا همان کفر و شرک و زیدن است که خدا را به خشم می‌آورد.

اما «ایذاء» رسول خدا ﷺ مفهوم وسیعی دارد و هرگونه کاری که آن حضرت را آزار دهد و به خشم در آورد شامل می‌شود؛ چه آزار لفظی و زبانی یا آزار روحی و روانی یا آزار جسمانی و بدنی و

در شأن نزول این آیه آمده است: منافقان با زبان خود، پیامبر ﷺ را آزرده و گفتند: محمد ﷺ از ما فقط می‌خواهد که اهل بیتش را پرستیم. در این هنگام بود که آیه مورد نظر نازل شد.^۱

بعضی گفته‌اند: آزار رساندن به رسول خدا این بود که علاوه بر سرپیچی از دستورات آن حضرت، نزدیکان آن بزرگوار، به ویژه حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام را به شیوه‌های مختلفی آزار می‌دادند تا این که پیامبر ﷺ با جمله‌ای کوتاه و رسا، نارضایتی خود را از این آزارها آشکار کرد؛ مثلاً در مورد حضرت فاطمه علیها السلام در منابع اهل سنت آمده است که فرمود:

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۱۰.



« فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِثِّي فَنَنْ أَعْصَبَهَا فَقَدْ أَعْصَبَنِي »^۱

فاطمه پاره تن من است، هر کس او را خشمگین کند، مرا به خشم آورده است.

موارد و مصادیق دیگر آزار رساندن به پیامبر ﷺ را براساس آیات قرآن و شواهد تاریخی می‌توان به گونه زیر فهرست کرد:

۱. استهزاء و تمسخر؛ ۲. افترا و تهمت زدن به آن حضرت؛ به طوری که آن بزرگوار را ساحر، دروغگو و مجنون می‌خواندند؛ ۳. تکذیب، تهدید و تحقیر؛ ۴. گفتن سخنان ناروا و جاهلانه؛ ۵. رعایت نکردن مسائل اخلاقی در معاشرت با آن حضرت؛ ۶. نشستن بی‌جا در خانه آن بزرگوار؛ ۷. رعایت نکردن حرمت خانواده و اهل بیت ایشان. ۸. تهدید به ازدواج با همسرانش بعد از او؛ ۹. تحمیل جنگ‌های متعدد؛ ۱۰. عهد شکن.

آزار دهندگان رسول خدا ﷺ تنها از جانب کافران، مشرکان و یهودیان نبود، بلکه بیشتر از ناحیه منافقان، بیمار دلان، بعضی از مسلمانان بی‌ادب بود؛ حتی بعضی از همسران پیامبر ﷺ آن حضرت را اذیت می‌کردند.

خداوند در این آیه دو کیفر برای آزار دهندگان پیامبر ﷺ ذکر نموده است: یکی لعنت خدا در دنیا و آخرت، دیگری عذاب ذلت بار و خوار کننده.

لعنت از ریشه «لعن» به معنای طرد و دور کردن است که از روی خشم و نارضایتی باشد، وقتی خدا کسی را لعن می‌کند به معنای آن است که شخص را از رحمتش دور کند و وقتی انسان‌ها کسی را لعن می‌کنند به معنای این است که از خدا می‌خواهند شخص مورد نظر را از رحمت خویش دور کند.^۲

مقصود از لعنت در دنیا، محروم کردن آنان از «هدایت» است و مراد از لعنت در

۱. احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۷۵۵ و صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۹۳.

۲. مفردات راغب، ذیل «لعن».



آخرت، دور کردن شان از «رحمت قرب» می باشد. مرحوم علامه طباطبایی می نویسد: «چون رحمت مخصوص به مؤمنین، عبارت است از: هدایت به سوی عقاید حق و ایمان حقیقی و به دنبال آن، عمل صالح در نتیجه، دوری از رحمت درد دنیا به معنای محرومیت او از این هدایت است و این محروم ساختن، جنبه کیفر دارد و در نتیجه همان طبع قلبی است که در آیات زیر آمده است

«لَعْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً»؛ (مائده: آیه ۱۳)

لعنتشان کردیم و دل هایشان را دچار قساوت ساختیم.

و نیز آیه:

«وَلَكِنْ لَعْنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ (نساء، آیه ۴۶):
لیکن خدا لعنتشان کرد و در نتیجه، دیگر ایمان نمی آورند مگر اندکی.

و آیه:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ»؛ (محمد، آیه ۲۳):
اینان کسانی هستند که خدا لعنتشان کرده و در نتیجه، کر و کورشان ساخته است.

این بود معنای لعنت در دنیا، اما لعنت در آخرت به معنای دور کردن از رحمت قرب است که باز در جای دیگر فرمود:

«كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمئِذٍ لَمَجُوبُونَ»^{۲۱}؛
نه، ایشان در امروز از دیدار پروردگار خود، در پرده اند.

عذاب خوار کننده برای آزاردهندگان رسول خدا ﷺ

«وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا»؛ و برای آن ها عذاب خوار کننده ای آماده کرده است.

«مهیناً» از ماده «إهانت» به معنای خوار و ذلیل کردن و «مهیین» به معنای

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۵۰۸.

۲. مطففین، آیه ۱۵.

حالت خوارکننده است.^۱
واژه «مهین» چهار بار در قرآن به کار رفته، که همگی به معنای اهانت و حقارت و کوچکی است.

خداوند متعال برای بدکاران و مجرمان، انواع عذاب‌ها را در نظر گرفته که در قرآن به آن‌ها اشاره شده، یکی از آن‌ها «عذاب مهین» (عذاب خوارکننده) است؛ یعنی عذابی که همراه با تلخی‌های روحی و جسمی است. چون هدف آزار دهندگان اهانت بود، کیفر آنان نیز در آخرت عذاب توأم با اهانت است.

برخورد پیامبر اکرم ﷺ با آزار دهندگان

یکی از جلوه‌های زیبا در تاریخ بشر، شیوه برخورد رسول خدا ﷺ با کسانی بود که ایشان را به روش‌های مختلف آزار می‌دادند، آن بزرگوار به گونه‌های زیر با آن‌ها رفتار می‌کرد:

۱. دعا: پیامبر ﷺ به جای این که برای دشمنان لجوجش نفرین کند برای آنان دعا می‌کرد، در آغاز بعثت، در هنگام مراسم حج، مشرکان چون پیامبر ﷺ را دیدند که مردم را به یکتاپرستی دعوت می‌کند، آن حضرت را سنگباران می‌کردند؛ به طوری که سرتاپای پیامبر ﷺ هدف سنگ‌های مشرکان قرار گرفت و خون از بدن مبارکش جاری شد. خداوند توسط فرشته به او ندا داد: ای محمد! این کوه‌ها که مکه را در میان گرفته به فرمان من است، چنانچه بخواهی کوه‌ها را به هم نزدیک کنم تا اهل مکه را بفشارند و از بین ببرند، پیامبر ﷺ نپذیرفت و فرمود:

« إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً رَبِّ أهدِ أُمَّتِي فَأَتَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ »^۲

همانا من برای رحمت مبعوث شدم، پروردگارا، قوم مرا هدایت فرما که نادانند.

۱. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۱، ص ۲۹۸.

۲. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۷۶.



۲. **عفو و بخشش:** یکی از مهربانه‌ترین برخوردهای رسول اکرم ﷺ با آزار دهندگانش، عفو کردن آن‌ها بود. این عفو پر شکوه، روشن‌ترین جلوه خود را در فتح مکه نشان داد آن گاه که همه مخالفان و آزاردهندگان سرسخت خود را بخشید و به آنان فرمود:

«شما مردم بسیار نامناسبی بودید، رسالت مرا انکار کردید، مرا از خانه ام بیرون رانیدید و در دورترین نقطه که پناهنده شده بودم با من به نبرد برخاستید، ولی من با این همه جرائم، همه شما را می‌بخشم و بند بندگی را از پای شما باز می‌کنم و اعلان می‌نمایم که: «إِذْ هَبُوا أَنْتُمْ الطَّلَاقَ»؛ بروید که شما از آزاد شدگان هستید.^۱

۳. **بی‌اعتنایی:** مخالفان، آزارهای روحی و جسمی فراوانی به پیامبر اکرم ﷺ رساندند، از مسخره کردن و او را جادوگر و دروغگو خواندن تا ریختن شکمبه گوسفند بر در خانه اش یا ریختن خاکستر بر سر مبارک آن بزرگوار، اما رسول خدا ﷺ با بی‌اعتنا به همه این آزارها رسالت اصلی خود را که همان ترویج اسلام و یکتاپرستی بود به پیش برد.

۴. **صبر و مقاومت:** راز پیشبرد اسلام، چیزی جز صبر و مقاومت رسول خدا ﷺ نبود. روزهایی بر پیامبر گذشت که توصیف آن، بسیار مشکل است، مخالفان، در عرصه‌های مختلف با ایشان درگیر شدند، اما آن بزرگوار با صبر و مقاومت، سر بلند بیرون آمد: در عرصه تبلیغ با آزارهای روحی و جسمی، در عرصه اقتصادی با تحریم در شعب ابوطالب، در عرصه نظامی، جنگ‌های متعددی که پیش آوردند، ولی «مقاومت» ایشان همه موانع را از سر راه برداشت.

در طول تاریخ، همه پیامبران، آزار می‌دیدند و مقاومت می‌کردند، ولی آزار دیدن رسول خدا ﷺ بیش از دیگر پیامبران بود؛ چنان که خود آن حضرت فرمود:

۱. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۲۶.

«مَا أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوذِيْتُ»^۱

هیچ نبی و پیامبری، همانند من آزار ندید.

خداوند متعال به پیامبر اکرم ﷺ صبری عنایت کرده بود که در برابر هر سختی، مقاومت می کرد؛ امام صادق علیه السلام فرمود:

«فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ فَأَمَرَهُ بِالصَّبْرِ وَالرِّفْقِ»؛

خداوند، حضرت محمد ﷺ را برانگیخت و او را به صبر و مدارا، امر نمود.

در سوره هود نیز چنین فرمانی را آشکار می خوانیم:

«فَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^۲

پس (ای پیامبر) همان گونه که مامور شده ای استقامت کن و نیز هر کس که با توبه سوی خدا آمده است و سرکشی نکنید که او به آن چه می کنید بیناست.

آیه ۵۸

«وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا»؛

و آنان که مردان و زنان باایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می دهند؛ بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده اند.

در آیات قبل، آزار رساندن به خدا و رسول خدا ﷺ مطرح بود، در این آیه آزار و اذیت مردان و زنان مؤمن در میان است. یکی از گناهان کبیره، اذیت و آزار مؤمنان است، هر چند اذیت و آزار هر انسانی، کار زشت و حرام است، اما در این آیه بحث از اذیت مؤمن است. از نظر اسلام، مؤمن دارای حرمت فوق العاده ای است تا جایی

۱. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۵۶.

۲. هود، آیه ۱۱۲.



که امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ»؛^۱

حرمت مؤمن از حرمت کعبه بالاتر است.

آیه فوق با همین محوریت به دو موضوع اشاره می‌کند:

- حرمت اذیت و آزار مردان و زنان مؤمن؛
- گناه بهتان به مردان و زنان مؤمن.

حرمت اذیت و آزار مردان و زنان مؤمن

«وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا»؛ و آنان که مردان و زنان با

ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده‌اند آزار می‌رسانند.

در این آیه شریفه چند نکته وجود دارد نکته اول این که: خداوند افراد را از اذیت و آزار مؤمنان به خاطر گناهی که مرتکب نشده‌اند «بغیر ما اکتسبوا» نهی کرده است. مفهومی این است که هرگاه گناهی از آنان سربرزد که جرم باشد و مستوجب حد یا قصاص یا تعزیر یا امر به معروف و نهی از منکر باشد مشمول آیه شریفه نیست.

نکته دیگر این که: در این آیه هر چند به آزار نرساندن به «مردان و زنان مؤمن» اشاره شده، اما معنایش این نیست که پس غیر مؤمن و غیر مسلمان را می‌توان آزار داد، هرگز! انسان نباید آزارش به هیچ کس برسد، اما ذکر «مؤمنین و مؤمنات» در این آیه، صرفاً برای بیان حرمت و عظمت مؤمنان است نه جواز آزار دیگران.

عبارت «بغیر ما اکتسبوا»، در آیه قبل که مربوط به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، نیامده، ولی این جا که در مورد مؤمنین و مؤمنات است قید خورده، دلیلش این است که پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم است و گناه نمی‌کند که آزارش در صورت گناه، جایز باشد، ولی انسان با ایمان، امکان گناه برایش وجود دارد.

۱. خصال صدوق، ج ۱، ص ۲۷.

نکته سوم: این که مسئله اذیت و آزار مؤمن را بعد از اذیت و آزار پیامبر ﷺ ذکر نموده دلیل دیگر بر اهمیت و ارزش مؤمن است برای این که آبروی زن و مرد مؤمن محترم و لطمه زدن به آن گناه بزرگی است.

رسول خدا در مورد آزار مؤمن فرمود:

« مَنْ آذَى مُؤْمِنًا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَمَنْ آذَى اللَّهَ فَهُوَ مَلْعُونٌ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ »^۱

هر کس مؤمنی را بیازارد، مرا آزرده است و کسی که مرا اذیت نماید، خدا را آزرده ست و کسی که خدا را بیازارد در تورات و انجیل و زبور و فرقان، لعنت شده است.

روزی کسی همین آیه را نزد امام صادق علیه السلام تلاوت کرد، امام فرمود: (در مقابل، آیا می دانی) ثواب کسی که در دل مؤمن، سروری بیفکند و او را خوش حال نماید چیست؟ من گفتم: فدایت شوم ده حسنه، امام فرمود: به خدا سوگند، هزار هزار حسنه.^۲

هشام بن سالم می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می گفت، خدای تعالی فرموده است: «لِيَأْذُنَ جِرْبٍ مِثِّي مَنْ آذَى عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»؛^۳ هر کس بنده مؤمن مرا بیازارد باید با من اعلام جنگ کند.

مصادیق ایذاء مؤمن: آزار و اذیت مؤمن به شکل های مختلفی انجام می گیرد که در زیر به آن ها اشاره می کنیم:

۱. تحقیر و اهانت کردن؛
۲. تمسخر و طعنه زدن؛
۳. غیبت کردن و تهمت زدن؛

۱. جامع الاخبار، ص ۱۴۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۹۲: «فَمَا ثَوَابٌ مَنْ أَدْخَلَ عَلَيْهِ الشُّرُورَ...».

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۶۴.



۴. دادن نسبت‌های ناروا؛
۵. زخم زبان زدن؛
۶. آبرو بردن؛
۷. صدا کردن با القاب بد؛
۸. شایعه سازی؛
۹. فحش دادن و حرف‌های ناسزا گفتن؛
۱۰. رعایت نکردن حریم خصوصی او.

گناه بهتان به مردان و زنان مؤمن

« فَقَدْ اخْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا »؛ (این آزار دهندگان) بارِ بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده اند.

عبارت « اخْتَمَلُوا بُهْتَانًا » یعنی بارِ تهمت را بردوش می‌کشد هر چند گناه، بار انسان را سنگین می‌کند اما اذیت مؤمن یک بار سنگینی است که انسان باید تا روز قیامت آن را حمل کند تا وقتی که مجازات شود. بهتان از ریشه « بهت » به معنای متحیر ساختن است و از آن رو بر افترا و دروغ بستن اطلاق می‌شود که چنین کاری، شنونده یا فرد مورد افترا را مبهوت و متحیر می‌سازد.

کلمه « بهتان »، شش بار در قرآن آمده است. یکی از مصادیق بهتان، زخم زبان و تهمت است که در همین آیه اشاره شده است.

در علم اخلاق، بهتان را این گونه معنا کرده اند:

« بدگویی از شخص به صفتی است که در او وجود ندارد؛ خواه در غیاب او باشد یا در حضورش »^۱.

بهتان از گناهان بسیار بزرگی است که حتی از غیبت و دروغ هم سنگین‌تر

۱. مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۳۲۶ و جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۲۳.

است.^۱

امام رضا علیه السلام فرمود:

«مَنْ بَهَتْ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ فِيهِ»^۲

هر کس به مرد یا زن مؤمنی بهتان بزند یا درباره او چیزی بگوید که در او نیست، خداوند متعال، روز قیامت او را برتلی از آتش وا دارد تا آن چه گفته از سرش به درآید.

مرحوم طبرسی احتمال داده است که: «خداوند متعال در این آیه می خواهد بفرماید که گناه اذیت کردن مؤمنان و مؤمنات، به بزرگی گناه تهمت زدن است».^۳ احتمال دیگر این که: بهتان زدن به مؤمن در واقع، آزار رساندن به اوست. مرحوم علامه طباطبایی می فرماید:

«بهتان، دروغ بستن به دیگری در پیش روی خودش است و اگر ایدای مؤمن را «بهتان» خواندند وجهش این است که آزار دهنده مؤمن، حتما پیش خودش علتی برای این کار درست کرده؛ علتی که از نظر او جرم است؛ در حالی که در واقع، جرم نیست و این همان دروغ بستن و نسبت جرم به فرد بی گناه است و این گونه نسبت دادن، بهتان است».

«إِثْمًا مَبِينًا» به معنای گناه آشکار است. «اِثْم» در لغت معنای گناه می دهد؛ یعنی کاری که انجام دادن آن حلال نیست و ۴۸ بار در قرآن، به کار رفته است، برخی «اِثْم» و «ذَنْب» را مترادف می دانند، اما بعضی «اِثْم» را فعل زشتی می دانند که دارای پی آمد باشد، و «ذَنْب» را فعل قبیحی می دانند که پی آمدی ندارد. کلمه «مَبِين» به معنای ظاهر و آشکار می باشد. علت این که آزار و اذیت مؤمن

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۲۴.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۴.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۸۱.



به «اِثم مبین» یعنی گناه آشکار، تعبیر شده از آن روست که این گناهی است که عقل انسان آن را درک می‌کند و دیگر نیازی نیست که از سوی شارع، نهی صادر شود، هر کس صحنه آزار و اذیت مؤمن را ببیند آن را سرزنش می‌کند. مفسران تفسیر نمونه آورده اند:

«مقدم داشتن «بهتان» بر «اِثم مبین» به خاطر اهمیت آن است، زیرا بهتان از بزرگ‌ترین آزار و اذیت‌ها محسوب می‌شود و جراحت حاصل از آن، حتی از جراحت خنجر و نیزه، سخت‌تر است»^۱.

آیه ۵۹

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»؛

ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: «جلابیبها (روسری‌های بلند) خود را بر خویش فروافکنند، این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است؛ (و اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنها سرزده توبه کنند) خداوند همواره آمرزنده رحیم است.

این آیه، همراه با آیه ۳۱ سوره نور، جزء دو آیه‌ای است که به طور صریح، حکم پوشش و حجاب را داده است و معروف به آیه «حجاب» است.

در آیات قبل، بحث اذیت و آزار پیامبر ﷺ و نیز آزار مردان و زنان مؤمن به دست منافقان و بیماردلان بود. در این آیه برای این که زنان مؤمن، مورد آزار افراد هوس ران و اراذل و اوباش قرار نگیرند دستور حجاب و پوشیدن تمام بدن را صادر نمود تا زمینه بی‌حرمتی به زنان عفیف و پاکدامن از بین برود. در حقیقت، این آیه

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۵۲.

شریفه درصدد بیان این نکته است که درست است که دیگران، حق ایذاء ندارند، اما زنان هم باید طوری در اجتماع حضور یابند که مورد اذیت قرار نگیرند. این نکته را ابتدا به زنان و دختران پیامبر ﷺ سپس به زنان مؤمنین گوش زد می کند. این آیه با محوریت فرمان حجاب، سه مطلب را یادآور می شود:

- فرمان به زنان برای پوشاندن خود با جلباب؛
- فلسفه حجاب؛
- آمرزنده و رحیم بودن خداوند.

فرمان به زنان برای پوشاندن خود با جلباب

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ »؛ ای پیامبر، به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: جلباب های خود را بر خویش فرو افکنند.

در این آیه ابتدا روی سخن با همسران و دختران پیامبر به عنوان اسوه و الگو بودن سپس دستور پوشش به همه زنان مسلمان است. این آیه صریحاً دستور به پوشش سر و بدن دارد. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی در شأن نزول این آیه شریفه آمده است: آن ایام زنان مسلمان به مسجد می رفتند و پشت سر پیامبر ﷺ نماز می گزاردند، هنگام شب موقعی که برای نماز مغرب و عشاء می رفتند بعضی از جوانان هرزه و اوباش بر سر راه آنها می نشستند و با مزاح و متلک و سخنان ناروا آنها را آزار می دادند و مزاحم می شدند، آیه فوق نازل شد و به آنها دستور داد حجاب خود را به طور کامل رعایت کنند تا به خوبی شناخته شوند که زنان مؤمنه هستند و کسی بهانه مزاحمت پیدا نکند.

«جلباب»، واژه کلیدی این آیه است که جمع آن «جلایب» می باشد. جلباب به معنای این است که چیزی روی چیز دیگر را بپوشاند؛ چنان که «جلبه» قشرو لایه ای است که وقتی جراحی خوب می شود روی محل زخم مشاهده می شود و به



لباس هم از این جهت که بدن را می پوشانند «جلباب» گفته می شود.^۱
 راغب می نویسد: جلابیب یعنی لباس ها و روپوش ها و مفرد آن جلباب
 می باشد.^۲ جلباب به معنای پارچه ای که کوچک تر از رداء و بزرگ تر از روسری و
 مقنعه است.

به هر جهت، جلباب، پوشش فراگیری مثل چادر بوده که از بالای سرتا پا را
 می پوشانده است (سرتاسری).

«یدنین» از ماده «دنو» است؛ یعنی زنان، جلباب را به بدن خویش نزدیک سازند
 تا کاملاً آن ها را بپوشاند و کنار نرود. ظاهراً در آن زمان، زنان از نوعی روسری و
 پوششی استفاده می کردند و خود را از نامحرم می پوشاندند، منتها کامل نبود. در
 این آیه شریفه، سفارش به نزدیک کردن جلباب (ادناء) به خود نموده است. مقصود
 این است که زنان با نزدیک کردن جلباب به خود و پوشاندن سر و گردن و کتف و
 شانه، دیگر شناخته نمی شوند تا مورد آزار و اذیت افراد هرزه، قرار بگیرند.

فلسفه حجاب

« ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ »؛ این کار برای این که شناخته شوند و مورد آزار قرار

نگیرند بهتر است.

این آیه شریفه اخطار شدید به مزاحمان نوامیس مردم است و تکلیف اذیت
 شوندگان را مشخص کرده است. در این که مقصود از «شناخته شدن» (أَنْ يُعْرَفْنَ)
 چیست؟ دو احتمال در تفاسیر آمده است:

۱. با پوشیدن جلباب و حجاب کامل زنان مؤمن از زنان غیر مؤمن، زنان آزاد
 (حره) از زنان کنیز شناخته شوند. افراد هرزه بدانند این ها زنان مسلمان و مؤمن

۱. معجم المقاییس اللغة، ج ۱، ص ۴۶۹.

۲. مفردات راغب، ذیل «جلب».

هستند و دیگر متعرض آنان نشوند، چون زنان مؤمن اعتقاد و ایمان راسخ به پاکی و پاکدامنی دارند و در روابط اجتماعی حریم را حفظ می‌کنند.

۲. با توجه به این که حکم «حجاب و پوشش» قبلانازل شده بود متأسفانه بعضی از زنان مسلمان سهل‌انگاری می‌نمودند، مثل بعضی از زنان بی‌بند و بار که در عین داشتن حجاب، بی‌پروا و لابالی هستند. غالباً قسمت‌هایی از بدن آن‌ها نمایان است، لذا این آیه تأکید بر این است که زنان مسلمان با پوشیدن حجاب، سهل‌انگار و بی‌اعتنا نباشند و با رعایت حجاب، زنان مؤمنه از زنان لابالی شناخته شوند.

در عین حال این آیه شریفه به فلسفه حجاب و پوشش نیز اشاره دارد. پوشش زن باعث می‌شود تا دیگران بفهمند که این زن، مسلمان و مؤمن و پاک است و ملعبه دست‌هوسرانان نیست؛ به عبارت دیگر، زن مسلمان، هنگامی که با پوشش و وقار، در جامعه ظاهر شود دیگر اذیت نمی‌شود و از آزار و اذیت فاسقان دور می‌ماند.

واقعیت این است که حجاب، فلسفه کاملاً عقلانی و واضحی دارد و زنان و مردان و فضای جامعه را در امنیت قرار می‌دهد. استاد مطهری می‌نویسد:

«جاذبه و کشش جنسی و زیبایی خاص زنانه و تحریک پذیری جنس مردانه، یکی از علت‌های این حکم است، توصیه و دستورالهی برای آگاهی دادن به گوهر ارزشمند در وجود زنان است که باید از آن مراقبت شده و حفظ شود و به تاراج نرود. این کاملاً معقول است که هر چیزی ارزشمندتر باشد، مراقبت و محافظت بیشتری را می‌طلبد تا از دست راهزنان در امان باشد و به شکل یک ابزار برای مطامع سودپرستان در نیاید.

به یاد داشته باشیم که غریزه جنسی، نیرومند و عمیق است، هر چه بیشتر اطاعت شود سرکش‌تر می‌گردد، همچون آتش که هر چه به آن بیشتر هیزم بدهند،



شعله ور می‌شود و شهوت خود را به صورت یک عطشِ روحی و خواستِ اشباع نشدنی در می‌آورد.^۱

یکی از فلسفه‌های حجاب، تشخیص دادن به زنان و متمایز کردن آنان با دیگر زنان است که باعث می‌شود تا حدود زیادی، هوسبازان با دست و نگاه خود، به آنان نزدیک نشوند. براساس آیات و روایات به طور خلاصه فواید حجاب را می‌توان این گونه برشمرد:

۱. پاکی و طهارت و عفت؛
۲. ایجاد مصونیت و حفظ از آزار و اذیت هوس رانان؛
۳. امنیت اجتماعی و آرامش روحی - روانی افراد جامعه؛
۴. حفظ ارزش و حریم خانواده و استحکام روابط خانوادگی؛
۵. جلوگیری از فساد و روابط ناسالم جنسی؛
۶. حفظ هویت و شخصیت زن؛
۷. احساس ارزشمندی در زن؛
۸. حفظ سلامت و زیبایی زن؛
۹. به دست آوردن رضایت الهی؛
۱۰. کسب رضایت شوهر و خانواده؛

آمرزنده و رحیم بودن خداوند

« وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا »؛ و خداوند، همواره آمرزنده و رحیم است.

این فراز از آیه فوق، بارها در قرآن و بیشتر در سوره نساء آمده است، در همین سوره احزاب نیز عین همین عبارت چهار بار، تکرار شده است و ما ذیل آیه ۵ درباره آن بحث کردیم. اما تکرار این فراز در آیه مناسب با حجاب، از آن روست که به زنان

۱. استاد مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۴۳۶ (با اندکی تلخیص).

مسلمان امنیت خاطر دهد که خداوند متعال، آمرزنده و مهربان است و آن چه را که در قبل بدون پوشش بوده اند می بخشد و یا این که از روی عادت یا سهو و نسیان یا جهل و نادانی دچار بدحجابی یا بد پوششی گردند آن گاه توبه کنند و به سوی خدا و پاکی برگردند و وظیفه عفت و پوشش را به خوبی انجام دهند خداوند آمرزنده و مهربان است و آنان را می بخشد.

آیه ۶۰

«لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا»؛

اگر منافقان و بیماردلان و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی اساس در مدینه پخش می کنند دست از کار خود بردارند، تو را بر ضد آنان می شورانیم، سپس جز مدت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این شهر بمانند!

خداوند متعال در این آیه با لحن تهدید و هشدار با سه گروه، سخن می گوید؛ سه گروهی که در صدند امنیت روحی و روانی جامعه را برهم بریزند و با آنان اتمام حجت می کند. این سه گروه عبارتند از: منافقان، بیماردلان و اراذل و اوباش و شایعه پراکنان.

این آیه با همین محتوا، سه مطلب را بازگویی کند:

- تهدید نسبت به گروه نفاق افکن، آشوبگرو شایعه پراکنان؛
- دستور خداوند به قیام پیامبر ﷺ علیه اخلاص گران امنیت؛
- تهدید به اخراج اخلاص گران امنیت از شهر.



تهدید نسبت به گروه نفاق افکن و آشوب‌گر و شایعه‌پراکنان
 « لَئِن لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ »؛ اگر
 منافقان و بیماردلان و آن‌ها که اخبار دروغ و شایعات بی‌اساس در مدینه پخش
 می‌کنند، دست از کار خود برندارند.

از آیه شریفه استفاده می‌شود که سه گروه در مدینه مشغول خرابکاری و توطئه
 علیه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند؛ این سه گروه عبارتند از: منافقین، اراذل و اوباش
 آشوبگر و شایعه‌پراکنان (مرجفون).

عبارت «لم ينته» به معنای دست از کار برداشتن است.^۱
 درباره منافقین و بیماردلان در آیات قبلی همین سوره احزاب، بحث کردیم. اما
 واژه «مرجفون» اسم فاعل از ماده «ارجاف» است که اصل این ماده، بر اضطراب
 و تزلزل دلالت دارد و هنگامی که در مورد انسان‌ها به کار برود، به معنای آن است
 که آن‌ها با مطالب ناصوابی، اضطرابی را به وجود آورده‌اند و شایعه‌سازی می‌کنند.
 راغب آن را به لرزه شدید و ایجاد اختلاف، اخلاص‌گری، فتنه و اضطراب در میان
 مردم معنا کرده است.^۲

از آن جایی که شایعه‌ایجاد اضطراب عمومی می‌کند و موجب ناراحتی و
 غمگین شدن مردم می‌شود به آن «ارجاف» گفته می‌شود. مرجفون به کسانی گفته
 می‌شود که با شایعه‌سازی در جامعه اسلامی دلهره ایجاد می‌کنند و امنیت و
 آرامش جامعه را به هم می‌ریزند، این گروه در مدینه در جنگ شرکت نمی‌کردند و
 مرتب در شهر شایعه می‌کردند، بیشتر این‌ها در جنگ احزاب افراد ترسو و به دنبال
 عافیت‌طلبی و منفعت‌گرایی بودند.

۱. فعل «ینته» از ماده ی «نهی» می‌باشد و دلالت بر «مانع شدن و بازداشتن» می‌کند. «ینته» در اصل
 «ینتهی» بوده است و از آن جا که «لم» (حرف جزم) در ابتدای آن وارد شده حرف پایانی آن ساکن شده و
 «ینتهی» گردیده و چون سکون بر «یاء» ثقیل است حرف یاء حذف شده است.

۲. مفردات، ماده ی «رجف».

اگر بخواهیم این آیه را با آیه قبل که در مورد پوشش و حجاب بود ربط دهیم باید بگوییم که خداوند می فرماید: برای اجرای حجاب باید از فعالیت های سه گروه که مانع این حکم الهی هستند غافل نشوید: یکی منافقان، که با انواع توجیهات، در صددند که فُبح حجاب را از بین ببرند و دیگری هوس بازان و بیمار دلان که دوست دارند با نگاه به اندام های زنان، به شهوت رانی در جامعه، دامن بزنند و سوم، اراجیف بافان و شایعه پراکنان که هر روز با پخش شایعات بی اساس، مردم را به اضطراب می افکنند.

واقعیت این است که رسول خدا ﷺ در جریان جنگ احزاب هم با همین سه گروه روبرو بود:

منافقان: که با رفتارهای نفاق انگیز خود، در صدد بودند که در میان مؤمنان، تزلزل ایجاد کنند و با توطئه های ضد اسلامی برای براندازی اسلام می کوشیدند. بیمار دلان: همان ها که از طایفه مردمان شهوات ران و خوش گذران بودند که می کوشیدند با رفتارهای خود، در جامعه، فساد را گسترش دهند، معمولاً به دنبال زنان بودند و از آزار و اذیت آنان ابایی نداشتند. افراد شهوتران که مزاحم نوامیس مسلمانان می شدند

مرجفون: یعنی کسانی که کارشان، شایعه پراکنی و تضعیف روحیه مردم و مجاهدان بود و با خبرهای جعلی و دروغ باعث ضعف یا شکست مسلمانان می شدند.

خداوند در این آیه، این سه گروه را نام می برد و آنان را تهدید می کند.

دستور خداوند به قیام پیامبر ﷺ علیه اخلاص گران امنیت

«لَنْغُرِيَنَّكَ بِهِمْ»؛ تو را بر ضد آنان می شورانیم.

«نُغْرِي» از ماده «غری» که به باب افعال رفته است. اصل این ماده برالصاق و



چسباندن و به هم وصل کردن دلالت دارد.^۱ و به معنای تحریک کسی به انجام عملی آمده است.

«لُنْغَرِيَنَّكَ بِهِمْ» یعنی تورا در حالی که کاملاً به آن‌ها متصل هستی بر آن‌ها مسلط می‌کنیم یا تورا بر قیام و شورش علیه آنان وادار می‌کنیم، این جمله کنایه از تسلط همه جانبه است.

این عبارت، در واقع اتمام حجتی است که خداوند می‌کند. قرآن در بسیاری از مواقع با زبان نرم و مدارا، با مخالفان سخن می‌گوید، اما در برخی جاها- همانند این جا- پس از آن که می‌بیند زبان موعظه و مدارا، در آن‌ها کارگر نمی‌افتد، تهدیدشان می‌کند.

در تفسیر عبارت «لُنْغَرِيَنَّكَ بِهِمْ»، دو احتمال وجود دارد:

۱. چنان تورا بر آنان می‌شورانیم که همگی قلع و قمع شوند و جز مدت کمی نتوانند در کنار تو بمانند.

۲. چنان آنان را تار و مار می‌کنیم که جز تعداد کمی از آنان در مجاورت تو باقی نمانند.

هدف از این تهدید ایجاد امنیت اخلاقی و اجتماعی بوده است برای این که ضروری‌ترین نیاز هر جامعه، امنیت است و مردم همانند هوا به آن محتاجند، زیرا در سایه امنیت است که عبادت و خداپرستی و تلاش در عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی، امکان پذیر می‌شود، از همین رو، همه دولت‌ها و ملت‌ها در صدد ایجاد امنیت برمی‌آیند، چون توسعه و شکوفایی اقتصادی، ریختن طرح و برنامه و حیات مردم در گرو تامین امنیت است.

نه تنها در اسلام بلکه در همه ادیان به امنیت توجه فراوانی شده، قرآن

۱. مفردات راغب، ذیل «غری».

می فرماید:

« وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا »^۱

هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارا، این سرزمین را از نعمت امنیت برخوردار گردان.

آیات دیگری نیز به اهمیت امنیت اشاره مستقیم دارد؛ برای نمونه: بقره، آیه ۱۲۵؛ عنکبوت، آیه ۶۷؛ آل عمران، آیه ۹۷؛ نحل، آیه ۱۱۲ و ...

رسول خدا ﷺ فرمود:

« نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ الْأَمْنُ وَالْعَافِيَةُ »^۲

دو نعمت، مورد ناسپاسی واقع شده: امنیت و سلامتی.

باید برای برقراری امنیت در جامعه تلاش کرد و با عواملی که به این امنیت لطمه می زنند، مقابله نمود؛ این مبارزه در بعد امنیت اخلاقی و اجتماعی به شکل های مختلفی می تواند انجام گیرد: یکی از آنها تلاش فرهنگی و تبلیغاتی است تا از این طریق بتوان آگاهی و بصیرت ایجاد کرد. راه دوم، یادآوری از راه امر به معروف و نهی از منکر و تذکر لسانی است و اگر این شیوه ها کارگرنیفتاد، همچنان که این آیه آموزش می دهد، برخورد قهرآمیز و قاطع است؛ یعنی شوراندن مردم علیه گروه هایی که امنیت اخلاقی و اجتماعی را برهم می زنند و دیگری تهدید آنان به اخراج از شهر و تار و مار کردن آنان است.

تهدید به اخراج اخلاص گران امنیت از شهر

« ثُمَّ لَا يَجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا »؛ سپس جز مدت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این

شهر بمانند.

۱. بقره، آیه ۱۲۶.

۲. خصال صدوق، ص ۷۰.



تبعید و راندن این سه گروه: منافقان، بیماردلان و شایعه پراکنان از شهر برای تامین امنیت و آسایش مردم است. چاره‌ای جز این نیست که برای سالم ماندن و دور شدن مردم از اضطراب آنان را از شهر اخراج کنند.

مقصود از عبارت «إِلَّا قَلِيلًا» همان طور که در فراز قبلی معنا شد یا زمان اندک است یا تعداد اندک، اما مرحوم علامه طباطبایی می‌نویسد: از زمان تبعید و اخراج آن‌ها از شهر مدینه زمان اندکی در کنار تو نمی‌مانند.

«منظور، از زمان اندک فاصله بین صدور حکم اخراج آن‌ها و اجرای این حکم، مدت اندکی خواهد بود»^۱.

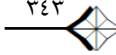
آیه ۶۱

«مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أَخِذُوا وَ قَاتِلُوا تَقْتِيلًا»؛

و از همه جا طرد می‌شوند، و هر جا یافته شوند گرفته خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید!

سه گروه مجرم، آشوب‌گر، بیماردل و شایعه‌ساز به انواع روش‌ها می‌کوشیدند تا صف مجاهدان اسلام و امنیت مسلمانان را به هم بریزند و به بنیان و اساس اسلام لطمه وارد آورند. آنان که همواره مهربانی، رافت و مدارای پیامبر اسلام ﷺ را شاهد بودند، باور نمی‌کردند که ایشان، غلظت و قاطعیت و سخت‌گیری خود را در مورد آنان نشان دهد، لذا دست از رفتارهای اخلاق‌گراانه و ضد امنیتی بر نمی‌داشتند تا این که این آیه نازل شد و خواب آنان را آشفته ساخت. این آیه با سه پیام سخت‌گیرانه، نمایی از شدت عمل و قاطعیت اسلام را برای بدخواهان به نمایش گذاشته است:

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۵۱۰.



- طرد شدن فتنه انگیزان از رحمت الهی؛
- ضرورت تعقیب و دستگیری فتنه گران؛
- قتل و اعدام آشوبگران و اخلال گران امنیت.

طرد شدن فتنه انگیزان از رحمت الهی

« مَلْعُونِينَ »؛ از رحمت خدا دور می‌شوند.

یکی از مجازات‌های کسانی که قصد اخلال در امنیت جامعه دارند و به دنبال نوامیس مردم و شکست نظام اسلامی هستند آن است که دچار لعنت الهی می‌شوند و از رحمت او دور می‌گردند. «ملعون» اسم مفعول از ماده «لعن» است همچنان که بارها گفته شد، «لعن»، طرد کردن از روی خشم و نارضایتی می‌باشد. وقتی خدا لعن می‌کند به معنای آن است که شخص را از رحمتش دور کند و وقتی انسان‌ها لعن می‌کنند یعنی این که از خدا می‌خواهند که شخص مورد لعن را از رحمت خویش دور نماید.^۱

قرآن در این فراز از آیه با کلمه «ملعونین» این سه گروه را از رحمت الهی دور می‌داند و این لعن و لعن‌های دیگری که در قرآن آمده نشان می‌دهد که لعن کردن منافقان، کافران، مشرکان و بیمار دلان، امری جایز است این همان چیزی است که امروزه تحت عنوان «مرگ بر منافق» و «مرگ بر ستمگر» شعار داده می‌شود.

ضرورت تعقیب و دستگیری فتنه گران

« أَيْنَمَا تُقِفُوا أَخِذُوا »؛ و هر جا یافته شوند گرفته خواهند شد.

کلمه «تقفوا» از ریشه «ثقف» به معنای رسیدن و دست یافتن به چیزی است که با تسلط کامل بر آن چیز همراه باشد.^۲ راغب آن را مهارت و تیزهوشی در فهم و

۱. مفردات راغب، ذیل «لعن».

۲. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۲، ص ۱۹.



انجام کار، معنا کرده است.^۱ اگر به علم و فرهنگ «ثقافة» گفته می‌شود به همین علت است.

این فراز از آیه، فضا را آن چنان برای منافقان، بیمار دلان و شایعه سازان، تنگ می‌کند که هیچ زمان و مکانی را برای دستگیری آنان، معلوم نمی‌کند، بلکه با قاطعیت اعلام می‌کند که هیچ جا - داخل یا بیرون مدینه - برای شان امن نیست. از سوی دیگر فرار فتنه انگیزان نباید مانع برخورد آنان گردد باید تحت تعقیب قرار بگیرند و حکم خدا را در مورد آنان اجرا کرد.

قتل و اعدام آشوبگران و اخلاص گران امنیت

«وَقْتُلُوا تَقْتِيلًا»؛ و به سختی به قتل خواهند رسید.

پس از طرد و لعن این سه گروه و دستور برای گرفتن آنان در هر کجا، اینک در این فراز در اقدام قاطع دیگر، فرمان به کشتن آنان می‌دهد. در این جا تعبیر به «تقتیل» برای قتل از باب تفعیل برای مبالغه یا تکرار است.

روش پیامبر ﷺ بر مدارا، نرم خویی و ملاحظت با همه مردم حتی با دشمنان بود. اما هنگامی که دشمنان بر خصومت خود، لجاجت می‌ورزیدند و اصل اسلام، امنیت و کیان جامعه در خطر بود با قاطعیت برخورد می‌کردند، زیرا اگر چنین سخت گیری و قاطعیتی نبود، بدخواهان و تبه کاران، با رواج فساد و بزه کاری، امنیت مردم و جامعه را از بین می‌بردند. روشن است که این قاطعیت‌ها و سخت گیری‌ها نیز از باب «رحمت» به همه جامعه، وضع شده؛ همانند جراحی عضو فاسدی که برای سلامتی بدن لازم است. کسانی که از ایجاد فتنه، ناامنی و دلهره دست بر نمی‌دارند باید با شدت و ذلت کشته شوند.

۱. مفردات راغب، ذیل «ثقف».

آیه ۶۲

«سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»؛

این سنت خداوند در اقوام پیشین است، و برای سنت الهی هیچ گونه تغییر نخواهی یافت!

عین همین آیه و یا مضمون بسیار نزدیک به آن در هفده آیه قرآن آمده است. نکته محوری همه این آیات این است که خداوند متعال از همان آغاز آفرینش سنت ها و قوانینی را در هستی و نیز در جوامع بشری، نهاده است، که این سنت ها تغییر ناپذیرند.

این آیه مورد بحث نیز آشکارا همین معنا را می‌رساند:

- سنت های الهی در اقوام گذشته؛
- تغییرناپذیری سنت های الهی.

سنت های ثابت الهی در اقوام گذشته

«سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ»؛ این سنت خداوند در اقوام پیشین است.

در فراز اول آیه ۳۸ همین سوره احزاب، عین همین عبارت، بی هیچ کم و کاستی، آمد، در آن جا توضیحاتی در این باره دادیم. در آیه ۲۳ سوره فتح نیز آمده است؛ منتها در سوره فتح «خلت» آمده و در این جا «خلوا».

«خلوا» به گفته راغب: «در مورد زمان و مکان هر دو استعمال می‌شود، اما چون عبارت «خلوا من قبل» آمده، لذا اهل لغت، «خلأ الزمان» (گذشت زمان) معنا کرده اند.^۱

«سنت الهی» نیز قوانین ثابت و اساسی «تکوینی» یا «تشریحی» الهی است، که

۱. مفردات راغب، ذیل «خلأ».



بر همه اقوام گذشته و امروز، حاکم بوده و هست. این سنت‌ها دو دسته اند: مطلق و مقید. سنت‌های مطلق، قوانین اساسی آفرینش و چگونگی تدبیرانسان هستند که ثابت و استثناناپذیر هستند؛ مثل سنت هدایت و خداپرستی فطری، سنت نفی ظلم از طرف خدا، سنت آزمایش، سنت بازتاب اعمال، سنت سرکوبی باطل، و... اما سنت‌های مشروط و مقید، سنت‌هایی هستند که تحقق آن‌ها متوقف بر مقدماتی است که فراهم ساختن آن مقدمات در اختیار انسان است و گاهی برخی از آن‌ها در شرایط ویژه و خاص بر بعضی دیگر مقدم باشند؛ مثلاً «زیادت نعمت»، سنتی است که خداوند برای انسان نهاده است، اما اگر ناسپاسی کند، نعمت از او گرفته می‌شود. مشروط و مقید بودن این سنت‌ها در اختیار آدمی است.

یکی از سنت‌های الهی، جهاد علیه فتنه‌گران است که در همه ادیان قبل بوده است؛ یعنی احکامی که برای منافقان، آشوبگران، شایعه‌پراکنان در این آیات آمده از قبیل تبعید و اخراج از شهر، تحت تعقیب قراردادن آن‌ها، در نهایت کشتن و اعدام آنان از سنت‌های الهی است که در گذشته هم بوده و امروز هم هست.

تغییر ناپذیری سنت الهی

«وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»؛ و برای سنت الهی هیچ گونه تغییر نخواهی یافت.

قرآن، در چند مورد با تأکید بر تغییر ناپذیری سنت‌های الهی را یادآور می‌شود و در آیه‌های گوناگونی با اشاره به بعضی از حوادثی که در اقوام و ملت‌های گذشته رخ داده، مصادیق این گونه از قوانین و سنت‌های تغییر ناپذیر را برمی‌شمرد.

نکته مهم که در این فراز از آیه به آن تأکید شده آن است که سنت‌های الهی تغییر ناپذیرند. دلیل آن هم این است که علم خدا کامل است و نقص و اشتباه و خطایی در تصمیم‌گیری‌های او صورت نمی‌گیرد تا احتیاج به تغییر و دگرگونی داشته باشد. همچنین تربیت و تطهیر نفس برای وصول به ثواب و جوار الهی، منظور اصلی سنت‌های الهی است و این هدفی ثابت است. همچنان که در مورد

گذشتگان جریان داشت امروز هم جریان دارد، قانون مجازات سخت برای
اخلال گران امنیت یا اعدام فتنه گران و محاربان یک سنت الهی است که تبدیل و
تغییر ناپذیر هستند.

آیه ۶۳

«يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ
السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا»؛

مردم از تو درباره (زمان قیام) قیامت سؤال می کنند، بگو: «علم آن تنها

نزد خداست!» و چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد!

معاد و قیامت، یکی از اعتقادات اصلی همه ادیان است؛ یعنی توحید و معاد،
دو اصل مشترک دعوت همه پیامبران الهی است. درباره معاد و برپایی روز قیامت،
سؤال های مختلفی مطرح است که یکی از آن ها زمان و مکان برپایی قیامت
است. آیه فوق با همین معنا و مفهوم، پاسخ همین پرسش است:

- سؤال از زمان قیامت؛

- آگاهی خداوند به زمان فرا رسیدن قیامت؛

- نزدیک بودن قیامت.

سؤال از زمان قیامت

«يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ»؛ مردم از تو درباره (زمان) قیامت سؤال می کنند.

در این آیه می فرماید: مردم از تو درباره قیامت (ساعت) سؤال می کنند، دیگر
بیان نمی کنند از چه چیز قیامت سؤال می کنند، لیکن از تعبیر به «الساعة» راجع
به قیامت و دنباله پاسخ، فهمیده می شود که مراد پرسش کنندگان راجع به تاریخ
وقوع قیامت است. آن ها می خواستند بفهمند قیامت نزدیک است یا دور.



کلمه «ساعة» در این آیه و نیز بیشتر آیات دیگری که در قرآن به کار رفته به معنای قیامت است. از نظر واژگانی «ساعة» جزئی از اجزای زمان است که به قیامت تعبیر شده است.^۱

در عرف قرآن و همچنین در لسان شرع، لفظ «ساعة» در معنای قیامت، حقیقت شده است.^۲

اطلاق «ساعة» بر قیامت، شاید به سبب ناگهانی واقع شدن آن یا حسابرسی سریع آن و یا این که طول زمانی آن نزد خدا، به اندازه یک ساعت از ساعت‌های انسان‌ها است.^۳

سؤال مردم از قیامت در چند آیه دیگر نیز آمده است و این سؤال‌ها به انگیزه‌های گوناگون بوده است: آزمایش کردن، استهزاء، تعجب، به بن بست کشاندن افراد، ایجاد شک در دیگران، رفع نگرانی، فهمیدن و دانستن و توبیخ و سرزنش. در این رابطه، دو چیز زمینه‌ساز این پرسش برای مردم بوده است: یکی وعده‌های متعدد پیامبران بر وقوع قیامت که حس کنجکاوی را برمی‌انگیخت و دیگری، تهدیدهای متعدد پیامبران بر مجازات گناه کاران در روز قیامت. همین دو امر سبب شد تا مردم از وقوع زمان و قیامت سؤال کنند.

آگاهی خداوند، به زمان فرا رسیدن قیامت

« قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ »؛ بگو: علم آن، فقط نزد خداست.

سؤال از فرا رسیدن زمان قیامت را هم برخی مؤمنان از پیامبر ﷺ کرده‌اند و هم بعضی دیگر به انگیزه‌های گوناگون. اما پاسخی که از جانب خدا آمده بسیار روشن و گویا و کوتاه است: «بگو علم آن، فقط نزد خداست. ممکن است برخی پرسند:

۱. مفردات راغب، واژه ی الساعة.

۲. المیزان، ج ۸، ص ۴۸۲.

۳. انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۳، ص ۴۴.

چرا خداوند، زمان وقوع قیامت را مشخص نکرده؟ در پاسخ باید گفت: ندانستن زمان وقوع قیامت، سبب می شود که مردم همواره در انتظار بمانند و هیبت و عظمت آن روز، محفوظ بماند و همین عدم آگاهی، آثار بسیار مثبتی در سازندگی انسان و دوری از گناه دارد.

قرآن در آیه دیگری فرماید:

«إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى»؛^۱

به یقین، قیامت خواهد آمد می خواهیم آن را پنهان کنم تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود.

این آیه شریفه، راز مخفی ماندن زمان قیامت را آمادگی و انجام عمل صالح می داند که جزا و پاداش مردم به اندازه تلاش و کوشش آن ها و براساس واقعیت ها است و انسان امیدوار به آینده باشد.

آیه دیگر همین معنا را می رساند:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ»؛^۲

از تو درباره زمان رستاخیز سؤال می کنند، کی فرا می رسد؟ بگو: علم آن فقط نزد پروردگار من است و جز او (نمی تواند) وقت آن را آشکار سازد.

علامه طباطبایی می نویسد:

«با پنهان داشتن روز قیامت، تمیز میان خالصان از غیر آن، به خوبی صورت می گیرد و معلوم می شود چه کسی، خدا را به حقیقت و بندگی می کند و چه کسی در پی تجارت و بازرگانی خویش است»^۳.

۱. طه، آیه ۱۵.

۲. اعراف، آیه ۱۸۷.

۳. المیزان، ج ۱۴، ص ۱۹۸، ذیل آیه «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا...» (طه، آیه ۱۵).



یعنی کسانی که خدا را واقعاً و از سرِ اخلاص، عبادت می‌کنند، فقط او را می‌خواهند و به شوق بهشت یا ترس از جهنم نیست، برای آنان تفاوتی ندارد که چه زمانی قیامت برپا می‌شود.

نزدیک بودن قیامت

« وَمَا يُذْرِكُ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا »؛ و چه می‌دانی شاید قیامت نزدیک باشد.

خداوند به ما هشدار می‌دهد که قیامت، نزدیک است و شاید یکی از علل این نزدیکی، حتمی بودن آن روز است؛ در سخنان روزمره هم هرگاه از واقعه‌ای یقینی و تردید ناپذیر سخن گفته می‌شود، می‌گویند که آن حادثه نزدیک است.

علت دیگر می‌تواند عظمت و بزرگی آن روز باشد؛ بدین معنا که اهمیت و بزرگی یک واقعه در نزدیک بودن آن، تاثیر می‌گذارد. واقعه قیامت هم به اندازه‌ای عظیم و وصف ناشدنی است که گویی اکنون در حال اتفاق افتادن است.

نکته دیگر در نزدیکی قیامت این است که: پس از مردن هر انسانی قیامت او هم آغاز می‌گردد؛ یعنی دیگر هیچ فرصتی برای انجام نیک یا جبران کارهای بد، نیست، لذا هر چند در عالم برزخ وارد می‌شویم، ولی در واقع، قیامت ما برپا شده است.

برخی گفته‌اند: شاید نزدیک بودن قیامت در مقایسه با عمر دنیا باشد؛ یعنی از ابتدای آفرینش، مقدار زمانی که تا نزول قرآن گذشته نسبت به مقدار زمانی که از نزول قرآن تا قیامت باقی مانده بسیار زیاد است.

علاوه بر این‌ها، تعداد سال‌های دنیا هر چند هم زیاد باشد در مقابل عمر قیامت که ابدی است و هرگز تمام نمی‌شود، بسیار ناچیز است. اگر سال‌های محدود دنیا را در مقابل سال‌های نامحدود دنیا قرار دهیم نتیجه این می‌شود که قیامت نزدیک است.

آیه ۶۴

«إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا»؛

خداوند، کافران را لعن کرده و برای آنان آتش سوزنده‌ای آماده نموده است.

در آیه قبل، سخن از قیامت و نزدیکی آن بود. اکنون در این آیه به لعن و مجازات کافران اشاره می‌کند:

- لعنت فرستادن خداوند بر کافران؛
- تهدید و مجازات کافران.

لعنت فرستادن خداوند بر کافران

«إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ»؛ خداوند کافران را لعن کرده است.

لعن به معنای دوری از رحمت می‌باشد و غرض از آن، دوری از نوعی رحمت خاص الهی است که بر اثر کفر و نفاق با گناه کبیره شامل حال می‌گردد. چنان که قرآن می‌فرماید:

«لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»^۱؛

خداوند آنان را به سبب کفرشان از رحمت خود دور ساخته، لذا جز عده کمی ایمان نمی‌آورند.

آیه فوق، علت ملعون شدن کافران را کفر و عدم توفیق ایمان می‌داند. ثمره لعن الهی در قرآن، مهر خوردن بر چشم‌ها، گوش‌ها و قلب‌های آنان است؛ یعنی کور باطنی و بی‌بصرتی:

«اولئك الذين لعنهم الله فأصمهم وأعمى أبصارهم»^۲؛

۱. نساء؛ آیه ۴۶.

۲. محمد، آیه ۲۳.



آن‌ها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته
 گوش‌هایشان را کرو و چشم‌های‌شان را کور کرده است.
 پی آمد دیگر لعنت الهی «قساوت قلب» است، قرآن می‌فرماید:
 «لَعْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً»^۱
 از رحمت خویش دورشان ساختیم و دل‌های آنان را سخت و پراز
 قساوت نمودیم.

تهدید و مجازات کافران

«وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا»؛ و برای آنان آتش سوزنده‌ای آماده نموده است.

این آیه بیان تهدید کافران و گوشه‌ای از مجازات دردناک آنان است.
 «سعیر» به معنای آتش سوزنده و زیانه‌کشنده است. اصل این کلمه به معنای
 «افروخته شدن چیزی و بالا آمدن» است؛ از همین رو به آتشی که بالا می‌آید و زیانه
 می‌کشد «سعیر» می‌گویند. اهل لغت گفته‌اند: «سعیر» کلمه‌ای است که برشعله
 کشیدن، بالا رفتن و آتش زدن دلالت دارد.^۲
 کلمه «سعیر» شانزده بار در قرآن به کار رفته، که گاهی وصف آتش است مثل
 همین آیه ۶۴ احزاب، گاهی هم به معنای دوزخ در مقابل بهشت قرار گرفته، مثل «
 فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ».^{۳،۴} برخی مفسران با نام بردن از طبقات جهنم،
 «سعر» را طبقه ششم دانسته‌اند که در آن، سیصد خیمه از آتش است و هر خیمه‌ای
 دارای سیصد قصر از آتش می‌باشد و در هر قصری، سیصد خانه از آتش است و هر
 خانه‌ای، سیصد نوع از عذاب آتش است که در میان آن خانه‌ها مارها و

۱. مائده، آیه ۱۳.

۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۷۵، ماده ی «سعر».

۳. شوری، آیه ۷.

۴. ملک، آیات ۱۰-۱۱.

عقرب‌هایی از آتش و نیز غُل و زنجیرهایی از آتش است و این همان است که خداوند می‌فرماید:

«إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا»^۱

ما برای کافران، زنجیرها و غل‌ها و شعله‌های سوزان آتش آماده کرده‌ایم.^۲

آیه ۶۵

«خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»

در حالی که همواره در دوزخ تا ابد می‌مانند و سرپرست و یآوری، نخواهند یافت.

این آیه به مجازات دیگر کافران و استقرار همیشگی آنان در آتش جهنم و بی‌پناهی و بی‌یآوری این گروه اشاره می‌کند و دو بخش دارد:

- خلود ابدی کافران در جهنم؛
- بی‌سرپرستی و بی‌یآوری کافران.

خلود ابدی کافران در جهنم

«خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»؛ در حالی که همواره در دوزخ تا ابد می‌مانند.

در این آیه و آیات دیگری از قرآن، سخن از ابدی و همیشگی بودن عذاب برای کافران است. برخی می‌پرسند: آیا عذاب جاودانه و همیشگی برای کسی که مدت محدودی (مثلاً هفتاد سال) گناه کرده با عدالت و رحمت، خداوند سازگاری دارد؟

۱. انسان، آیه ۴.

۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۷.



به عبارت دیگر، عدالت و رحمت پروردگار، حکم می‌کند کسی که مثلاً هفتاد سال گناه کرده به همان اندازه یا دو سه برابر آن، وی را عذاب کند نه تا ابد و برای همیشه و تا بی‌نهایت.

مرحوم علامه طباطبائی در پاسخ به این پرسش ابتدا جنبه نقلی و عقلی خلود در آتش را توضیح می‌دهد و سپس عادلانه بودن آن را ذکر می‌کند، ایشان می‌نویسد: «از نظر ظواهر لفظی، قرآن، نصّ در خلود و جاودانگی دارد همچنان که فرمود: «و ما هم بخارجین من النار» از آتش، بیرون آمدنی نیستند. و روایات منقول از ائمه اهل بیت در این باره نیز فراوان است، اما از جهت عقل، به هیچ وجه نمی‌توان یک یک احکام شرع و خصوصیات را که برای معاد ذکر شده با مقدمات کلی عقل اثبات کرد، تنها راه اثبات آن، تصدیق به نبوت پیغمبر راست گو، است که معاد و جزئیات آن را از طریق وحی اثبات کرده است»^۱.

اما با وجود این، علامه طباطبائی، خلود همیشگی کافران را در جهنم از نظر عقلی، با دلایل زیر اثبات می‌کند و می‌نویسد: «احوال و ملکات در نفس، صورتی نیکو یا قبیح ایجاد می‌کند که نفس سعید از آن صورت نیکو، متنعم و نفس شقی از آن صورت قبیح، متألم می‌شود. اما اگر حالات و رفتار آدمیان در نفس، راسخ نشده باشد، و صورتی ناسازگاری با ذات نفس باشد همگی آن‌ها زایل می‌شود، بنابراین، نفس خودش می‌ماند و سعادت و شقاوت ذاتی اش. پس اگر نفس مؤمن به خاطر گناه، صورت‌های زشت گرفت چون با ذات نفس سازگار نیست سرانجام، آن صورت‌ها از بین می‌رود؛ همچنان که نفس کافر که ذاتاً شقی است، اگر به خاطر تکرار کارهای صالح، صورت حسنه‌ای به خود گرفت چون محیط نفس اش با آن سازگار نیست آن صورت نیکو بالاخره از نفس زایل می‌شود.

این در صورتی است که صورت‌ها در نفس رسوخ نکرده باشد، اما اگر

۱. المیزان، ج ۱، ص ۴۱۲.

صورت‌های عارضه بر نفس، در نفس رسوخ کرده باشد و در نتیجه، صورت جدیدی و نوعیت تازه‌ای به نفس داده باشد، چنین انسانی نوع جدیدی از انسانیت است؛ مثل انسان بخیل که بخل برای او صورت انسانی جدیدی به وجود آورده باشد. همان‌طور که «ناطقه» وقتی با جنس حیوان ضمیمه شود، یک نوع حیوان درست می‌کند که نامش «انسان» است و اگر «ناهقه» ضمیمه آن شد نوعی دیگر درست می‌کند که نامش «الاغ» است و اگر «صاهله» ضمیمه آن شود نوعی سومی به نام «اسب» درست می‌کند. هم چنین صورت‌های نوعی دیگر که در اثر تکرار یک عمل در نفس پدید می‌آید که اگر در نفس رسوخ کند نوعیت جدیدی به انسان‌ها می‌دهد و می‌گوییم مثلاً انسان یا بخیل است یا سخی یا شجاع است یا ترسو. معلوم است که این نوع - یعنی انسان - نوعی مجرد در نفس است و موجود مجرد، دائمی الوجود است و هر گناهی که از او صادر شود در صورتی که نفس او سعید باشد و با گناه، سنخیت نداشته باشد و عوامل خارجی، گناه را به گردنش گذاشته باشد، در چنین صورتی عذاب آن گناهان را می‌چشد و پاک می‌شود و از عذاب نجات می‌یابد، اما اگر نفس او شقی باشد و با گناه، سنخیت داشته باشد در این صورت، هر چه که از نفس او سر می‌زند چون به اختیار خودش و بدون هیچ جبری می‌باشد، چون نفس او، نفس گناه دوست است، همیشه در عذاب خواهد بود.

چنین انسانی که دائماً گرفتار و معذب به لوازم ملکات خویش است، همانند کسی است که به مرض «مالیخولیا» و یا مرض «کابوس دائمی» مبتلا شده است، که دائماً صورت‌هایی هول‌انگیز و وحشت‌آور و زشت از قوه خیالی اش سر می‌زند. چنین کسی همواره از آن صورت‌ها فرار می‌کند و با آن‌ها در جنگ و ستیز و بالاخره در عذاب دائمی و همیشگی است.^۱

۱. المیزان، ج ۱، ص ۶۲۲.



خلود و عدل الهی

با توجه به استدلال عقلی مرحوم علامه طباطبائی این پرسش هم پاسخ می‌گیرد که: آیا خلود و عذاب جاودانه با عدل الهی سازگار است؟ پاسخ این است که:

هر عمل زشت، عذاب همیشگی به دنبال ندارد، وقتی انسان، عمل زشت و ناپسندی را دائماً و به صورت عادت انجام می‌دهد، در این صورت، اثر بد آن در نفس و جان انسان رسوخ می‌کند و طبیعت ثانوی او می‌گردد و حقیقت جدیدی را برای او شکل می‌دهد، این حقیقت جدید، آثار دائمی در پی دارد و در نتیجه، مایه عقوبت و عذاب ابدی می‌گردد.

در واقع در قیامت، رابطه بین جرم و مجازات، رابطه «عینیت» و «اتحاد» است؛ یعنی کیفر و مجازات در آخرت، تجسم خود عمل است. عذاب اخروی، صورت واقعی اعمال بد است که به صورت عذاب، تمثیل می‌یابد. قرآن می‌فرماید:

«وَيَذَلُّهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا»^۱

اعمال بد آنان در برابرشان آشکار می‌شود.

به عبارت روشن‌تر، مجازات‌های اخروی از نوع مجازات‌های رایج در این دنیا نیست، بلکه تجسم خود جرم است و جدای از آن نیست و هیچ‌گونه منافاتی با عدل الهی ندارد.

بی‌سرپرستی و بی‌یاوری کافران

«لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»؛ و سرپرست و یاور، نخواهید یافت.

کافران در قیامت بدون هیچ پناه‌گاه و تکیه‌گاهی، در عذاب جاودانه غوطه‌ورند.

دو واژه «ولیی» و «نصیر» از صفات خداوند متعالند و در قرآن، بارها به کار رفته

۱. جائیه، آیه ۳۳.

است. این دو کلمه، دو معنای متفاوت، اما مشابه هم دارند. واژه «ولی» به معنای کسی است که انجام دادن همه کارهای دیگری را به عهده می‌گیرد، و خود آن فرد، به کلی در کارها دخالت ندارد. اما «نصیر» به معنای یاور و کمک کننده است؛ یعنی کسی که برخی از کارهای دیگری را انجام می‌دهد و خود فرد هم در کارهایش دخالت دارد.

استاد آیت الله جوادی آملی می‌نویسد:

«تفاوت ولایت و نصرت در این است که اگر کسی توان انجام همه کارهای خویش را نداشته باشد و کارهای او به عهده دیگری باشد مانند کودک که از ولایت پدر استفاده کرده و همه کارها را پدر انجام می‌دهد، چنین کودکی تحت ولایت «ولی» است و اگر بخشی از کارها را خود بر عهده می‌گیرد و کمبود آن را از دستیار استمداد می‌کند، در این حال از نصرت «نصیر» برخوردار است، مانند جوان که بخشی از کارها را خود انجام می‌دهد و بخشی از کارها را پدر برای او انجام می‌دهد»^۱.

کافران در قیامت هیچ کسی را ندارند که تمام کارهای آن را انجام بدهد و یا بخشی از کارهای آن‌ها را انجام بدهد و در نتیجه نه «ولی» دارند و نه «نصیر».

آیه ۶۶

«يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ»؛

در آن روز که صورت‌های آنان در آتش دگرگون خواهد شد می‌گویند: ای کاش، خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم.

این آیه شریفه، یکی از انواع مجازات‌های کافران را در قیامت را یاد آور می‌شود و آه و حسرت آنان را به تصویر می‌کشد و دو حالت آنان را بازگو می‌کند:

۱. تفسیر تسنیم، ج ۶، ص ۳۷۱، ذیل آیه ۱۲۰ بقره.



- دگرگونی صورت کافران در آتش؛
- پشیمانی و حسرت خوردن کافران.

دگرگونی صورت کافران در آتش

« **يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ** »؛ در آن روز که صورت‌های آنان در آتش دگرگون خواهد شد.

«تقلب» به معنای زیر و رو شدن می‌باشد و منظور از این بخش آیه یعنی این‌که: در اثر عذاب، از حالی به حال دیگر در می‌آیند و رنگ‌شان تغییر پیدا می‌کند و زرد و سیاه و پریشان و ... می‌شوند.^۱ یا این‌که: از جهت‌های مختلف در معرض آتش قرار می‌گیرند؛ به طوری که همه جای آنان بسوزد؛ مثل گوشتی که برای کباب شدن کامل، دائماً آن را زیر و رو می‌کنند.^۲

شاید بتوان گفت: صورت (وجه) نشانگر همه اعضای انسان است؛ یعنی وقتی که اشرف اعضای انسان بدین شکل حرارت داده شود معلوم است که همه وجود او در آتش خواهد بود. به هر جهت، این بخش از آیه می‌خواهد شدت عذاب دردناک جهنم را یادآور شود.

پشیمانی و حسرت خوردن کافران

« **يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ** »؛ می‌گویند: ای کاش، خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم.

اطاعت از خدا و رسول، توصیه دائمی قرآن کریم در آیه‌های متعدد است. اما گروه‌هایی از مردم - به ویژه کافران - در دنیا از این دستور نجات بخش، سرپیچی کرده و راه هوا و هوس را می‌پیمایند. خداوند متعال، وضعیت چنین انسان‌هایی را

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۸۳ و المیزان، ج ۱۶، ص ۳۴۶.

۲. همان.

در قیامت به تصویر می کشد که همراه با آه و حسرت و پشیمانی است. آنان هنگامی که آتش هولناک جهنم را می بینند و وقتی که وجودشان در این آتش سوزنده، زیر و رو می شود، فریاد می کشند که: ای کاش از فرمان های خدا و رسول، پیروی می کردیم و اگر اطاعت می کردیم قطعاً چنین سرنوشتی در انتظار ما نبود. روشن است که این حسرت و پشیمانی در آن روز، سودی ندارد.

اساساً یکی از نام های روز قیامت «یوم الحسره» می باشد:

«وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^۱

آنان را از روز حسرت و ندامت بترسان در آن هنگام که همه چیز پایان می یابد ولی (امروز) در غفلتند و ایمان نمی آورند.

در آیات دیگری نیز به حسرت خوردن وای کاش گفتن مجرمان در روز قیامت

اشاره شده است:

«أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ»^۲

تا آن که (مبادا) کسی بگوید: دریغ بر آن چه در حضور خدا کوتاهی می ورزیدم.

امام رضا علیه السلام با اشاره به این آیه فرمود:

خداوند متعال محمد صلی الله علیه و آله را همردیف اسم خود قرار داده و در بخشش و عطای خویش، او را شریک کرده و برای کسی که از او اطاعت نموده، پاداش، مقرر و لازم کرده. زیرا می فرماید: «آن ها فقط از این انتقام می گیرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل و کرم خود بی نیاز ساختند» (توبه، آیه ۷۴). و از قول کسانی که پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله را ترک کرده اند و در شراره های جهنم در عذابند و پوششی از قطران جهنم دارند می فرماید: «يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ»^۳.

۱. مریم، آیه ۳۹.

۲. زمر، آیه ۵۶.

۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۸۶: «کیف یوصف بکنهه محمد صلی الله علیه و آله و قد قرنه الجلیل...».



در جلد دوم «تفسیر عماد»، ذیل آیه ۵۶ سوره زُمر به تفصیل در مورد حسرت خوردن در روز قیامت و عوامل حسرت، بحث کرده ایم.

آیه ۶۷

«وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا»؛

و می‌گویند: پروردگارا ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند.

کافران در قیامت، توجهیاتی برای کردارهای زشت خود می‌آورند، که یکی از آن‌ها در این آیه شریفه، بازتاب یافته است:

- توجیه کافران در گمراهی خود؛
- گمراهی، نتیجه پیروی کورکورانه.

توجیه کافران در گمراهی خود

«وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا»؛ و می‌گویند: پروردگارا ما از سران و بزرگان خود

اطاعت کردیم.

«سادات» جمع «سید» به معنای پیشوا و مهتر قوم است.^۱ به مالک بزرگی که تدبیر شهرهای مهم یا کشوری را بر عهده دارد نیز «سید» گفته می‌شود. «کبراء» هم جمع «کبیر» است یعنی بزرگان، افراد بزرگ، خواه از نظر سن، یا علم، یا موقعیت اجتماعی و مانند آن.

کافران اطاعت از بزرگان قوم و رؤسای خود را به جای اطاعت خدا و رسول خدا قرار داده‌اند، نکته‌ای که از این آیه می‌توان استفاده کرد به قرینه آیه قبل این است

۱. مفردات راغب، ذیل «سید».

که کافران آن دسته از سادات و رؤسای خود که مالک و مدبر کشور هستند را جای خدا، و آن دسته از کبراء و بزرگان خود که مالک و مدیر محیط کوچکتر هستند را جای رسول خدا قرار می‌دادند و از آن‌ها اطاعت می‌کردند و در قیامت همین‌ها را عامل گمراهی معرفی می‌کنند.

یکی از نکته‌های جالب در این آیه، اعتراف کافران به ربوبیت الهی است. آنان که همواره وجود خدا را انکار می‌کردند، اکنون با دیدن صحنه قیامت، زبان به اقرار می‌گشایند و می‌گویند: «قالوا ربّنا» ای پروردگار ما. برای این که برای آنان روشن می‌شود ربوبیت دیگران غیر از خدا اثربخش نیست.

توجیه کافران این است که: پروردگارا، پیروی از بزرگان، باعث گمراهی ما شد. اطاعتی که کافران در توجیه کفر خود، بیان می‌کنند، اطاعت کورکورانه و بدون اندیشه و تأمل است و معیارهای آن‌ها در اطاعت، زور، قلدری، مال و ثروت، مکر و فریب می‌باشد آنان می‌گویند: ما تحت تاثیر عظمت ظاهری آن‌ها قرار می‌گرفتیم و اطاعت می‌کردیم. خداوند هم این نوع اطاعت را مذمت کرده است، اکنون شاید این شبهه به ذهن برسد که: پس هر نوع اطاعتی از بزرگان، باعث گمراهی خواهد شد. اما پاسخ این است که: هرگز چنین نیست، زیرا ما در همین دوران و روزگار شکوفایی علم و دانش، آگاهانه (نه کورکورانه) از افرادی اطاعت و پیروی می‌کنیم؛ مثلاً به پیش‌بینی‌های دانشمندان و متخصصان هواشناسی اهمیت می‌دهیم و آن‌ها را اجرا می‌کنیم یا دستورهای پزشک را اطاعت می‌کنیم و به نسخه‌های او عمل می‌نماییم. این گونه اطاعت‌های ما عالمانه و آگاهانه و با معیارهای صحیح و ارزشی است، یعنی مراجعه غیرمتخصص به متخصص است. در مسائل دینی نیز همین گونه است و ما به عالمانی که ویژگی‌ها و معیارهای صحیح دین‌شناسی و معنویت را داشته باشند رجوع می‌کنیم و مسائل خود را از آنان می‌پرسیم. رهنمود



قرآن نیز همین است که: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛^۱ اگر نمی دانید از آگاهان بپرسید.

اما رفتار کافران در انکار دین حق، به تاسی از بزرگان کفر از روی تعصب و بدون آگاهی و تأمل بود. قرآن در آیات متعددی این تقلید کورکورانه را نکوهش کرده و توجیه کافران را نمی پذیرد. در آیه دیگری فرماید که کافران در صحنه قیامت، پیروی کورکورانه از پدرانشان را عامل گمراهی خود می دانند:

«إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ»^۲؛

ما پدران خود را به آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا کردیم.

اساساً پذیرش دین خدا و برگزیدن معبود، امری است که باید از راه عقل و خردورزی صورت گیرد. در مذهب ما، در اصول دین به هیچ وجه، تقلید راه ندارد. خداپرستی با عقل و قلب، مورد پذیرش خداست.

آن چه در مذهب ما به عنوان «تقلید» از آن نام برده شده، تقلید در فروع دین است؛ آن هم برای کسی که خود، متخصص نیست، و گرنه تقلید عالم از عالم، جایز نیست. این نوع تقلید، یعنی تقلید جاهل از عالم، امری عقلانی و در هر زمینه‌ای، پسندیده است؛ چنان که مثال زدیم و گفتیم که در پزشکی یا هواشناسی و یا امور تخصصی دیگر، از عالمان و متخصصان، پیروی و اطاعت می کنیم.

رهبران و بزرگان شایسته و لایق جامعه، الگوی مردم هستند و خداوند دستور داده که به هدایت آنان اقتدا کنیم و این کار، آگاهانه و عقلانی است:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدُهُ»^۳؛

اینان کسانی هستند که خداوند، هدایت شان کرده است، پس به هدایت آنان اقتدا کن.

۱. نحل، آیه ۴۳.

۲. زخرف، آیه ۲۲.

۳. انعام، آیه ۹۰.

اقتدا به روش هدایت یافتگان، امری است که با عقل و سنجش و ارزیابی صورت می‌گیرد؛ یعنی در فضایی که انسان با شنیدن سخنان متعدد و پس از تعقل و ارزیابی، بهترین آن را برمی‌گزیند؛ سخن زیبای قرآن نیز همین است که:

« فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ »؛

پس بندگان مرا بشارت ده، همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آن‌ها خردمندان هستند.

صاحبان خرد (اولوا الالباب) با بهره‌گیری از نیروی عقل، معبود واقعی را تشخیص می‌دهند و آن را آگاهانه برمی‌گزینند و هدایت می‌یابند؛ آن‌ها کورکورانه از بزرگان و پیشوایان قوم (ساداتنا و کبرائنا) پیروی نمی‌کنند، بلکه با چشم و گوش و قلب و عقل خود، دلایل فراوانی بر بطلان شرک و بت پرستی و کفر دارند. رسول خدا ﷺ با تکیه بر قرآن در محیط جاهلیت آن روزگار، بر عقل و خرد، تاکید ورزید و دم به دم آیاتی که فطرت سالم و اندیشه ناب آدمیان را شکوفا می‌ساخت، بر آنان می‌خواند تا از سیطره تقلید کورکورانه از بزرگان قوم و پیروی از آیین شرک آلود آبا و اجدادی، بیرون بیابند. ما، در جلد دوم «تفسیر عماد» ذیل آیات هفدهم و هجدهم سوره زمر در این باره بحث کرده‌ایم.

گمراهی، نتیجه پیروی کورکورانه

« فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا »؛ و ما را گمراه ساختند.

تردیدی نیست که سرانجام اطاعت غیر عقلانی، گمراهی و ضلالت است. کافران در هنگام رویارویی با عذاب هولناک قیامت، همه وجودشان به فریاد می‌آید



و خطاب به خداوند می‌گویند: ما را گمراه کردند؛ گمراهی ما نتیجه تقلید از بزرگانمان بود.

جالب این جاست که قرآن می‌فرماید: این کافران به گمراهی بزرگانشان، آگاهی داشتند و با وجود این، آن‌ها را تبعیت می‌کردند:

«إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ»^۱

آن‌ها پدران خود را گمراه یافته‌اند؛ با این حال، به سرعت (و بدون اندیشه) به دنبال آن کشانده می‌شوند.

به هر صورت، کافران و مجرمان گناه و اشتباه خودشان را به گردن دیگران می‌اندازند و سعی می‌کنند به شکلی انحرافات خود را توجیه کنند.



«رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَمَلُ لَعْنًا كَبِيرًا»

پروردگارا، آنان را از عذاب، دو چندان ده و آن‌ها را لعنت بزرگی فرما.

کافران پس از مشاهده عذاب سهمگین الهی، دو تقاضا از خداوند در مورد بزرگانشان دارند:

- عذاب مضاعف برای رهبران از کفر؛
- لعنت کبیر برای رهبران کفر.

تقاضای عذاب مضاعف برای رهبران کفر

«رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ»؛ پروردگارا، آنان را از عذاب، دو چندان ده.

در فراز اول این آیه، تقاضای گمراهان از خدا این است که عذاب رهبران و

۱. صافات، آیات ۶۹ و ۷۰.

بزرگان ما را دو برابر کن. در این آیه، نیامده است که خداوند چه پاسخی به آن‌ها می‌دهد، اما در سوره اعراف، آیه ۳۸، این جواب، منعکس است؛ یعنی خداوند به آنان می‌فرماید:

«لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ»؛

برای هر کدام (از شما) عذاب دو چندان است، ولی نمی‌دانید.

عدتِ عذاب دو چندان برای پیشوایان کفر، روشن است، چون هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند، اما دلیل مضاعف بودن عذاب پیروانشان یکی گمراهی خودشان و دیگری کمک کردن به ظالمان در تقویت و ترویج راه باطل است، چون ستمگران به تنهایی نمی‌توانند اهداف خود را پیش ببرند، بلکه به یاورانی نیاز دارند که آنان را در راه باطل یاری کنند.

آری، کسانی که در جامعه، نام و نشانی دارند و به سببِ در اختیار داشتن امکانات و قدرت و مکنت یا برجستگی علمی و اجتماعی، باید به هوش باشند که خطاهای آنان همانند خطاهای انسان‌های معمولی نیست، بلکه قدرت تخریبی آن‌ها بسیار زیاد است و افراد زیادی تحت تأثیر اشتباهات آنان به بیراهه می‌روند. یک کتاب یا مقاله، یا سخنرانی و فیلم، اگر مطالب گمراه کننده داشته باشد، افراد زیادی را به گمراهی می‌کشاند. اساساً همه برجستگان جامعه، چه از گروه نیکان و چه از گروه منحرفان، اعمال نیک و بد آنان، پاداش و عذاب مضاعف دارد. رهبران گنه کار و پیروان آنان دو برابر دیگران عذاب می‌کشند؛ چنان چه رهبران نیکوکار و فرمان برداران آن‌ها نیز دو برابر ثواب می‌برند.^۱

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«إِنَّا نَرَىٰ لِحَسَنَاتِنَا ضِعْفَيْنِ مِنَ الْأَجْرِ وَلِحَسَنَاتِنَا ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ»؛^۲

۱. البرهان في تفسير القرآن، ج ۷، ص ۵۶۵.

۲. همان.



خوبان ما اهل بیت دو برابر پاداش می گیرند و بدان دو برابر عذاب می بینند.

تقاضای لعنت کبیر برای رهبران کفر

« وَالْعَنُتُهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا »؛ و آن‌ها را لعنت بزرگی فرما.

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، لعن خداوند به معنای قطع رحمت و محروم کردن از لطف و برکات در دنیا و آخرت است. اما لعن از سوی انسان، نوعی نفرین و بدخواهی برای دیگری می باشد.^۱ واژه «لعن» و مشتقات آن ۳۷ بار در قرآن آمده است. روشن است که لعن خداوند از طریق واژه‌ها و الفاظ نیست، بلکه به معنای دور ساختن عملی افراد از رحمت الهی است.

در فراز قبلی آیه، کافران از خداوند برای پیشوایانشان تقاضای عذاب مضاعف کردند، در این فراز هم یک تقاضای دیگر دارند و آن هم لعنت بزرگ است. این لعن کبیر چیست؟ برخی از مفسران گفته اند:

«شاید لعنت بزرگ همان لعنتی باشد که در آیه ۱۶۱ سوره بقره آمده است که

می فرماید:

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ
وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ »^۲

کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آن‌ها خواهد بود.^۳

این لعنت کبیر، شاید از آن رو باشد که اولاً: کافر شدند و در حال کفر هم مردند و از رحمت الهی به دور بودند ثانیاً: شدت لعنت به حدی است که هم خدا، هم

۱. مجمع البحرین، ج ۶۳، ص ۳۰۹ و مفردات، ذیل «لعن».

۲. بقره، آیه ۱۶۱.

۳. تفسیر نور، ج ۷، ص ۴۰۸.

فرشتگان و هم تمامی مردم، آنان را لعن می کنند.
البته این دعای گمراهان از رهبران گمراه و گمراه کننده شان مستجاب می شود
و این تنها دعایی است که از آنان به اجابت می رسد و این خود، عذابی دردناک
است که مرید برای مراد تقاضای عذاب کند.

آیه ۶۹

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ
عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا »:

ای کسانی که ایمان آورده اید همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند
و خداوند او را از آن چه (در حق او) گفتند مبرا ساخت و او نزد خداوند،
آبرومند بود.

خداوند متعال در این سوره، پس از ذکرشش آیه درباره قیامت و حالات و
وضعیت آنان هنگام مشاهده عذاب اینک با خطاب قرار دادن مؤمنین چند
توصیه اکید به آنان می کند:

- پرهیز از اذیت و نسبت های ناروا به موسی علیه السلام؛
- تبرئه کردن موسی علیه السلام از جانب خدا؛
- آبرومند بودن موسی علیه السلام نزد خداوند.

پرهیز از اذیت و نسبت های ناروا به موسی علیه السلام

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ »؛ ای کسانی که ایمان آورده اید

همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند.

قرآن از میان همه پیامبران الهی، به مؤمنان آزارهایی را که قوم موسی علیه السلام به او
دادند، یادآور می شود، زیرا او در معرض انواع آزارها و نسبت های ناروا و تهمت هایی



بود که نادانان به ایشان می‌زدند؛ یعنی بیش‌تر از همه انبیای عظام، مورد آزار قرار گرفت. کم‌کاری‌ها و بهانه‌جویی‌های بنی اسرائیل در تاریخ مشهور و ضرب‌المثل هر قومی است. شایعه پراکنی‌ها، نقل سخنان دروغ، دادن نسبت‌های ناروا، از جمله آزارهایی بود که قوم موسی به ایشان می‌دادند.

در تاریخ نمونه‌های فراوانی از اذیت و آزار موسی علیه السلام آمده است؛ برای مثال: انکار و تکذیب. نافرمانی، نسبت دادن قتل هارون به موسی، تهمت روابط نامشروع به آن حضرت، شایعه داشتن پاره‌ای از عیوب جسمانی مانند برص، بهانه‌جویی در ماجرای گاو بنی اسرائیل، یا در ماجرای مواد خوراکی و غذای یکنواخت، نسبت سحر و جنون به موسی علیه السلام و ...

قرآن در این آیه مؤمنان را نهی می‌کند از نسبت‌های ناروا به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و این که شما مثل بعضی از بنی اسرائیل نباشید که موسی علیه السلام را اذیت و آزار نمودند، تهمت زدند. عده‌ای هم سکوت کردند و از موسی دفاع نکردند رفتاری که بنی اسرائیل با پیامبرشان داشتند، شما با پیامبرتان نداشته باشید.

قرآن نقل می‌کند که موسی علیه السلام درباره این آزارها می‌گفت:

« يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ »^۱

ای قوم من، چرا مرا آزار می‌دهید با این که می‌دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟! هنگامی که آن‌ها (از حق) منحرف شدند، خداوند قلوبشان را منحرف ساخت و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.

این گونه آزارها، شباهت‌های زیادی به آزارهایی بود که مسلمانان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد می‌کردند، لذا خداوند متعال در این فراز از آیه، حضرت موسی علیه السلام را مثال زده است.

یک نکته مهم دیگر در این آیه آن است که خطاب آیه به «مؤمنان» است نه

۱. صف، آیه ۵.

کافران و مشرکان! یعنی می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا». اکنون سؤال این است که آیا ممکن است مؤمنان هم پیامبرشان را آزار دهند؟ پاسخ این است، بلی، شاید علتش آن باشد که هر چند این دسته از مردم، ایمان آورده اند، اما باز هنوز، همه رفتارها و گفتارهای آنان، مطابق معیارهای اسلامی نیست؛ برای نمونه، در سخن گفتن یا نقل خبرها، تقوای لازم را به خرج نمی دهند و هر شنیده‌ای را نقل می کنند. به عبارت دیگر، برخی مؤمنان هنوز پاره‌ای از رسوبات فرهنگ جاهلی در وجودشان بوده و با بعضی رفتارهای خود، پیامبر ﷺ را آزار می دادند لذا خداوند آنان را مورد خطاب قرار داد.

تبرئه کردن موسی علیه السلام از جانب خدا

«فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا»؛ خداوند او را از آنچه (در حق او) گفتند مبرا ساخت.

«برّاه» از ریشه «برأ» به معنای دوری جستن از چیزی است که از مجاورت با آن، کراهت دارد.^۱

این فراز آیه از تبرئه موسی از آن چه قومش درباره او می گفتند سخن می گوید. اما سؤال این است که خداوند، موسی علیه السلام را از چه چیزی تبرئه کرد؟ و وجه اشتراک، حضرت موسی علیه السلام با پیامبر ﷺ در آزار دادن‌ها چه بوده و اساساً چگونه و با چه چیزی آن بزرگواران را اذیت می کردند؟ در پاسخ باید گفت:

در آیات قبل یعنی در قضیه ازدواج و سپس جدایی «زید» فرزند خوانده رسول خدا ﷺ از زینب بنت جحش، و ازدواج پیامبر ﷺ با زینب به تفصیل بحث کردیم و گفتیم که برخی از همین مؤمنان ضعیف‌الایمان، تهمت‌هایی را به پیامبر ﷺ وارد می کردند و بدین وسیله ایشان را آزار می دادند و خداوند متعال با نزول آیات، از رسول خدا، دفاع کرد. در این آیه ۶۹ هم صحبت از آزار و اذیت

۱. مفردات راغب، ذیل «برأ».



حضرت موسی علیه السلام با تهمت و افترا بوده است و خداوند ایشان را تبرئه می‌کند و به عنوان «وجیها عندالله» از ایشان نام برد. مرحوم علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد:

«مراد، از اذیت و آزار حضرت موسی علیه السلام از سوی بنی اسرائیل آزارهای زبانی یا آزارهای جسمی و عملی نیست بلکه مقصود آزار و اذیت از ناحیه تهمت و افترا می‌باشد، چون این نوع اذیت است که رفع آن، محتاج به تبرئه خدایی است. اما در خصوص رسول گرامی اسلام و این که تهمتی که به وی زدند چه بود؟ بهترین وجهی که ذکر کرده‌اند این است که اشاره به تهمت‌هایی است که به آن جناب در خصوص داستان ازدواج با زینب زدند.»

آبرومند بودن موسی علیه السلام نزد خدا

«وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا»؛ و او نزد خداوند، آبرومند بود.

«وجیه»، از مشتقات «وجه» و صفت مشبیه به معنای آبرومند و با قدر و منزلت است.^۱ برخی اهل لغت گفته‌اند: وجیه یعنی کریم و این به سبب آن است که وجه انسان، اشرف اعضای انسان است؛ پس وجه، استعاره از کرم و کمال است.^۲

«وجیه» به سبب این که صاحب شأن و مقام و اعتبار است، مورد توجه خداوند متعال است.^۳

در واقع عبارت «کان عندالله وجیهاً» به منزله تعلیل برای «بَرَهُ اللهُ مِمَّا قَالُوا» می‌باشد.

اگر کسی در نزد خدا آبرومند شد خداوند از همه جهات به او رو کرده همه عالم به او رو می‌کند، چون خداوند متعال، در جهت خاصی نیست تا تنها از آن سوبه

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲. تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۸، ص ۲۲۳.

۳. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۳، ص ۵۰.

ولی خود، رو کند: ^۱ « فَأَيْنَمَا تُولُوا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ » ^۲.
 واژه «وجیه» دو بار در قرآن به کار رفته: یکی در همین سوره احزاب، در مورد
 حضرت موسی علیه السلام و دیگری در آیه ۴۵ سوره آل عمران، در خصوص حضرت
 عیسی علیه السلام فرمود:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ
 عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»:

(یاد کنید) زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم، یقیناً خدا تو را به کلمه‌ای
 از سوی خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می‌دهد که در
 دنیا و آخرت، آبرومند و از مقربان الهی است.

علت وجیه بودن عیسی علیه السلام این بود که همه رفتارهای او مطابق معیارهای الهی
 بود و به همین دلیل نیز خداوند به او توجه کرد و آبرومند قرار داد.



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»:

ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق
 بگویید.

این آیه شریفه در عین اختصار، چکیده بسیاری از آموزه‌های دینی است؛ و در
 دو فراز، معارف فراوانی گنجانده است:

- رعایت تقوای الهی؛
- گفتن سخن محکم و استوار (قول سدید).

۱. تفسیر تسنیم، ج ۱۴، ص ۲۸۶.

۲. بقره، آیه ۱۱۵.



رعایت تقوای الهی

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ »: ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید.

«تقوا» از مصدر «وقایه» و ریشه «وقی» در لغت به معنای حفظ کردن و نگاهداشتن از بدی و گزند است. اصل آن، «وقوی» بوده که واو آن به تاء تبدیل شده است.^۱ این واژه را در فارسی به «پرهیزکاری» ترجمه کرده اند. اما در حقیقت تقوا به معنای مجهز کردن خود در برابر گناه، حفظ کردن خود از گناه. در قرآن واژه «تقوا» هفده بار و مشتقات آن بیش از دویست بار آمده است.

در آیه شریفه، خداوند متعال با خطاب به مؤمنان دو عمل اساسی را برای اصلاح اعمال و بخشیدن گناهان ذکر می کند که اولین آن ها تقوا و دوم «قول سدید» است. از این رو، لازمه ایمان تقوا و لازمه تقوا سخن استوار است. در حقیقت تقوا پایه و اساس سخن محکم و استوار می باشد، وقتی تقوا نباشد، شایعات، تهمت ها، دروغ، بدزبانی کلام لغو و بی فایده در جامعه رواج پیدا می کند، تقوا درمان این دردهای بزرگ اجتماعی است. ما در جلد دوم تفسیر عماد، ذیل آیه ۶۱ سوره زمر به تفصیل درباره تقوا و اهمیت و آثار آن، بحث کرده ایم، لذا در این جا به مناسبت این آیه اشاره می کنیم که:

اساساً در لسان قرآن، تنها عامل نجات بخش، «تقوا» است:

« وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ »^۲

خداوند، کسانی را که تقوا پیش کرده اند، رهایی می بخشد.

و تنها معیار برتری نزد حق تعالی است:

« إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ »^۳

همانا گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شما هستید.

۱. جوهری، صحاح اللغة، ذیل «وقی».

۲. زمر، آیه ۶۱.

۳. حجرات، آیه ۱۳.

و بهترین زاد و توشه است:

« وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ »^۱

توشه بگیرید، همانا بهترین زاد و توشه، تقوا است.

و پذیرش اعمال براساس همین ملاک تقواست:

« إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ »^۲

خدا تنها (اعمال) پرهیزگاران را می پذیرد.

گفتن سخن حق محکم و استوار (قول سدید)

« وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا »؛ و سخن حق بگویید.

واژه «سدید» از ماده «سداد» است.^۳ و معنای آن، عبارت است از: کلام محکم و استوار که هم مستند و مطابق با واقع باشد و هم لغو نباشد.^۴ کلام و سخن گفتن و انتقال افکار و خواسته‌ها از راه زبان، از برترین استعدادهای انسان است. قرآن با شیوه‌های بلیغ و زیبا، کوشیده است تا این سخن گفتن آدمی باعث کمال او شود، لذا همواره او را به کنترل زبان و نیز سخن گفتن نیکو توصیه اکید کرده است و در اینجا به بعضی از انواع اقوال و گفتارها در قرآن اشاره می‌کنیم:

انواع اقوال در قرآن

الف) قول حسن و احسن:

« وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا »^۵

۱. بقره، آیه ۱۹۷.

۲. مائده، آیه ۲۷.

۳. لسان العرب، ج ۳، ص ۲۱۰.

۴. المیزان، ج ۱۶، ص ۵۲۳.

۵. بقره، آیه ۸۳.



با مردم به نیکی سخن بگویید.

در جای دیگر به قول احسن تاکید دارد:

«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۱

به بندگانم آن چه را که بهتر است بگویند.

در این آیات، قول حسن به معنای سخن نیکو و «قول أحسن» در معنای سخن

نیکوتر است؛ یعنی سخن از نظر شیوه بیان و محتوا، بهترین باشد.

ب) قول معروف:

«وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا»^۲

و با آنان سخن به نیکی گویند.

قول معروف، گفتار و سخنی است که خوب و شایسته و زیبا و نیکو باشد.

ج) قول کریم:

«وَقُلْ لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»^۳

با پدر و مادر کریمانه سخن بگو.

قول کریم، سخنی است که نفیس و ارزشمند و همراه با لطف و محبت باشد.

د) قول سدید:

در قرآن، دو جا توصیه به «قول سدید» شده است، یکی در سوره نساء آیه ۹ که

می فرماید:

«فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»^۴

۱. اسراء، آیه ۵۳.

۲. نساء، آیه ۵.

۳. اسراء، آیه ۲۳.

۴. نساء، آیه ۹.

تقوای الهی پیشه کنند و سخن استوار بگویند.
و دیگری در همین آیه هفتاد سوره احزاب است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا».

اما «قول سدید» چیست؟ مفسران تفسیر نمونه می نویسند:

«سدید» از ماده «سد» به معنای محکم و استوار و خلل ناپذیر و موافق حق و واقع
است، سخنی که همچون یک سد محکم، جلوی امواج فساد و باطل را می گیرد. و
اگر بعضی از مفسران آن را به معنای «صواب» و برخی به معنای «خالص بودن از
کذب و لغو» یا «هماهنگ بودن ظاهر و باطن» و یا «صلاح و رشاد» مانند آن تفسیر
کرده اند، همه به معنای جامع فوق برمی گردد.^۱

به هر جهت، قول سدید، سخنی است که شائبه هیچ یک از گناهان زبانی در
آن نباشد، یعنی سخنی که از روی فکر و اندیشه و در وقت و زمان مناسب، بیان
شود. آن چه مؤمن واقعی را از دیگران متمایز می کند این است که مؤمن، هنگامی
که سخن می گوید جوانب مختلف آن را در نظر می گیرد.

کنار هم قرار گرفتن «تقوا» و «قول سدید» در این آیه و نیز آیه نهم سوره نساء، به ما
این پیام مهم را می رساند که «زبان» با «تقوا» رابطه بسیار وثیق و محکمی دارد.
درست و منطقی و محکم سخن گفتن، راهی است که ما را به تقوا می رساند و
پایه های ایمان را محکم می سازد؛ از همین روست که در روایات پیشوایان علیهم السلام بر
زبان پاکیزه، تاکید شده است؛ برای نمونه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ
لِسَانَهُ»^۲

ایمان هیچ بنده ای از بندگان خدا به راستی نمی گراید مگر این که قلبش

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۷۵.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۷.



مستقیم گردد و قلبش مستقیم نمی شود مگر این که زبانش درست شود.
سخن باید سنجیده، نیکو، پاک و پاکیزه و بی غل و غش باشد و برای رضای خدا
گفته شود:

کم گوی و گزیده گوی چون دُرّ تا زانک توجّهان شود پُرّ^۱
انسان باید از پرحرفی، زشت گویی، گفتار نسنجیده، سخنان پیچیده، سنگین و
دشوار پرهیزد و حَرّاف و هتاک و بی حیا نباشد.
امام سجاد علیه السلام فرمود: سخن نیکو و خوش کلام بودن روزی انسان را زیاد می کند،
اجل انسان را به تأخیر می اندازد و انسان را نزد اهل و خانواده محبوب می گرداند.
در روایت آمده است:

«مَا جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى هَذَا الْمِنْبَرِ قَطُّ إِلَّا تَلَاهُذِهِ الْآيَةَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»^۲

هرگز پیامبر بر منبر نشست مگر این که این را تلاوت کرد.

آیه ۷۱

«يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ
فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»

تا خدا کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را ببامرزد و هر کس اطاعت
خدا و پیامبرش کند به رستگاری بزرگی دست یافته است.
این آیه، مرتبط با آیه قبل آثار و نتایج تقوا و قول سدید را بیان می کند و راه
رسیدن به سعادت و خوشبختی را نشان می دهد:

۱. نظامی گنجوی.

۲. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۲۴.

- تقوا و قول سدید، عامل اصلاح اعمال؛
- تقوا و قول سدید، عامل بخشش گناهان؛
- فوز عظیم، نتیجه اطاعت از خدا و رسول.

تقوا و قول سدید، عامل اصلاح اعمال

«يُمْضِلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ»؛ تا خدا کارهای شما را اصلاح کند.

در آیه قبل با توصیه مؤمنان به تقوا و پرهیزکاری و گفتن سخن سنجیده و محکم اینک در این آیه، برخی از دست آوردهای آن را در خصوص اصلاح اعمال و آمرزش گناهان بیان می‌کند.

آدمی هنگامی که تقوا پیشه کند و زبان خود را مواظبت نماید و سخنان سنجیده و منطقی و محکم بگوید، اعمال و رفتارهای او به صلاح می‌گراید و هر چه از او سر می‌زند نیکوست.

تقوا و خداترسی، بر همه رفتارهای ما- از جمله زبان و گفتار- لجام می‌زند و سبب می‌شود تا بر زبان خود، مسلط شویم تا کارهای شایسته انجام دهیم و اعمالمان به تدریج، صالح گردد و خطاهای قبلی ما هم بخشیده شود، زیرا که:

«إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»^۱

همانا حسنات، سیئات را از بین می‌برند.

قرآن، کتاب امید بخش است و خداوند متعال دوست دارد بندگانش رفتارهای خود را اصلاح کنند، لذا عوامل جبران کننده‌ای را قرار داده تا به وسیله آنها، اعمال خود را نیکو سازند، دو عامل مهم اصلاح اعمال، تقوا و قول سدید است، که در این فراز از آیه، آن را یادآور شده است.

۱. هود، آیه ۱۱۴.



تقوا و قول سدید، عامل بخشش گناهان
«وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»؛ و گناهانتان را بیامرزد.

بخشش گناهان، از آثار دیگر تقوای پیشگی و سخن گفتن محکم و سنجیده است. هر انسانی در جاده زندگی گذشته خود، رد پای از گناه را دارد، یکی از راه‌های جبران این گناهان گام زدن در مسیر تقوا و داشتن زبان پاک و محکم است. هیچ حسنه‌ای بالاتر از این دو نیست و خداوند، خود وعده داده است که کردار و گفتار نیک و پسندیده، خطاها را از بین می‌برد. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يُكَفِّرُ بِكُلِّ حَسَنَةٍ سَيِّئَةٍ»^۱

خداوند با انجام هر حسنه‌ای یک گناه را می‌پوشاند.

فوز عظیم، نتیجه اطاعت از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»؛ و هر کس اطاعت خدا و پیامبرش کند به
رستگاری بزرگی دست یافته است.

«فوز عظیم» به معنای رستگاری و کام‌یابی بزرگ است و بارها در قرآن، در سوره‌های متعدد به کار رفته است.

در این فراز از آیه شریفه، اطاعت از خدا و رسول، راه رسیدن به فوز عظیم معرفی شده است. در آیات دیگر، ورود به بهشت (نساء، آیه ۱۳)، دوری از گناهان (غافر، آیه ۹) به ویژه «خشنودی خدا» فوز عظیم نامیده شده است: «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۲.

در سوره نور، آیه ۵۲، سوره نساء، آیه ۱۳ نیز اطاعت از خدا و رسول، عامل رسیدن به فوز عظیم معرفی شده است.

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۰۲.

۲. توبه، آیه ۷۲.

امام صادق علیه السلام، فوز عظیم را این گونه تعریف کرده است:
 « طُوبَى لِعَبْدٍ جَاهَدَ لِرَبِّهِ نَفْسَهُ وَهَوَاهُ وَمَنْ هَزَمَ جُنْدَ هَوَاهُ ظَفِرَ بِرِضَا اللَّهِ وَمَنْ
 جَاوَرَ عَقْلَهُ نَفْسَهُ الْأَمَّارَةَ بِالسُّوءِ بِالْجُهْدِ وَالِاسْتِكَانَةِ وَالْخُضُوعِ عَلَى بَسَاطِ
 خِدْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا؛^۱

خوشا به حال بنده‌ای که برای رضای خدا با خواسته‌های نفس خود
 بجنگد. کسی که با حمله پیگیر، سپاه نفس سرکش را از پای در آورد، به
 رضایت و خشنودی خدا نائل می‌شود. کسی که از حکم عقل و خرد،
 سرپیچی نکند و نفس سرکش و خواسته‌های آن را در برابر عقل تسلیم
 نماید و با کوشش هر چه بیش‌تر و تواضع و فروتنی در میدان عبادت در
 برابر پروردگار، خضوع کند، به رستگاری بزرگی دست یافته است.

بدیهی است کسی که خدا و رسول را اطاعت کند؛ یعنی همه اعمال صالح را
 یک جا گرد آورده و خود را به زیور تقوا آراسته و رضوان خشنودی خداوند را کسب
 کرده است، او یقیناً به «فوز عظیم» نائل شده است.

آیه ۷۲

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ
 مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا؛»

ما امانت [الهی] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم. آن‌ها از
 حمل آن سربر تافتند و از آن هراسیدند. اما انسان آن را بردوش کشید. او
 بسیار ظالم و جاهل بود

در عرصه انسان شناسی، این آیه بسیار عمیق و تأمل انگیز است و تدبیر در آن،

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۶۹.



نکته‌های ظریفی را در خصوص شناخت انسان و ویژگی‌های آن، به دست می‌دهد و معروف به آیه «عرض امانت» است. این آیه با محوریت انسان، چهار نکته اساسی دارد:

- عرضه امانت بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها؛
- نپذیرفتن امانت الهی از سوی آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها؛
- تحمل امانت از سوی انسان؛
- ظلوم و جهول بودن انسان.

عرضه امانت بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ »؛ ما امانت [الهی] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم.

در این بخش از آیه، دو نکته محوری وجود دارد: یکی این که امانتی که خداوند متعال در این آیه از آن نام برده چیست؟ دوم این که: نحوه عرضه امانت چگونه بوده است؟

قبل از پرداختن به پاسخ سؤالات اشاره‌ای به معنای امانت مناسب است. مفهوم امانت یعنی سپردن چیزی یا کاری یا موقعیت‌های اجتماعی به افراد مثل سپردن اموال یا پست‌ها و مسئولیت‌ها، سرمایه‌های انسانی، فرهنگ‌ها، میراث تاریخی، دستاوردهای یک ملت، احکام و قوانین و... به افراد. در یک تقسیم بندی کلی می‌توان امانت را به دو قسم امانت مادی و معنوی تقسیم کرد.

در خصوص امانتی که در این آیه از آن، سخن رفته، نظرات مختلفی ارائه شده که در زیر به آن اشاره می‌کنیم:

۱. منظور از امانت، «تکلیف» است؛ که انجام دادن این تکلیف، باعث

- می شود انسان، رستگار شود.^۱
۲. مراد از امانت، «عقل» است.^۲
۳. منظور از امانت، همه اعضای بدن انسان است که هر کدام امانتی است و باید در اطاعت خداوند آن‌ها را به کار گرفت.^۳
۴. مقصود از امانت، امانت‌های مردم و وفای به عهد با آنان است.^۴
۵. منظور از امانت، مقام ولایت، حکومت و امامت است که از آن اولیای خاص الهی است و کسی نباید به ناحق آن را بردارد و از آن خود بشمرد.^۵
۶. مقصود از امانت معرفت الله است.
۷. منظور واجبات و تکالیف الهی همچون نماز، روزه، حج و... است. مرحوم علامه طباطبایی در این باره عقیده دارد:

«مراد از امانت، کمالی است که از ناحیه تلبس به اعتقادات حق و نیز تلبس به اعمال صالح و سلوک راه کمال، حاصل شود به این که از حضيض ماده به اوج اخلاص، ارتقا پیدا کند [استعداد تکامل به سوی بی نهایت همراه با اختیار] و خداوند، انسان حاصل آن را برای خود، خالص کند، پس مراد از امانت، ولایت الهیه است چون در این کمال، هیچ موجودی - نه آسمان، نه زمین و نه غیر آن دو- شریک انسان نیست. از سوی دیگر، چنین کسی تنها خدا متولی امور اوست، چون خدا او را برای خود، خالص کرده است و مراد از حمل امانت، استعداد و صلاحیت تلبس به امانت است که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها این صلاحیت و

۱. تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۲۰۶.

۲. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۹۹.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۸۴.

۴. همان.

۵. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۸.



استعداد را ندارند. پس، مراد از امانت، عبارت شد از ولایت الهی.^۱ به نظر می‌رسد مقصود از امانت کمالی است که از طریق تکالیف الهی، عقاید به حق و اعمال صالح به دست می‌آید و انسان به مقام خلیفة اللہی می‌رسد. مفسران تفسیر نمونه در مورد «امانت» می‌نویسند:

«آسمان و زمین و کوه‌ها دارای نوعی معرفت الهی هستند، ذکر و تسبیح خدا را نیز می‌گویند، در برابر عظمت او خاضع و ساجدند، ولی همه این‌ها به صورت ذاتی، تکوینی و اجباری است و به همین دلیل، تکاملی در آن وجود ندارد. تنها موجودی که قوس صعودی و نزولی اش بی‌انتهاست و به طور نامحدود، قادر به پرواز به سوی قله تکامل است و تمام این کارها را با اراده و اختیار، انجام می‌دهد، انسان است و این است همان امانت الهی که همه موجودات از حمل آن سرباز زدند و انسان به میدان آمد و یک تنه آن را به دوش کشید. بنابراین در یک جمله کوتاه و مختصر باید گفت: امانت الهی همان قابلیت تکامل به صورت نامحدود، آمیخته با اراده و اختیار و رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاص خدا و پذیرش ولایت الهیه است.»^۲

از آن جایی که احتمالات متعددی در تفسیر امانت بیان شده، برخی این آیه را از متشابهاست دانسته‌اند و گفته‌اند: ما معنای امانت و نحوه عرضه امانت به آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها، کیفیت اباء و ورزیدن این موجودات از حمل امانت و حمل آن از سوی انسان را نمی‌فهمیم لذا باید فهم آن را به اهلش سپرد. در احادیث و روایات متعدد وارده از طرق اهل بیت امانت را به ولایت امیرالمؤمنین و به نماز و ... تفسیر نمودند.

در حدیثی امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه «عرض امانت» فرمود:

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۵۲۵.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۸۱.

«الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ مَنْ ادْعَاهَا بِغَيْرِ حَقِّ كَفْرٍ»؛

امانت همان ولایت است که هرکس به ناحق آن را ادعا کند کفر ورزیده است.

در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام از تفسیر این آیه سؤال شد. امام فرمود:

«الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ وَالْإِنْسَانُ هُوَ أَبُو الشَّرِّ وَالْمُنَافِقُ»؛

امانت همان ولایت است و انسانی که (توصیف به ظلوم و جهول شده) صاحب شرور و منافق است.

در زیارت جامعه کبیره خطاب به اهل بیت علیهم السلام می خوانیم: «أَنْتُمْ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ» شما آن امانت محفوظ هستید. در حدیث دیگر می خوانیم: هنگامی که وقت نماز فرا رسید، لرزه بر اندام حضرت علی علیه السلام می افتاد و می فرمود: وقت نماز است، نماز همان امانت الهی است که کوهها و آسمانها و زمین از تحمل آن سرباز زدند.

نحوه عرضه امانت

یکی از پرسشهای دیگر این بود که: خداوند متعال این «امانت» را چگونه بر آسمانها، زمین و کوهها عرضه کرد؟ چون در آیه شریفه، واژه «عرضنا» به کار رفته است. در پاسخ باید گفت: روشن است که منظور از عرضه کردن، پیشنهاد دادن به آسمانها و زمین و کوه نبوده بلکه مناسب با استعداد و قابلیت های آنان بوده و آنان هم با زبان حال عدم شایستگی خود را اعلام نمودند. در این حقیقت این تعبیر «عرضه امانت» گویای اهمیت امانت و ارزش والای انسان بوده است و خداوند با این تعبیر می خواست عظمت انسان و قابلیت کمال و استعداد های فراوان بشری را به رخ بکشد، چه این که ذکر آسمانها و زمین و کوه هم از باب مثال است. از این رو امانت به انسان سپرده شد، انسان وقتی این امانت را با استعداد خود سنجید، آن را با همان زبان حال و استعداد، خود پذیرفت، اما آسمانها و



زمین و کوه‌ها چون استعداد کمال یابی را نداشتند نپذیرفتند. بنابراین هدف بیان اهمیت امانت و ویژگی‌ها و امتیازات خاص انسان بوده است. در مورد چگونگی عرضه داشتن امانت به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها احتمالات دیگری در تفاسیر ذکر شده از جمله: بعضی گفته‌اند مقصود عرضه داشتن به آسمانیان و زمینیان است مثل فرشتگان و جنیان و معنای کنایه‌ای مراد است همانند «فسئل القریه» که منظور «فسئل اهل القریه» است.

روشن است این احتمال با ظاهر آیه شریفه مناسب نیست، چون به دنبال آسمان‌ها و زمین، مسئله «کوه‌ها» هم ذکر شده است.

عده‌ای هم گفته‌اند: مراد از عرضه امانت، همان آشکار ساختن و مقایسه نمودن است؛ یعنی هنگامی که این امانت با استعدادها و قابلیت‌های انسان و استعدادهای آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها مقایسه شد، آن‌ها با زبان حال عدم شایستگی خویش را برای پذیرش این امانت اعلام داشتند و انسان حمل این امانت را پذیرفت و برای همگان این قابلیت‌ها و استعدادها آشکار شد. بنابراین مقصود از «عرضه» ارائه و آشکار ساختن، سنجیدن و مقایسه کردن است.

نپذیرفتن امانت الهی از سوی آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها

«فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا»؛ آن‌ها از حمل آن سربر تافتند و از آن هراسیدند.

آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها با این که بسیار بزرگ‌تر و سنگین‌تر و نیرومندتر از انسان بودند، نتوانستند این بار را حمل کنند، چون استعداد و قابلیت آن را نداشتند؛ یعنی در خلقت و تکوین آنان، چنین استعداد و توانی، گذاشته نشده بود. تفسیر این قسمت آیه با توجه به مطالب گذشته روشن است لیکن تذکر دو نکته ادبی خالی از فایده نیست:

«أَبَيْنَ»، از نظر ادبی فعل ماضی از ماده «أَبَى» در صیغه جمع مونث غایب

می باشد. از دیدگاه اهل لغت «أبی» به معنای امتناع و سرباز زدن از انجام کاری است.^۱

«أشفقن» فعل ماضی باب افعال در صیغه جمع مونث غایب از ماده «شفق» است و «اشفاق» را رقت و ورزیدن و حذر کردن معنا کرده اند.^۲ به همین سبب برخی آن را رقت قلب ناشی از تحمل امری که شخص از آن می ترسد دانسته اند.^۳

تحمل امانت از سوی انسان

«وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ»؛ اما انسان آن را بر دوش کشید.

قبلاً گفتیم که انسان به سبب داشتن استعداد کمال به سوی بی نهایت این امانت را پذیرفت و به همین دلیل، مسئول و متعهد نیز هست. انسان دارای نفخه الهی شد و به مقام تعلیم آسمانی مفتخر گردید و مسجود فرشتگان قرار گرفت و قابلیت این را یافت که «امانت» را به دوش بکشد. انسان، ظرفیت بسیار عظیمی دارد که توانست امانتی را که آسمان ها و زمین و کوه ها از برداشتن آن ترسیدند آن را بردارد؛ به قول حافظ:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار، به نام من دیوانه زدند

برخی از استعدادها و ویژگی های انسان عبارتند از: عقل، قدرت نطق، آزادی، اراده و اختیار، استعداد خلیفه خدا شدن بر روی زمین و رسیدن به کمال و قرب الهی و ... از این رو امین خدا و حامل امانت الهی است.

ظلوم و جهول بودن انسان

«إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»؛ او بسیار ظالم و جاهل بود.

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۴۵.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۹۷.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۳۴.



«ظلوم» صیغه مبالغه از ماده «ظلم» است که دو معنا دارد: یکی ظلمت و تاریکی (در مقابل نور و روشنایی) و دیگری قرار دادن چیزی در غیر جایگاه اصلی خود، که ظلم و ستم از این معنای دوم است.^۱

«جهول» صیغه مبالغه از ماده «جهل» به معنای نادانی و بی خبری می باشد که عموماً این کلمه را مقابل «علم» دانسته اند.^۲

با خواندن این آیه، این طور به ذهن می رسد که پذیرفتن امانت از سوی انسان یک اشتباه بزرگ او بوده و این خطا، حکایت از ظالم و جاهل بودنش دارد. اگر انسان، ظالم و جاهل نبود این امانت را نمی پذیرفت!

حال آن که چنین نیست، بلکه معنای صحیح اش این است که: عبارت «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» در صدد بیان ظالم و جاهل بودن انسان، فی نفسه دارد، و یا این که اشاره به انسانی دارد که از روی جهل و نادانی یا از روی علم و عمد به این امانت خیانت کند و قدر و منزلت خود را نداند و به جای کمال به اسفل السافلین سقوط کند. نه انسانی که خود را رشد داده و به تعلیم و تربیت صحیح، آراسته شده. به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی: «ظلوم و جهول بودن انسان، هر چند که به وجهی، عیب است و ملاک ملامت و عتاب و خرده گیری می باشد، اما همین ظلم و جهل انسان، مصحح حمل امانت و ولایت الهی است، چون کسی متصف به ظلم و جهل می شود، شأنش این است که متصف به عدل و علم بشود، وگرنه چرا به کوه، ظالم و جاهل نمی گویند، چون متصف به عدالت و علم نمی شود، همچنین آسمان ها و زمین، ظالم و جاهل نمی شوند، زیرا متصف به عدل و علم نمی شوند؛ به خلاف انسان که به سبب این که شأن و استعداد علم و عدالت را دارد، ظلوم و

۱. مقایس اللغه، ج ۳، ص ۴۶۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۴۸۹.

جهول نیز هست.^۱ لذا این دو واژه اشاره به صعود و سقوط انسان است. پس، ظلم و جهول بودن به این معناست که انسان، به خودی خود، فاقد علم و عدالت است، ولی قابلیت و استعداد آن را دارد که خدا آن دورا به وی عطا کند و در نتیجه، از حضيض ظلم و جهل به اوج عدالت و علم، رشد و ارتقا یابد. وجه ظلم بودن انسان، نافرمانی و سرپیچی از فرمان خدا و جرئت بر گناه است و وجه جهول بودن انسان، جهل ذاتی یا جهل نسبی انسان و بی خبری او نسبت به رسالت الهی و تکالیف خود است.

آیه ۷۳

«لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»

هدف این بود که خداوند، مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را (به علت ضایع کردن امانت) عذاب کند و خدا لطف و رحمت خود را بر مردان و زنان با ایمان برگرداند. خداوند، همواره آمرزنده و مهربان است.

در این آیه، دلیل و علت این عرضه امانت را در سه نکته برمی شمارد:

- عذاب کردن مردان و زنان منافق و مشرک؛
- بازگشت رحمت خدا بر مردان و زنان مؤمن؛
- آمرزنده و مهربان بودن خداوند.

عذاب کردن مردان و زنان منافق و مشرک

«لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ»؛ هدف این بود که

خداوند، مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند (از هم جدا سازد)

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۵۲۶.



«لام» در ابتدای این آیه از نظر ادبی، می‌تواند دو معنا داشته باشد: یکی این‌که لام عاقبت و سرانجام باشد، بر این اساس باید آیه را این‌طور ترجمه کرد: عاقبت و سرانجام حمل این امانت این شد که عده‌ای، مسیر دورویی و نفاق را طی کردند و برخی، راه شرک، که به سبب خیانت در این امانت الهی به عذاب او گرفتار آیند و دسته‌ای هم مؤمنان که به علت ادای امانت و انجام وظیفه خود، مشمول رحمت الهی شوند.

دیگر این‌که «لام علت» و جمله‌ای در تقدیر باشد و تفسیر آیه این می‌شود: «هدف از عرض امانت این بوده که همه انسان‌ها در معرض امتحان قرار گیرند و هر کس، درون و ضمیر خود را آشکار نماید و مطابق آن چه استحقاق دارد، کیفر و پاداش ببیند.

مرحوم علامه طباطبایی، این «لام» را غایت می‌داند و می‌نویسد:
 «حرف لام در جمله «لیعذب» لام غایت است که به آیه، چنین معنا می‌دهد:
 عاقبت این حمل آن است که خدا منافقین و منافقات و مشرکین و مشرکات را عذاب کند.»^۱

قرآن در آیات مختلفی از عذاب منافقان و نیز مشرکان سخن گفته، اما در این آیه، عذاب این دو گروه یعنی مردان و زنان منافق را با هم و یکجا ذکر کرده است. این کنار هم بودن این دو دسته از زن و مرد منافق و مشرک، نشان تلاش‌های مشترک و هدف مشترک آنان علیه اسلام و رسول خدا ﷺ است.

نکته دیگر در این خصوص آن است که خداوند متعال، ابتدا منافقان را ذکر کرده، بعد مشرکان را، چون منافق، عذاب شدیدتری دارد، زیرا او در عین حال که ایمان ندارد و خائن است تظاهر به ایمان و امانت داری می‌کند، اما مشرک، همه مکنونات قلبی اش در مخالفت با اسلام، آشکار است و ایمان و امانت داری را

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۵۲۸.

سپری برای خیانت‌های خود نمی‌کند، لذا خطر منافقان و شناسایی توطئه‌های آنان، بسیار مشکل‌تر و ضربه‌های آن‌ها به اردوگاه اسلام، بیش‌تر و مخرب‌تر است. در آیه ششم سوره فتح نیز به همین سیاق، زنان و مردان منافق و مشرک را تهدید به عذاب کرده است؛ یعنی ابتدا منافقان را ذکر کرده، بعد مشرکان را:

«وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»^۱

و نیز مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند، مجازات کند، حوادث ناگوار تنها بر خودشان فرو می‌آید، خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود، دورشان ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده و چه بد سرانجام است.

بازگشت رحمت خدا بر مردان و زنان مؤمن

« وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ »؛ و خدا رحمت خود را بر مردان و زنان با ایمان برمی‌گرداند.

واژه «توبه» به معنای رجوع و بازگشت است.^۲ این کلمه هم درباره توبه بندگان و هم توبه خدا، یکسان به کار می‌رود و معنای واحدی دارد، اما خاستگاه آن‌ها متفاوت است؛ خاستگاه توبه انسان، فقر و احتیاج است، ولی بازگشت و توبه خدا برخاسته از بی‌نیازی و جلوه‌ای از لطف و رحمت اوست. در این بخش از آیه سخن از «توبه خدا» به میان آمده است، لذا باید دقیق‌تر، روشن کرد که منظور از آن چیست؟

مرحوم علامه طباطبایی می‌نویسد:

۱. فتح، آیه ۶.

۲. مقایس اللغه، ج ۱، ص ۳۵۷.



«توبه خدا، رجوع و بازگشت او به بندگان خود با رحمت است، پس وقتی انسان‌ها به وی ایمان بیاورند و خیانت نکنند، خداوند به رحمت خود، به آنان برمی‌گردد و متولّی امورشان می‌شود، که او ولیّ مؤمنان است، پس ایشان را به سوی خود هدایت نموده و ظلم و جهل شان را می‌پوشاند و به جای ظلم و جهل، آنان را به زیور علم نافع و عمل صالح می‌آراید، که او آمرزنده و رحیم است»^۱.

در این فراز از آیه شریفه چند نکته در خور تأمل است:

یکی این که قاعده اقتضا می‌کرد در مقابل عذاب منافقین و مشرکین نسبت به مؤمنین تعبیر به پاداش می‌نمود نه تعبیر به توبه، علت تعبیر به «توبه» به جای «پاداش» برای مؤمنان به خاطر آرامش بخشی به مؤمنان است؛ بدین صورت اگر شما لغزش‌هایی در حفظ امانت داشتید اگر توبه کنید، خداوند هم توبه می‌کند و لطف و رحمتش را به شما برمی‌گرداند.

نکته دیگر این که در این آیه شریفه کلمه «الله» دو بار تکرار شده (لیعذب الله - و یتوب الله) در حالی که از نظر ادبی می‌توانست در یک جا اسم ظاهر و در جای دیگر ضمیر به کار ببرد، علت تکرار «الله» شاید نکته‌اش این باشد که خداوند می‌خواهد بگوید سرنوشت منافقین و مشرکین با سرنوشت مؤمنین متفاوت است. و خداوند در حق مؤمنان کمال عنایت را داشته و نسبت به امرشان اهتمام فراوان دارد.

آمرزنده و مهربان بودن خداوند

«وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»؛ خداوند، همواره آمرزنده و مهربان است.

واژه‌های «غفور» و «رحیم» در قرآن، فراوان به کار رفته، اما به شکل «وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»، شش بار فقط در همین سوره احزاب به مناسبت‌های مختلف به کار رفته است. عین همین عبارت هم در سوره نساء، چندین بار تکرار شده است. ما

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۵۲۸.

ذیل آیه پنجم سوره احزاب درباره غفور و رحیم بودن خداوند، بحث کردیم. اما در این جا مناسبت این عبارت، به سبب ذکر «توبه ی» مؤمنان و بازگشت خداوند به علت غفور و رحیم بودن اوست و توصیف پروردگار به «غفور و رحیم» در مقابل ظلوم و جهول بودن انسان است.

در پایان، خدا را شاکرم که توفیق داد تفسیر سوره احزاب را به انجام رسانم؛ سوره ای که آموزه های برجسته فردی و اجتماعی دارد و تأمل در آیات آن، بصیرت افزاست.

اللهم تقبل منی واغفر لمتی انک غفور رحیم.

کتاب نامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. صحیفه سجادیه.
۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۳۸۵ ق.
۵. ابن خالویه، ابوعبدالله حسین، اعراب ثلاثین سوره، حیدآباد دکن [بی تا].
۶. ابن سعد، الطبقات الكبرى، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۷ ق.
۷. ابن اثیر، عزالدین، الكامل فی التاریخ، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۰.
۸. ابن منظور، جمال الدین، لسان العرب، دارصادر، بیروت ۱۴۱۴ ق.
۹. ابن شهر آشوب، سروی مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، دارالاضواء، بیروت ۱۴۱۲ ق.
۱۰. ابن طاووس حلی، علی بن موسی، اقبال الاعمال، مؤسسه بوستان کتاب، قم ۱۳۷۶ ش.
۱۱. ابن فارس، ابوالحسن احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغه، مؤسسه بوستان کتاب، قم [بی تا].



۱۲. ابن هشام، ابومحمد عبدالملک، السیرة النبویه، دارالمعرفه، بیروت ۱۴۱۵ ق.
۱۳. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیة الاولیاء، قاهره ۱۴۰۲ ق.
۱۴. آلوسی، سید محمود، روح المعانی، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۵ ق.
۱۵. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالكلم، مؤسسه بوستان کتاب، قم ۱۳۶۰ ش.
۱۶. امین عاملی، سید محسن، اعیان الشیعه، دارالفکر، بیروت ۱۴۰۱ ق.
۱۷. بزغانی، محمد صالح، تفسیر بحرالعرفان، دارالفکر، بیروت ۱۴۰۱ ق.
۱۸. بیضاوی، ناصرالدین، انوارالتنزیل و أسرار التأویل، دارالاحیاء، بیروت ۱۴۱۵ ق.
۱۹. بروجردی، سید ابراهیم، تفسیر جامع، انتشارات صدرا، تهران ۱۳۶۶ ش.
۲۰. جعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم، دارالهادی، بیروت ۱۴۱۶ ق.
۲۱. جوادی آملی، عبدالله، ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد، نشر اسراء، قم ۱۳۷۹ ش.
۲۲. _____، فطرت در قرآن، اسراء، قم ۱۳۹۲.
۲۳. _____، هدایت در قرآن، اسراء، قم ۱۳۸۰.
۲۴. _____، مراحل اخلاق در قرآن، اسراء، قم ۱۳۷۵.
۲۵. _____، ادب فنای مقربان، اسراء، قم ۱۳۸۰.
۲۶. _____، تفسیر تسنیم، اسراء، قم ۱۳۸۹.
۲۷. _____، تجلی ولایت در آیه تطهیر، اسراء، قم ۱۳۷۵.
۲۸. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح فی اللغة، دارالعلم للملایین،

- بیروت ۱۹۹۰ م.
۲۹. حاکم حسکانی، ابوالقاسم عبید الله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۳۹۳ ق.
۳۰. حر عاملی، محمد بن حسن، الفصول المهمه، نشر امام رضا، قم ۱۴۱۸ ق.
۳۱. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول عن آل رسول، مؤسسه النشر الاسلامی، قم ۱۴۰۴ ق.
۳۲. حرانی، ابومحمد، تحف العقول، انتشارات اسلامی، قم ۱۴۱۷ ق.
۳۳. حسن زاده آملی، حسن، هزار و یک نکته، مؤسسه بوستان کتاب، قم ۱۳۸۲ ش.
۳۴. حسینی بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، مؤسسه اسماعیلیان، قم [بی تا].
۳۵. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، دارالفکر، بیروت ۱۴۵ ق.
۳۶. حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، مؤسسه النشر الاسلامی، قم ۱۴۰۷ ق.
۳۷. تبصرة المتعلمین، نشر فقیه، تهران ۱۳۶۸ ش.
۳۸. حلی، ابوالقاسم (محقق حلی)، المختصر النافع، مؤسسه البعثه، تهران ۱۴۱۰ ق.
۳۹. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، مؤسسه آل البيت، قم ۱۴۱۳ ق.
۴۰. خمینی، امام سیدروح الله، شرح چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، قم ۱۳۷۶ ش.
۴۱. تحریر الوسیله، دارالعلم، قم ۱۳۶۲ ش.



٤٢. خوئی، سید ابوالقاسم، الیّان فی تفسیر القرآن، دارالزهراء، قم ١٤٢٧ ق.
٤٣. دامغانی، حسین بن محمد، قاموس القرآن، دارالعلم، بیروت ١٤٢٧ ق.
٤٤. درویش، محی الدین، اعراب القرآن و بیانه، دار الیمامه، دمشق - بیروت ١٤٢٣ ق.
٤٥. دیلمی، حسن بن ابی الحسن، ارشاد القلوب، نشررضی، قم ١٤١٢ ق.
٤٦. دینوری، ابومحمد عبدالله، غریب القرآن، دارالکتب العلمیه، بیروت ١٣٩٨ ق.
٤٧. رازی، ابوالفتوح، روض الجنان و روح الجنان، تصحیح محمد جعفر ناصح، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ١٣٧١ ش.
٤٨. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دارالشامیه، بیروت ١٤١٢ ق.
٤٩. زرقانی، عبدالعظیم، مناهل العرفان فی علوم القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت ١٤١٧ ق.
٥٠. زركشى، بدرالدين محمد، البرهان فى علوم القرآن، دار احیاء التراث، بیروت ١٤٠٨ ق.
٥١. زمخشری، محمود، الکشاف، دارالکتب العربی، بیروت [بی تا].
٥٢. سعدی، مصلح الدین، گلستان، انتشارات قدیانی، تهران ١٣٩٢ ش.
٥٣. سمهودی، علی بن عبدالله، وفاء الوفاء، دارالکتب العلمیه، بیروت [بی تا].
٥٤. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر المأثور، دار الفکر، بیروت ١٤٠٣ ق.
٥٥. شبّر، سید عبدالله، تفسیر القرآن الکریم، دارالبلاغه، بیروت ١٤١٢ ق.

۵۶. شعیری، محمد بن علی، جامع الاخبار، مطبعه حیدریه، نجف [بی تا].
۵۷. صافی محمود، عبدالرحیم، الجدول فی اعراب القرآن، دار الرشید، دمشق ۱۴۱۸ ق.
۵۸. صبان، محمد بن علی، شرح الفیه ابن مالک، المكتبة العربیه، بیروت [بی تا].
۵۹. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق)، ثواب الاعمال، انتشارات جامعه المدرسین، قم ۱۴۱۲ ق.
۶۰. _____، الامالی، نشر کتابچی، تهران ۱۳۷۶.
۶۱. _____، عیون اخبار الرضا، نشر اسلامی، قم ۱۳۷۸ ش.
۶۲. صفی پوری شیرازی، عبدالرحیم، منتهی الأرب، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۳ ش.
۶۳. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۳۹۳ ه.ق.
۶۴. طباطبائی، سید محمد حسین، حیات پس از مرگ، انتشارات اسلامی، قم ۱۳۸۸ ش.
۶۵. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی، الاحتجاج، نشر مرتضی، مشهد ۱۴۰۳ ق.
۶۶. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، دار احیاء، بیروت ۱۴۰۷ ق.
۶۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، دارالمعرفه، بیروت ۱۴۰۸ ق.
۶۸. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، کتاب فروشی مرتضوی، تهران ۱۳۶۵ ش.



٦٩. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الامالی، دارالنقاہ، قم ١٤١٤ ق.
٧٠. _____، تفسير التبيان، دارالفکر، بیروت ١٤١٩ ق.
٧١. طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان، انتشارات اسلام، تهران ١٣٧٨ ش.
٧٢. طنطاوی، سید محمد، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، دارنهضة، مصر [بی تا].
٧٣. عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، دارالکتاب العلمیه، قم [بی تا].
٧٤. عسکری، ابوهلال، معجم الفروق اللغویه، مؤسسه نشر الاسلامی، قم [بی تا].
٧٥. عیاشی سمرقندی، ابی نصر محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، المکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، ١٣٨٠ ق.
٧٦. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، دارالمعرفه، بیروت ١٤٠٦ ق.
٧٧. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، قاموس المحيط، دارالکتب العلمیه، بیروت ١٤١٥ ق.
٧٨. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، انتشارات اسماعیلیان، قم ١٤١٧ ق.
٧٩. _____، علم الیقین فی اصول الدین، انتشارات بیدار، قم ١٤١٨ ق.
٨٠. _____، محجة البیضاء، انتشارات اسلامی، قم ١٣٦٥ ش.
٨١. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، دارالمعارف، قاهره [بی تا].

۸۲. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۱ ش.
۸۳. قرطبی، ابوعبدالله محمد، الجامع الأحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، دارالفکر، بیروت ۱۴۱۸ ق.
۸۴. قمی، حاج شیخ عباس، سفینه البحار، نشر اسوه، قم ۱۳۸۷ ش.
۸۵. _____، مفاتیح الجنان، انتشارات قدیانی، تهران ۱۳۷۶ ش.
۸۶. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، مؤسسه اعلمی، بیروت ۱۴۱۲ ق.
۸۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۵ ش.
۸۸. مازندرانی، ملا صالح، شرح الکافی، المکتبه الاسلامیه، تهران ۱۳۸۲ ق.
۸۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفا، بیروت ۱۴۰۴ ق.
۹۰. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، انتشارات دارالحدیث، قم ۱۳۶۲ ش.
۹۱. مشهدی، میرزا محمد، تفسیر کنزالدقائق، انتشارات اسلامی، قم ۱۴۰۷ ق.
۹۲. مصباح الشریعه، مؤسسه الاعلمی، بیروت ۱۴۰۰.
۹۳. مصباح یزدی، محمد تقی، معارف قرآن، انتشارات در راه حق، قم ۱۳۶۷ ش.
۹۴. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، تهران ۱۳۶۵ ش.



٩٥. مطهرى، شهيد مرتضى، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، تهران ١٣٧٣ ش.
٩٦. مفيد، محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، الامالى، نشرالمؤتمرالعالمى، قم ١٤١٣ ق.
٩٧. _____، الارشاد، نشراسلامى، قم ١٣٧٩ ش.
٩٨. _____، العيون و المحاسن، المؤتمرالعالمى لالفیه الشيخ المفيد، قم ١٤١٤ ق.
٩٩. مكارم شيرازى، ناصرو ديگران، تفسير نمونه، دارالكتب الاسلاميه، تهران ١٣٧٣ ش.
١٠٠. منقرى، نصر بن مزاحم، وقعه صفين، تحقيق عبدالسلام هارون، مكتب آيت الله مرعشى، قم ١٤٠٤ ق.
١٠١. ميبدى، رشيد الدين، كشف الاسرار و عدة الابرار، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٣١ ش.
١٠٢. نراقى، ملا احمد، معراج السعاده، انتشارات شريف رضى، قم ١٤١٧ ق.
١٠٣. نراقى، ملا محمد مهدى، جامع السعادات، انتشارات اسماعيليان، قم ١٤٢٥ ق.
١٠٤. نورى، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البيت، قم ١٤٠٧ ق.
١٠٥. واقدى، محمد بن عمر، المغازى، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت ١٤٠٩ ق.